63

S: 1240

انتشارات دانشگاه تهران
714

آندلس
یا
تاریخ حکومت مسلمین در اروپا

نگارش
دکتر محمد ابراهیم آیتی

تهران
بهمن ماه ۱۳۴۰

IQBAL LIBRARY
The University of Kashmir
Acc. No. [redacted]
Author [redacted]
Title [redacted]

S: 1240
H

انتشارات دانشگاه تهران
۷۱٤

آندلس
یا
تاریخ حکومت مسلمین در اروپا

نگارش
دکتر محمد ابراهیم آیتی

تهران
بهمن ماه ۱۳۴۰
چاپخانه دانشگاه

955
Ay16A
K UNIVERSITY LIB.
K. DIVISION
Acc No 74589
Date 8.12.1970
84.83
5702
GN

بها : ۱۱۰ ریال

بسم الله الرحمن الرحیم

درمهرماه سال ۱۳۳۴ خورشیدی، باتوجه استاد دانشمند جناب آقای بدیع الزمان فروزانفر رئیس محترم دانشکدهٔ علوم معقول ومنقول ومؤسسهٔ وعظ و تبلیغ اسلامی دانشگاه تهران، به تدریس در آن دانشکده مشغول شدم . و از آن تاریخ تا کنون طبق برنامه هائی که از طرف دانشکده تنظیم و ابلاغ می‌شده است، درسهائی از قبیل: تاریخ اسلام، تاریخ تمدن اسلام، فقه (در رشته‌های: معقول، منقول، وفرهنك اسلامی دورهٔ لیسانس) وفقه‌الحدیث (در رشتهٔ منقول دورهٔ دکتری) می گفته‌ام.

در آغاز سال تحصیلی ۱۳۳۷ (که دانشجویان نخستین دورهٔ رشتهٔ فرهنگ اسلامی بسال سوم دانشکده آمدند) درس تاریخ سال سوم رشتهٔ فرهنگ (از قرار هفته‌ای یکساعت) باینجانب واگذارشد، ونظر باینکه درسالهای اول ودوم (رشته‌های معقول ومنقول وفرهنگ اسلامی) این دانشکده، تقریباً یك دورهٔ کامل تاریخ اسلام (ازبعثت رسول اکرم تاانقراض خلافت عباسی بغداد) تدریس می‌شود ومشتمل است بر:

۱ـ مقدماتی راجع به:

عربستان، مخصوصاً کشور حجاز وشهرمکه (ازنظر جغرافیائی واقتصادی).

وعرب، بویژه عرب عدنانی وقبیلهٔ قریش (از لحاظ سابقهٔ تاریخی، اقتصادی، دینی وسیاسی، وتمدنها ودولتهائی که عرب و مخصوصاً عرب جنوبی بوجود آورده، وروابطی که این دولتها بادول متمدن جهان آنروز داشته‌اند).

وخاندان بنی‌هاشم، واجداد رسول اکرم.

وسیرهٔ پیامبر بزرگوار ازدوران کودکی وجوانی تابعثت و آغاز وحی.

۲- تاریخ اسلام از بعثت رسول اکرم تا هجرت بمدینه، و از هجرت تا وفات.
کیفیت نزول قرآن مجید و جمع آوری آن.
دوران ۳۰ سالهٔ خلافت چهار نفر خلفای راشدین از آغاز خلافت ابی بکر (در سال ۱۱ هجرت) تا شهادت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام (در سال ۴۰ هجری)
دوران هزار ماههٔ حکومت ۱۴ نفر خلفای بنی امیه(۱) از صلح و کناره گیری امام حسن علیه السلام و استیلای معاویه (در سال ۴۱) تا کشته شدن مروان حمار (در سال ۱۳۲ هجری).
خلافت عبدالله بن زبیر در حجاز (از سال ٦٤ تا سال ۷۳ هجری).
دوران خلافت ۳۷ نفر خلفای عباسی در عراق، از خلافت عبدالله سفاح (در سال ۱۳۲) تا کشته شدن عبدالله مستعصم در سال ٦٥٦ هـ).
دوران خلافت ۱۴ نفر فاطمیان مصر (از سال ۲۹٦ تا سال ۵٦۷ هـ) که همزمان با خلافت بنی العباس در عراق، و امویان در اندلس، در رقادهٔ افریقا، و قلعهٔ مهدیه، و قاهرهٔ مصر خلافت و حکومت کرده و ۱۴۵ سال پس از انقراض امویان اندلس (در سال ۴۲۲) و ۸۹ سال پیش از سقوط دولت بنی العباس در سال ٦٥٦) در سال ۵٦۷ از میان رفته‌اند لهذا برای درس تاریخ اسلام سال سوم «تاریخ حکومت مسلمین در اروپا» را در نظر گرفتم که از هر جهت مهم و قابل تحقیق و توجه است، و با اینکه مسلمین فقط در حدود ۸ قرن (یعنی از سال ۹۲ تا ۸۹۸ هجری) بر قسمتی از اسپانیا حکومت کرده‌اند، و در این مدت هم پیوسته گرفتار دشمنان مسیحی مذهب خارجی و یاغیان داخلی، و اختلافات ملوك الطوائفی بوده‌اند، مع ذلك در همین مدت و با همین مشکلات، تمدنی وسیع، و فرهنگی مترقی، و درباری باشکوه و جلال، و پادشاهانی بزرگ و بزرگوار، و دانشمندانی بنام، و آثار علمی و صنعتی زوال ناپذیری داشته‌اند.
راستی واقع مطلب همان است که ابن عسال می گوید:

لولا ذنوب المسلمین و انّهم　　　　ركبوا الكبائر مالهن خفاء

۱- رك ص ۲۰۹ ، ۲۱۰

ما کان ینصر للنّصاری فارس ابداً علیهم فالذنوب الداء(۱)

کتابی که هم اکنون دراختیار دانش پژوهان ودانشجویان گذاشته میشود تا با لطف ومحبت بی‌دریغ خویش نویسنده را به نواقصی که می توان مرتفع ساخت ، و- مزایائی که میشود برآن افزود متوجه سازند ، همان یادداشتهای متفرقه‌ای است که درمدت دوسال تدریس ، باین صورت درآمده وبچاپ رسیده است .

تاریخ حوادث مهم هشت قرن حکومت مسلمین دراروپا دراین کتاب (تا آنجا که مقتضی بوده) بتفصیل آمده است .

ازنخستین افسراسلامی که بخاك اسپانیا پانهاد ، تا آخرین پادشاه مسلمان که بحکم قانون تخلف ناپذیر [ان الله لایغیّر مابقوم حتی یغیّروا مابانفسهم](۲) قرارداد اسف‌انگیز صلح غرناطه و «سند پایان یافتن حکومت اسلامی اروپا» را امضا نمود ، همهٔ خلفا ، امرا ، وسلاطین اسلامی اندلس نام برده شده و مهمترین حوادث دوران حکومت آنان نگارش یافته است .

این کتاب مشتمل است برتاریخ حکومت ۲۳نفر امرای اسلامی دست نشاندهٔ عباسیان (ازطارق‌بن زیاد تایوسف فهری) که مدت ٤٦سال (ازسال۹۲ تا سال ۱۳۸ ه) حکومت اندلس رابدست داشته‌اند ، و ٤٠سلسله‌دولتهای اسلامی اروپا ازامویان‌قرطبه تاسلاطین غرناطه (امویان وحمودیان قرطبه ، و ۳۸ سلسله حکومتهای ملوك‌الطوائف درسه دوره ، ازحمودیان‌مالقه وجزیرهٔ خضراء ، تاپادشاهان غرناطه) .

تعلیقات و فهرستهای ٦ گانهٔ کتاب هم که برای مزید فائده تنظیم و ضمیمه گشته است ، شاید در اهمیت کم از اصل کتاب نباشد .

۱- اگر گناهان مسلمین نبود ، و اگر آشکارا معاصی کبیره‌رامرتکب نمی شدند ، هرگزیك‌نفردشمن برایشان‌پیروز نمی‌شد ، آری درد گناه بود که آنان را ازپای‌درآورد.

۲- س ۱۳:رعد، ی ۱۱:خدای وضع هیچ ملتی را دگرگون نمی‌سازد تا آنگاه که خود وضع خود را دگرگون سازند .

۳ نقشه و۹ کلیشهٔ این کتاب ، از کتابهای ذیل اقتباس شده است :

۱ـ تاریخ اسلام وعرب .

۲ـ رحلةالاندلس .

۳ـ المنجد .

۴ـ Andalus : Spain Under The muslims

تهران ۱۰ بهمن ماه ۱۳۴۰
دکترمحمد ابراهیم آیتی

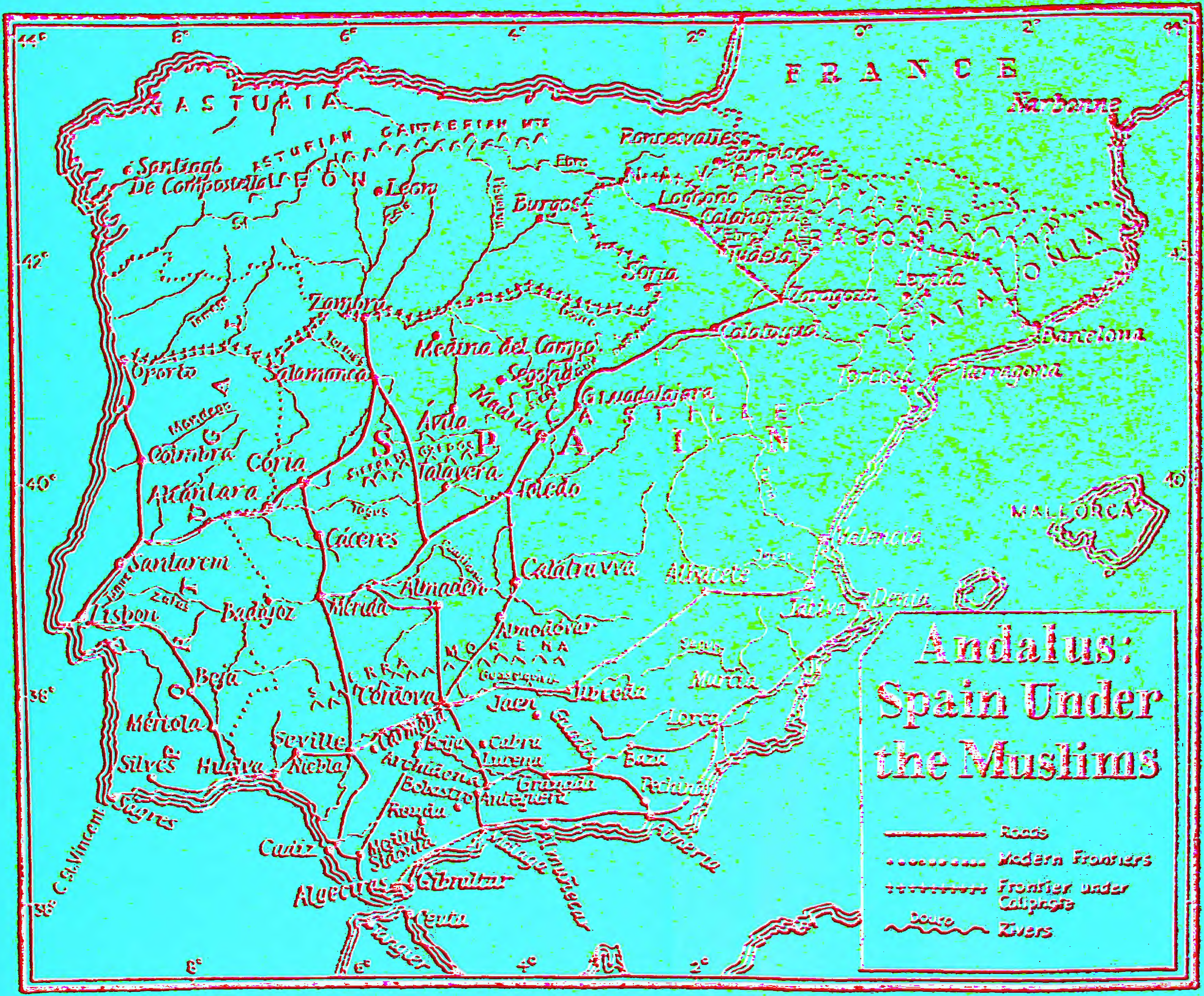
راهنمای مندرجات

IQBAL LIBRARY
The University of Kashmir
Acc. No. [redacted]
Author [redacted]
Title [redacted]

2047.
G 923.254
M963G.

Murrayak. K.
Gandhi

JAMMU & KASHMIR UNIVERSITY
LIBRARY
Kashmir Division - Srinagar



نقشۂ اندلس : اسپانیای اسلامی

تاریخ اندلس Andalus[1]

(از قرن دوم تا نهم هجری مطابق قرن هشتم تا پانزدهم میلادی)

اجمال سخن آنکه اسپانیا را مسلمین درفاصلهٔ بین سالهای ۹۱ و۹۲ (۷۱۰_۷۱۲ م) تسخیر کردند و آنرا تاسال ۱۳۸هجری (۷۵۶میلادی) مثل سایر ممالك اسلامی بتوسط حکامی که بدانجا میفرستادند اداره می‌نمودند.

درمیان چندتن ازخاندان اموی که ازقتل عام بنی‌عباس نجات یافتند شخصی بود از نوادگان هشام بن عبدالملك (۱۰۵_۱۲۵ هجری) دهمین خلیفهٔ اموی بنام عبدالرحمن (بن معاویة بن هشام) این شخص پس ازچند سال سر گردانی از بی‌نظمی اسپانیا استفاده کرد وبمناسبت دشمنی میان بربرها وقبائل عرب مصمم شد که در آن سرزمین علی

۱ـ اسپانیول ودرنزدعرب اندلس قسم اعظم شبه جزیره‌ای است درگوشهٔ جنوب غربی اروپا و آن باقطعهٔ پرتقال شبه‌جزیرهٔ ایبری راتشکیل میدهد. پرتقال ازنظر احوال جغرافیائی واحوال طبیعی بخشی ازسرزمین اسپانیا است. اسپانیا بانضام پرتقال شبه‌جزیرهٔ مربع‌الشکلی است که فقط ازطرف شمال شرقی باروپا یعنی بقطعهٔ فرانسه مربوط می‌باشد واین ارتباط راهم یکرشته جبال جسیم وبلند موسوم به پیرنه (برانس) که بمنزلهٔ دیوار عظیمی است این قطعه را ازاروپا مجزی میسازد و اطراف دیگر آن را آب احاطه کرده است. حدشمالی اسپانیا بخاك فرانسه یاسلسلهٔ جبال پیرنه واقیانوس اطلس یاخلیج گاسکنی (Gascogne) میرسد وازطرف مغرب باقیانوس اطلس وپرتقال محدود است و از طرف جنوب باقیانوس اطلس وبغاز سبته (جبل الطارق) وبحرالروم امتدادیافته وازسوی مشرق محدود ومحاط است ببحرالروم. عرض‌اطول آن ازطرف شمال بسوی جنوب ۸۵۶ هزار گز میباشد. مساحت سطح آن بالغ بر ۵۰۴۵۰۰ هزار گز مربع میگردد و بیش از پنج سدس شبه جزیرهٔ ایبری درتصرف اسپانیا است. جمعیت اسپانیا ۲۱ ملیون است (لغت‌نامهٔ دهخدا).

رغم بنی‌عباس دستگاه خلافتی جهت خود ترتیب دهد و چون مسلمین اسپانیا را در اجابت مسئول‌خویش‌موافق یافت در آخر سال ۱۳۷ هجری (۷۵۵ م) داخل آن‌شبه‌جزیره شد وسال بعد یعنی در ۱۳۸ غالب مسلمین اسپانیا درتبعیت اودر آمدند و عبدالرحمن توانست جلوی تعرضات عساکرعباسی رانیز بگیرد.

جانشینان اودر قرطبه بحفظ‌مقام خود باقی ماندندوتوانستند باتحصیل بعضی‌پیشرفتها درمدت دوقرن ازیکطرف جلوی دست اندازیهای عیسویان را درسمت شمال بگیرند وازطرفی دیگر عصیانهائی را که از جانب رعایای ایشان بروز میکرد بخوابانند. این سلاطین تامدتی بهمان عنوان امیری یا سلطانی قناعت داشتند ولی عبدالرحمن سوم (عبدالرحمن بن محمدبن عبدالله‌بن محمدبن‌عبدالرحمن (۲) بن حکم بن‌هشام‌بن عبد الرحمن) در سال ۳۱۷ هجری (۹۲۹ م) عنوان خلیفه اختیار کرد واین خلیفه بزرگترین امویان اندلس است و اونه تنها در میان رعایای خود بقدرت حکومت میکرده و سلاطین عیسوی لیون و قشتاله وناوارا را مغلوب ساخته بلکه مهاجمینی را که ازآفریقا باسپانیا هجوم آوربودند بیرون رانده وبوسیلهٔ سفاین توانا بردریای مدیترانه نیزاستیلا یافته‌است.

پس ازمرك او هیچیك از اخلافش نتوانستند دنبالهٔ عملیات او را بگیرند ولی «منصور»وزیر وسردار مشهور (عبدالعزیز بن عبدالرحمن‌بن ابی عامرقحطانی) موفق بحفظ وحدت ممالك اموی شد.

درابتدای قرن پنجم هجری (قرن یازدهم میلادی) انقلابات وحوادثی دراسپانیا بظهور رسید وبراثر این وقائع‌یك عده سلسله‌های کوچکی که درتاریخ‌اندلس«ملوك الطوایف»خوانده میشوند بوجود آمدند وغالب ایشان را خاندان معارف پرور بنی‌عباد که دراشبیلیه مقیم بودند (۴۱۴-۴۸۴هجری) ازمیان برداشتند واین خاندان تامدتی بتنهائی اندلس را درمقابل دست اندازیهای عیسویان حفظ میکردند (۱۰۲۳-۱۰۹۱ میلادی) وچون‌عاجز آمدند«المرابطین»را ازافریقابیاری خود طلبیدند ولی‌المرابطین بزودی باستبداد پرداخته بربنی‌عباد سیادت یافتند وخود فرمانفرمای اندلس اسلامی

گردیدند(۱) .

تفصیل مطلب :

درخلافت ولیدبن عبدالملك ششمین خلیفهٔ امـوی که پس از مـرگ پدرش عبدالملك درسال ۸۶ هجری بخلافت رسیدوتا سال ۹۶ هجری خلافت کرد فتح اندلس واقع گردید و در روز پنجم ماه رجب سال ۹۲ هجری طارق بن زیاد بربری والی طنجهTangier ازطرف موسی بن نصیرلخمی بالشکریان خود از تنگهٔ جبل طارق Gibraltar عبور کرد .

موسی‌بن نصیرلخمی ازتابعین بود وازتمیم داری(۲) که یکی از صحابه است

۱ـ طبقات سلاطین اسلام ص۱٤-۱۵

۲ـ کسانی که ازتابعین برای جهاد وسرحدداری‌وغیره باندلس آمده‌اند :

۱ـ محمدبن اوس‌بن ثابت انصاری که ازابوهریرة روایت می کند .

۲ـ حنش بن عبدالله‌صنعانی که ازعلی‌بن‌ابی‌طالب علیه‌السلام وفضالة بن عبیدروایت کرده است . او مسجد جامع سرقسطه را تأسیس کرد وپس از شهادت علی علیه‌السلام از کوفه بمصرمنتقل شد . قبراو درسرقسطه است .

۳ـ عبدالرحمن بن‌عبدالله غافقی که ازعبدالله‌بن‌عمر بن خطاب روایت می کند .

٤ ـ یزیدبن قاسط مصری که ازعبدالله‌بن عمرو بن عاص روایت نموده است

۵ـ موسی‌بن نصیرلخمی که ازتمیم داری روایت می کند (بقولی موسی از اسیران عین‌التمراست که خالداورا درمیان علوج عین‌التمر اسیر کرد و عبدالعزیزبن مروان او را آزاد کرد) تمیم‌بن اوس‌بن خارجهٔ داری‌لخمی نصرانی مذهب بود وبابرادرش نعیم درسال نهم هجرت‌اسلام آورد وساکن مدینه شد ، آنگاه پس ازکشته شدن عثمان بشام منتقل گشت . اومردی کثیرالتهجد بود وشبی راتاصبح بتلاوت این آیهٔ کریمه گذرانید :

«ام‌حسب الذین اجترحوا السیئآت ان نجعلهم کالذین آمنوا وعملوا الصالحات‌سواء محیاهم ومماتهم ساء مایحکمون» (جاثیة : ۲۱) .

٦ـ علی‌بن رباح لخمی .

۷ـ عمروبن عاص(کذا) !

بقیهٔ حاشیه درصفحهٔ بعد

روایت کرده است . اورامردیعاقل و کریم وشجاع وپرهیزکار نوشته‌اند . ابن خلکان می‌نویسد که درقحطی شدیدی درافریقا موسی مردم رابنماز وروزه واصلاح ذات البین امر کرد و با آنها برای دعای باران بصحرا بیرون رفت . مادرها را از بچه ها جدا کرد وفریاد ناله وشیون و گریه وزاری صحرا راگرفت تاظهر باین حال گذشت آنگاه موسی نماز خواند ودرخطبهٔ خود نام ولیدبن عبدالملك رانبرد . باو گفتندچرا نام امیرالمؤمنین رانبردی؟ گفت‌این‌جائی است که‌جزنام خدابرده‌نمی‌شود . پس باران بسیاری‌بارید ومردم سیراب شدند .

پدرش نصیرلخمی درسلطنت معاویة بن ابی سفیان رئیس ادارهٔ پولیس بود وبا ـ وجود این درجنك صفین از مخالفت باامیرالمؤمنین علی علیه‌السلام امتناع ورزید وحاضرنشد که باآنحضرت جنك نماید معاویه گفت چه مانعی داری که در این راه بامن همراهی کنی بااینکه مرابرتو حق نعمتی است که هنوزشکرآنرابجانیاورده‌ای؟ نصیر گفت برای من امکان ندارد که شکرتورا انجام دهم از راه کفران نعمت نسبت بکسی که حق شکراو برمن بزرگتر است . معاویه گفت او که باشد ؟ گفت خدای عزوجل . پس معاویه سربزیر انداخت و سپس استغفار کرد وازاو در گذشت‌وچون

بقیهٔ حاشیه ازصفحهٔ قبل

۸ـ علقمة بن عامر .

۹ـ ابوعبدالرحمن عبدالله‌جبلی انصاری .

۱۰ـ عیاض بن عقبهٔ فهری .

(صفة‌جزیرة‌الاندلس ص٤ ومنابع‌دیگر)

یکنفرصحابی نیز باندلس رفت . اومنذرافریقی است که نامش رامنذر ومنتذر ومنیذر اسلمی یاثمالی نوشته‌اند وازرسول اکرم یك حدیث روایت کرده است که : « من قال اذا اصبح : رضیت بالله ربا و بالاسلام دینا و بمحمد نبیافاناالزعیم له لآخذن بیده‌فلاادخلنه‌الجنة (حتی ادخله‌الجنة ـ ولاادخلنه‌الجنة) منذر را ازآنجهت که‌ساکن آفریقا شد افریقی گفته‌اند (اسدالغابة ج٤ ص٤١٧ـ٤٢٢) استیعاب ذیل اصابة ج٣ ص٥٠٠ اصابه ج٣ص ٤٣٧ـ٤٤٤ صفة‌جزیرة‌الاندلس ص٣)

از کفایت ولیاقت اوبا خبربود باین حرکت اوترتیب اثر نداد واو را پیوسته محترم میداشت .

بنقل ابن خلکان ، عبدالعزیز بن مروان برادر عبدالملك والی مصر و افریقیه بود و برادر زاده‌اش ولید بن عبدالملك در زمان خلافت خود درسال ۸۹ باو نوشت که موسی بن نصیر رابآفریقا بفرستدولی بنقل دیگری موسی درسال ۷۷ والی افریقیه شد (۱)

حکومت افریقا پیش ازموسی ازسال ۶۹ هجری درعهدهٔ حسان بن نعمان(۲) بود انفصال حسان ازحکومت افریقا به برابره جرئت داد که بنای طغیان وفتنه‌انگیزی وفساد نهادند ولی دراثر فعالیت وپشتکار ودرعین حال جرأت وشهامت نائب‌السلطنهٔ جدید آشوبی که بپاشده بود همگی فرو نشست و موسی بواسطهٔ یك رشته عملیات جنگی دلیرانه وجرئت وجسارتی که ازاو وپسرانش ببروز وظهور رسید قوای متحدهٔ بربرها را درهم شکست وهمدستان یونانی آنها نیزبکلی رانده شدند وسراسر کشور امن وآرام گردید ، موسی باوضع سلوك و رفتار مسالمت آمیزی که نسبت برؤسای آنهادرپیش گرفت‌توانست‌اعتمادکامل آنهارابطرف‌خودجلب‌نمایدودرآخرهمه‌راباخود دوست وهمراه ساخت وسپس آموزگاران لشکری را فرمود که اصول و مبادی اسلام رابآنها بیاموزند ودرنتیجه‌دراندك زمانی تمام برابره داخل در دین اسلام گردیدند(۳) وچون نقاط مهاجرنشین اعراب مورد حملهٔ سخت واذیت و آزار یونانیانی بود که از جزائر دریای مدیترانه پیاده میشدند موسی لشکری بدفع آنان فرستاد و در نتیجه

۱ـ وفیات‌الاعیان ج ٤ ص ٤٠٢ . عبدالعزیزدرخلافت‌پدر در گذشت‌وصحیح عبدالله بن عبدالملك است

۲ـ حسان بن نعمان بن‌عدی بن بکر بن‌مغیث بن عمرو مزیقیا بن عامرغسانی که‌قرطاجنه رافتح کرد ودرسال ۸۰هجری در گذشت (معجم‌الانساب‌ص۹۹)

۳ـ بربرها یك تیره ازطوائف سفید پوست حامی بودند که شاید در ازمنهٔ ما قبل تاریخ بانژاد سامی پیوستگی داشتند . بربرهای ساکن سواحل افریقا مدتها پیش از این تاریخ مسیحی شده ولی دستجات‌دیگر که درداخل خاك افریقا اقامت داشتند از تاثیرتمدن روم وبیزانس برکنار مانده بودند (تاریخ عرب فلیپ حتی ترجمهٔ محمد سعیدی ص٦٦)

چندین جزیره از جمله میورقه(۱) و منورقه(۲) بتصرف مسلمین درآمد این جزائر زیرحکومت مسلمین دراندك زمانی معمور وآباد شده و مثل سایراماکن وبلادعرب بابنیه وعمارات عالی وقشنك زینت یافته واهالی بآموختن هنراقبال نمودند، مسلمین هنرهای چندی به بومیان آموخته و اصلاحات دیگری در امور کشور بعمل آورده‌اند ودرآخرآن سرزمین راباوج ترقی رسانیدند. موسی از حیث وسعت قلمرو حکمرانی خود باحجاج دریك ردیف قرارداشته، لیکن ازنظر لیاقت اداری و نظامی یا بعبارت دیگر درانتظامات کشوی ولشکری‌مقامش بمراتب برتر و بالاتر از او بوده است. حوزهٔ نیابت سلطنت وی ازسرحدات غربی مصرشروع شده تا سواحل اقیانوس اطلس امتداداشته‌است‌غیرازسبته(۳) که‌آن‌بدست کنت‌ژولین Count Julian تحت‌پادشاه گوتیك‌اسپانیاازطرف‌امپراطورروم‌اداره میشده است جزائرغربی‌دریای مدیترانه همه داخل درحوزهٔ نیابت سلطنت اوبوده است و طولی نکشید که حوزهٔ حکمرانی وی ضمیمهٔ مهمی پیدانمود یعنی کشوری‌جزوآن گردید که خود بتنهائی یك امپراطوری محسوب میشد(٤)

وضعیت اسف‌انگیزاسپانیا (پیش از رسیدن مسلمین)

هنگامیکه آفریقا زیر حکومت اسلامی ازنعمت آزادی عقیده و عدل وداد برخوردار بود ومراحل تکامل وترقیات اساسی را با قدم سریعی طی مینمود در این هنگام شبه جزیرهٔ اسپانیا همسایهٔ وی زیر پره‌های مظالم گوتها خرد ونابود میشد. و ضعیت این کشور و حالت اهالی آن در هیچ دوره‌ای باندازهٔ این وقت که زیرنفوذ سلاطین گوت بود آشفته وخراب وموحش نبوده است.

اولا نظیرایام رومیان اشخاص متمول واشراف یاطبقات ممتازه ازدادن مالیات

۱- میورقة MaJorque جزیره‌ای است درشرق اندلس

۲- منورقه Minorque جزیره‌ای است درشرق اندلس نزدیك میورقه

۳- سبته (Ceuta) یکی از شهرهای مهم ساحلی افریقا است در مقابل جبل طارق اسپانیا وتنگهٔ جبل‌طارق را ازاینجهت بغازسبته نیزمی گویند.

٤- تاریخ عرب واسلام ترجمهٔ فخرداعی ص۱۱۲-۱۱۳

وسایر عوارض دولتی معاف بودند وازاینرو طبقات متوسط که تمام بارهای کشورفقط تحمیل برآنها بوده روبخرابی وپریشانی نهادند . فعالیتها و عملیات مربوط به پیشه وهنر بواسطهٔ گرفتن عوارض ومالیاتهای زیادو کمرشکن یکسره معدوم گشته‌تجارت وصنعت بکلی از کشوررخت بربست وازطرف دیگر نازائی وبیحاصلی‌تمام‌آن کشور را فرا گرفت ، درست مانند زمانیکه مسلمین را از آنجا اخراج کرده بودند (یعنی چگونه بعد ازاخراج مسلمین از آنکشور اراضی حاصلخیزآن ویران وبیحاصل افتاد اینوقت همان منظرهٔ هولناك پیدا شده بود)

این کشور قطعه قطعه شده وصاحبان آن از خواص وعوام در منازل عالی خود فارغ آرمیده واوقاتشان رابیطالت‌وتن پروری‌ولی‌یك‌بطالت شرین انه‌وفتنه جویانه‌ای بسرمیبردند .کار کشت وزرع یابازارع بوده‌است که بازنجیرهای محکم‌آهنین زمین بسته شده (یعنی هیچوقت نمی توانستند از آن خلاصی جسته بکار دیگر بپردازند) ویا با غلامانیکه بضرب شلاق بیرحمانهٔ مباشرین و اربابان سنگین دل بکار زمین میپرداختند . کشتکاران یاغلامان برای همیشه طوق بندگی بگردن انداخته وامید آنرا نداشتند که وقتی آزاد خواهند شدیا از کنار این مغاك ظلمت زایك روزی‌نجات یافته چشمانشان بشعاع آفتاب خواهد افتاد . بیچاره زارع وغلام‌مالك چیزی نبوده وهر گونه اختیاری رافاقد بوده است وبی اجازهٔ مالك قدمی نمیتوانستند بردارند حتی بدون اجازه ورضای ارباب حق ازدواج (زن گرفتن وزن دادن) را نداشتند، چنانچه بین زارعین دو ارباب مجاور ازدواجی اتفاق می‌افتاد اولاد آنها بین دو مالك بطور متساوی تقسیم میگردیدند .

درچاه جهالت ونادانی وخرافات واوهام سرنگون افتاده حالت روحی و اخلاقی آنها نیزنظیر مادیات آنها در نهایت درجهٔ انحطاط وخرابی بوده است .

یهودیان که یك عدهٔ خیلی زیادی‌ازآنهادرآن شبه‌جزیره مسکن‌داشتندهمیشه مورد تعقیب سخت واذیت وآزار سلاطین و کشیشان ونیزاشراف بودند . آنها ازاین مظالم وفشارهای طاقت‌فرسا بتنك آمده شورش کردند ولی خیلی زود سر کوبی شده ونائرهٔ شورش فرونشست درصورتیکه یك نتیجهٔ بسیاربد وخطرناکی از این شورش

عاید آنان گردید توضیح آنکه تمام املاك ومستغلات وکالا ومواشی وبالاخره آنچه‌را که دارا بودند همه را از آنها گرفته ضبط کردند و آنهائی که از این قتل عام جان بسلامت دربرده بودند تمامی رامحکوم بغلامی نمودند. پیر وجوان، زن و مرد بردهٔ مسیحیان شدند پیرانشان را درمذهب قدیم خود آزاد گذاشتند ولی جوانهارا باسرنیزه بدین مسیحی در آوردند (۱) ازدواج از میان اجتماع بطور کلی ممنوع گردید فقط یك بردهٔ یهودی حق‌داشته است که‌بایك بردهٔ مسیحی‌ازدواج کند والا با آزادمسیحی ابداحق ازدواج نداشته است و این یك مجازاتی بود که ازطرف کلیسیا یعنی حوزهٔ کشیشان که نفوذشان دراین سرزمین بحد کمال بوده است برای یهود بدبخت مقرر شده بود، سکنهٔ مستأصل وپریشان شهروغلامان ذلیل وبیچاره وزارع بدبخت اسیرو بالاخره یهود که متصل مورد تعقیب و شکنجه و آزار بودند همهٔ اینها بستوه‌آمده انتظاریك نفر منجی را می کشیدند که آمده و آنها را از این بلیه که از یك مدت طولانی گرفتار آن بودند نجات بخشد چنانکه طولی نکشید که دریچهٔ امید باز شده نجات بخشی که‌منتظر آمدنش بودند دربحبوحهٔ شدت و گرفتاری شان ازیك محل‌غیر منتظری ورودنمود. توضیح آنکه ایالات مسلمین درطرف دیگر تنگه بنظراین مردمی که گرفتار جوروظلم سلاطین گوتیك ورؤسای مذهبی بودند آسمان امنیت و آرامش شمرده میشده‌است ولهذا یك عدهٔ زیادی از آنها ازاین مظالم طاقت‌فرسا ازخاك اسپانیا فرار کرده باستان مسلمانان یعنی افریقا پناهنده شده بودند.

۱ــ تاریخ عرب واسلام ص۱۱۳ـ۱۱۵

IQBAL LIBRARY
The University of Kashmir
Acc. No. [redacted]
Author [redacted]
Title [redacted]


نقشهٔ اسپانیا در دورهٔ اعراب
فرانسه
بارسلونا
ایویقا

تاریخ مختصر اسپانیا

ازقدیم تا رسیدن مسلمین باین شبه جزیره

سکنهٔ قدیم این کشور ازقوم سلت Seltes بوده که ازفرانسه وارد آنجاشدند وقوم ایبر Ibers که اسم‌شان براین شبه‌جزیره اطلاق شده است ، این دوطائفه‌بیشتر درشمال ومرکز مسکن داشته‌اند پس‌طوائف دیگری ازخارج آمده درسواحل متوطن شدند ازجمله فینیقیان وپشت سرآنها یونانی وسپس کارتاژیها که این کشورراتصرف نموده شهری بنام کارتاژ (قرطاجنه) Cartagena در آنجا بنانهادند ، در ۲۰۰ سال قبل ازمسیح جنك دوم پونیك Punique(۱) واقع گردید و کارتاژیها شکست دیده رومیان براین کشور استیلا یافتند . تصرف شبه‌جزیرهٔ مزبور برای دولت روم نهایت ضرورت داشت چه‌آن درسرراه اروپا وافریقا واقع شده ومعبرآن دوقاره بود .رومیان تاقرن پنجم میلادی براندلس حکومت کرده ودردورهٔ آنها این کشور دارای‌شهرهای آباد ودرنهایت درجهٔ نضارت‌وخرمی بوده‌است ونیزیکعده رجال‌نامی‌درآنجا پیداشده که ازمفاخردولت وملت‌شمرده‌میشدندمانندسنکا Seneque (۲)ولوسین Lucien(۳)

۱- نام جنگهائی که درمیان رومیان و کارتاژ واقع شده است وجنك اول آن ازسال ۲٦٤ قبل ازمیلاد تا ۲٤۱ قبل ازمیلاد وجنك دوم ازسال ۲۱۸ تا ۲۰۱ قبل ازمیلاد و جنك سوم که قرطاجنة بکلی برباد رفت ازسال ۱٤۹ تاسال ۱٤٦ قبل ازمیلاد جریان داشته‌است (رجوع‌شودتاریخ آلبرماله ج۲ص۷٦-۷۸ وص۸۱-۸۹ وص۱۲۱-۱۲۳.

۲- یکی ازفلاسفهٔ مشهور روم‌است ولادتش در٤قبل ازمیلاد ومرك‌اودر٦٥میلادی بوده است . بسیاری معتقدند که خوش‌رفتاری نرون (٥٤-٦٨ م) امپراطور روم‌درسالهای اول سلطنت ازتاثیر تربیت این مربی‌عالیقدر بوده‌است ولی درآخر بفرمان نرون، حکیم رگهای خودرا برید وبزندگی خود خاتمه داد .

۳- ازنویسندگان معروف یونانی

ومارسیال Martial (۱) وچهار نفر امپراطور یعنی تراژان Trajan (۲) آدرین Adrien (۳) مارکوس اورلیوس Marc - Aurele (٤) وتئودوس Theodose (٥)

پس ازآنکه دولت روم غربی منقرض شد طوائف ویزیگوت Wisi goths وواندال Wandales بصورت مهاجمین داخل شبه جزیره شدند ورومیان را اخراج کردند باین ترتیب که اقوام وحشی شمالی مانند واندال ، آلن Alaine و سوئو Sueues و غیره بعد از اینکه فرانسه را نابود کردند باندلس حمله برده لیکن بعد ازچندی وحشیهای دیگری مانند ویزیگوت آنها را مغلوب ساخته و در قرن ششم میلادی اندلس رابتصرف خود درآوردند ودر زمان فتح مسلمین هم همین وحشیها اندلس را در دست داشتند ، بین این وحشیها بااقوام لاتینی که دراندلس مسکن داشتندامتزاج حاصل شده زبان آنها لاتینی گردید و نیز خدایان خود را ترك گفته دیانت مسیح را قبول نمودند ، زمان لشکر کشی مسلمین اقوام گت (٦) و لاتین باهم در تحت یك حکومت اشرافی تربیت یافته درمردم روح بندگی ورقیت پیدا شده بود(۷) .

فتح اندلس درسال ۷۱۱ میلادی (۹۲هجری) بدست مسلمین

در زمانیکه افریقا بدست موسی بن نصیرلخمی اداره میشد سلطنت اسپانیا با رودریك Roderic (۸) بوده است که وی تیزا Vitiza (۹) پادشاه سابق را مخلوع

۱- یکی ازشعرای روم که دراندلس متولد شده است

۲- (۹۸-۱۱۷ میلادی) ۳- (۱۱۷-۱۳۸ میلادی)

٤- امپراطور روم که برشیوهٔ فلسفی رواقیان وخود ازفلاسفهٔ معروف بوده است و کتابی ازاو بیادگار مانده بنام «دربارهٔ خود» (۱٦۱-۱۸۰ میلادی)

٥- (۳۷۹-۳۹٥ میلادی) این چهار امپراطور روم دراندلس متولد شده‌اند

٦- در کتب عربی : قوط وغوط

۷- لغت‌نامهٔ دهخدا وتمدن اسلام و عرب ترجمهٔ فخرداعی ص ۳۲۷-۳۲۹

۸- در کتب عربی : «لذریق ورذریق» نوشته شده

۹- که در کتب عربی : «غیطشه» آمده است درسال ۷۷هجری پادشاه شد و ۱٥سال سلطنت کرد

ومقتول ساخته وخود تاج تخت را تصاحب نموده بود (پادشاهان گوت در اندلس که آخرشان رودریك بود ، ۳۶نفر بودند لیکن رودریك ازخانوادهٔ سلطنت نبود واو را غاصب تخت وتاج سلطنت نوشته‌اند ـ صفةجزیرةالاندلس ص۶) اتفاق افتاد که ژولین Julian (۱)فرماندار سبته براثر آنچه ازرودریك نسبت بـدخترش انجام شده بود ازپادشاه افسرده گشته ناچار بسایر فراریان اسپانیا ملحق گردید و از موسی جداً درخواست نمود که آن کشور را ازچنگال ظالمانه پادشاه غاصبش نجات بخشد . در جواب این تقاضا موسی بااجازهٔ ولید یکنفر افسرجوان متهوروصبوری بنام طریف را برای کشفیات وتحصیل اطلاعات‌مقدماتی‌بسواحل‌جنوبی‌فرستاد (۲) گزارشهائی که از افسرنامبرده رسیدمساعد ورضایت‌بخش‌بود لذا درماه رجب (سال۹۲) طارق‌بن‌زیاد(۳) ازلایقترین سر کردکان موسی باسپاه مختصری مرکب ازهفت هزارتن مردان‌کاری در محلی که هنوز بنام وی معروف است پیاده گردید وازآنجا اول بار بشهر«الجزیرة‌ـ الخضراء»Algecirasفرود‌آمدونمازصبح رادرآنجاخواند وپرچمها برای‌لشکریان خود بست وبعدها درآنجا مسجدی بنام «مسجدالرایات» ساخته شد ودرزمان‌مراکشی(۴)

۱ـ درکتب عربی : «یولیان» ضبط شده

۲ـ اول کسی ازمسلمین که بعنوان جهاد باندلس رفت طریف ازموالی موسی‌بن‌نصیر بود که جزیرهٔ طریف بدومنسوب است طریف بکمك ژولین نصرانی (یولیان) امیر سبته که کینهٔ رودریك رادر دل داشت باصدسوار وچهارصد پیاده درماه رمضان سال ۹۱هجری باندلس حمله برد وباغنیمت فراوان بازگشت پس موسی طارق رافرستاد و بعضی گفته‌اند پس ازطریف‌ابوزرعة یکی ازشیوخ بربر باهزارنفر باندلس حمله برد و او نیز با غنیمت بازگشت و بگفتهٔ بعضی ابوزرعة همان طریف بن مالك معافری یمنی است برخی او را طریف‌بن ملوك نوشته‌اند (صفة جزیرةالاندلس‌ص۸)

۳ـ طارق‌بن زیاد یاطارق‌بن عمرو درحدود سیصد نفراز عرب وده هزارنفربربری راکه بااو همراه بودند وقسمت کردوخود باقسمتی درجبل طارق فرود آمد و طریف‌بن مالك نخعی باقسمت دیگرلشکر درشهر طریف که بنام اونامیده شد . طارق‌بن زیاد پیش ازفتح اندلس‌والی طنجه بود

۴ـ عبدالواحدمراکشی‌ازدانشمندان قرن ششم‌وهفتم هجری نویسندهٔ کتاب«المعجب فی‌تلخیص اخبارالمغرب»

بهمین نام باقی بوده است ، گوتها اگرچه خیلی کوشیدندتاراه را بر طارق بسته ومانع پیشرفت وی گردند ولی نتوانستند بلکه ازضربات دشمن ازهم پاشیده متواری شدند وطارق راست بطرف طلیطلة Toledo پیش رفت که از پیشرفتهای مشهور قـابل یادداشت می باشد(۱) لشکرطارق باسپاه امدادی که ازمرکز رسید بالغ بردوازده ـ هزار گردید . رودریك که مشغول فرونشاندن نائرهٔ آشوب شمال بود (و تدمیر را بجای خود گذاشته بود) باشنیدن این خبر بپایتخت بر گشت تدمیر باو نوشته بود که مردمی بکشورما آمده‌اند که ندانیم آنها اهل آسمانند یا اهل زمین. پس رودریك امرای جزء وخوانین کشوررا بجنك فراخواندوحکم داد که‌همگی بادستجات‌خودشان درقرطبةCordoba باوملحق گردند . درنتیجه عده سپاه سلطنتی و سپاه امدادی رؤسا وامرای اطراف بیکصدهزارتن رسیدندواین‌دولشکردر کنار«وادی‌لکة» Guadalet(۲) روز یکشنبه دوروز بآخر رمضان سال۹۲ باهم تلاقی کردند وجنك میان آنها تا روز یکشنبه پنجم شوال ادامه داشت(۳) (۱۹ ژوئیه سال ۷۱۱ میلادی) فرزندان وی‌تیزا که از مظالم پادشاه خشمگین ودر رنج و زحمت بودند در همان حملهٔ اول از لشکر رودریك جدا شدند ولی درعین حال نیروی زیر فرمان پادشاه شمارهٔ آنها زیادواسلحه والات حربشان عالی و تربیت نظامی آنها مقتضی بود که تامدتی در مقابل حملات سخت اعراب پایداری‌نمایند وثبات واستقامت بخرج دهند بااین‌حال حملهٔ اخیرطارق بقدری سخت وشدید بود که مقاومت دشمن در مقابل آن محال گردید ، این بود که

۱ـ تاریخ ابن خلدون ج٤ ص۱۱۷

۲ـ درشمال شهرشذونة (Sidonia) واقع است

۳ـ طارق درجلوی‌لشکرخود سخنرانی مهیجی ایراد کردو آنان‌را بجهادوفداکاری وبردباری دعوت نمود و پس ازحمد وثنای پروردگار گفت : «ایهاالناس این المفر؟البحر ورائکم والعدوامامکم ولیس لکم والله الاالصدق والصبر، واعلموا انکم فی‌هذه‌الجزیرة اضیع من‌الایتام‌فی‌مأدبة‌اللئام وقداستقبلکم عدوکم بجیشه واسلحته ، واقواته موفورةوانتم لاوزرلکم الاسیوفکم ولااقوات‌لکم‌الاماتستخلصونه‌من ایدی عدوکم الخ (نفح‌الطیب ج۱ ص۲۲۵ وفیات ج٤ ص٤٠٤)

جمعیت گوتها بکلی ازهم پاشیده وپراکنده شدند وپادشاه درهنگام فرار خود راآب رودخانه زده وبدین‌سان غرق گردید.(۱)

این فتح نتائج معنوی واخلاقی بسیاری دربرداشت و اول نتیجه‌اش آن بود که اهالی راچنان مرعوب ساخت که دیگر درصحرا ومیدان جرئت روبروشدن بااعراب‌را نداشتند (باید دانست که هیچ چیز حتی جدا شدن فرزندان ویتیزا از اهمیت این فتح نمی‌تواند بکاهد چه اینکه فاتح این میدان دوازده‌هزار بادیه نشین درمقابل پنج‌برابر خود لشکر تربیت شدهٔ منظمی بوده‌اند) سیدونیه (شذونه) و کارمونه (قرمونیة) Carmona ونیزاسیجه Ecija(۲) پس‌از کمی‌پایداری فتح‌شدوطارق‌فیروی خودرابچهار دسته تقسیم نمود دسته‌ای رابطرف قرطبة ودستهٔ دیگررابسوی‌مالقة Malaga ودستهٔ سوم رابطرف غرناطة Granada ازشهرهای‌ناحیهٔ البیرة Elvira(۳) مامور کرد وخود

۱- مقری می‌نویسد: رودریك ناپدیدشد ومسلمین اسب اورا بازین طلای گوهر نشان ویك لنگه کفش اوراکه نیزازطلا وگوهر نشان بود درمیان گل ولای بدست‌آوردندولی برمرده وزندهٔ پادشاه که غرق شده بود دست نیافتند (نفح‌الطیب ج۱ ص۲۴۳) طبری‌می‌نویسد: رودریك کشته شد (تاریخ ج۵ ص۲۴۵)

۲- درکتب عربی: استجه

۳- میان شهرالبیره وغرناطة شش میل راه است ودرمیان قبله ومشرق قرطبه واقع شده‌است، ازاین شهراست ابراهیم بن خالد وابواسحاق‌بن مسعود البیری گویندهٔ قصیدهٔ زهدیه‌ای که اولش این است:

تفتّ فؤادك الایام فتّا — وتنحت‌جسمك‌الساعات‌نحتا

وقصیدهٔ دیگری که درآن می‌گوید.

من لیس بالباکی ولا المتباکی — لقبیح مایأتی فلیس یراك

وهم اواست که می‌گوید:

ما امیل النفس الی الباطل — و أهون الدنیا علی العاقل
آه لسر صنته لم اجد — خلقالـه قط بمستأهـل
هل یقظ یسألنی علّنی — اکشفه للیقظ السائل

بقیهٔ حاشیه درصفحهٔ بعد

باچهارمین دسته بجانب طلیطله پیشرفت، مالقه و غرناطه و قرطبه بدون زحمت زیاد یکی پس ازدیگری فتح گردید (درطلیطله پایتخت مسیحیان ۲۵ تاج از سلاطین گتها بدست مسلمانان افتاد و در همین شهر زن بیوهٔ رودریك یعنی اجیلون **Egilone** را اسیر گرفتند ودرآخر پسرموسی اورا بزنی گرفت) گوتها ازحملات وحرکات سریع طارق سخت مرعوب وهراسان گردیدند. امرا و خوانین یا قبول اطاعت نموده و یا متواری شدند، رؤسا وپیشوایان مذهب بروم پناهنده گشتند ولی گروه بیشماری از مردم یهود وطبقهٔ زارع و فلاحت پیشه و دستهٔ غلامان و سایر مردم مستأصل پریشان مسلمین رامنجی خود دانسته ورود آنان را از صمیم قلب بیکدیگر تبریك می گفتند (فتح افریقا ومطیع نمودن بربرها برای عرب پنجاه سال طول کشید ولی تمام اندلس رادر مدت چند ماه مسلمین ازدست نصاری خارج ساخته بتصرف خود درآوردند).

طارق کمی ازسپاهیان خودرا برای نگهداری پایتخت (طلیطله) گذاشته حکومت آنرا بدست برادر ویتیزا پادشاه سابق سپرد وخود عقب گوتهای فراری شتافت و تا استوریه(۱) **Asturias** آنان راتعاقب نمود.

دراین میان موسی نائب السلطنهٔ هشتاد ساله که خبراین فتح راشنیدبهرمنظوری که بود باهیجده هزار سپاه وارد اسپانیا گردید. موسی از سمت مشرق شروع بحمله کرد وپس ازتصرف اشبیلیه **Seville** و مارده **Merida** درطلیطله بسر کرده‌اش طارق ملحق گردید.

بگفتهٔ ابن اثیرموسی در رمضان سال ۹۳ هجری وارد اندلس گردید وشهر ابن السلیم وسپس شهر قرمونیه واشبیلیه ونیزمارده را درآخر رمضان سال ۹٤ روزعید

بقیهٔ حاشیه ازصفحهٔ قبل

لو شغل المرء بترکیبه — کان به فی شغل شاغل
و عاین الحکمة مجموعة — ما ثلة فی هیکل ماثل
یا ایها الغافل عن نفسه — و یحك فق من سنة الغافل

(صفة جزیرة الاندلس ص۳۰)

۱ـ درکتب عربی استوریش (مراصد) واستوریس (معجم البلدان)

فطر فتح نمود وچون اهل اشبیلیه‌شورش کردند ومسلمانان آن شهر را کشتند موسی پسرش عبدالعزیز رابا لشکری فرستاد تاآنرا قهراً گشود وجمعی ازمردم آنرا کشت پس اهل‌آن شهر به لبله Niebla وباجه Beja گریختند وعبدالعزیز آندو را نیز فتح کرد وباشبیلیه بر گشت . موسی در شوال سال ۹٤ ازمارده بسوی طلیطله رفت و با طارق ملاقات کرد واورا باتازیانه‌زد وتوبیخ کرد(۱) طبری می‌نویسد : موسی‌برطارق غضب کرد پس پسرخود عبدالله را درافریقا بجای خود گذاشت ودر رجب سال ۹۳ با-ده‌هزار نفربطرف اندلس حرکت کرد وحبیب ابن عقبة‌بن نافع فهری را نیز با خود همراه برد وپس ازرسیدن بطارق‌عذر اورا پذیرفت وازاودر گذشت وبسوی طلیطله‌اش فرستاد(۲))

موسی وطارق پس ازاختلاف نظری که درابتدای امرمیان آنها پیدا شد قوای خودرا بهم پیوسته هردو بطرف اراگون Aragon روانه شدند ، سرقسطه Saragose- طرکونه Tarragona وبارسلون Barcelona(۳) و سایر شهر های شمال رافتح کردند وتمام اسپانیا تاحدود پیرنه بدست مسلمین افتاد .

چند سال بعد ازاین پرتقال Portugal فتح شد و یك استان علیحده‌ای بنام «الغرب» Algarve تشکیل یافت وفقط درجبال استوریه Asturias مسیحیان‌اسپانیائی فراهم گشته ونیروئی علیه مسلمین تشکیل داده بودند ، موسی طارق را در گالیسی Galicia (٤) برای مطیع ساختن اهالی گذاشته خود داخل خاك فرانسه گردید . موسی درپیرنه اردو زده ودرنظرداشت تمام اروپا رافتح نماید بدینصورت که‌ازفرانسه وآلمان وایتالیا عبور نمود قسطنطنیه رافتح کند وپس از فتح از همانجا خود را بشام رساند وتمام این خطهٔ روی زمین را ازپرتو اسلام روشنی بخشد وظن قوی آن است که اگر موسی ازمقام خلافت‌روزاجازه یافته بود وخلیفه اورا بدمشق احضارنمیکرد

۱- کامل ج٤ ص۱۲۲ - ۱۲۳

۲- تاریخ طبری‌ج٥ ص۲۵٥

۳- درکتب عربی : برشلونه

٤- درکتب عربی : جلیقیه

اوکامیاب میشد وهمهٔ اروپا رافتح می‌نمود متأسفانه فرمان ولید بمراجعت، نقشهٔ اورا تغییرداده‌ودرفرصت کم توجه خودرا بگرفتن‌قسمتهای کوهستانی اسپانیا که‌مسیحیان تمام‌قوای خودرا برضد مسلمانان درآن حدود متمرکز کرده و برای دفاع و حمله آمادگی داشتند معطوف ساخت، موسی داخل گالیسی شد و برقلاع آنان دست یافته دشمن رابگردنه‌های جبال استوریه راند موسی ازلوگو Lugo بسپاهیانش فرمان‌می‌داد ویاغیان ازهر طرف رانده شدند ویکی بعد ازدیگری قبول اطاعت نمودند فقط پلیو Pelayo باچند نفراز حامیان وطرفداران خود باقی ماندند. او هم البته تسلیم میشد ولی درهمین هنگام‌نامهٔ‌خلیفه که موسی وطارق را امرقطعی بمراجعت داده‌بود رسید وحرکت موسی (که بسیار اسف‌آور بود) پلیورا فرصت داد که برای خود در جبال، قلاع ومستحکماتی‌ترتیب داده و پایهٔ حکومتی را بگذارد که در دوره های بعد قوت گرفته ولایات جنوبی مسلمین رانیست ونابود سازد.

موسی پیش ازحرکت‌کار حکومت اسپانیا رامنظم ساخته پسرش عبدالعزیز را بجای خود فرمانفرمای آن کشور قرارداد (آخرسال ۹۵ هجری) و مرکز حکومت راهم اشبیلیه تعیین نمود. عبدالله فرزند دیگرش رامأمور آفریقا نمود و نگهداری آن قطعه رابدو واگذاشت، عبدالملك فرزند کوچکتر ازهمه را بفرماندهی مراکش (مغرب‌الاقصی) تعیین کرد وحکومت بنادر وفرماندهی نیروی دریائی راپسردیگرش عبدالصالح داد وفرمود تااو درطنجه اقامت نماید.

موسی پس ازمنظم ساختن‌کار حوزهٔ نیابت سلطنت در افریقا و اسپانیا با عدهٔ زیادی ازاتباع وملازمان بدمشق روانه شد (۱).

پیش ازورود موسی بدمشق ولید ازدنیا رفته (۱۵ جمادی‌الاخرة سال۹۶هجری در۵۱سالگی، - تاریخ‌الخلفاء ص۲۲٤) وبرادرش سلیمان‌بن‌عبدالملك بجای‌اوبرسریر خلافت نشسته بود. سلیمان‌موسی را نوازش نکرد بلکه او را درمجلس عمومی چوب زده ویك روزتمام درمقابل قصرخود در آفتاب نگاه داشت سپس او را حبس کرد و پنهان باسپانیا امر فرستاد تا عبدالعزیز پسرموسی را بکشند و پس از کشته شدن

۱- تاریخ عرب واسلام ص۱۱۵ - ۱۲۰

عبدالعزیز دراسپانیا موسی را اجازه داد تا بهرجا خواهد برود موسی بمکه رفت و در همانجا مرد(۱)

برخی نوشته‌اند: سلیمان، موسی وطارق‌را معزول کرد تادر فقروتنگدستی جان سپردند ، بگفتهٔ ابن اثیرموسی درسال۹۷ باسلیمان‌بن عبدالملك بحج رفت‌ودروادی‌القری یامرّالظهران درگذشت واو درسال ۱۹هجری درخلافت عمرمتولد شده‌بود(۲).

نتائجی که بیدرنك ازفتح اسپانیابدست آمد:

۱ـ ازمیان رفتن حقوق واختیارات طبقات ممتازهٔ روحانیان و اشراف، وآزاد گشتن طبقهٔ رنجدیدهٔ غلامان ونوکران که تا آنوقت مانند چهارپایان با آنها رفتار میشد ، آنها دراملاکی که بدست مسلمین درآمد مانند یك کشاورز ویك مستأجربا کمال آزادی‌کار میکردند وعملاً زمینها درتصرف‌کامل بلکه مال آنها بود و فقط از محصول زمین سهمی بمالك مسلمان داده میشد .

۲ـ لغوشدن عوارض وباجهای سنگین که پیشه وهنر وحرفه وفنون را ازمیان برده وطبقهٔ متوسط راپریشان ومستأصل کرده بود .

۳ـ برقراری اصول مالیاتی عاقلانه و معینی که براساس عدل و مساوات قرار داشت :

الف : مالیات سرشماری (جزیه) که فقط از غیر مسلمان گرفته میشد و د دوازده قسط ازقرار ماهی یك قسط پرداخت میگردید وسبك وآسان بود زیرا که با ـ تغییریافتن شرائط و اوضاع زندگی افراد، تغییر می‌یافت بعلاوه راهبان و زنـان و کودکان ازآن معاف بودند ونیزاز اشخاص فقیر ومریض و کور و گنك و بردگان گرفته نمیشد .

ب : مالیات اراضی که روی میزان محصول بود و برزارع و کشاورز سنگینی نداشت .

۴ـ بسته شدن قراردادهائی میان مسلمین وبسیاری از شهرهای اسپانیا درایام

۱ـ فتوح‌العرب‌ص۱۰

۲ـ کامل‌التواریخ ج۴ص۴۱۲

حمله وجنگ که عربها پس از فتح هم آنها راکاملاً محترم شمردند و از آن تخلف نورزیدند وحتی غیراز املاك واراضی اشراف ورؤسای کلیسیا واساقفه که یا فرار کرده ویا جزو یاغیان گالیسی درآمده بودند هیچ زمینی راضبط وتوقیف ننمودند .

۵- آزادی عیسویان که تا کنون مورد تعقیب و اذیت و آزار بودند در انجام مراسم دینی خود ونیزدر امور قضائی .

۶- روشن شدن مشعل مدنیت ودانش دراسپانیا بدست مسلمین در زمانیکه تمام اروپا اسیرجهل ونادانی و گرفتار جنگ وجدال وحشیانه بوده است .

تقسیم اسپانیا بچهار استان

مسلمین اسپانیا رابچهار استان مهم تقسیم نمودند که هریك استاندار مستقلی داشت :

استان اول : قسمت جنوبی شبه جزیره که شهرهای عمدهٔ آن عبارت بود از قرطبه ، اشبیلیه ، مالقه، اسیجه (استجه) جیّان Jaen ووسونا Wosuna

استان دوم قسمت مرکزی اسپانیااست که شهرهای طلیطله.قرطاجنه Carthagena مرسیه Murcia واورقه Lorca و والانس Valencia(۱) ودانیه Denia درآن واقع است

استان سوم مشتمل بود بر گالیسی وپرتقال وشهرهای مارده Merida ، باجه Beja ، لشبونة Lisbon وشلمنقه Salamanca

استان چهارم قسمتهای شمال شرقی که تاحدود پیرنه امتداد داشته وشهرهای سرقسطه ، طرطوشه، طرکونه، برشلونه و بربشتر Barbastro درآن واقع بوده‌است پس ازچندی فتوحات تازه‌ای بمیان آمد واستان پنجمی اضافه گردید که ناربون Narbonne وقرقشونه Carcassonne ازآن است .

اعراب وبرابره دراین شهرها ساکن شدند وهرشهری بقبیله وطائفه‌ای اختصاص یافت مثلاً دمشقیان درقرطبه، واهل حمص دراشبیلیه و لبله، واهل قنسرین در جیّان، و

۱- در کتب عربی : بلنسیه



خريطة اسبانيا
حدود دولية
الارتفاعات
الانهار
العاصمة
المقياس
فرنسا
تولوز
البشكنس
نافارا
قشتاله
قاتلونيا
برشلونه
سرقسطه
مدريد
طليطله
استريمادورا
قشتاله الجديده
بلنسيه
مرسيه
الاندلس
اشبيليه
قادش
جبل طارق
مالقه
غرناطه
سيارا نيفادا
قرطجنه
المريه
جزر البليار
جزيرة مايوركا
ايبيزا
البحر المتوسط
خليج غاسكونيا
غليسيا
اشتوريا
اوفيادو
لاكورونيا
بلباو
بورغس
وادي الوليد
مدينة دل كمپو
جبال ايباريا
سيارا مورانا
طرطوشا
البرتغال
لشبونه

IQBAL LIBRARY
The University of Kashmir
Acc. No. [redacted]
Author [redacted]
Title [redacted]

اهل فلسطین درشهرسیدونیه و الجزیرة، و مردم‌اردن در رَیّه و مالَقـه، وایرانیان در کِزِرْس Xeres(۱)واهل عراق درغرناطه، ومصریان درلشبونه وماردِه،وقبائل‌عراق در غَرناطة ساکن شدند وده‌هزار نفرحجازی درقسمتهای مرکزی جای گرفتند(۲).

حکومت عبدالعزیز و رونق اسپانیا(۳)

عبدالعزیز باحسن تدبیر وسیاست‌عاقلانهٔ خود رضایت تمام طبقات راجلب‌نمود وازدواج میان ملت غالب و مغلوب را رواج داد وخود اجیلون زن رودیك را بنکاح درآورد، کسب وبازرگانی وحرفه‌های فلاحتی رونقی بسزا یافت واسپانیا ازقیدتابعیت وبندگی فئودالیته بکلی آزاد گردید وبا دست عرب بصورت یك بستان سر سبز و خرم در آمده پیشه وهنر وعلوم وفنون ترویج گردید.

عبدالعزیز درآخر سال۹۷(۳) یا۹۸(٤) بدست‌مسلمین اندلس ازجمله‌حبیب‌بن ابی‌عبیدهٔ فهری وزیادبن نابغهٔ تمیمی و شاید بتحریك و دستور محرمانهٔ سلیمان بن عبدالملك پس ازآنکه نماز صبح رابا سورهٔ حمد وواقعه خوانده بود کشته‌شد وسراو راحبیب‌بن ابی‌عبیدهٔ فهری نزد سلیمان برد وسلیمان آنرا برای پدرش موسی‌فرستاد وشش ماه اهل اندلس بدون والی ماندند.

حکومت ایوب‌بن حبیب لخمی(۴)

شش ماه بعد از کشته شدن عبدالعزیز، خواهر زادهٔ موسی ایوب بـن حبیب بحکومت بر گزیده شد، اومرکزحکومت رادر اول سال۹۹ یا ۹۸ ازاشبیلیه بقرطبه نقل داد وپس از چند ماهی بفرمان نائب‌السلطنهٔ آفریقا معزول گردید (۹۸هجری).

حکومت حارث‌بن(٥) عبدالرحمن‌بن عثمان ثقفی(۵)

پس ازعزل ایوب بفرمان سلیمان، حارث بن عبدالرحمن ثقفی بجای او نصب

۱- در کتب عربی: شَرِیْش

۲- تاریخ عرب واسلام فارسی ص۱۲٤ عربی ص۱۰۱

۳- تاریخ طبری ج٥ ص۲۸٦

٤- کامل‌التواریخ ج٤ ص۱٤٤ - المعجب‌ص۱۲

٥- کامل‌التواریخ ج٤ ص۱٤٤

گردید (۹۸هجری) اوچهارصدتن ازخانواده‌های نجیب اعراب افریقا رابا خودباسپانیا برد ودرحدود سه‌سال حکومت کرد وفتوحات زیادی داشت که باعث شهرت و نیك ـ نامی او گردید .

دراینوقت و تا زمان عباسیان فرمانداران شبه جزیرهٔ اسپانیا بعضی اوقات از جانب نائب‌السلطنه آفریقا که درقیروان بود تعیین میشد و گاهی هم ازدربارخلافت دمشق واین ترتیب یعنی وجود دومرکزمختلف مفاسدی وخطرهائی دربرداشته است چه این اختلاف نظر،امرادارهٔ کشور را مختل ساخته دوام و ثبات یك سیاست و خط مشی واحدی رابهم میزد و نیزسبب اغتشاش ونا امنی کشور شده از تقویت و حمایت پادگان دور دست جلو گیری مینمود .

حکومت سَمْح بن مالك خَوْلانی (٦) فاتح ناربون Narbonne

عمربن عبدالعزیز (۹۹ـ۱۰۱ هجری) در سال ۱۰۰ هجری (۷۱۹ میلاد) از آشوب واغتشاش اسپانیا باخبر گشته وبعذرعدم کفایت ولیاقت، حارث راکه مُضَری بود معزول ویکی ازافسران قحطانی یمن رابنام «سَمح بن مالك خَولانی» بجای او منصوب نمود (رمضان ۱۰۰هجری) این مرد که در فنون حربی ونیزدر ادارهٔ وانتظام امور هردو مهارتی تمام داشت ادارهٔ مجدد حکومت‌ونیز اصلاحات جدید مالی آنجاباو سپرده‌شد. وی مطابق دستور خلیفه از ملل ونژاد های مختلف و نیز از فرق مذهبی و احزاب متفرقه‌ای که درآن شبه جزیره مسکن داشتندآماری ترتیب داده‌بعلاوه‌حکم داد سرتاسر کشوررا مساحت‌وممیزی کردندباین معنی که‌شهرها ، کوهها،رودخانه‌ها ودریاها وازاین گذشته خصائص زمین ، نوع محصول ومنابع ثروت کشورآنچه بودهمه را ازجزئی وکلی باکمال دقت واهتمام روی نقشه‌آوردند . مسجدجامعی‌درسارا گوسه Zaragoza(۱) بنانمود ونیز پلهای فراوانی یاازنو ساخته ویا مرّمت واصلاح کرد ، او پس ازفراغت ازاصلاحات نامبرده بسر کوبی و مطیع ساختن مسیحیان یاغی و تصفیهٔ

۱ـ در کتب عربی : سَرَقُسْطَه

Kashmir University Library
Accession No. 76589

لانگدوك (سپتیمانیه) و پرووانس که متعلق بگوتها بوده پرداخت و یاغیان شکست خورده ناچار بگردنه‌های جبال اَسْتوریه پناه بردند، سپتیمانیه تاراج شد ونار بن‌فتح گردید. سمح دستورداد که درنار بن قلاع واستحکاماتی بنا نموده و پادگان گذاشته خوداو بطرف اراگون وجنوب فرانسه حمله برد وپایتخت اراگون را محاصره کرد ولی چون قسمت عمدهٔ سپاه خود را عقب گذارده بود و سپاه همراهش بقدرکافی نبود پیش ازاینکه آخرین حمله‌اش بشهر آغاز گردد امیر فرانك اود Eudes با لشکر انبوهی برای خلاصی پایتخت‌خود وارد گردید ومسلمین درمقابل دشمن ده‌برابرخود بجنك ایستادند وبا کمال مردانگی ودلیری جنگیدند، افسران غلاف شمشیر ها را شکسته وسر گرم پیکار شدند که یا فتح نمایند و یا کشته گردند. این جنك بسیار مدهش وهولناك بود وتا مدتی معلوم نمیشد که فتح با کدام طرف است ناگهان در- گیرودار جنك تیری ازطرف‌دشمن بگردن سمح خورده واو درپای دیوار شهر بروی زمین افتاد (۱۰۲ هجری) (۱).

انتخاب سمح بن مالك خولانی بامارت اسپانیا ازاین جهت شد که معمول خلفا بود هنگام رسیدن مالیات ازاکناف کشور های اسلامی باید ده نفراز رجال کشوری ولشکری همراه آن اموال ازمحلی که فرستاده شده بحضور خلیفه بیایند و سو گند یاد کنند که ازآن اموال‌حتی یك دینار ودرهم‌نیست که بحق اخذ نشده باشد یا بقدر یکدینار ویکدرهم ازحق کسانی که باید ازبیت‌المال بآنها داده شود باقی نمانده‌است. درزمان عمربن عبدالعزیز هیئتی که ازافریقا بشام وارد شده و اموال را تسلیم مقام خلافت کردند هشت نفراز ده‌نفر آنها سو گند رایاد کردند ولی دونفر امتناع کردند یکی ازآندو نفراسمعیل‌بن عبیدالله بود ودیگری سمح‌بن مالك، عمر بن عبدالعزیز امتناع آندونفر راقابل توجه قرار داد وآنها را در آغوش گرفت و پس از تحقیق از سابقهٔ آنها اسمعیل رابامارت‌افریقا وسمح‌بن مالك رابامارت اسپانیا منصوب کرد(۲)

۱ـ تاریخ عرب واسلام ص۱۳۷

۲ـ حواشی اطلس تاریخ اسلامی

حکومت عبدالرحمن بن عبدالله غافقی۱ (۷)

هنگامیکه مسلمین سردار خودرا بخاك افتاده دیدند میدان جنك را رها کرده روبگریز نهادند لیکن عبدالله بیدرنك فرماندهی سپاه را بعهده گرفت و با مهارت وجرأت کم نظیری که حتی دشمن هم اورا آفرین گفت لشکرپراکندهٔ مسلمین رااز پرووانس (Prouince) منظماً عقب نشاند ، این جنك که در کنار شهر تولوز پایتخت اراگون واقع شد وعدهٔ زیادی ازافراد برجسته ونامی عرب درآن کشته شدند درماه مه‌سال ۷۲۱ میلادی روی داد.

عبدالرحمن رامردی بغایت لایق و کافی وصاحب جرأت وشهامت وبصحت عمل وپاکدامنی معروف ودر داوریهای خود بی‌غرض نوشته‌اند ، اوتوانست دستجات رقیب وعناصر یکدیگررا که درآن شبه‌جزیره می‌زیستند تاورود جانشین خودتحت نظارت ومراقبت قراردهد.

عبدالرحمن فقط چندماهی(۲) برسرکار بود ودرصفر سال ۱۰۳ معزول گشت .

حکومت عنبسة بن سحیم کلبی قحطانی (۸)

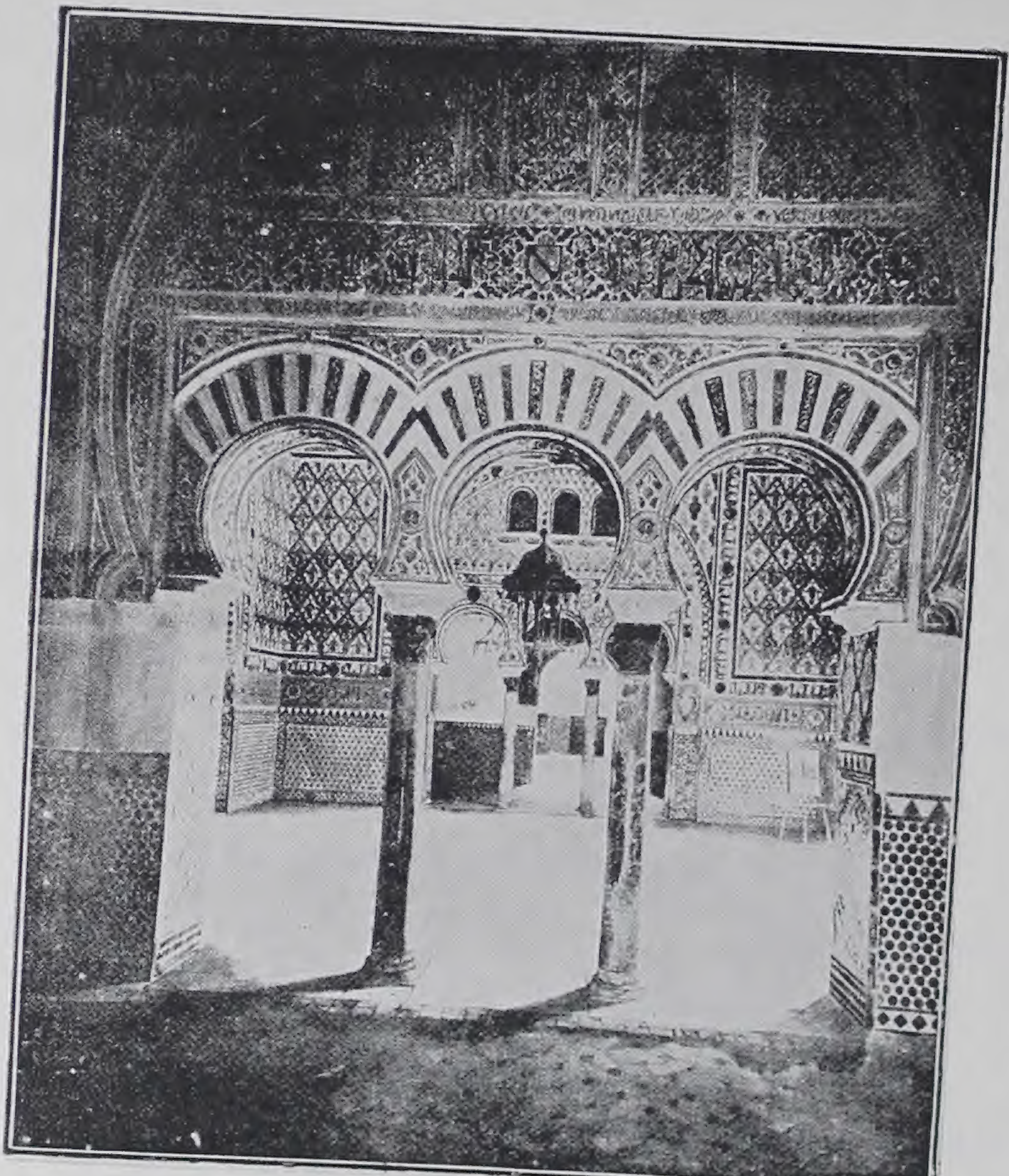
عنبسة ازطرف نائب‌السلطنهٔ افریقا بحکومت اسپانیا منصوب ودرماه صفر سال ۱۰۳هجری بآنجا وارد شد وزمام امور رابدست گرفت ، عنبسه کمی پس از جلوس هشام بن عبدالملك (۱۰۵-۱۲۵ه) بفرانسه لشکرکشی کرد ودر نتیجه قرقشونة Carcassonne ونیم Nimes وچندین قطعهٔ مهم دیگر را گرفت و نیز باطوایف و دستجات کوچك مجاور قراردادهای تدافعی بست(۳).

فتوحات عنبسه رابیشتر مرهون‌عقل وتدبیروکاردانی اودانسته‌اند نه زوروقوه، مساعی و کوششهای اوبرای استمالت وجلب خاطر سکنه موقعیت اعراب رادرجنوب

۱- منسوب به«غافق» Blacazar حصنی دراندلس

۲- بگفتهٔ معجم‌الانساب تاسال ۱۰۵ برسرکار بود وبگفتهٔ ابن اثیردر کامل‌تاسال ۱۱۲ که دیگران آغاز نوبت دوم‌امارت اودانسته‌اند، امارتی نداشت وپس ازسمح بلافاصله عنبسه امارت یافت

۳- کامل‌التواریخ ج٤ ص۱۹۷



تالار سفرا دراشبیلیه

IQBAL LIBRARY
The University of Kashmir
Acc. No. [redacted]
Author [redacted]
Title [redacted]

فرانسه تحکیم وتثبیت نمود، متأسفانه عنبسه در گردنهٔ جبال پیرنه Pyrenees بدست یاغیان کشته شد (۱۰۷ هجری) ومرك اودوباره این شبه جزیره را بحال هرج و مرج انداخت ، عملیاتی که درفرانسه جریان داشت متوقف گردید وافسراو «عُذرة» باسپاه خود باسپانیا برگشت .

ازمرك عنبسه تاتعیین ثانوی عبدالرحمن غافقی در۱۱۲هجری درمدت پنج سالی که طول کشید شش نفرامیر دراین استان عوض شوند که بعضی فقط چندماهی برسر کار بودند وبواسطهٔ همین تغییروتبدیل زیاد امرادارهٔ آن کشوربکلی مختل گردید ویاغیان روزبروز قوت میگرفتند .

حکومت عذرة بن عبدالله فهری مضری(۹)

عذره درسال۱۰۷هجری چند ماهی امارت داشت وابن اثیرازا ونام نبرده است(۱)

حکومت یحیی بن سلمه (سلمی) کلبی (۱۰)

یحیی درشوال یاذی القعده سال۱۰۷ بولایت اندلس منصوب شد و دوسال ونیم امارت داشت .

حکومت حذیفة بن احوص اشجعی(۱۱)

حذیفه درسال۱۱۰ هجری برای مدت شش ماه متصدی حکومت اندلس بود وسپس معزول گردید(۲)

حکومت عثمان بن ابی نسعهٔ خثعمی (۱۲)

عثمان درشعبان سال۱۱۰ هجری از طرف عبیدة بن عبدالرحمن سُلَمی والی آفریقا باندلس رسید و در آخر همان سال معزول گردید ، او فقط پنج ماه امارت اندلس داشت .

حکومت هیثم بن عبید کنانی(۱۳)

هیثم درمحرم سال۱۱۱ امارت یافت و۱۰ماه وچند روز اسیربود ودرذی الحجه

۱ـ کامل التواریخ ج٤ص۳٦۰

۲ـ مقری اوراپس ازعثمان نوشته است ـ نفح الطیب ج۱ ص۲۲۰

وفات کرد(١)هیثم که‌درسال١١١ باسپانیا آمد،برای خراب کردن قلاع ومستحکمات دشمن وادامه دادن فتوحات درماورای جبال پیرنه کوششهائی نمود ، لیون Leon و شهرهای دیگری بتصرف آمد ونواحی دیگری تحت باج وخراج قرار گرفت لیکن اختلاف داخلی اعراب باعث شد که این شهرها را از دست بدهند و نیز بیداد گری بربرها که قسمت اعظم لشکر عرب را تشکیل میدادند سکنهٔ این نواحی راکه با مسلمین عرب روابط دوستانه داشتند بستوه آورده ازدوستی بدشمنی کشانید .

حکومت محمد بن عبدالملك اشجعی (١۴)

محمد درسال١١٢ هجری فقط دوماه حکومت اسلامی اندلس را بدست داشت.

حکومت عبدالرحمن بن عبدالله غافقی (در نوبت دوم)

عبدالرحمن درماه صفرسال ١١٢ هجری از طرف خلیفه هشام بن عبدالملك و عبیدالله بن حبحاب والی افریقا(٢) بامارت رسید . سکنهٔ مسلمان از انتخاب مجدد او اظهار شادمانی نموده وآنرا برای آن شبه‌جزیره بفال نیك گرفتند ، شاید عبدالرحمن تواناترین فرمانداری است که در دورهٔ خلافت بنی‌امیّه در آن شبه جزیره حکمرانی داشته است و با دیگران قابل مقایسه نیست ، عبدالرحمن علاوه برمهارتی که در فنون نظامی ولشکری داشت دراداره و منظم ساختن امور کشوری نیز نهایت درجه استعداد ولیاقت رادارا بوده است . اوبرمسلمین‌عرب نفوذ کامل داشت(٣) تاآنجا که سربازانش درمقابل فرمان اواطاعت محض بودند با این همه او را دارای قلبی ملایم ومهربان وداد ودهشی‌فراوان نوشته‌اند وازاین جهت درنظر مردم بسی عزیزو گرامی بود. عبدالرحمن تمام شهرستانها وبخشهای حوزهٔحکومت خود راکاملا گردش کرد ودرهرجا شکایتی بودمرتفع ساخت قضاتی که‌درانجام وظیفه کوتاهی کرده یامرتکب خیانتی شده بودند همه رامعزول وبجای آنان کسانی راکه دارای نجابت و شرافت و درستکار و پاکدامن بودند تعیین نمود ، با تمام طبقات یکسان رفتار می‌نمود .

١ـ مقری امارت اورا دوسال ومرك‌اورادر١١٣ نوشته‌است.نفح‌الطیب ج١ص ٢٢٠

٢ـ عبیدالله ازربیع‌الثانی ١١٦هجری تا رمضان ١٢٣ که در گذشت والی‌افریقا بود

٣ـ وتوانسته بود رضایت خاطرعربهای مضری وقحطانی راجلب نماید

احکام‌وقوانین‌وعدالت را درمیان آنها بدون‌هیچ تبعیضی اجرامیکرد و کوچکترین‌فرقی میان‌نژادها یافرقه‌ها وپیروان‌مذاهب مختلف‌نمی گذاشت. کلیساهائی را که‌ازمسیحیان گرفته بودند بصاحبان اصلی‌آنها بر گردانید. درامورمالیاتی دقیقاً تجدید نظرنمود واز بی‌نظمیهائی که مخالف باامنیت و آسایش همگانی بود جلو گیری کرد. وسائل آسایش وآرامش مردم را ازهرجهت فراهم ساخت ودرعین این اشتغال باصلاحات و انجام وظائف حکمرانی، ازحفظ وحراست سرحدّات شمالی باز نماند، عبدالرحمن‌در مقام تلافی شکست تولوز Toulouse (۱) وانتقام از دشمن برآمد وبرای پیشروی در طرف شمال مدتی با کمال استقامت کوشیده سپاه بسیاری را فراهم کرد و عدهٔ زیادی داوطلب باوپیوستند.

طغیان عثمان‌بن ابی نِسْعهٔ خثعمی

عثمان‌بن ابی نِسعة که درسال ۱۱۰ هجری از طرف والی افریقا عبیدة بن عبدالرحمن سُلَمی بحکومت اندلس منصوب و در آخر همان سال معزول گردید و اکنون فرماندار جزیرهٔ سَرْدانیه Sardaigne (۲) بود و دختر اود پادشاه فرانك را گرفته وبا اواتحاد کرده بود، درمقابل عبدالرحمن پرچم عصیان برافراشت و بنای خودسری گذاشت. عبدالرحمن هم کسی نبود که با حریف خود مدارا کرده فتنه را نادیده بگیرد وخواباندن آنرا بتأخیر اندازد، او بدون فوت وقت بیدرنك یك عده سپاه بجنك عثمان فرستاد ودر نتیجه رئیس یاغیان بطرف کوهها فراری شد، عثمان دربین راه فرار دستگیر شد وبقتل رسید وعروسش بدست سر کردهٔ عبدالرحمن‌افتاد وبا احترامات لازمه بدمشق فرستاده شد ودرآنجا پس ازچندی بنکاح یکی از پسران هشام درآمد.

شکست و کشته شدن عثمان قلمرو امیری را که باوی قرارداد اتحاد بسته‌بود

۱ـ تاریخ‌عرب‌واسلام‌سیدامیرعلی، ترجمهٔعربی‌ص۱۲۷ ترجمهٔفارسی‌ص۱۵۳

۲ـ جزیره‌ای است دردریای مدیترانه‌واقع درآنطرف جبال پیرنه که دربعضی کتب عربی: قردجانه نوشته شده

وهم پیروزی اوبود بهیجان آمده وعبدالرحمن دید که پیش از تهیهٔ کامل برای حمله بشمال که نقشهٔ آنرا قبلاً کشیده بود نا گزیر است بادشمن جنگ نماید، پس در بهار سال ۷۳۲ میلادی (۱۱۴ هجری) وارد خاک فرانسه گردید. اوپس ازجنگ خونینی که در کنار رودخانهٔ رُن[1] روبداد مردم شهر آرل Arles را که پس ازمرگ عثمان بن ابی نسعه ازدادن خراج استنکاف کرده بودند بقبول وحفظ عهدنامهٔ خراج ملزم ساخت و سپس راه بُردو Bordeaux را پیش گرفت آن هم پس ازپایداری مختصری بتصرف درآمد امیرفرانک کوشش کرد تاراه عبوراز دُردُنی Dordonne (۲) را برحریف ببندد ولی شکست خورد وبقول یکی ازنویسندگان شمارهٔ مسیحیانی را که در این جنگ بخاک هلاک افتادند جزخدا کسی نمیداند لیون یکی از شهرهای درّهٔ رود رُن و شهرهای دیگری نیزبتصرف آمدند وعبدالرحمن درتمام این شهرها پادگان قوی گذاشت.

اود پس ازشکست درساحل دوردنی دید که خود نمیتواند از عهدهٔ مقاومت با مهاجمین برآید لذا ازشارل مارتل Charles Martel که مردی مقتدر و نیرومند بود استمداد کرد و او هم با کمال میل پذیرفته حاضر شد این کار را بعهده بگیرد واز جوانب واطراف مردم صحرائی ژرمن جمعیت وحشی بیشماری را فراهم ساخت وبسمت جنوب رهسپار گردید.

جنگ تور وپواتیه درسال ۷۳۲ میلادی (رمضان ۱۱۴ هجری)

دراین میانه مسلمین بطرف تور پیشرفتند و با حمله آنرا گرفتند، لشکر اسلام کوشش داشتند که از رودخانه لُوآر Loire بگذرند که در این هنگام شارل مارتل باسپاه خود وارد شد وعبدالرحمن راجع بنیروی دشمن از اشتباهی که نتیجهٔ گزارشهای غلط بود بیرون آمد ودید که دشمن درشماره چندین برابر ازلشکر اسلامی بیشتر است. پس باشتاب تمام پیش قراولان وجلوداران لشکر را فرا خوانده وازسواحل

۱- یکی از بندرهای مهم فرانسه واقیانوس اطلس که در کنار رود گارُن واقع است.

۲- رود گارُن (Garonne) درفرانسه از کوههای پیرنه سرچشمه گرفته و پس از پیوستن برود دُردُونیه، گارُن بزرگ را تشکیل داده باقیانوس اطلس میریزد.

رودخانه عقب کشید ، عبدالرحمن محلی را میان تور و پواتیه برای اردو برگزید و همانجا رالشکر گاه قرارداد ولی وضعیت لشکر اورا بی‌نهایت مشوش ونگران ساخته بود زیرا غنائم بسیاری که درطرف شمال بدست آورده بودند روح سربازی مسلمین راقدری سست کرده وازهم آهنگی آنهاکاسته بود بلکه فکرعقب نشینی را گاهی برسر زبانها می‌آورد

جمعیت شارل مارتل که مرکب ازسواره نظام وسربازان پیاده بود و بدنها را باپوست گرگ پوشانده بودند از لوآر گذشته بفاصلهٔ چند میل بالاتر از اردو گاه مسلمین فرود آمدند ومحلی را گرفتند که رودخانه پشت سرواقع شده بود ، محل جنك را با اینکه عیناً معلوم نیست بطورقطع درسرزمین واقع میان تور وپواتیه دانسته‌اندواین قطعه ، ازشعبه‌های لوآر مشروب می‌شده است ، سرزمین مزبور تشکیل يك جلگهٔ وسیع میداده است که ازانبوه درختان مراتع وچراگاهها و دهکده های کوچك زیبا زینت یافته ومنظره‌ای فوق‌العاده فریبنده داشته است .

چندین روز میان دولشکر زدو خوردهائی بنفع مسلمین در جریان بود و روز نهم پس ازجنك عمومی شدیدی که تاغروب آفتاب آتش آن زبانه میکشید دولشکر ازهم جداشدند ، صبح روز بعد جنك دوباره شروع شد و آثار فتح مسلمین از گوشه و کنار میدان جنك هویدا بود ولی خبردستبرد دشمن باردوی عرب وغنائم آنها همهٔ لشکر را از میدان جنك بطرف غنائم و دفاع ازآن برد و دیگر عبدالرحمن هرچه کوشش کرد نتوانست دوباره نظم لشکر را برقرار سازد و در این گیرودار نیزه‌ای بپشتش رسیده برزمین افتاد ودرنتیجه صفهای تمام لشکر اسلامی بکلی بهم خورد و دشمن بااستفاده‌ازاین‌موقعیت ، طومارلشکرمسلمین را ازهم دریده تلفات زیادی بآنها وارد ساخت(۱) بارسیدن‌شب دولشکرازهم جدا شدند وفرانکهای غالب نیزازرسیدن شب وجدائی دولشکر خوشنود بودند زیرا که از ضربت شمشیر عرب خاطرات تلخی داشتند ، درلشکر گاه مسلمین میان سر کرد گان سپاه عبدالرحمن‌نزاع شدیدی در- گرفت تاآنجا که نوشته‌اند برخلاف یکدیگر شمشیر کشیدند و در آخرکار تصمیم

۱ـ رمضان ۱۱٤ هجری ۷۳۲ میلادی

عقب نشینی قطعی شد وچون پاسی ازشب گذشت فرماندهان،لشکر اسلامی راحرکت داده بطرف سپتیمانیه عقب کشیدند . صبح فردا شارل مارتل و متحدّ وی اود از سکومت و خاموشی اردو گاه مسلمین بدگمان شدند که مبادا در زیر پردهٔ سکوت طرح تازه‌ای ریخته باشند لذا باترس واحتیاط کامل باردو گاه عرب نزدیك شده وپس از رسیدن بدانجا با کمال خوشحالی میدان را جز ازیك عدّه مجروح که نتوانسته‌اند باسپاه فراری بروند خالی یافتند ، سربازان مجروح مسلمان همگی بدست قصابهای فرنگی بشهادت رسیدند ، عجب آنکه با این‌همه‌ شارل مارتل جرأت تعقیب کردن ازمسلمین رانداشت وبیدرنك راه شمال را درپیش گرفت وهمه متحدین ژرمنی‌خودرا ازهمانجا باماکن ومنازل‌شان روانه ساخت .

عبدالرحمن تنها مردی بود که می‌توانست دستجات مختلف عرب (حمیریان و مُضَریان) راباهم متحد سازد وفقدان اوقابل جبران نبود وبعد از او کسی نتوانست نفوذ اورا اعمال نماید . باید دانست که امپراطوری تمام روی زمین در میدان تور از دست مسلمین بیرون رفت‌و گردن کشی ونافرمانی وهم رقابت ورشك قبایل‌ودستجات نسبت بیکدیگر که همیشه باعث شکست مسلمین بوده است این نتیجهٔ شوم را ببار آورد گیبُن وپس ازوی گروهی دیگر از مورخان نوشته‌اند که اگر آنروز اعراب فاتح می‌شدند امروز بجای‌کلیساهائی که درلندن‌برپااست، مسجدبرپابود ودردانشگاه اکسفورد Oxford وسایرمراکزعلم‌ودانش‌علمابجای‌شرح‌وتفسیرانجیل، بتفسیروتعلیم قرآن‌مشغول‌بودند .

این میدان جنك درتاریخ عرب بواسطهٔ اشخاص نامی بزرگواری که در آنجا باعبدالرحمن بشهادت رسیده‌اند « بَلاط الشهداء» خوانده شده است .

نویسندگان مسیحی دربارهٔ شمارهٔ تلفات مسلمین بسیار مبالغه کرده و گاهی بالغ برسیصد وشصت‌هزار نوشته‌اند(۱)

۱ـ تاریخ عرب واسلام ترجمهٔ فارسی ص۱۵۳ـ۱۵۸، ترجمهٔ عربی ص۱۲۸-۱۳۲

حکومت عبدالملك بن قَطَن بن نفیل بن عبدالله فهری (۱۵)

خبر حادثهٔ تور بزودی بفرماندهی افریقا و در شام بهشام بن عبدالملك رسید وهشام فوراً عبدالملك بن قطن رابفرماندهی سپاه اسپانیا بر گزید و جبران لطمه‌ای را که بحیثیّت وشرافت پرچم عرب واسلام وارد شده است درعهدهٔ او گذاشت.

اهالی کوهستانی طرف شمال این شبه جزیره کوشش کردند که از مرگ عبدالرحمن استفاده کرده بساط حکمرانی‌عرب را ازآنجا برچینند، ولی‌حکومت‌جدید مساعی خود را دربدوامردرمقابل اراگون وناوارا Navarra (۱) مبذول داشته‌یاغیان رادر چندین جنك شکست داده بپوزش خواستن درآورده ، سپس عبدالملك داخل لانگدوك شد واماکن‌ونقاطی را که درآن سرزمین بدست مسلمین بوده همه رابدست آنها بازآورد.

درسال ۷۳٤ میلادی (۱۱٦ هجری) یوسف نام نمایندهٔ حکومت نارُبن از رُن گذشت و چند شهر را مسخرنمود ، عبدالملك بطرف جنوب بر گشت ولی بواسطهٔ مخالفت وضدّیتی که ازلشکرش دردره‌های پیرنه بروز کرد و یا بگفتهٔ مورخان عرب بواسطهٔ بیرحمی وسنگدلی وحکمهای سخت وشدید او، درماه رمضان سال ۱۱٦ (۷۳٤ میلادی) معزول شد.

حکومت عُقبة بن حجّاج سَلولی قَیسی (۱٦)

پس ازعزل‌عبدالملك، عُقبة‌بن حجاج بجای اوتعیین گردید وچنانکه‌نوشته‌اند مردی بعدل وداد آراسته بود و در سلوکش خرده گیری راه نداشت و مورد احترام مسلمین اندلس قرار گرفته بود.

درطول مدت پنج سال که عقبه روی‌کار بود چند بار داخل خاك فرانسه شد و قوای مسلمان راتا نقاط خیلی دوردست رسانید ، اعراب لانگدوك تحت تعلیمات او درتمام نقاط مهم وقابل برای دفاع تارودخانهٔ رُن قلاع محکم وبرج وباروهائی بنا - نمودند واین‌ایستگاههای نظامی را«رباط»می گفتند ، عقبه تمام ناربون راتبدیل بیك قلعهٔ محکم وبسیار بزرگی نمود وآنرا ازاسلحه ومهمات جنگی پرساخت.

۱- در کتب عربی : نبره

درسال۷۳۶ میلادی (۱۱۸ هجری) عقبه چندین شهر فرانسه را یکی پس از دیگری بتصرف درآورد ودستجات لشکرعرب پایتخت فرانسه راتهدید نمودند شارل که از زمان جنك تور ، به «مارتل» خوانده شد دید که خود بتنهائی و بدون کمك نمی‌تواند بااعراب برابری نماید وازپادشاه لومبارد مددخواست وبرادرش ازنقاط شرقی تابع سلطنت فرنگان سپاهی مرکب از نفرات وحشی صحرائی بکمك او آورد واین قوای متحد بمتصرفات اعراب حمله‌ور شدند واز طرف دیگر خود شارل مارتل بوسیلهٔ بستن گردنه‌های جبال پیرنه Pyrenees دشمن رادر جنوب‌نیزمشغول کرد ومسلمین ازهردو طرف مورد هجوم قرار گرفتند و بعضی شهرها را از دست دادند و جمعی از آنها بشهادت رسیدند ، ناربن نیزمحاصره گردید ولی دفاع مسلمین بقدری شدیدبود که شارل مرعوب شده محاصره را برداشت اما برای اینکه درجلو پیشرویهای عرب یك سد محکم غیرقابل عبور ایجاد نماید یك قطعهٔ وسیع آن سرزمین را تا جنوب لوآر Loire همه رابرباد داده وبشکل صحرائی درآورد ، شهرهای عمده وآباد مهمی راکه بدست مسلمین معمور وزیبا شده بود همه رابا خاك یکسان نمود ، نیم Nimes بانمایشگاه بیضی شکل‌مجلل وعالی وآثار درخشان تاریخی خودطعمه حریق گردید که حتی مورخان فرانسوی ازاین حرکت جنون آمیز عصر بربریت و تخریب آثار صنعتی وعلمی اظهارتأسف کرده‌اند .

در این موقع در افریقا شورش بزرك دامنه داری بپابود وشرارهٔآن باسپانیا نیز رسید چنانکه درسال ۱۲۲هجری (۷۳۹ میلادی) آشوبی بسر کردگی عبدالملك بن قطن فرماندار معزول ، علیه عقبه بپاشد و در نتیجه عقبه دستگیر و بدست یاغیان کشته گردید .

حکومت عبدالملك بن قطن (درنوبت دوم)

عبدالملك پس ازپنج سال باردیگر حاکم اسپانیا گردید ولی طولی‌نکشید که بلج‌بن بِشر قشیری که ازافریقا فرار کرده بود باسپاهی از شامیان وارد اسپانیا شده بعناصر مخالفی که درآن شبه‌جزیره بودند پیوستند ، در جنك میان بَلج وعبدالملك،

عبدالملک کشته شد وسر اوازبدن جدا گردید(۱۲۳هجری ۷۴۰میلادی)وجسدش راهم برسوائی بردار آویختند .

حکومت بَلج بن بشر قشیری (۱۷)

بلج پس ازاندك مدتی دراثرجراحاتی که درجنگ باپسران عبدالملک برداشته بود در گذشت (۱۲۴هجری ۷۴۱م).

حکومت ثعلبة بن سلامهٔ عاملی (۱۸)

پس ازمردن بَلج، شامیان ثعلبة بن سَلامهٔ عاملی را بحکومت اندلس منصوب کردند وبازجنگ داخلی آغاز گردید یمنی سکنهٔ اسپانیا بطرفداری پسران عبدالملک برخاسته وشامیان زیر پرچم سرکرده‌ای که خود نصب کرده بودند فراهم گشتند ، بربرها نیزبرای منافع خود پیکار میکردند ودرنتیجه این اختلاف انتظامات اسپانیا بکلی برهم خورده و کشور دوچار هرج ومرج گردید ، ایستگاههای نظامی و پیش‌قراولان وجلوداران سپاه در فرانسه فراموش شدند و کسی بفکر آنها نبود ، ناربن را نیزفرمانده آن تخلیه کرد و با بهترین لشکر خود برای کمك عبدالملك و پسرانش حرکت نمود ، سایرمتصرفات مسلمین نیزازمدافعین خالی ماند(۱)

ثعلبه طرفدار حمیریهای قحطانی بود وهمین امر،مضریهای عدنانی را بمخالفت بااو وآشوب‌طلبی وادار کرد، گواینکه اوتوفیق یافت قوای متحد شورشیان راشکست دهد وده‌هزارنفر اسیر بگیرد ولی درهمان حال که جلّادان اوبرای کشتن هزارنفراز اسرا مهیاشده بودند پرچم خلافت ازدورنمایان گردید وبشارت ورود فرماندارجدید، بساط حکمرانی ثعلبه رابهم‌پیچید وهزارنفر محکوم باعدام را ازمرگ رهائی‌راد(۲)

حکومت ابوالخطار حُسام بن ضرار کلبی یمنی(۱۹)

ابوالخطّار با نظر هشام‌بن عبدالملك از طرف حنظلة بن صفوان کلبی(۳)

۱- تاریخ‌عرب واسلام‌فارسی‌ص۱۶۰-۱۶۱،عربی‌ص۱۳۴، کامل‌التواریخ‌ج۴ص۲۵۴

۲- کامل‌التواریخ‌ج۴ ص۲۶۰

۳- حنظله‌ازماه‌ربیع‌الثانی‌سال۱۲۴هجری تاسال۱۲۷حکومت افریقارا بدست‌داشت

نائب‌السلطنهٔ افریقا تعیین شده بود ودرماه رجب سال ۱۲۵ هجری (۷۴۲ میلادی) پنج ماه پس از مرگ هشام ، وارد قرطبه گردید و بمحض ورودش باندلس ، تمام فرق و دستجات ، اسلحه را برزمین گذاشته دست از جنگ کشیدند . در آغاز امر حکومت حسام ملایم و بظاهر از طرفداری این وآن بر کنار بود ولی تدریجاً از حمیریهای اسپانیا طرفداری کرده ببزرگان مضریها بی احترامی میکرد ودر نتیجه بانقلاب و آشوب گرفتار گشت وجنك داخلی بیش ازسابق دامنه‌دار ، ازنوآغاز گردید و دریك جنگ خونین هولناکی نزدیك شهرقرطبه‌حمیریها شکست سختی‌خوردندوابوالخطّار کشته شد (۱۲۹ هجری) تفصیل مطلب را ابن اثیر چنین مینویسد که : اهل اندلس ابوالخطار را که برای یمنی‌های اندلس علیه مضریها تعصب می‌ورزید پس از آنکه اورا درجنگ سختی شکست داده اسیر گرفتند و بسیاری از اصحاب اورا کشتند ، خلع کردند ، فرماندهی این جنگ درعهدهٔ صمیل بن‌حاتم وثوابة بن سلمه بود واین ثوابه را ابوالخطار براشبیلیه حکومت داده و سپس عزل کرده بود ، این جنگ که باسیری ابوالخطار منتهی شد در شذونة **Sidonia** درماه رجب سال ۱۲۷ واقع گردید پس‌ازشکست ابوالخطار، صمیل وثوابه بقرطبه‌آمدند وآن‌راامالك شدند وثوابه‌بامارت بر گزیده شد(۱)

حکومت ثوابة بن سلامهٔ جذامی (۲۰)

ثوابه پس ازخلع ابوالخطارازطرف صمیل بن‌حاتم مضری بحکومت‌منصوب شد وسپس بفرمان عبدالرحمن ابن حبیب(۲) والی افریقا تثبیت گردید . در مقابل ، عبدالرحمن‌بن حسان کلبی قحطانی فتنه‌ای بپا کرد وابوالخطار را از زندان درآورد ویمانی‌ها رابسوی قرطبه بجنگ ثوابه تجهیز نمود . مردی از مضر درمیدان جنگ اصحاب ابوالخطار رابانیکه امیر کنونی ثوابه نیزیمنی است قانع کرده متفرق‌ساخت

۱ـ کامل‌التواریخ ج۴ ص۲۹۱

۲ـ عبدالرحمن بن حبیب‌بن ابی‌عبیدهٔ فهری مضری ازسال۱۲۷ ازطرف‌بنی‌امیه واز سال۱۳۲ تا۱۳۸ هجری‌ازطرف سفاح ومنصورحاکم افریقابود

پس ابوالخطار به باجةBeja گریخت وثوابه بقرطبه باز گشت(۱) ودرسال۱۲۹هجری پس ازدوسال وچند ماه امارت وفات کرد .

حکومت یوسف بن عبدالرحمن بن حبیب بن ابی‌عبیده فهری (۲۱)

پس ازمرك ثوابه،درتعیین امر اندلس میان مضریها وقحطانیها اختلاف‌در گرفت وچهار ماه اندلس بدون امیر باقی ماند وعبدالرحمن بن کثیر لخمی رابرای امورقضائی معین کردند(۲) صمیل از فتنه ترسید وامارت مردی از قریش را پیشنهاد کرد و همه بآن راضی شدند پس یوسف بن عبدالرحمن فهری را بامارت برداشتندواو بقرطبه آمد وکار حکومت رابدست گرفت(۱۲۹ هجری) مشروط بآنکه پس از یکسال امارت ازکار بر کنار شود تایمینها هر کس رابخواهند برای امارت تعیین کنند ، چون یك سال گذشت ازطرفی ابوالخطار بااطلاع ازمرك ثوابه ووالی‌شدن یوسف، درمیان قحطانیان ومضریان به فتنه‌انگیزی برخاست ودر نتیجه یوسف ازکاخ امارت بخانه‌اش رفت و از طرف دیگر یمینها خواستند کسی ازخودرا بامارت بردارند و در این میان صمیل بن شمر بن ذی‌الجوشن بامضریهابرجمعیت‌یمینها شبیخون زد وپس ازجنك سختی یمینها شکست خوردند وابوالخطار در میدان جنك کشته شد(۳) و بقولی دیگر ابوالخطار فرار کرد وصمیل اورا درآسیائی یافت و کشت پس یوسف بقصر امارت باز گشت و شأن ومقام صمیل بالا رفت .

درحکومت یوسف،عبدالرحمن بن علقمهٔ لخمی حاکم ناربن یاغی شد و کشته گردید ، یاغیان دیگری نیز در باجه والجزیره و اشبیلیه سر بلند کردند و بزودی سر کوب شدند ازجمله حباب بن رواحة بن عبدالله زهری بود که درسال ۱۳۶ هجری خروج کرد وجمعی ازیمینها براو گرد آمدند و برسر قسطه که صمیل امیر آن بود حمله بردند وکار محاصره برصمیل چنان سخت گردید که از یوسف امیراندلس مدد خواست ولی دراثر گرانی و قحطی اندلس، و دیگر کراهت داشتن یوسف از موقعیت

۱ـ کامل التواریخ ج٤ ص۲۹۱

۲ـ کامل التواریخ ج٤ ۳٦۱

۳ـ کامل التواریخ ج٤ ص۳٦۱

صمیل و آرزوی هلاك او کمکی ازناحیهٔ یوسف بصمیل نرسید .

ازطرف دیگردرهمین سال (۱۳۶) عامر عبدری خروج کرد وباحباب یکدست شد وهردو بدعوت بنی‌العباس‌قیام کردند وحباب سرقسطه رامالك شد وصمیل‌ازطرف یوسف، امیرطلیطله گردید(۱) صمیل باعامر عبدری وتمیم‌بن‌معبد فهری که‌سرقسطه رادردست داشتند جنگید ودرآخرکاریوسف خود بجنك آنها رفت وآندو راکشت(۲)

پس ازسر کوب‌شدن یاغیان،کارحکومت یوسف‌روبراه شد وقدرت او بالا گرفت چنانکه اگر عبدالرحمن‌بن‌معاویه درسال‌۷۵۵میلادی (۱۳۸هجری) درساحل‌اسپانیا پیاده نمیشد بعیدنبود که‌اومی‌توانست‌امارت رابخلافت تبدیل‌وسلسله‌ای ازخلافتهای اسلامی رابنام خود تأسیس نماید .

ازدست رفتن نار بن

شارل مارتل پس ازجنك پواتیه که درسال ۱۱٤ هجری (۷۳۲ میلادی) روی داد،قلعهٔ ناربن را محاصره کرد ولی نتوانست آنرا تسخیر نماید تا آنکه در زمان حکومت یوسف و گرفتاری اوبزدوخورد بادشمنان‌داخلی، پسرشارل‌مارتل پپن کوتاه که همیشه انتظارچنین‌روزی‌رامی کشید یکدفعه بالشگرانبوهی ازوحشیان اروپا به لانگدوك‌وسپتیمانیه Languedoc_Septimanie ونقطه‌های‌دیگری هجوم‌برده‌شهرهای زیبائی راطعمهٔ حریق گردانید، مساجد، بیمارستانها ، مدارس وآموزشگاهها راآتش زد ومسلمین عرب را ازمرد وزن وپیر وجوان از دم شمشیر گذرانید .

مسلمین جنوب فرانسه تاسه‌سال درمقابل دشمن پایداری کردند وپپن در سال ۷۵۵ (۱۳۸ هجری) باتمام قوائی که دراختیار داشت ناربن(۳) رامحاصره کرد و این محاصره مدت چهارسال طول کشید تاآنکه روزی مسیحیان داخل شهر، پاسبانان را غافلگیر کرده برسر آنها ریختند و جمعی از آنها را کشتند و دروازه‌ها را بروی لشگریان پپن گشودند ، آن جماعت وحشی بشهر هجوم آوردند ومسلمانان را ازمرد

۱- کامل‌التواریخ ج٤ ص۳۷٤

۲- کامل‌التواریخ ج٤ ص۳۶۱

۳- در کتب عربی : اَرْبُونَة

وزن و کوچك وبزرك از دم شمشیرها گذرانیدند و آثار ویاد گارهای تمدن درخشان آنها رابا خاك یکسان کردند ، لانگدوك وپروانس هم درظلمت عمومی اروپای آنروز فرورفت (۱) (۷۵۹ میلادی)

یوسف بن عبدالرحمن تارسیدن عبدالرحمن بن معاویه حکومت اسلامی اندلس را بدست داشت(۲).

فهرست امرای اسلامی اندلس ازسال ۹۲ تاسال ۱۳۸ هجری (۷۱۰-۷۵۵ میلادی) که حکومت اسلامی اروپا بدست بنی امیه آمد (۳)

۱- طارق بن زیادبن عبدالله بربری مولای موسی بن نُصَیْر لخمی که در سال ۹۲ هجری اندلس رافتح کرد .

۲- ابوعبدالرحمن موسی بن نصیرلخمی ازتابعین که درسال ۹٤ و یا رجب سال ۹۳ برطارق غضب کرد وخود باده هزارنفر بسوی اسپانیا رهسپار گردید و درآخر از طارق راضی شد وعذر اورا پذیرفت وهم اورا مأمور فتح طُلَیْطلة کرد و طارق آنرا فتح نمود ، این دونفر،مرکزی برای حکومت انتخاب نکردند(٤) .

۳- عبدالعزیزبن موسی که پدرش پس ازآنکه درسال ۹۵ هجری بفرمان ولید بن عبدالملك معزول شداو را بجای خود نصب کرد تاآنکه عبدالعزیز در سال ۹۷ (یا۹۸) کشته شد وشش ماه اهل اندلس بدون والی باقی ماندند . عبدالعزیزبن موسی بود که اِجیلون زن رودریك را گرفت. مرکزحکومت درزمان عبدالعزیزاشبیلیه بود

٤- ایوب بن حبیب لخمی خواهرزادهٔ موسی بن نصیر که پس ازشش ماه از کشته شدن عبدالعزیز درسال ۹۸ هجری بامارت برگزیده شد وقرطبه راپایتخت قرارداد(۵) وپس ازاو نیزتا انقراض دولت بنی مروان مرکزحکومت اندلس، شهرقرطبه و زهرا وزاهره دردوطرف آن بود .

۱- تاریخ عرب واسلام ترجمهٔ فارسی ص۱٦۸ ترجمه عربی ص۱٤۰

۲- امرای اندلس تازمان عبدالرحمن درتاریخ ابن‌خلدون ج٤ ص۱۱۷ - ۱۲۰

۳- کامل التواریخ ج٤ ص۳٦۰- ۳٦۱، نفح الطیب ج۱ ص۲۷۹

٤- وکلاهمالم یتخذ سریراً للسلطنة - نفح الطیب ج۱ ص۲۷۹

۵- درآخرسال ۹۸ یا اول سال ۹۹ هجری

۵ـ حارث بن عبدالرحمن بن عثمان ثقفی که محمد بن یزید عامل سلیمان بن عبدالملك(۱) درافریقا اورا بجای ایوب امارت داد واودرسال ۹۸ هجری (۷۱۶ م) وارد اندلس گردید ودوسال ونه ماه والی بود .

۶ـ سَمح بن مالك خَولانی که عمر بن عبدالعزیز(۲) اورا درسال ۱۰۰ هجری (۷۱۸ میلادی) امارت اندلس داد وحارث رامعزول کرد پس سَمح در رمضان سال ۱۰۰ باندلس رسید ودرسال ۱۰۲ درجنك با اُودْ کشته شد .

۷ـ عبدالرحمن بن عبدالله غافقی که بگفتهٔ بعضی ازمورخین دراین نوبت فقط چند ماهی امارت داشت ودرسال ۱۰۳ معزول گشت. وبگفتهٔ مؤلّف معجم الانساب تاسال ۱۰۵ برسرکار بود و بگفتهٔ ابن اثیر تاسال ۱۱۲ که دیگران آغاز نوبت دوم امارت او دانسته‌اند امارتی نداشت وپس ازسمح بلافاصله عنبسه حکومت اندلس رابدست گرفت

۸ـ عَنبسة بن سُحَیم کلبی که درسال ۱۰۲ ازطرف یزیدبن ابی‌مسلم(۳) حاکم آفریقا پس از کشته شدن سمح، یادرصفرسال ۱۰۳ پس ازچندماه حکومت عبدالرحمن، یا درسال ۱۰۵ پس ازسه‌سال امارت عبدالرحمن امیراندلس گردید و بردو شهر نیم و قَرْقَشونَة دست یافته آندو را فتح کرد ، عنبسه در شعبان سال ۱۰۷ درگذشت(٤) یا درگردنهٔ جبال پیرنه بدست یاغیان کشته‌شد (نفح الطیب) .

۹ـ عُذْرة بن عبدالله فهری که درسال ۱۰۷ هجری (۷۲۵ میلادی) چند ماهی امارت یافت وابن اثیرازاو نام نبرده است .

۱۰ـ یحیی بن سَلَمه (سلمی) کلبی که درشوال یا ذی‌القعدهٔ سال ۱۰۷ بولایت اندلس منصوب گردید ودوسال ونیم امارت داشت ، یحیی رابشربن صفوان کلبی والی

۱ـ خلافت سلیمان بن عبدالملك از ۱۵ جمادی‌الاخرهٔ سال ۹۶ تا ۱۰ صفرسال ۹۹، ودر این مدت محمدبن یزیدعامل افریقا بود .

۲ـ خلافت عمر بن عبدالعزیز از ۱۰ صفرسال ۹۹ تا ۲۰ رجب سال ۱۰۱ بوده است

۳ـ ابوالعلاء یزیدبن ابی‌مسلم درسال ۱۰۱ حاکم افریقا شد ودرسال ۱۰۲ کشته‌شد.

٤ـ کامل التواریخ

افریقا، بحکومت اندلس منصوب کرد.

۱۱- حذیفة بن احوص (ابرص) اشجعی قیسی که درسال ۱۱۰ هجری برای شش ماه حکومت داشت وسپس معزول گردید(۱).

۱۲- عثمان بن ابی نِسعهٔ خثعمی که درشعبان سال ۱۱۰ هجری ازطرف عبیدة بن عبدالرحمن سلمی حاکم افریقا(۲) باندلس رسیدو آخرهمان سال پس ازپنج ماه حکومت معزول شد(۳).

۱۳- هیثم بن عبید ِکنانی که درمحرم سال ۱۱۱ امارت یافت وده ماه وچندروز امیراندلس بود ودر ذی‌الحجه وفات کرد(٤)، هیثم نیز ازطرف عبیدة بن عبدالرحمن حاکم افریقا بحکومت اندلس منصوب گردید.

۱٤- محمد بن عبدالملك (عبدالله) اشجعی که درسال ۱۱۲ دوماه حکومت اندلس داشت

- عبدالرحمن بن عبدالله غافقی که در نوبت دوم درصفر سال ۱۱۲ حاکم اندلس گردید ودر رمضان سال ۱۱٤ درجنك پواتیه ازشارل مارتل شکست یافت ودر«بلاط الشهداء» بشهادت رسید.

عبدالرحمن رادر نوبت دوم، عبیدالله بن حبحاب حاکم افریقا باتصویب هشام بن عبدالملك بحکومت اندلس منصوب کرد.

۱۵- عبدالملك بن قَطن بن نُفَیل بن عبدالله ِفهری که پس از کشته شدن عبدالرحمن بحکومت رسید وبعد ازدو سال (وبگفتهٔ برخی چهارسال) در رمضان سال ۱۱٦ معزول گردید.

۱٦- عقبة بن حَجّاج سَلولی قیسی که ازسال ۱۱٦ وبگفتهٔ ابن اثیر (کامل ج ٤ ص ۲۲۲) ۱۱۷، تاپنج سال امیراندلس بود واورا نیز عبیدالله بن حبحاب بحکومت اندلس نصب کرده بود، درسال ۱۲۲ (یا ۱۲۳) در خلافت هشام بن عبدالملك یاغیان اندلس

۱- مقری در نفح الطیب حذیفه رابعد ازعثمان بن ابی‌نسعه نوشته است (ج۱ ص۲۷۹)

۲- عبیدة بن عبدالرحمن سُلمی ازربیع الاول سال ۱۱۰ تاربیع الثانی سال ۱۱٦ هجری والی افریقا بود

۳- بقول دیگرعزل عثمان درسال ۱۱۱ واقع شد (کامل التواریخ ج٤ ص۲۰۷)

٤- مقری امارت اورادوسال ومرك اورادرسال ۱۱۳ نوشته است (نفح الطیب ج۱ ص۲۲۰)

بسرداری عبدالملک بن قَطن که عزل شده بود اورا خلع کرده کشتند و گفته‌اند اودر این سال در قَرْمونة وفات کرد (کامل ج۴ ص۲۵۰)

ـ عبدالملک بن قَطن که درسال۱۲۲پس ازخلع ومرگ یا کشته شدن عقبه برای نوبت دوم بحکومت رسید ولی برای مدت کوتاهی که منتهی بکشته شدن و بردار ـ رفتن او گردید (۱۲۳ هجری).

۱۷ـ بَلج بن بِشر قُشیری که پس ازفراراز افریقا وآمدن باسپانیا باهمراهی شامیان امیراندلس گردید و باصرار یاوران خود عبدالملک را در نود سالگی کشت و بدار زد، دو پسر عبدالملک:قطن و امیه یکی بەماردە Merida و دیگری بسرقسطه Zaragoza فرار کردند وسپس پدر آنها کشته وبدار زده شد(۱).

درسال۱۲۴ هجری پسران عبدالملک با صدهزار مرد جنگی بجنگ بلج بیرون شدند وشکست خوردند. بلج بسیاری از آنها را کشت و پیروز بقرطبه باز گشت اما پس ازهفت روزدر اثر جراحاتی که درجنگ برداشته بود در گذشت (شوال سال۱۲۴)

۱۸ـ ثعلبة بن سلامۀ عاملی که پس ازمردن بلج از طرف اهل شام والی اندلس گردید وازحمیریها طرفداری مینمود تا آنکه ابوالخطار بافرمان حکومت اندلس رسید وثعلبه و پسران عبدالملک را امان داد وباآنها نیکی فراوان کرد.

۱۹ـ ابوالخطار حسام بن ضرار کلبی که درماه رجب سال۱۲۵ از طرف حنظلة ابن صفوان کلبی حاکم افریقا با موافقت خلیفه هشام بن عبدالملک برای حکومت باندلس وارد شد وروز جمعه بقرطبه رسید و درنتیجۀ آمدن اوهزارنفر محکوم بمرگ که ثعلبه آنها رابرای کشتن آماده کرده بود ازمرگ رهائی یافتند(۲)،

۱ـ کامل التواریخ ج۴ ص۲۵۱

۲ـ ابوالخطار اهل شام راکه زیاد شده بودند و قرطبه بر آنها تنگ شده بود در شهرهای اندلس پراکنده کرد، اهل‌دمشق رادر اِلبیْرِه (Elvira) که شبیه دمشق بود واهل حمص را دراشبیلیه، واهل قِنسرین رادرجیّان،واهل اردن را در رَیّه ومالَقَه،واهل فلسطین‌رادر شَذُونه، واهل‌مصررا در تُدمیرجای دادواسامی‌شهرهای‌آنهارا براین‌شهرها نهاد (نفح‌الطیب ج۱ ص۲۲۱)

طرفداری ابوالخطار ازیمنیها وبی‌احترامی اوبصمیل که ازرؤسای مضریها بودباعث‌شد که در سال ۱۲۷ خلع و حبس گردید(۱).

۲۰ـ ثوابة بن سلامهٔ جذامی که پس ازخلع وحبس ابوالخطار درسال ۱۲۷ تا سال ۱۲۹ که وفات کرد دوسال و چندماه حکومت اندلس در عهدهٔ اوبود ، او اول از طرف صمیل بن حاتم تعیین وسپس بفرمان عبدالرحمن بن حبیب والی افریقا تثبیت گردید .

۲۱ـ یوسف بن عبدالرحمن بن حبیب بن ابی عبیدة بن عقبة بن نافع فهری که پس ازچهار ماه بلاتکلیفی اندلس ونبودن حاکمی جزعبدالرحمن بن کثیر لخمی که برای امور قضائی معین شده بود در سال ۱۲۹ (یا ۱۳۰) والی اندلس گردید بشرط آنکه یکسال‌حاکم‌اندلس باشدوسپس‌تعیین‌امیررا بعربهای یمنی‌قحطانی‌وا گذارد تا هر کس از خود را بخواهند بحکومت نصب نمایند و پس از گذشتن یکسال یمینها برحسب شرط وقرارداد،خواستند کسی ازخود را بر گزینند که دراین میان صمیل‌بن حاتم عامل عمدهٔ شکست وخلع ابوالخطار در قریهٔ شَقَنْدَه Shaqunda بر مخالفان یوسف شبیخون زد و بسیاری از آنها را کشت وابوالخطار نیز دراین جنگ کشته شد (۱۳۰هجری) سپس قحطی عظیمی دراندلس پیدا شد وفتنه‌هائی نیز بود که باشخصیت ومردانگی یوسف علاج گردید ، یوسف تا سال ۱۳۸ که عبدالرحمن بن معاویه وارد اندلس گردید حکومت اندلس رابدست داشت(۲).

۱ـ طرفداری اواز حمیریها بآنجا رسید که روزی امر کرد صمیل بن حاتم رئیس مضریها راازمجلس او بیرون کردند.صمیل ازیمینهای‌منحرف نیز کمك خواست‌وابوالخطار راخلع کرد (نفح الطیب‌ج۱ ص۲۲۲)

۲ـ مقری در نفح‌الطیب (ج۱ ص۲۷۹-۲۸۰) بی‌آنکه عقبة بن حجاج‌رانام برد،ملوك اندلس را ازفتح تاحکومت‌بنی‌امیه ۲۰ نفردانسته است که‌ازروزیکشنبه پنجم شوال‌سال۹۲ که مسلمین در مقابل رودریك فاتح شدند تا روزدهم ذی‌الحجهٔ سال ۱۳۸ که یوسف بن عبدالرحمن شکست خورد وقرطبه‌بدست عبدالرحمن افتاد مدت٤٦سال و پنج روزحکومت داشته‌اند .

خلافت امویان در اندلس

ازسال ۱۳۸ تا سال ۴۲۲ هجری

(۷۵۵ - ۱۰۳۰ میلادی)

(۱) ابو المطرّف عبدالرحمن بن معاویه (الداخل)

۱۳۸-۱۷۲ هجری (۷۵٦-۷۸۸ میلادی)

پس از تشکیل خلافت عباسی درعراق وخونخواهی وانتقام گرفتن سفّاح(۱) از بنی امیّه وطرفداران ایشان، ازمیان افراد متواری و فراری که از عقوبت سفاح جان بدربردند عبدالرحمن بن معاویة بن هشام بن عبدالملك در ذی الحجهٔ سال ۱۳۸ هجری (سپتامبر ۷۵۵ میلادی) درساحل اسپانیا پیاده شد.

عبدالرحمن هنگام ظهور بنی العباس در «ذات الزّیتون» بود، از آنجا فرار کرد وبفلسطین رفت وبا غلام خود بَدر درآنجا درجستجوی اخبار بود. خود او میگوید که چون مارا امان دادند وآنگاه آنرا در نهر ابی فُطرس(۲) نقض کردندوخونهای ما را ریختند با اینکه از مردم کناره گیر بودم خبر بمن رسید، پس نا امید بخانه‌ام بر گشتم ودرپی تدبیر وتحصیل وسیلهٔ نجات بیرون رفتم تابدهی در کنار فرات رسیدم روزی پسرچهارساله‌ام که پیش رویم بازی میکرد ازنزدم بیرون رفت و گریان باز گشت وبمن پناه برد، من اورا دور میکردم واو بمن می‌آویخت پس بیرون رفتم ودیدم که پرچمهای سیاه بنی‌عباس رسیده است. برادرم که ازمن جوانتر بود میگفت زود باش که علمهای سیاه رسید پس چند دیناری برداشتم وبا برادرم بیرون رفتم و بخواهرانم گفتم: غلام من بدررا از پی من بفرستید که بمن ملحق شود آنگاه نزد دوستی رفتم وازاو خواستم که برای من زاد وراحله‌ای خرید ولی غلامش عامل آنجا را ازحال ما آگاه‌ساخت واوباسوارانش مارا تعقیب‌نمود ناچاربا‌پای پیاده گریختیم وبباغستانهای اطراف فرات‌درآمدیم وبرای نجات از دشمن که از پشت سر میرسید خود را بفرات

۱- عبدالله بن محمد بن علی بن عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب که وصی برادر خود ابراهیم امام بود وازسال ۱۳۲ تاسال ۱۳٦ خلافت کرد

۲- جائی است درفلسطین نزدیک رَمْلة

Kashmir University Library
Accession No. 74589

درانداختیم، من باشنا گذشتم وهرچه مرا امان دادند نپذیرفتم ولی برادرم که در نیمه راه‌آب ازشنا بازماندامان آنها را پذیرفت وباز گشت وهماندم درپیش چشم من کشته شد واوسیزده ساله بود. چندی در بیشه‌ای پنهان شدم و سپس راه مغرب را در پیش گرفتم تابافریقا رسیدم.

خواهر عبدالرحمن ام‌الاصبغ،غلام او بدر را با مقداری نفقه و گوهر از پی‌او فرستاد.

درافریقا، عامل‌آنجا عبدالرحمن‌بن حبیب‌بن ابی عبیدهٔ فهری پدر یوسف امیر اندلس درتعقیب وجستجوی عبدالرحمن اصرار ورزید وکاربراو سخت شد و ناچار در مکناسة Meknes (۱) نزد بربرها رفت و آنجا هم سختیهای فراوان دید و از آنجا گریخته به نفزاوة(۲) نزد خویشان مادری خود رفت وبدرهم بااوهمراه بود.

و گفته‌اند نزد قومی ازقبیلهٔ زناته(۳) رفت وخوبیها دید وباامویان اندلس نامه نوشت وآنها رابهمراهی خود دعوت کرد، بدر را نیز نزد آنها فرستاد، آنها دعوت عبدالرحمن را اجابت کردند وبرای او کشتی فرستادند، ثمامة بن علقمه و وهب بن اصفر و شاکربن ابی‌السمط درآن بودند و۵۰۰ دینار برای او همراه داشتند. پس آمادگی امویان اندلس رابرای‌یاری عبدالرحمن باواعلام کردند واورا باخودبردند، عبدالرحمن درماه ربیع‌الاول سال۱۳۸در مُنَکَّب(٤)پیاده‌شد وجمعی از رؤسای‌اندلس واهل اشبیلیه و همچنین یمینهائی که برصمیل و یوسف فهری خشمگین بودند نزد اوآمدند. عبدالرحمن ازآنجابناحیهٔ «رَیّه»(۱) رفت و عامل آن عیسی بن مساور با اوبیعت کرد آنگاه به شذونة Sidonia آمد وغیاث بن علقمهٔ لخمی با او بیعت نمود

۱ـ شهری‌است درافریقا (مراصد)

۲ـ (ن ـ) شهری درافریقا(مراصد)

۳ـ (ز ـ) قبیله‌ای درمغرب زمین (ق)

٤ـ (مُ نَ كّ) شهری درساحل اندلس که باغرناطه چهل میل فاصله دارد (مراصد)

۵ـ (رَیَ) ناحیه‌ای وسیع دراندلس پیوسته به‌جزیرهٔ خضراء (مراصد)

سپس به «موزور»(١) آمد وعامل آن ابراهیم بن شجره نیز با او بیعت کرد پس به «اشبیلیه» آمد و ابوالصباح یحیی بن یحیی بااو بیعت نمود و عبدالرحمن از اینجا رهسپار قرطبه گردید ، یوسف که درقرطبه نبود خبردار شد وچون بقرطبه آمدراجع بصلح مکاتبه کردند ولی کار بجنك کشید و درشب عیداضحی (١٠ ذی‌الحجه) جنك درمیان آنها در گرفت(٢) وخود عبدالرحمن براستری نشست تایاران‌اوبدانند که‌او فرار نخواهد کرد(٣) در این جنك لشکر یوسف فهری بیشتراز بنی‌قیس ، و مردان عبدالرحمن بیشتر یمنی‌بودند،یوسف‌دراین‌جنك‌شکست‌خورده بماردەرفت‌وعبدالرحمن قرطبه راتصرّف کرد (١٠ذی‌الحجهٔ١٣٨) وبکاخ امارت درآمد .

صمیل هم پس ازهزیمت یوسف کمی جنگید ودرآخر فرار کرد و به « شَوْذر» Jodar(٤)» رفت وسپس بیوسف ملحق شد ، عبدالرحمن بتعقیب یوسف بیرون شدپس یوسف از راه دیگر بقرطبه آمد و بقصر امارت رفت و آنچه اهل و مال درآنجا بجا گذاشته بود برداشت وبشهر«بیرة» Beira (٥) رفت عبدالرحمن زود بقرطبه‌باز گشت وچون یوسف رانیافت درطلب اوبجانب بیره رهسپار شد ودراین هنگام‌یوسف وصمیل باهم بودند پس دربارهٔ صلح مکاتبه کردند ودرآخرکار، یوسف و یارانش تسلیم شدند مشروط بآنکه یوسف در شهر قرطبه ساکن شود. پس یوسف دو پسر خود محمد و عبدالرحمن رانزد عبدالرحمن گرو گذاشت وبقرطبه آمد و چون داخل شهرشد این شعررا خواند :

فبینا نسوس الناس والامر امرنا   اذا نحن فیهم سوقةٌ نتنصّف(٦)

---

١ ـ (مَ زُ) ناحیه‌ای دراندلس‌درمیان مغرب وقبلهٔ‌قرطبه (مراصد) بعضی آن رامورور ضبط کرده‌اند (صفة جزیرة الاندلس ص١٨٨)

٢ـ ١٥ مه ٧٥٦میلادی .

٣ـ کامل التواریخ ج٤ ص٣٦٢

٤ـ (شَ ذَ) شهری بین غرناطه وجیّان باندلس (لغت نامه)

٥ـ شهری نزدیك دریا باندلس (لغت‌نامه)

٦ـ کامل التواریخ ج٤ ص٣٦٣

عبدالرحمن درامور سیاسی و کشور داری از منصورعباسی (عبدالله بن محمد بن علی بن عبدالله بن عباس) پیروی میکرد واز جهات چندی باهم شبیه بودند :

۱- مادران هردو بربری بودند ،

۲- هردوبا عزم واراده وسخت گیر ودقیق بودند .

۳- هردوبرادر زاده‌های خودرا کشتند، منصورپسرسفاح را کشت وعبدالرحمن هم مغیرةبن ولیدبن معاویه رابقتل رسانید .

٤- منصور، ابومسلم‌خراسانی مؤسس واقعی‌دولت عباسی را کشت‌وعبدالرحمن هم بدر را که در واقع مؤسس دولت اموی اندلس بود وتوانست ازافریقا قریب پانصد مرد ازموالی بنی‌امیه جمع آوری کند وآنان رابیاری عبدالرحمن وارد سازدچنانکه اختلاف دیرین مضری وقحطانی راکنار گذاشته باهم متحد شدند، تبعید کرده اموال اورا مصادره نمود واورا درتبعیدگاه‌نگاه داشت تاآنکه درسال ١٥٦هجری درهمانجا جان سپرد .

٥- هماطور که منصور،ابوسلمة(۱) وبسیاری‌ازیاران پیشین خودرا هلاك کرد عبدالرحمن هم ابوالصّباح بن یحیی‌رئیس اعراب یمنی راکه برای وی (عبدالرحمن) جانفشانیها کرده بود بقتل رسانید و جمعی از یاران او را هم که برای خونخواهی پیشوای خود قیام کرده‌بودند ازدم‌تیغ گذرانید،البته این کارهاعرب‌را ازعبدالرحمن رنجانید ودرمقابل،عبدالرحمن بجمع‌آوری ممالیك پرداخت وازطرف دیگرازبربرها کمك خواست و در مدت کوتاهی درحدود چهل هزار سپاهی بربر و مملوك برای عبدالرحمن آماده گشت وبا این عدّه همهٔ مخالفان خود را رام وآرام ساخت(۲).

۱- ابوسَلِمه خَلّال حفص‌بن‌سلیمان هَمْدانی‌اول کسی است که درخلافت‌بنی‌العباس نام وزارت براو نهاده شد . اورا وزیر آل محمد و ابومسلم را امین‌آل محمد می گفتند ، شبی درشهرانبار ازنزد سفاح مرخص‌شد ودربین راه بدست اصحاب ابومسلم کشته گردید سفاح درشب جمعه ١٣ماه‌ربیع‌الثانی سال١٣٢ بخلافت رسید وچهار ماه بعد ابوسلمه کشته شد ودرکتاب اخبارالوزراء کشته شدن اورا درماه رجب سال١٣٢ نوشته است (وفیات‌الاعیان ج١ ص٤٤٥ رقم١٩٢)

۲- ترجمهٔ‌تاریخ تمدن اسلام جرجی زیدان ص٢٧١-٢٧٢

سرانجام یوسف فهری

درسال ۱٤۰ هجری یوسف فهری که از غرضورزی و بهانه گیری عبدالرحمن بدگمان شده بود به «مارده» Merida گریخت وبیست هزارنفر براو گرد آمدند پس قصد عبدالرحمن کرد و عبدالرحمن هم از قرطبه برای دفع یوسف بطرف حصن «مُدَوَّر» Almodawar(۱) بیرون رفت. یوسف برسر عبدالملك بن عمر بن مروان که والی اشبیلیه بود وپسرش عمربن عبدالملك که حاکم مدوَّر بود تاخت و آندوهم آماده جنك بایوسف شدند و کار بسختی کشید . درآخر اصحاب یوسف شکست خوردند و جمعی کشته دادند و خود یوسف سر گردان و گریزان شد و در ماه رجب سال ۱٤۲ هجری (۷۵۹ میلادی) درنواحی طلیطله Toledo بدست یکی از اصحاب خود کشته شد و سرش را برای عبدالرحمن آوردند ، پس آن را در قرطبه نصب کرد و پسرش عبدالرحمن بن یوسف را که نزد او گروبود کشت وسرپسر رانیز نزدیك سرپدر آویخت وپسردیگر یوسف ابوالاسود نزد عبدالرحمن گرو باقی ماند .

صمیل بن حاتم که پس از گریختن یوسف درقرطبه مانده بود ، عبدالرحمن او راخواست وجای یوسف راپرسید. صمیل گفت خبری ندارم .عبدالرحمن اصرار ورزید صمیل در جواب گفت اگر یوسف زیر دو پای من پنهان باشد پای خود را برنخواهم داشت. پس عبدالرحمن اورا با دوپسر یوسف زندانی کرد ، صمیل راپس از چندی در زندان مرده یافتند(۲) .

خروج هشام بن عذرهٔ فهری

درسال ۱٤٤ هشام بن عذرهٔ فهری درطلیطله خروج کرد و مردم هم از او پیروی کردند. پس عبدالرحمن طلیطله رامحاصره کرد وهشام بصلح مایل شد وپسرخودافلح را گرو داد عبدالرحمن اورا گرفت وبقرطبه باز گشت. پس هشام دیگر بارعبدالرحمن را خلع کرد و باز محاصره شد ولی چون شهر طلیطله حصاری محکم داشت حتی منجنیقها هم کاری نکرد، عبدالرحمن، پسر هشام افلح را کشت وسرش را با منجنیق

۱- نزدیك شهر قرطبة

۲- کامل التواریخ ج٤ ص٣٦٤

بسوی شهر انداخت و بی‌ظفر بقرطبه باز گشت(۱)

دعوت علاء بن مغیث بنام منصور عباسی

منصور عباسی (۱۳۶_۱۵۸ هجری) علاء بن مغیث یَحْصُبی‌را بقیروان فرستاد واورا مأمور فتح اندلس کرد. علاء بالشکری عظیم در کشتیها نشسته باندلس رفت و درشهری ازنواحی اندلس فرود آمد(۲) وسیاه پوشید وپرچم سیاه بنی‌العباس را بر-افراشت وبنام منصور عباسی خطبه خواند ومردمی فراوان بدور او گرد آمدند، اهل طلیطله چون ازآمدن عباسیان آگاه شدند عهد بیعت عبدالرحمن را شکستند وبراو شوریدند. علاء پیش میرفت وعبدالرحمن را در شهر قـرمونة Carmona دو ماه سخت محاصره داشت تاآنکه همراهان علاء خسته شدند و عبدالرحمن با دانستن این حال بلشکریان خود که ۷۰۰نفر بودند گفت آتشی دربیرون دروازهٔ شهرجلوچشم عباسیان برافروزند، سپس بآنها گفت باید غلافهای شمشیر های خود را دراین آتش اندازیم و جوانمردانه برمرك درمیدان جنك هم پیمان شویم ، مردان عبدالرحمن چنین کردند وبا حملهٔ سختی که بدشمن وارد آوردند علاء و هفت هزار از یاران او کشته شدند، عبدالرحمن سر بریدهٔ علاء رابا باپرچم‌سیاه درمیان‌سبدی نهادوبمکه فرستادتا منصور درایام حج تماشا کند. منصوراز دیدن آن منظره ترسید و گفت عبدالرحمن شیطانی است، شکرخدارا که میان ماواو دریا رافاصله نهاد.

برخی نوشته‌اند که پس از کشته شدن علاء تاجری را امر کردند سرش را باسرهای جمعی ازیارانش بقیروان برده ومحرمانه در بازار بیندازد و این‌کار بانجام رسید وچیزی ازآنها هم بمکه برده شد ، درآن موقع منصور خود درمکه بود ولوای سیاه ونامه‌ای که منصور برای علاء نوشته بود باسر بریدهٔ والی همراه بود(۳)

خروج و کشته سدن سعید یحصبی

درسال۱٤۸ (۷۶۵میلادی) سعید یَحْصُبی معروف به « مطری » در اندلس در

۱ـ کامل‌التواریخ ج٤ ص۳۷٦

۲ـ سال۱٤٦ هجری (۷٦۳میلادی)

۳ـ تاریخ‌الامة‌العربیة ص۳۰٦، کامل‌التواریخ ج٥ ص۲۲

شهر لَبْلَه Niebla خروج کرد باین طریق که در حال مستی بیاد علاء و یمنیهای دیگر که کشته شده بودند پرچمی بست وچون بهوش آمد وباو گفتند توخود چنین کردی،اول خواست آنرا باز کند ولی گفت پرچمی را که بسته‌ام بی آنکه کاری انجام دهم باز نخواهم کرد و شروع بمخالفت کرد ، یمینها براو گرد آمدند و روباشبیلیه نهاد وآنرا تصرف کرد ، عبدالرحمن بتعقیب اوبرخاست ودر قلعهٔ زَعواق در یازدهم ربیع‌الاول اورا محاصره کرد ونیز غلام خود بدر رابا لشکری بدفع غیاث بن علقمهٔ لخمی که بهمراهی سعید باجمعی درشهر « شَذُونه » مجتمع شده بودند فرستاد. بدر توانست راه رسیدن بمطری را برغیاث و اصحاب او بگیرد پس کار محاصره برغیاث سخت گردید ویارانش پراکنده شدند. ناچارروزی از قلعه بیرون آمد وجنگ کرد تا کشته شد وسرش رانزدعبدالرحمن بردند ، اهل قلعه، خلیفة‌بن مروان‌رابرخودامیر کردند و چون‌کار حصار بطول انجامید امان خواستند که خلیفه را تسلیم کنند پس قلعه وخلیفه‌راتسلیم کردند. عبدالرحمن‌قلعه راخراب کرد وخلیفه ویاران‌اورا کشت آنگاه بسوی غیاث رفت واورا هم محاصره کرد تاامان خواستند پس آنها را امان‌داد مگرچند نفری راکه اسیر کرد وبقرطبه باز گشت (۱)

خروج بن عبدالله بن‌خراشهٔ اسدی در جَیّان درسال ۱۴۸ (۷۶۵)

در همین موقع، عبدالله بن خراشهٔ اسدی در ناحیهٔ جَیّان Jaen خروج کرد و قرطبه راغارت نمود. عبدالرحمن‌لشکری رافرستاد تایارانش را متفرق کردند و خود اوامان خواست وتسلیم گردید(۲).

خروج شقنای بربری درسال۱۵۱

درسال ۱۵۱ هـ (۷۶۸ میلادی) در شرق اندلس مردی از بربرهای مِکناسه که

۱- کامل‌التواریخ ج۵ ص۲۶

۲- کامل‌التواریخ ج۵ ص۲۷

معلم کودکان ونامش شَقنا بن عبدالواحد و نام مادرش فاطمه بود، خود را از اولاد حضرت فاطمه علیها السلام وازفرزندان امام حسین علیه السلام معرفی کرد ونام خودرا عبدالله بن محمد نهاد ودرشنت بریه(۱) ساکن شد وکارش بالا گرفت عبدالرحمن برای کوبیدن او قیام کرد. او هر گاه آسوده بود شهر نشین میشد و هر گاه می‌ترسید بجبال میگریخت پس عبدالرحمن، حبیب بن عبدالملك را برطلیطله حاکم ساخت وحبیب سلیمان بن عثمان بن مروان بن ابان بن عثمان بن عفان را برشنت بریه حکومت داد و دفع شقنا را ازاو خواست. شقنا بشنت بریه آمد و سلیمان را گرفت و کشت و کار اوبیش ازپیش بالا گرفت وبرناحیهٔ «قوریه» نیزمسلط گردید(۲)

درسال ۱۵۲ نیزعبدالرحمن بجنك اورفت ولی کاری ازپیش نرفت و عبدالرحمن برگشت.

درسال ۱۵۳ بدر غلام خود را بدفع شقنا فرستاد و او گریخت و حصن خود را خالی گذاشت

درسال ۱۵٤ خود عبدالرحمن دیگر باره بدفع اورفت وشقناایستادگی نکرد

درسال ۱۵۵ عبدالرحمن، ابوعثمان عبیدالله بن عثمان را بجنك اوفرستاد و شقنا عبیدالله رافریب داد وکار لشکر او را تباه ساخت پس عبیدالله گریخت و شقنا غنیمت برد وجمعی ازبنی امیه راکشت.

درسال ۱۵۵ نیزشقنا بر قَریهٔ هَوّارِیون(۳) تاخت و عامل عبدالرحمن را فریب داد و کشت وهرچه اسب وسلاح وجزآن داشت همه رابغارت برد(٤).

در سال ۱۵٦ عبدالرحمن بقصد قلعهٔ «شیطران» بجنك شقنا بیرون شد وکار رابراو سخت گرفت، شقنا بعادتی که داشت ببیابان گریخت.

۱ـ (َش بَ ی) شهری دراندلس

۲ـ (یَ) شهری ازنواحی مارده باندلس (لغت نامه).

۳ـ (هَ وَّ یُّ) قریهٔ ای است از مغرب (مراصد الاطلاع).

٤ـ کامل التواریخ ج ٥ص ٣٤

طغیان اشبیلیه در سال ۱۵۶

عبدالرحمن که پسرش سلیمان رادر قرطبه جانشین گذاشته و خود بدفع شقنا بیرون شده، بود بوسیلهٔ نامهٔ پسرش خبر یافت که اهل اشبیلیه برهبری عبدالغفار و حیوة بن ملابس بطغیان برخاسته‌اند ویمینها هم آندو را کمك می‌دهند. عبدالرحمن از شیطران بر گشت و چون سخت ترسیده بود داخل قرطبه نشد پس پسر عمویش عبدالملك بن عمر را که اورا شهاب آل مروان می گفتند بطرف اشبیلیه پیش فرستاد وخود از پی او براه افتاد. چون عبدالملك باشبیلیه نزدیك شد پسر خود رافرستاد تاحال آن شهررا بازداند واو اهل شهررا سخت آماده یافت وباز گشت، پدرش اورا برسستی ونامردی ملامت کرد و گردن زد واهل بیت و خواص خود را جمع کرد و گفت ما از خاور زمین رانده شدیم و اینجا بر لقمه‌ای که سدرمق کند محسود واقع میشویم غلافهای شمشیرهارا بشکنید که دیگر جز مرك ماراشایسته نیست، اینکارشد وخود او درپیش روی سپاه حمله کرد پس اهل یمن ومردم اشبیلیه چنان شکسته شدند که دیگر کار آنها بسامان نیامد، عبدالملك خود مجروح شد وچون عبدالرحمن رسید، ازجراحتها وهم شمشیر اوخون میریخت ودست او بدستهٔ شمشیر چسبیده بود، عبدالرحمن پیشانی اورا بوسید ودر همانجا دختر عبدالملك را برای پسر خود هشام که ولیعهد بود عقد کرد واملاکی بآنها جائزه داد ووزارت رانیز بآنها وا گذاشت. دراین جنك عبدالغفار وحیوة بن ملابس ازمرك نجات یافته بودند پس عبدالرحمن در سال ۱۵۷ نیز باشبیلیه رفت وجمعی ازهمدستان آندو را کشت وباز گشت (۱) درسال ۱۵۹ (۷۷۵ میلادی) نیز عبدالرحمن لشکری بدفع شقنا که در نواحی شنت بریه دست بفسادکاری زده بود فرستاد واوهم بی‌آنکه پایداری کند بکوه گریخت.

درسال ۱۶۰ (۷۷۶) نیزابوعثمان عبیدالله بن عثمان وتمام بن علقمه رابدفع شقنا فرستاد پس اورا چند ماهی درقلعهٔ شیطران محاصره کردند وبی‌نتیجه باز گشتند (۲)

۱- کامل التواریخ ج ۵ ص ۳۹

۲- کامل التواریخ ج ۵ ص ۵۸

کشته شدن شقنا بدست دو نفر از یارانش درسال ۱۶۰ ه (۷۷۶ میلادی)

پس ازباز گشتن عبیدالله وتمام بن علقمه . شقنا بر استرخود سوار شده واز شیطران بیکی ازقرای شنت بریه رهسپار گردید پس دونفر ازیارانش (ابومعن و ابوخزیم) بر اوتاختند واورا کشتند وسر بریدهٔ اورا برای عبدالرحمن بردند(۱)

دعوت عبدالرحمن بن حبیب بنام عباسیان درسال ۱۶۱ و کشته شدن او درسال ۱۶۲

درسال ۱۶۱ (۷۷۷ م) عبدالرحمن بن حبیب فهری معروف به «صقلبی» از افریقا باندلس رفت تاامویان را باطاعت عباسیان درآورد واز ساحل تُدمیر(۲) عبور کرد وبا سلیمان بن یقظان که دربرشلونه بود مکاتبه کرد که با او همکاری کند واو نپذیرفت . پس عبدالرحمن بابربرهای همراه خود بشهر او حمله برد ولی از سلیمان شکست خورد وبه تدمیرباز گشت آنگاه عبدالرحمن اموی بالشکری گران بدفع او رفت و کشتیها را آتش زد تاراه فرار برصقلبی بسته شود . صقلبی بکوهی درناحیهٔ بلنسیه گریخت وعبدالرحمن هزار دینار جایزه برای هر که سر او را بیاورد معین کرد، مردی ازبربراو را کشت وسرش را نزد عبدالرحمن برد و هزار دینار جائزه گرفت (۱۶۲هجری) (۳)

درسال ۱۶۲ (۷۷۸میلادی)عبدالرحمن ، شُهیدبن عیسی رابدفع دحیهٔ غسانی که دریکی ازحصون البیره یاغی شده بود فرستادتااو را گرفت و کشت .(٤)

ونیزغلام خود بدر رابدفع ابراهیم بن شجره که عاصی گشته بود فرستاد واورا گرفت و کشت .

ونیز ثمامة بن علقمه رابدفع عباس بربری که با جمعی از بربرها یاغی گشته

۱ـ کامل التواریخ ج۵ ص۵۸

۲ـ (تُ) ناحیه‌ای دراندلس درشرق قرطبه (لغت نامه)

۳ـ کامل ج۵ ص۶۰

بود فرستاده واو نیز کشته وجمع اوپراکنده گردید.(۱)

درسال ۱۶۳ عبدالرحمن اموی آمادگی خودرا برای رفتن بشام و محو دولت بنی العباس اعلام کرد ولی سلیمان بن یقظان وحسین بن یحیی بن سعید بن سعد بن عثمان انصاری درسرقسطه سر بعصیان برداشتند وکار آنها بالا گرفت وعبدالرحمن هم از تصمیم خود منصرف گشت(۲)

درسال ۱۶٤ عبدالرحمن، ثعلبة بن عبیدرا بالشکر عظیمی بدفع سلیمان وحسین بن یحیی فرستاده وجنگ سختی در گرفت ولی سلیمان، ثعلبه را دستگیر کرد ولشکرش پراکنده شدند، سلیمان ثعلبه را بپادشاه فرانك داد واوپس از مدتی آزاد گردید، حسین بن یحیی، سلیمان را کشت وخود بتنهائی مالك سرقسطه گردید پس عبدالرحمن بافرزندانش برسرقسطه حمله بردند وحسین بن یحیی خواستار صلح گردید و تسلیم شد وپسرش سعید را گرو داد(۳)

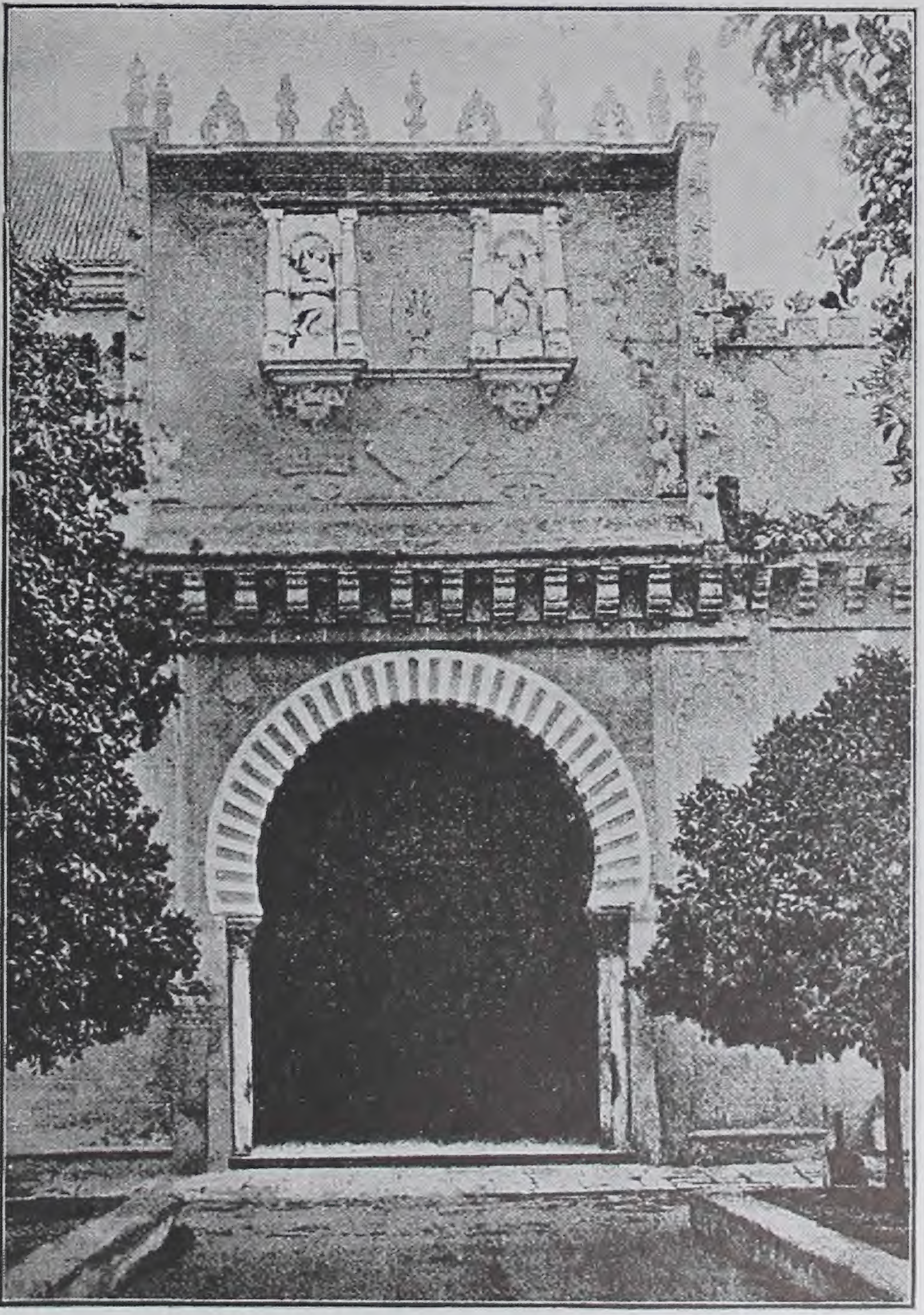
درهمین سال (۱٦٤) عبدالرحمن بجهاد فرنگیان بیرون رفت و به «قلهرّه» Calahorra (٤) رسید و قلاع آن ناحیه را ویران کرد وپس از غارتهای پرغنیمتی بقرطبه باز گشت(٥)

بااین مقدمات عبدالرحمن دربدر، بآخرین درجهٔ قدرت رسید و مالك تاج و تخت کشور پهناوری گردیدوشورشهای زیادی را که بیشتر عامل اصلیش تحریك پادشاهان فرنك بود یکی پس ازدیگری دفع کرد وهمهٔ یاغیان را کوبید.

عبدالرحمن داخل، در روز جمعه ۱۰ ذی الحجهٔ سال ۱۳۸ بحکومت رسید و ۲۸ ساله بود ودر ۱۰ جمادی الاولی سال ۱۷۲ پس از ۳۲ سال وپنج ماه حکومت در گذشت، عبدالرحمن را «صقر قریش» می گفتند.(٦)

۱- کامل ج٥ ص٦٢
۲- کامل ج٥ص٦٣
۳- کامل التواریخ ج٥ ص٦٤
٤- (قَ لَ هُ رّ) شهری است ازشهرهای تُطیله (Tudela) درشرق اندلس
٥- کامل التواریخ ج٥ ص٦٤
٦- عقد الفرید ج٤، ص٤٨٨، تاریخ ابن خلدون ج٤ ص۱۲۰-۱۲٥

IQBAL LIBRARY
The University of Kashmir
Acc. No. [redacted]
Author [redacted]
Title [redacted]



یکی ازدرهای مسجد قرطبه

عبدالرحمن قرطبه راباعمارات قشنك وتفریحگاههای عمومی زینت دادومسجد جامعی بنانهاد که ۸۰۰۰۰ دینار خرج آن شد ودرحیات عبدالرحمن باتمام نرسید ۰

عبدالرحمن نام خلیفه برخود ننهاد وازخلافت عباسی بغداد احترام میکرد ، نوشته‌اند که اودر سال۱۵٦ هجری خطبه بنام منصور راموقوف کرد(۱).

(۲) ابو الولید (ملقب به‌راضی وعادل) هشام بن عبدالرحمن ۱۰ جمادی‌الاولی (یاجمادی‌الاخره)۱۷۲- ۳صفر ۱۸۰ (۷۸۸-۷۹٦)

پس ازمرك عبدالرحمن اول ، پسرش ابوالولید هشام اول در جمادی‌الاولی یا - جمادی‌الاخرة(۲) سال۱۷۲ ، باوجوداینکه‌برادر بزرگتر هشام ، سلیمان زنده بود ، برحسب وصیت وتعیین پدر بخلافت رسید و تا صفرسال ۱۸۰ برسر کار بود ، هشام را بدادگستری وبخشندگی وملایمت ودین داری وراستی وفضل و تقوی وصف کرده و بعمربن عبدالعزیز تشبیه نموده‌اند ، لباس اوساده بود ودر کوچه‌ها میگشت وبامردم انس وآمیزش داشت وبرمشکلات آنان واقف بود واز عیادت بیماران وتفقدبینوایان دریغ نداشت ، در شبهای سخت زمستان بمنظور رسیدگی بحال بیچارگان از خانه بیرون میرفت تاآنجا که او را پناه وملجأ ستمزدگان و بینوایان نوشته‌اند ، با این نرمی ومهربانی ، دراجرای قانون وعدل کاملاً سختگیر ومراقب بود .

هشام مسجد نیمه تمام پدرش‌را تمام کرد وپل بزرك قرطبه راکه سمح‌بن‌مالك خولانی عامل عمربن عبدالعزیز بنا کرده بود ازنوساخت و آنگاه که مردم گفتند پل رانساخت مگربرای آنکه راه شکار و گردش خودرا هموار سازد ، نذر کرد که‌دیگر ازروی آن پل نگذرد وتا زنده بود ازروی آن نرفت(۲)

۱- بگفتهٔ جرجی‌زیدان اوفقط قریب یکسال (وبگفتهٔ ابن‌اثیرفقط ده‌ماه) بنام‌منصور خطبه خواند وسپس باصرار پسرعموی خود عبدالملك‌بن عمربن مروان نام منصور را از خطبه انداخت (تاریخ تمدن اسلام ج٤ ص۲۷۱)

۲- نفح‌الطیب ج۱ ص۳۱۷

خروج برادران هشام

هشام درزمان حکومت خود ازآشوبهای داخلی آسوده نبود ودر سال ۱۷۲ (یا ۱۷۳) دوبرادرش سلیمان و عبدالله براو خروج کردند . پس هشام آندورا در طلیطله محاصره کرد ودرآخر عبدالله براو وارد شد واز اونیکی دید و سلیمان هم با او صلح کرد که خود و کسانش ازاندلس بیرون روند پس هشام ۶۰،۰۰۰ دینار بعنوان حق ارث ببرادرش سلیمان داد تااونزد بربرها رفت(۱)

خروج مطروح بن سلیمان

در سال ۱۷۳ هنگامیکه هشام سر گرم دفع برادرانش عبدالله و سلیمان بود مطروح‌بن سلیمان‌بن یقظان درشهر بَرشُلونة Barceloma خروج کرد و بردو شهر سرقسطه و وَشقه(۲) دست یافت(۳) پس چون هشام درسال۱۷۵ ازکاردو برادرش فارغ شد وآندو را ازاندلس‌بیرون کرد ، لشکری‌بفرماندهی ابوعثمان عبیدالله‌بن عثمان‌بر سرمطروح که درسرقسطه بود فرستاد ، روزی مطروح که برای شکار بیرون آمده بود بدست دونفر ازیاران خود کشته شد وسراورا برای ابوعثمان آوردند واوهم سر مطروح رابرای هشام فرستاد(٤)

یاغیان داخلی همه‌سر کوب وآرام‌شدند ونوبت آن رسید که هشام قبائل‌مسیحی سرحدّی را که همیشه هجوم وحملات آنهاهولناك بوده است سر کوب نماید ، پس درسال۱۷۵ (۷۹۱) ابوعثمان که ازکار مطروح فارغ شده بود باهمان لشکری که داشت بقصد «البه وقلاع»(۵) بسرزمین فرنگها حمله برد وبردشمن ظفر یافت وبا غنیمت باز گشت

درهمین سال هشام ، یوسف‌بن بخت رابا لشکری‌به «جلّیقیه» Galicia فرستادو

۱ـ کامل‌التواریخ ص۸۵ ج۵

۲ـ (وَ قَ) Huesca شهرکی دراندلس (لغت‌نامه)

۳ـ کامل ج۵ ص۸۶

٤ـ کامل ج۵ ص۸۹

۵ـ (اَ لَ بَ) Alava et Castella Vetulla

اوبا پادشاه آنجا جنك كرده اورا شكست داد وبسيارى ازمردم اورا كشت .

دراين سال (۱۷۵) نيزاهل طليطله بفرمان هشام در آمدند وازاو امان يافتند .

دراين سال نيز ، هشام پسرخود عبدالملك را زندانى كردو اوتا پدرش زنده بود وچندى درحكومت برادرش محبوس ماندودرسال ۱۹۸ درزندان جان سپرد(۱)

درسال ۱۷۶ (۷۹۲ ميلادى) عبدالملك بن عبدالواحد بالشكرى برسر زمين فرنگها حمله برد وبه « آلبةوقلاع » رسيد وباغنيمت وسلامت باز گشت .

دراين سال نيزهشام فرزند خود حكم رابحكومت طليطله منصوب كرد، حكم بطليطله رفت وآنرا خوب اداره كرد وپسرش عبدالرحمن كه پس ازپدر بخلافت رسيد درآنجا متولد گرديد(۲)

درسال ۱۷۷ (۷۹۳ م) هشام لشكر انبوهى رابفرماندهى عبدالملك بن عبدالواحد بن مغيث برسر دشمن فرستاد واوبخاك دشمن قدم نهاد وپس ازپيشرفتهائى به أرْبونة(۳) رسيد وازآنجا به «شرطانيه»(٤) رفت ودراين سفر بسيارى از مردان دشمن را كشت و باغنيمتهاى فراوان سلامت باز گشت(۵)

درسال ۱۷۸ هشام ، عبدالكريم بن عبدالواحد برادر عبدالملك رابالشكرى بجهاد فرستاد وآنها نيزتا « البه وقلاع » رسيدند وباغنيمت وسلامت بازآمدند .

درهمين سال نيزلشكر ديگرى رابفرماندهى عبدالملك برادرعبدالكريم برسر اهل جليقيه(٦) فرستادواوپايتخت آلفونس Alfonso و كليساهاى اورا ويران ساخت وباغنيمت باز گشت . دربر گشتن ، مسلمين راه را گم كردندوبسختى افتادند وبسيارى

---

۱ ـ كامل التواريخ ج۵ص۷۹

۲ ـ كامل التواريخ ج۵ ص۹٤

۳ ـ (أ ـ) Narbonne

٤ ـ (= سردانيه) Sardaigne

۵ ـ كامل ج۵ ص۹٤

٦ ـ (ج ل ق ى)

۷ ـ در كتب عربى : اذفونش

مرد ومرکب از آنها تلف شد وبقیه سلامت باز آمدند .

دراین سال (۱۷۸)نیز بربرهای تاکُرُنّی(۱) فتنه‌ای بپا کردند ودست بعصیان وفساد زدند و غارتگری و راهزنی را در پیش گرفتند . پس هشام لشکر بسیاری را بفرماندهی عبدالقادر بن ابان بن عبدالله برسر آنها فرستاد تاجمعی را کشته وبسیاری را اسیر گرفتند ودیگران هم گریختند وتا هفت سال ناحیهٔ تاکرنی و کوههای آن از مردم خالی بود(۲).

درسال ۱۷۹ (۷۹٤ میلادی)هشام ، عبدالملك بن عبدالواحد را با لشکری انبوه برسرجلیقیه فرستاد ، الفونس درمقابل مسلمین لشکرزیادی فراهم ساخته وپادشاه بشکنس Basque (Navarra) هم اورا کمك داده بود لیکن بارسیدن عبدالملك ، الفونس ترسید وعقب نشینی کرد ، عبدالملك بدنبال آنها تاخت و کشت وویران ساخت و غنیمت گرفت

درهمین موقع هشام ، لشکردیگری را بناحیهٔ دیگری فرستاده بود و آنها نیز بوعده‌ای که باعبدالملك داشته باوملحق شدند و بر دشمن تاختند و غنیمت گرفتند ، هنگامی که این دولشکر بازمیگشتند لشکری از فرنگها بآنها برخورد و چند نفر ازمسلمین را کشت ودیگران بسلامت رهائی یافته بر گشتند(۳).

گویند عزت مسلمین در زمان هشام بآنجا رسید که مردی در خلافت او مرد و وصیت کرد که اسیری از مسلمین را ازتر کهٔ او آزاد کنند ، پس در تمام بلاد کفر اسیری ازمسلمین نیافتند(۲).

هشام ازمالك ، امام مذهب مالکی تجلیل فراوان میکرد و کوشش داشت فقه او رادر اسپانیا مذهب رسمی کند .

هشام در۷ جمادی‌الاخره(۵) ۱۷۲ بحکومت رسید ودرصفر سال ۱۸۰ در گذشت

۱- (تَکُرُنّی)

۲- کامل ج ٥ ص۹۹

۳- کامل ج ٥ ص۹۹-۱۰۰

٤- کامل ج ٥ ص۱۰۱

٥- یا ۱۰ جمادی‌الاخره ، یا ۱۰ جمادی‌الاولی

وهفت سال وده‌ماه(۱) حکومت داشت(۲).

وجود مالك که بیعت منصور راره کرده واز اوآزار بسیاردیده بود ، برای امویان فرصت مناسبی بود وهمچنین خلافت اموی برای مالك ، او امویان را تأیید میکرد و خلفای اموی هم مذهب اورا ترویج مینمودند ودرنتیجه ، مذهب اوزاعی(۳) که تا آنوقت در اندلس رواج داشت جای خودرا بمذهب مالکی داد ودرزمان حکم بن هشام بن عبدالرحمن (داخل) فتوای مالك درسراسر اندلس رسمیت یافت(٤)

(۳)ابوالعاصی (منتصر) حکم[۱] بن هشام بن عبدالرحمن
۳صفر ۱۸۰-۲۷ ذی‌الحجهٔ ۲۰٦
(۸۲۲-۷۹٦)

حکم پس ازمرك پدرش هشام برحسب وصیت پدر بحکومت رسید . گویند او مردی عاقل وشجاع وفصیح و شاعر بود واول خلیفه‌ای است‌دراندلس که تجمل بسیار و شوکت وجلال فراوان داشت ، حکم براثر منازعات داخلی پیوسته گرفتار آشوب واغتشاش بود وهیچوقت راحتی نداشت ، اما درعین‌حال عیاش وخوش گذران بودوهمه نوع اسباب ولوازم تنعم وتجمل رابرای خود فراهم ساخته بود ، بشکار زیاد علاقمند بود ، بمصاحبت شعرا ونوازندگان بیشتر علاقه داشت تاهمنشینی بافقها و حکما ، او قدرت فقها راکه در زمان پدرش هشام زیاد شده بود محدود کرد و دست آنها را از مداخله درامور سیاسی کوتاه نمودوازاین‌راه ، منفور آنان واقع شدوبنسبت کفروزندقه اورا تهدید کردند .

درسال ۱۸۰ دوعموی حکم ، سلیمان وعبدالله که‌قبلاً برهشام برادر خودخروج

۱- یاهفت سال‌وهفت‌ماه وهشت روز، یانه‌ماه‌یازده‌ماه ، وعمراو۳۹سال‌وچهارماه بود.

۲- عقدالفرید ج٤ ص۴۹۰ ، تاریخ‌ابن‌خلدون‌ج٤ ص۱۲۵

۳- (آ) ابوعمروعبدالرحمن بن عمرو پیشوای اهل شام وساکن بیروت بود ودر سال ۱۵۷هجری درحمام‌بیروت در گذشت . و اوزاع بطنی است‌ازقبیلهٔ همدان (الکنی‌والالقاب ج۱ ص۵۲)

٤- ترجمه تاریخ‌تمدن‌جرجی‌زیدان ج٤ص۲۷

کرده ومورد عفو و گذشت اوواقع‌شده بودند، باردیگرسربطغیان برداشته‌ودرمقابل حکم دست بشمشیر بردند وفتنه‌ای بپا کردند، عبدالله بلنسی، ازافریقا باندلس آمد وکار بلنسیه رابدست گرفت‌وبرادرش‌سلیمان که‌درطنجه Tangier بود‌بااوهمکاری واز اوپیروی کرد، پس ازجنگهائی حکم پیروز شد وعموی خود سلیمان رادرسال ۱۸٤ (۸۰۰میلادی) کشت، عبدالله دربلنسیه اقامت گزید و دست از فتنه‌انگیزی برداشت وخواستار صلح گردیدپس درسال ۱۸٦ (۸۰۲) باحکم صلح کرد ومیان فرزندان‌عبدالله وخواهران حکم ازدواجهائی‌صورت گرفت وبرصلح وصفا افزود(۱) دراین هنگام که حکم بدو عمویش گرفتار بود، فرنگیان فرصت راغنیمت شمرده رو بکشور مسلمین نهادندوشهر برشلونه را گرفتندولشکراسلامی،آنرابدشمن گذاشتندوعقب‌نشستند(۲) دراین کار گویا دست حاکم خائن آنجا نیز درکار بوده است و بامید اینکه با کمك شارلمانی(۳) پادشاه مستقل آنجا شود اورا بفتح‌این شهردعوت نمود ودرنتیجه درسال ۱۸۵هجری برشلونه ازدست مسلمین خارج شد.

درسال ۱۸۰ نیزحکم لشکری رابفرماندهی عبدالکریم بن عبدالواحدبن‌مغیث برسرفرنگیان فرستاد واوبا فتوحات زیاد وغنیمتهای فراوانی باز گشت(٤)

درسال۱۸۱ بهلول‌بن مرزوق (معروف‌به‌ابوالحجاج) دریکی ازنواحی سرحدی اندلس خروج کرد وبرسرقسطه دست یافت.

درهمین سال عبیدة‌بن حمیددرطلیطله بمخالفت برخاست و حکم، عمروس بن یوسف را که‌ازشهرطلبیره Talavera ازشهرهای اندلس حکومت‌داشت بدفع او فرستاد، عمروس‌کار رابراهل آن شهرسخت گرفت وباجمعی محرمانه ارتباط پیدا کرد تا خود

۱- کامل ج٥ ص۱۰۱

۲- کامل ج٥ ص۱۰۲

۳- شارل برادرکارلمان وپسرپین کوتاه بود که‌پس از برادر به‌شارل کبیر(شارلمانی) معروف شد ۸۱٤-۷٦۸ (تاریخ قرون وسطی ص۱۱۷)

٤- کامل ج٥ ص۱۰۲

آنها بر عبیده تاختند و او را کشتند و سر بریده‌اش را نزد عمروس فرستادند و او هم سر را نزد حکم فرستاد(۱).

درسال ۱۸۷ فرنگها، شهر تطیله Tudela را مالك شدند. امیر اسلامی این شهر یوسف بن عمروس بن یوسف بود، مهاجمین فرنگی و اندلسیهای ناراضی او را اسیر کرده بزندان بردند پدرش عمروس خود درشهر سرقسطه برای حفظ آن باقی ماند و پسر عموی خود را با لشکری عظیم بسر کوبی کفار فرستاد. او هم دشمن را سخت کوبیده وجمعی را کشت و «صخرهٔ قیس» را که یوسف درآنجا زندانی بود فتح کرد، یوسف را از زندان درآوردند و نزد پدرش فرستادند و کار عمروس بیش از پیش بالا گرفت(۲).

حکم بسیاری از خواجه‌های صقلبی را که برده فروشان ازشمال اروپا باندلس می‌آوردند خریداری کرد.

بازرگانان برده فروش پسران ودختران سفید پوست ماهرو را مانند گوسفند گله گله اینطرف وآن طرف میکشانیدند واز راه فرانسه باسپانیا و افریقا ومصر و شام بفروش میرسانیدند وچون بیشتر این اسیران بنژاد اسلاو Slaves معروف بودند عرب این کلمه راتعریب کرده «صقلب وصقلبی وصقالبه» گفتند واین نام برای همه بردگان سفید پوست استعمال گردید.

حکم نخستین خلیفه‌ای بود دراندلس که دسته‌ای از بندگان خصوصی برای خود ترتیب داد و برای آنها ماهیانه و مقرری معین کرد و شمارهٔ این گارد مخصوص به ۵۰۰۰ نفر رسید تاآنجا که در زمان عبدالرحمن ناصر (۳۰۰_۳۵۰) ملازمان درباری وسپاهیان وی از گروه صقالبه بودند همانطور که معتصم عباسی (۲۱۸_۲۲۷) نیز ترکان رامقرب خود ساخته وکار را بدست آنها داده بود(۳)

نوشته‌اند که حکم دراول کار بمیگساری و منکرات دیگر تظاهر میکرد ودر

۱ـ کامل التواریخ ج ۵ ص ۱۰۵

۲ـ کامل ج۵ ص۱۱۹

۳ـ تاریخ تمدن جرجي زیدان ج٤ ص۲۷٤

قرطبه مردمانی دانا ودیندار ازقبیل: یحیی بن یحیی اللّیثی راوی موطّأ مالك(۱) وجز اوبودند. پس اهل قرطبه برحکم شوریدند وحتی اورا سنگسار کردند ودرمقام کشتن اوبر آمدند واوبکمك لشکریان خود نجات یافت وفتنه موقتاً خوابید.

آنگاه پس ازچند روز وجوه وفقهای قرطبه درنزد محمدبن قاسم قرشی مروانی حاضر شدند وبرای اواز اهل شهر بیعت گرفتند و اورا مطمئن ساختند که مردم همه او را میخواهند، محمدیکشب رابرای تأمّل واستخاره مهلت گرفت وچون مردم بازگشتند نزد حکم رفت وماجری رابدوباز گفت ووفاداری خودرانسبت باواظهارداشت.حکم ازمحمد خواست که امررا براو هم روشن سازد پس کسی ازثقات حکم رابا خود برد ودرحجره‌ای ازخانهٔ خود پنهان داشت ومردم نزد اوآمدند تا بدانند که آیا امرآنها رابعهده میگیرد یانه؟محمد ازخود بیم وهراس نشان داد وکار را دشوار گرفت واز آنها خواست که نامهای خود وهمراهان خود را برشمارند.آنها هم با اطمینان کامل اسامی خود وهمراهان خود راباز گفتند وفرستادهٔ حکم درپس پرده اسامی رامی نوشت آنگاه محمد گفت خدا بخواهد این کار روزجمعه در مسجد جامع بانجام خواهد رسید وپس ازرفتن مردم دیگر بار بافرستادهٔ حکم نزد اورفت وتمام قضایا براوروشن گشت وآن روز پنجشنبه بود پس هنوز شب جمعه نرسیده بود که حکم همهٔ آن مردم را که ۷۲مرد بودند ازجمله:برادر یحیی بن یحیی وپسرابی بن کعب حبس کرد و پس ازچند روزی درنزدیك قصرش بدار زد ودر نتیجهٔ این عمل دشمنی مردم نسبت باو افزوده گشت(۲)

درسال۱۹۱ (۸۰۶ میلادی) بار دیگر مردم طلیطله آشوب کردند و در نتیجه بیش ازپنجهزار مرد ازاشراف آنها کشته‌شد، بدین ترتیب که حکم،عمروس بن یوسف راکه آنوقت دریکی ازنقاط سرحدی قدرتی بدست آورده وازحکم طرفداری میکرد

۱ـ مالك بن انس اصبحی مدنی پیشوای مذهب مالکی که باحترام بدن مقدس حضرت رسول صلی الله علیه‌وآله باپیری وناتوانی درمدینه سوار نمیشد، درسال۱۷۹ درمدینه وفات کرد ودربقیع دفن گردید، کتاب «موطإ» نوشتهٔ اواز کتابهای مهم حدیث است

۲ـ کامل التواریخ ج۵ ص۱۱۹

مأمور دفع آنها ساخت ونامه‌ای بآنها نوشت که برای جلب رضای شما از اعمال خود گذشتم وعمروس را که ازشما است(۱) وباو اطمینان کامل دارید برای شما برگزیدم اهالی طلیطله غافل ازآنکه مکری درکار است اورا بفرمانداری خود پذیرفتند وتا آنجا باو همراهی کردند که در وسط شهر برای اقامت خود قلعه‌ای بنا کرد پس از مدتی حکم ببهانهٔ سرکوبی لشکرهای فرانك، لشکرعظیمی را بفرماندهی پسرش عبدالرحمن فرستاد وآنها از کنارشهرطلیطله گذاشتندووارد شهرنشدند تاخبررسید که لشکرهای دشمن (که اصلاً ساختگی وحیله بود واصلی نداشت) متفرق شده‌اند وعبدالرحمن خواست بقرطبه باز گردد که عمروس باهل شهر گفت من ناچارم نزد عبدالرحمن بروم پس اشراف شهر نیز بااو همراه شدند و نزد عبدالرحمن رفتند، عمروس برطبق دستور محرمانهٔحکم،اشراف شهرراتوجه داد که عبدالرحمن رابرای دیدن شوکت وقدرت ولشکر فراوان طلیطله بورود شهردعوت نمایندآنها هم‌بگمان خیرخواهی‌عمروس،عبدالرحمن‌رابشهردرآوردندومردم‌شهردسته دسته نزدعبدالرحمن آمدند ونوازش‌ها دیدند، عمروس شهرت داد که روزی عبدالرحمن همه را بولیمه‌ای دعوت خواهد نمود وبرای آنکه ازدحام زیادی نشود مردم از دری وارد وازدردیگر خارج خواهند شد، و چون روز موعود رسید هردسته‌ای از مردم که از در ورودی درآمدند بوسیلهٔ لشکریان مجهز گرفتارشدند و گردن آنها در کنار گودال بزرگی که قبلاً آماده شده بود زده شد وچون مقداری از روز گذشت یکنفر ازحیلهٔعمروس آگاه شد ومردم طلیطله رانیزآگاه ساخت وبقیهٔ مردم نجات یافتند(۲).

درهمین سال (۱۹۱) اصبغ بن‌عبدالله با همراهی اهل‌مارده Merida(۳) برحکم عاصی‌شد وعاملش رابیرون کرد.حکم خود بمارده رفت وشهر را محاصره کرد. دراین میان خبرشورش مردم قرطبه نیزرسید پس حکم فوراً باز گشت و در سه روز بقرطبه رسید و فتنه انگیزان راگرفت و وارونه بدار زد وجمعی را هم سربرید. فتنهٔ مارده

۱- عمروس بن یوسف اهل وشقه (Huesca) بود.

۲- کامل ج۵ ص۱۲۴: این‌وقعه‌را «وقعة‌الحفرة» نامیده‌اند. ابن‌خلدون‌ج۴ص۱۲۶

۳- شهری است دراندلس

گاهی می‌خوابید و مردم آرام میشدند و گاهی بیدار میشد تا آنکه درسال ۱۹۲ کار اصبغ ضعیف گردید ومردم‌حتی برادرش ازاو جداشدند. پس اصبغ ازحکم، امان‌خواست وبا امان درقرطبه نزه اورفت وآنجا اقامت گزید (۱).

دراین سال (۱۹۱) نیز میان رودریك کـه لشکری عظیم برای محاصرهٔ شهر طُرطُوشه(۲) فراهم ساخته بود وعبدالرحمن پسرحکم که بالشکری بدفع اوبیرون شده بود ، جنك سختی در گـرفت و پیروزی با مسلمین بود و با سلامت و غنیمت باز گشتند(۳).

دراین‌سال (۱۹۱)نیز،حزم‌بن‌وهب‌درناحیهٔ باجه خروج کرد وبسوی‌لشبونه(٤) متوجه شد پس حکـم پسر خود هشام رابدفع اوفـرستاد و حـزم بیچاره شد وامـان خواست(٥).

درسال ١٩٤ (۸۰۹) بار دیگر اهل مارده سرکشی کردند و حکم خود برای سرکوبی آنها رفت ودرسالهای ١٩٥ و١٩٦ نیز لشکریان اوبرسراهل مارده میرفت ودراین سالها که اوسر گرم دفع اهل مارده بود ، فرنگها در سرحدات مسلمین طمع کردند ودست بغارت و کشتارواسیر گرفتن گشادند وروزی حکم شنید که‌حتی زنی مسلمان را اسیر گرفته‌اند واو گفته‌است : «واغوثاه یاحکم» .

پس حکم لشکریان خودراجمع آوری کرد ودر سال ١٩٦ (٩٠١)برآنهاتاخت، شهرهائی راویران ساخت وقلاعی رافتح نمود ومردانی راکشت وزن مسلمان را آزاد ساخت(٦) .

مقری(۷) درشرح‌این واقعه گوید که‌عباس شاعر دروادی‌الحجاره Guadalajara

۱ـ کامل ج٥ ص١٢٥

۲ـ (طُ طُ) Tortosa

۳ـ کامل ج٥ ص١٢٥

٤ـ لشبونه (لَ) واُشبونه (اُ بُ) = Lisbon

٥ـ کامل ج٥ ص١٢٥

٦ـ کامل‌التواریخ ج٥ ص١٤١-١٤٢

۷ـ (مَ قَ) نسبت به مَقره یکی ازقرای تِلمسان .

Kashmir University Library
Accession No. 74589

زنی راشنید که میگوید : «واغوثاه بك یاحکم ، لقد اهملتنا حتی کَلِبَ العدوّ علینا فأیمنا وایتمنا»(۱) عباس ازاو پرسید که مطلب چیست؟ گفت باهمراهانی براه میرفتم که دشمن برما تاخت و کشت و اسیر گرفت. پس عباس شاعر در این باب قصیده‌ای گفت(۲) وچون برحکم واردشد،قصیده رابراوخواند وداستان ناامنی سرحدواستغاثهٔ آن زن را باز گفت(۳) حکم از همان ساعت آمـادهٔ جهاد شد و بعد از سه روز بوادی‌الحجاره رفت وشاعر راهم با خود همراه داشت پس بدشمن حمله برد و پس از فتح قلاع وویران ساختن شهرها و کشتن بسیاری از مردان دشمن،بوادی‌الحجاره باز آمد وآن زن راخواست واسیران دشمن رادر حضور او گردن زد آنگاه بشاعر گفت ازاین زن بپرس آیا بفریاد اورسیدم ؟ زن که بانوی بزرگواری بود، گفت: بخدا قسم حکم سینه‌های مارا شفا داد و دشمن رابیچاره کرد و بفریاد بیچارگان رسید خدای بفریاد اورسدواورا یاری دهد . حکم‌خوشحال شد و گفت :

الم تـر یا عباس‌انـی اجبتها ... علی‌البعداقتادالخمیس‌المظفرا

فادرکت اوتاراً وبرّدت غُلّةً ... ونفسّت‌مکروباً واغنیت‌معـُسراً(٤)

درسال ۱۹٤،عمروس درسرحد اندلس یاغی شد و سپس باطاعت باز گشت و در ایام حکم در گذشت ، مدت حکومت سرحدی اونه سال وده‌ماه وچند روزی بود(٥) .

۱- یعنی : ای‌حکم فریاد رسی کن، چنان بیاد مانیستی که دشمن برما چیره‌شدومردان وپدران ماراکشت .

۲- اول قصیده‌اش این است :

تململت فی وادی‌الحجارة مسئداً ... اراعی نجوماً مایرون تغیّرا

الیك اباالعاصی نضیت مطیّتی ... تسیر بهمّ ساریا و مُهـَجِّراً

تدارك نساء المسلمین بنصرة ... فانك احری ان تغیث و تنصرا

(نفح‌الطیب ج۱ ص۳۲۱)

۳- عباس‌بن ناصح ازشعرای اندلس واهل «الجزیره» بود

٤ - نفح‌الطیب ج۱ص۳۲۱-۳۲۲

٥- المغرب ص٤١

درسال۱۹۷، عبیدالله بن عبدالله بلنسی بجهاد رفت و در برشلونه فرود آمد و ظهرروز جمعه پس ازدو رکعت نماز بر دشمن حمله برد و پیروز گردید. پس دستور داد نیزه‌ای بلند بزمین کوبیدند و سرهای بریدهٔ دشمنان را در اطراف آن چیدند تا آنکه پیکان نیزه هم پنهان شد آنگاه بمؤذنها امر کرد که بالای آن رفته اذان گفتند(۱).

درسال۱۹۸ (۸۱۳) شورش مردم قرطبه برحکم بآنجا رسید که روبرو باو بد گفتند وپس ازاذان فریاد میکردند: «الصّلاة یامخمور،الصّلاة» وحتی درضمن انشاد اشعار مناجات ودعوت مردم بتهجد وقیام‌لیل، کلماتی ازاین قبیل: «یا ایهاالمسرف - المتمادی فی‌طغیانه،المُصّرّعلی کبره،المتهاون بامر ربه، اَفِقْ من سَکرتك،وتنّبه‌من غفلتك» گفته میشد(۲) درنتیجه فتنه بزرك‌شد وپس ازآنکه حکم ده‌نفر ازسران‌مردم راکشت وواژونه بدار زد اهل «رَبَضْ»(۳) براو شوریدند و جنك سختی درگرفت که اول کار رابرحکم دشوار کرد ودرآخربسیاری ازمخالفین خود را دستگیرنموده وسیصد نفرآنها رابرگزید و کشت وواژونه بدار زد (۱۳ رمضان) (٤) پس بمشورت عبدالکریم‌بن عبدالواحد بن عبدالمغیث ازآنها در گذشت وآنها را امان داد(۵).

حکم‌بن هشام درصفر سال۱۸۰ بحکومت رسید ودر۲۶ (۲۷) ذی الحجه سال ۲۰۶ (۸۲۲) پس از۲۶سال و۱۱ماه امارت درسن ۵۲سالگی در گذشت(٦)

۱- المغرب ص٤۱

۲- المعجب ص۲۰

۳- (رَ بَ) محله‌ای درشهر قرطبه که این وقعه رابنام آن «وقعةالرَّبَض» وحکم را «ربضی» گفته‌اند.

٤- ابن خلدون ٤ص۱۲٦

۵- کامل ج۵ ص۱۷۲-۱۷۳،نفح‌الطیب ج۱ ص۳۱۸

٦- عقدالفرید ج٤ ص٤۹۰

(۴) ابو المطرف عبدالرحمن[۲] بن حکم معروف به عبدالرحمن اوسط ۲۷ذی‌الحجه ۲۰۶-۳ ربیع الثانی۲۳۸ (۸۵۲-۸۲۲)

عبدالرحمن اوسط پس ازمرك پدرش حکم بامارت رسید و دورهٔ حکومت اورا را دورهٔ صلح وآرامش وخود اورا مردی دانش دوست وهنرپرور نوشته‌اند.

پس ازمرك حکم و خلافت عبدالرحمن ، عموی‌حکم، عبدالله بلنسی از بلنسیه بطمع تسخیر قرطبه بیرون آمد وعبدالرحمن نیز درمقابل عموی پدرش آماده گشت عبدالله ترسید وببلنسیه باز گشت و بزودی مرد. پس عبدالرحمن زنان و فرزندان او رابقرطبه آورد(۱).

درسال ۲۰۷ (۸۲۲) پدرعبدالرحمن: حکم، در زمان حکومت خود عامل خود ربیع راکه براهل ذمه ستم کرده بود گرفت وزنده بدار زد پس چون حکم‌در گذشت وپسرش عبدالرحمن جای پدر را گرفت ومردم ازسر گذشت ربیع باخبر شدند برای گرفتن اموالی که ربیع بستم ازآنها گرفته بود روبقرطبه نهادند و ازهمه بیشتراهل بیرهٔBeira(۲) دراین کاراصرارورزیده واشتند ، عبدالرحمن کس‌فرستاد تاآنها راآرام ومتفرق سازند لیکن آنها نپذیرفتند وفرستادهٔ عبدالرحمن‌را ازنزد خود راندند و کار بآنجا رسید که عبدالرحمن‌لشکری رابدفع‌شان‌فرستاد وجمعی کشته شدندودیگران گریختند(۳)

دراین سال (۲۰۷) نیزدرشهر تدمیر(٤) میان مضریان وقحطانیان فتنه‌ای‌پدید آمد ودرشهر لُورَقه Lorca جنگی در گرفت که سه‌هزارمرد ازآنها کشته شدوهفت سال این جنك ونزاع بطول انجامید ، پس یحیی‌بن عبدالله‌بن خالد مأمور دفع فتنه‌شد وبالشکرانبوهی برسرآنها رفت ، فتنه جویان هر گاه یحیی میرسید آرام میشدند و

۱ـ کامل ج۵ ص۲۰۳

۲ـ شهری نزدیك دریا باندلس (لغت‌نامه)

۳ـ کامل ج۵ ص۲۰۵

٤ـ (= تُتمیر) Tudmir

چون بازمیگشت بجنك وخونریزی برمیگشتند(۱).

دراین سال نیزدر اندلس گرسنگی و قحطی شدیدی روی داد و یك مُدّ طعام دربعضی شهرها بسی دینار رسید وبسیاری ازمردم هلاك شدند(۲).

درسال ۲۱۰ (۸۲۵) عبدالرحمن لشکرعظیمی رابفرماندهی عبیدالله معروف به «ابن بلنسی» بجنك فرنگان فرستاد واوبشهرهای دشمن داخل شد ودر ماه ربیع الاول بالشکرهای دشمن جنك سختی کرده ودرعاقبت، دشمن بهزیمت رفت وعبیدالله باسلامت وغنیمت باز گشت.

دراین سال نیزعبدالرحمن لشکرخود را در«حِصْن قلعه» برسر دشمن فرستاد ودرنیمهٔ رمضان «حصن قلعه» فتح گردید وچندین بار دشمن مورد غارت قرار گرفت.

دراین سال (۲۱۰) نیزعبدالرحمن امر کرد مسجد جامع جیان(۳)ساخته‌شود.

درهمین‌سال‌عبدالرحمن گروهائی‌ازابی شَمّاخ‌محمدبن ابراهیم رئیس‌قحطانیان درتدمیر Tudmir گرفت، باشد که فتنه‌میان‌مضریها وقحطانیها آرام گیردولی‌نتیجه‌ای بدست نیامد وعبدالرحمن ناچارازراه دیگری درآمد وعامل تدمیررا امرداد‌تاازآنجا منتقل شده ومرسیه رامرکزعمّال دولتی قراردهد ودرنتیجه ازآن وقت، مرسیه‌مرکز شهرهای آن ناحیه شد وفتنه هم تاسال ۲۱۳ادامه داشت تاآنکه عبدالرحمن‌لشکری عظیم بدفع آنها فرستاد وابوالشمّاخ ازدر اطاعت نزد عبدالرحمن آمد و جزء اصحاب وفرماندهان اوقرار گرفت وفتنه ازناحیهٔ تدمیر بکلی برطرف گردید(٤).

درسال ۲۱۱یاغی راهزنی‌درناحیه تاکَرْنا(٥) برجمعی ازلشکریان‌عبدالرحمن که برای تحصیل خواروبار در دهی ازتاکرنا فرود آمده بودند حمله برد و آنها را

۱- کامل ج٥ ص۲۰٥

۲- کامل ج٥ ص۲۰٥

۳- (جَ یَ) شهربزرگی دراندلس درشرق قرطبه بفاصلهٔ ۱۷ فرسخ متصل بناحیهٔ البیره (مراصد)

٤- کامل‌التواریخ ج٥ ص۲۱۳

٥- (کَ رْ - کُ رَ ن)

کشت وهرچه سلاح ومرکب وجزآن داشتند بغارت برد، پس عامل تاکرنا بدفع او برخاست(۱)

درسال ۲۱۲ (۸۲۷ م) عبدالرحمن لشکری گران بجهاد کفّار فرستاد وآنها بشهر برشلونه رسیدند و ازآنجا به «جرنده» حمله بردند و از ماه ربیع‌الاول تا - دوماه بجنگهای پرغنیمتی سر گرم بودند.

درهمین سال (۱۱۲) دراندلس بارانهای پیاپی بارید وسیلهای عظیمی روی داد بطوریکه بیشترشهرهاویران‌شد وپل‌سرقسطه نیزویران گردیدودوباره تعمیرشد(۲)

درسال ۲۱۳ (۸۲۸میلادی)اهل مارده Merida (۳)عامل آنجا را کشتندو فتنهٔ عظیمی بپاشد. عبدالرحمن لشکری برسرآنها فرستاد تاآنهارامحاصره کرد وجمعی راکشت ودرختان‌شان را تباه ساخت و ناچار باطاعت عبدالرحمن باز آمدند و گروها دادند پس لشکرخلیفه پس از ویران ساختن باروی شهر باز گشتند، عبدالـرحمن احتیاط بیشتری کردو کس فرستاد که سنگهای باروی شهررا بدریا ریختندتادیگر اهل مارده درتجدید بنای آن طمع نورزند ولی این کار بیشتر راه عصیان آنها راباز کرد وحاکم خودرا اسیر کردند وباروی شهررا بهتراز پیشترساختند.

درسال۲۱٤ عبدالرحمن، خود با لشکریانش بسوی مارده‌رفت و گروهای آنها راهمراه برد وچون بآنجا رسید اهل مارده بااو وارد صحبت شدند و گروهای خودرا درمقابل حاکمی که اسیر گرفته بودند و اسیران دیگر پس گرفتند، عبدالـرحمن آنها رامحاصره کرد وشهرشان راتباه ساخت وباز گشت(٤).

دراین سال (۲۱٤) نیزعبدالرحمن بشهر باجه که عاصی شده بود حمله برد و آنرا فتح کرد.

۱- کامل ج٥ ص۲۱٥

۲- کامل ج٥ ص۲۱٦

۳- یکی ازشهرهای اندلس که تاقرطبه شش روز راه فاصله دارد (مراصد).

٤- کامل ج٥ ص۲۱۷.

درهمین سال نیز عبدالرحمن لشکری بدفع هاشم یاغی که کارش بالا گرفت و براهل شنت بریّه (۱) تاخته وبربرها رانیز غارت کرده بود فرستاد ولی‌کاری از پیش نرفت وهاشم چند جای دیگر را گرفت پس عبدالرحمن در سال ۲۲٦ لشکر عظیمی بدفع اوفرستاد ودرسمسطا(۲) پس ازجنك سختی هاشم وبسیاری ازهمراهانش کشته شدند وفتنه بآخر رسید(۳).

درسال۲۱۷ عبدالرحمن لشکری برسراهل مارده فرستاد تا آنها را محاصره کردندوکاربراهل شهرسخت‌ودشوار گردیدوپس ازمحاصرهٔطولانی لشکرعبدالرحمن باز گشتند.

درسال۲۱۸ (۸۳۳) نیزلشکر فرستاد تامارده رافتح کردند وبساط فتنه‌جویان رابرچیدند وپس از آن خود عبدالرحمن بالشکری بدفع محمودبن عبدالجبارماردی که سربطغیان برداشته بودبرخاست واورا شکست‌داد وبسیاری ازمردان اوراکشت وگروهی را اسیر گرفت پس محمود بابقیهٔ اصحاب خودبه «مُنت‌سالوط»(٤) گریخت وعبدالرحمن درسال۲۲۰ لشکری بدفع اوفرستاد. محمودو کسانش‌درماه ربیع‌الاخر به «حلقب» گریختند ولشکر دیگری بطلب آنها رفت، محمود در این جنك غالب شد واصحاب اوغنیمتها بردند و سپس با گروه دیگری از لشکریان عبدالرحمن نیز زدوخوردی کرد وازهم جدا شدند، دیگر بار با لشکر دیگری از خلیفه جنگید و آنها راشکست داد وغنیمت گرفت آنگاه بشهر «مُنْیه»(٥) هجوم برد و بر آن دست یافت وحیوانات وخواروبار مردم رابغارت برد وازآنجا بشهرهای مسیحیان روی‌نهاد ویکی از قلاع آنها را بدست آورد و پنج سال وسه‌ماه آنجا بودودرآخرکار، الفونس

۱- (شَ تَ بَ یْ یَ) شهری درشرق قرطبه دراندلس (لغت نامه)

۲- (سُ مُ)

۳- کامل ج٥ ص۲۱۹

٤- (مُ)

٥- مُنْیة عجب (مُ یَ عَ جَ) ناحیه‌ای است دراندلس (مراصد-لغت نامه)

پادشاه فرنگیها بس ازمحاصرهٔ قلعه آنرا فتح کرد و محمود را گرفت و کشت (رجب ۲۲۵ هجری)(۱).

درسال۲۱۹ عبدالرحمن لشکری رابفرماندهی امیّةبن حکم برسر شهر طلیطله که عاصی شده‌بودفرستاد . امیه‌کا حصار رابر آنها سخت گرفت ودرختهای آنهارابرید وکشت‌شانرا تباه ساخت ودرآخرهم بی‌آنکه بفرمان عبدالرحمن بازآیند باز گشت و لشکری را بسرپرستی میسره که او را « فتی ابی ایوب» میگفتند درقلعهٔ ربـاح Calatrava(۲) فرود آورد پس بسیاری ازمردم طلیطله بامید آنکه فرصتی بیابند و میسره راغافل گیر کنند بدنبال اوتاقلعهٔ رباح تاختند ولی میسره هم قبلاً از تصمیم اهل شهر آگاه شده‌لشکریان خودرا درچندجا کمین گذاشته بود وچون دشمن‌بقلعهٔ رباح رسید یکمرتبه بآنها حمله برد و بسیاری از آنها را کشت و بقیه گریختند، پس سرهای کشته‌ها راجمع‌آوری کرده نزد میسره بردند واو از زیادی سرها وحشت زده شد وسخت ناراحت گردید وپس ازچند روزی مرد(۳).

درسال۲۲۰ عبدالرحمن باز لشکری برسرطلیطله فرستاد و آنها بی‌آنکه در جنك پیروز گردند بازآمدند(٤).

درسال۲۲۲ پس ازآنکه چندین بار محاصرهٔ شهرطلیطله درسالهای گذشته‌بی‌-نتیجه‌مانده‌بود، عبدالرحمن برادرش ولیدبن‌حکم رافرستاد واواهل‌شهررادربیچارگی وناتوانی یافت وآنرا فتح کرد (شنبه۸ رجب) ودستور داد تاقصررا از نوساختند وتا-آخرشعبان سال۲۲۳ آنجا ماند تااوضاع‌کاملاً رام گشت(۵).

درسال ۲۲٤عبدالرحمن،عبیدالله معروف به«ابن‌البلنسی» رابرسردشمن‌فرستاد،

۱-کامل ج۵ ص۲۱۷

۲- (ق ُت رَ)

۳-کامل ج۵ ص۲۳۲

٤-کامل ج۵ ص۲۳۷

۵-کامل ج۵ ص۲٤۵

عبدالله به‌الیه(۱) رسید ودشمن نیز آمادهٔ جنك شد ودر آخر کار شکست خورد وجمعی بیشمار کشته داد.

دراین سال (٢٢٤) نیز رودریك(۲) بالشکری به «مدینهٔ سالم» Medinaoeli حمله برد ولی لشکری عظیم بدفع اومأمور شد و ناچار با کشتهٔ بسیاری که داد راه هزیمت‌راپیش گرفت‌ولیون راهم‌از دست‌داد وشرائط سنگینی‌راپادشاه لئون‌پذیرفت(۳)

درسال ٢٢٥ عبدالرحمن با لشکر انبوهی در ماه شعبان بر کفار حمله برد و داخل شهرهای جلیقیه شد وچندین قلعه را فتح کرد و با غنیمت فراوان بقرطبه باز گشت(٤).

در سال ٢٢٧ نیز عبدالرحمن لشکری برسر دشمن فرستاد و در میان اربونه و وشرطانیه شبی تاصبح بجنك با دشمن که ازهرسو فراهم شده ومسلمین را در میان گرفته بود، گرفتار بودند وهنگام سپیده‌دم، خدا مسلمین را بردشمن پیروزی داد و موسی‌بن موسی که دراین جنك فرمانده مقدّمه بود فداکاری عجیبی کرد ودرمیان او وجریربن موفق که نیزاز بزرگان دولت بود فتنه‌ای پدید آمد که باعث خروج موسی گردید(٥).

درسال ٢٢٧ (٨٤٢) موسی‌بن موسی حاکم تطیله یاغی شد وعبدالرحمن‌چندین بار بااوجنگید تاازدرصلح درآمد وفتنه خوابید(٦).

در سال ٢٢٩ کشتیهای نورماندهای شمالی(۷) در سواحل غربی اندلس پیاده شدند ودر ١٤ محرم سال ٢٣٠ بشهر اشبیلیه فرود آمدند و هفت روز دست بغارت و

١- (اُ ی َ) اقلیمی از نواحی اشبیلیه، واقلیمی‌از نواحی‌استجه هردو باندلس.

٢- الفونس دوم (تاریخ عرب واسلام ص٤٦٦)

٣- کامل ج٥ ص٢٥٨

٤- کامل ج٥ ص٢٦٢

٥- کامل ج٥ ص٢٦٧

٦- المغرب ص٤٩

٧- در کتب عربی: مجوس

جنایت گشودند تا آنکه نصر خصّی بالشکری رسید و آنها بهزیمت رفتند(۱).

در سال ۲۳۴ عبدالرحمن سیصد کشتی بـرد و جزیرهٔ میورقه Majorque و منورقه Minorca که برهگذران مسلمان آسیب میرسانیدند فرستاد تا آندو را فتح کردند(۲).

درسال ۲۳۵ عباس‌بن ولید بدفع جمعی که برهبری محمدبن عیسی بن سابق درنواحی تدمیر یاغی شده بودند بیرون شد وآنها را دفع کرده وبر گشت.

درهمین سال اهل تاکرنا سر بطغیان برداشتند ولشکرعبدالرحمن بسر کوبی آنها رفت(۳)

دراین سال‌نیزعبدالرحمن‌پسرخود منذررابالشکری‌عظیم بجنك دشمن‌فرستاد وآنها تاالیه تاختند.

دراین سال درماه رجب سیل عظیمی در اندلس براه افتاد که پل اِستِجه را خراب کرد وآسیاها را ویران‌ساخت ونهراشبیلیه ۱۶قریه ونهر باجه۱۸ قریه رانابود نمود(٤).

دراواخر حکومت عبدالرحمن مسیحیان متعصب شهرقرطبه شورش‌بپا کردند بااینکه هیچ بهانه‌ای نداشتند ودر مذهب‌کاملاً آزاد بودند و از همه حقوق اجتماعی بهرهٔ وافی داشتند وحتی درهای شغلهای لشکری و کشوری بروی آنها بازبود. در این شورش کشیشها سهم بیشتری داشتندوپیوسته این آتش را دامن میزدند تاآنجا که‌کار بجسارت وناسزا گفتن بمقام مقدس رسالت رسید، اگرچه عبدالرحمن‌شورای مذهبی تشکیل داد ورأی‌قطعی شوری‌آن شد که مسیحیان حق ندارند بصاحب‌شریعت اسلام جسارت نمایند ولی فائده‌ای نداشت وکار باصلاح نکشید واین آشوب تامر گ

۱ـ المغرب ص۴۹

۲ـ المغرب ص۴۹

۳ـ کامل ج۵ ص۲۸۵

٤ـ کامل ج۵ ص۲۸۵

عبدالرحمن باقی بود(۱).

عبدالرحمن درذی‌الحجهٔ سال۲۰۶ بحکومت رسید وپس از۳۱ سال و۵ ماه در پنجشنبه ۳ربیع‌الاخر سال۲۳۸ در۶۲ سالگی بدرود زندگی گفت(۲).

در دربار عبدالرحمن اوسط چهارنفر بسیارمشهور بودند:

۱ـ یحیی‌بن یحیی‌اللیثی که ازاندلس بمدینه رفت وازمالك‌بن انس امام مذهب مالکی استفاده کرد وبفقه مالك آشنا شد آنگاه بمغرب بازگشت و در زمان هشام اول (۱۷۲ـ۱۸۰)قاضی‌القضاة گردید ومذهب مالکی رادر اندلس ترویج کرد، درزمان حکم‌بن هشام (۱۸۰ـ۲۰۶) بسیاری ازفقها تبعید وبعضی کشته شدند، تبعید شده‌ها بعضی به «فاس» وبرخی به‌اسکندریه آمدند، لیثی نیز گریخت و پس از مرك حکم درخلافت عبدالرحمن اوسط (۲۰۶ـ۲۳۸) او را بازآوردند وکار قضاوت راباو سپردند.

۲ـ طروب یکی از کنیزان عبدالرحمن.

۳ـ نصرخادم عبدالرحمن.

۴ـ زریاب‌خواننده (علی‌بن نافع) شاگرد اسحق موصلی که روزی در مجلس هرون نای بدست گرفت وباین شعرتغنی کرد:

یا ایها‌الملك‌المیمون طائره هارون‌راح‌الیك‌الناس‌وابتکروا

پس رشید بطرب آمد وزریاب‌رابدوستی‌بر گزید، استادش اسحق بر او حسد برد واو راتهدید کرد. زریاب ناچاربغداد رارها کرده راه مغرب رادر پیش گرفت‌ودر دربار عبدالرحمن اوسط چنان‌کارش‌بالا گرفت که ماهی ۲۰۰ دینارشهریه داشت ومال وزمین و کاخ فراوانی باو واگذار شد وازهمه خواننده‌ها جلوافتاد(۳).

۱ـ تاریخ عرب واسلام، ترجمهٔ فارسی ص۴۶۶-۴۶۸

۲ـ عقدالفرید ج۴ ص۴۹۳، تاریخ‌ابن‌خلدون ج۴ ص۱۲۷-۱۳۰

۳ـ وابتاعوا بخمسکم الخمور وصرفوا صدقات‌المساکین الی‌المضحکین والساخرین (زیارت‌جامعهٔ ائمة‌المؤمنین)

(۵) ابوعبدالله محمد [۱] بن عبدالرحمن[۲]
ربیع الثانی ۲۳۸-صفر۲۷۳
(۸۵۲-۸۸۶)

محمد بعدازمرگ پدردرماه ربیع الثانی سال۲۳۸ بامارت رسید، پدرش عبدالرحمن پسر دیگر خود عبدالله بن طروب را برای حکومت در نظر گرفته بود. مادر عبدالله هم که در نزد عبدالرحمن منزلتی خاص داشت با کسان خود، از جمله: نصرخصی از این فکر طرفداری میکردند ولی چون عبدالله پیوسته بعیش و نوش گرفتار بود عقلای دربار، برادرش محمدرا ترجیح دادند و در شب مرگ عبدالرحمن یکی از طرفداران محمد نزد او رفت و او را درهیئتی ناشناس بکاخ سلطنت رسانید و کار امارت او رو براه شد.

محمد طرفدار اهل علم ورجال حدیث بود و چون ابو عبدالله بَقِیّ بن مَخلد محدّث با کتاب ابوبکر ابن ابی شیبه باندلس آمد وجمعی برآراءاوحمله بردند، محمد اورا خواست و کتاب وآراء اورا ترویج نمود وهم اورا درنشرعلم آزاد گذاشت.

محمد کارهای مهم دولت خودرا بهاشم بن عبدالعزیز وزیر بزرگ وا گذاشت واو که مردی لجوج وخودپسند بودکار دولت راتباه کرد وباعث شورشهائی شد که تازمان عبدالرحمن سوم (ناصر) باقی بود(۱).

درسال۲٤۰ میان مسلمانان اندلس ومسیحیان جنگ سختی در گرفت: بطوریکه پیش ازاین گفته شد اهل طلیطله باعبدالرحمن مخالفت میورزیدند و اکنون هم با پسرش محمد سازگاری نداشتند، ازاینرو محمد با لشکریانش آهنگ طلیطله کرد واهل شهربا شنیدن این خبراز پادشاهان جلیقیه ولیون کمک خواستند وآنها بالشکرهای زیادی اهل طلیطله را کمک نمودند. چون محمد درنزدیکی طلیطله ازپیشآمد باخبر گشت بسیاری ازلشکریان خودرا در نواحی و اطراف کمین گذاشت وخود باعدۀ کمی بشهر نزدیک شد ولشکریان دشمن با کمال آسودگی خاطر برمحمد ولشکراو حمله بردندپس چون جنگ بخوبی در گرفت لشکرفراوان محمداز کمینها

۱- المغرب ص۵۱-۵۳

در آمدند ودشمن رادرمیان گرفتندودرنتیجه، بسیاری‌ازمردم‌طلیطله‌ومسیحیان کشته شدند وهشت هزار سر بریده جمع آوری گردید وبشهرها فرستاده شد و بگفتهٔ بعضی مورخان ازدوطرف بیست هزارنفر کشته شدند(۱).

در سال ۲۴۱ (۸۵۵) محمد برعدّهٔ لشکریان قلعهٔ رباح افزود و لشکری بفرماندهی موسی بن موسی امیر طلیطله بجنك فرنك فرستاد و آنها تا البه و قلاع Alava et castella vetulla رفتند وقلعه‌هائی رافتح کردند(۲).

درسال ۲۴۵ باردیگرنورماندها پس ازویران کردن پروانس درسواحل اسپانیا ظاهر شدند وخسارات‌زیادی واردساختند، کشتیهای آنان‌باشبیلیه رسیدودرجزیره(۳) فرودآمدند واهل تدمیر ازآنها شکست یافتند ولی محمد آنها را با نیروی دریائی تعقیب کرد ودشمن پس اززدوخوردهائی که گروهی ازمسلمین درآن بشهادت‌رسیدند رانده شد(٤).

درسال ۲۵۱ محمد پسرش منذر رابجنك دشمن فرستاد واو در دو جنك خونین بسیار گشت وبسیار اسیر گرفت(٥).

درسال ۲۵٤ اهل مارده برمحمد شورش کردند محمد خود بسوی آنشهر رفت وبرآنها ظفریافت ومخالفان خود رابا اموال آنها بقرطبه منتقل ساخت و حصار شهر مارده راویران کرد(٦).

در سال ۲۶۸ (۸۸۱) محمد که خود بـواسطهٔ پیری از حضور درمیدان جنك معذور بود پسرش منذر رابسر کوبی یاغیان فرستاد، منذر سرقسطه راغارت کردونیز

۱ـ کامل ج۵ ص۲۹٤ ، نفح‌الطیب ج۱ ص۳۲۸

۲ـ کامل ج۵ ص۲۹٦ نفح‌الطیب ج۱ ص ۳۲۸

۳ـ الجزیرة‌الخضراء، شهری است دراندلس

٤ـ کامل ج۵ ص۲۹۹ ، ترجمهٔ تاریخ عرب واسلام ص٤٦۹، نفح‌الطیب ج۱ ص۳۲۸

٥ـ کامل ج۵ ص۳۲۹، نفح‌الطیب ج۱ ص ۳۲۸

٦ـ کامل ج۵ ص۳۳۹، نفح‌الطیب ج۱ ص ۳۲۹

حصن رُوطه Rota(۱) رامسخر ساخت وعبدالرحمن روطی را که مردی شجاع وخطرناك بود دستگیر نمود پس شهرلارده وقرطاجنّه رانیز بدست آورد واسمعیل بن موسی که دراول بجنك برخاست درآخر تسلیم گردید(۲)

محمد درآخرماه صفرسال ۲۷۳ پس از ۳٤ سال ویازده ماه امارت در۶۷سالگی درگذشت(۳).

(۶) ابوالحکم منذر بن محمد[۱]
۲۸ صفر ۲۷۳ - ۱۵ صفر ۲۷۵
(۸۸۸-۸۸۶)

درسال ۲۷۳ هنگامی که منذر دشمن رامحاصره داشت از مرك پدر با خبرشد وفوراً بطرف قرطبه رهسپار گردید تاتخت وتاج پدر رابدست آورد .

منذر رامردی فعال و کاردان ودوربین ورشید نوشته‌اند که اگرزنده مانده‌بود بهمه آشوبها خاتمه میداد ، منذر پس از رسیدن بحکومت اندلس بیدرنك بکار های مهمی که درپیش داشت‌مشغول شد وشخصاً علیه‌یاغیان و گردنکشان قدم بمیدان‌جنك نهاد ، اَرشذُونَه(٤) راتسخیر کرد وقلعهٔ عمر بن حفصون (که درزمان‌پدرش‌یاغی‌شده بود،ومنذربواسطهٔ‌مرگ‌پدر ازمحاصرهٔ آن‌دست‌برداشت)محاصره‌شدویاغی‌نامبرده‌کارش بدشواری کشید وناچار باطاعت درآمد ولی پس ازاندك زمانی عهد خود را شکست و منذر دوباره بجنك اوبرخاست ودرنزدیك بوباسترو Bobastro(۵) در میدان جنك کشته گردید(۶).

۱ـ حصنی ازاعمال سرقسطه سخت حصین (لغت نامه)

۲ـ کامل ج۶ص۳۹ ، نفح‌الطیب ج۱ص۳۲۹

۳ـ عقد الفرید ج٤ ص٤۹۳ ، تاریخ‌ابن‌خلدون‌ج٤ص۱۳۰-۱۳۲

٤ـ (اَ رُش نَ) شهری باندلس که مابین آن وقرطبه بیست فرسنك است (لغت نامه)

۵ـ در کتب عربی : ببشتر (بُ بَ تَ)

۶ ـ تاریخ عرب و اسلام ص ٤۷۱ . بگفتهٔ ابن‌اثیر در محرم و بگفته مَقّری در ۱۵صفر وبگفتهٔ ابن عبدربه در۱۷ صفرسال ۲۷۵ منذر وفات کرد ودو سال و چند روزی کمتر امارت داشت وعمراو درحدود ٤۶سال بود (کامل‌ج۶ص۶۵ ، نفح‌الطیب‌ج۱ص۳۲۹، عقد الفرید ج٤ ص٤۹۶ ، ابن‌خلدون‌ج ٤ص۱۳۲)

بااینکه‌مدت کوتاه‌خلافت‌او بافتنه‌هاو آشوبهای‌داخلی گذشت‌درمدح‌او گفته‌اند:

بالمنذر بن محمدٍ صلحت بلاد الاندلس!

(۷) ابومحمد عبدالله‌بن محمد[۱]

۱۵صفر۲۷۵ - صفر ۳۰۰

(۸۸۸ - ۹۱۲)

پس ازمردن یا کشته‌شدن منذربن‌محمد ، برادرش‌عبدالله‌بن‌محمد بامارت‌رسید وتمام مدت ۲۵سال امارت اوبآشوب وفتنه‌های سنگین گذشت ، اودر موقعی باریك و خطرناك مالك اندلس گردید ونه تنها باکوهستانیهای اسپانیا خودرا مواجه میدید بلکه اشراف عرب نیزعلیه او قیام کرده بودند وهریك دم از استقلال می‌زدند ، نائرهٔ خودسری وطغیان‌وآشوب ازهرطرفی زبانه می کشید ، در میان عرب و اهالی اندلس درنواحی اشبیلیه آشوب‌هولناکی برپا بود ، ابراهیم‌بن حجاج که مردی باتدبیر بود درناحیهٔ اشبیلیه امارت میکردواساس وثبات‌کارش بردولت مرکزی قرطبه‌هم برتری داشت ، ابن مروان درناحیهٔ بطلیوس (۱) دم‌ازاستقلال میزد ، محمد بن لوپ (لوپز) درناحیهٔ اراغون حکمران مستقلی بود ، عمربن حفصون هم ازاین اغتشاشها استفاده کرده، نه تنها قلمرونفوذ خود راوسعت میداد بلکه بفکرتسخیرقرطبه‌افتاده بود.

عبدالله تصمیم گرفت برای تثبیت وضع خلافت بخطرافتادهٔ خود پیکار نماید

عبیدالله یکی ازافسران خلیفه ، عمربن حفصون‌راشکست‌داد ودرنتیجه چندین نقطهٔ مهم دیگر قبول اطاعت نمودند وزیر بار حکومت مرکزی رفتند ، وزیرش‌بدر هم باحسن‌تدبیر ، کاری کرد که ابن حجاج‌باختیارسراطاعت‌فرود آورد وپسرخود را بعنوان گرو بقرطبه فرستاد ، عبدالله آن جوان را با محبت فراوان نوازش کرد ونزد پدرش باز گردانید وابن حجاج هم‌کاملاً نسبت بخلیفه وفادار گردید و نفوذ واقتدار خلیفه دراثر آشتی با ابن حجاج که مردی بسیار متنفّذ بود دوباره روبفزونی نهاد و شهرهای بسیار بدون جنگ‌باطاعت بازآمدند(۲).

۱- Badajoz (بَطَ یُ)

۲- تاریخ عرب واسلام ص۴۷۱

عبدالله بن محمد درربیع الاول سال ۳۰۰ هجری پس از ۲۵ سال ویازده ماه امارت درگذشت(۱).

(۸) ابو المطرف عبدالرحمن[۳] ناصر بن محمد بن عبدالله بن محمد[۱]
صفر ۳۰۰ - رمضان ۳۵۰
(۹۱۲-۹۶۱)

ناصر عبدالرحمن سوم درماه صفر یا ربیع الاول سال ۳۰۰ هجری پس ازمرگ جدّش عبدالله بن محمد در ۲۲ سالگی بامارت رسید(۲) ، او نخستین خلیفه‌ای است ازامویان اندلس که بلقب امیرالمؤمنین خوانده شد ، عبدالرحمن پنجاه سال حکومت اسلامی اندلس رابدست داشت .

ابوعلی قالی صاحب امالی درعهد ناصر درسال ۳۳۰ بقرطبه آمد ودرآن شهر ساکن شد و کتاب امالی خودرا آنجا نوشت واز پسر ناصر حکم در زمان خلافتش نوازشها دید ودرسال ۳۵۶ درقرطبه در گذشت .

ترجمهٔ کتاب « الحشائش » دیسقوریدس در زمان ناصر بکمك راهبی اصلاح گردید وتفصیل این مطلب چنین است که :

یکی ازاطبای بزرك پیش ازجالینوس که بسیار مورد توجه و احترام مسلمین بود « دیسقوریدس » عین زَربی Discuride d' Anazarbas از عین زربه ازشهرهای کیلیکیه Cilicie طبیب معروف قرن اول میلادی است که تمام اطلاعات خود را در فن داروشناسی عهد خود در کتابی بنام « الحشائش » درپنج مقاله گرد آورد(۳) اصطفان بن بسیل که یکی از مترجمان عهد مأمون وازشاگردان حنین بن اسحق بود ، کتاب الحشائس را (که بنام : الادویة المفردة ، خواص الاشجار، کتاب دیسقوریدس فی موادـ العلاج ، ونیزمفردات دیسقوریدس معروف می‌باشد) بعربی ترجمه کرد .

۱ـ کامل ج۶ص۱۴۳ ، تاریخ ابن‌خلدون ج۴ص۱۳۲

۲ـ در روزجلوس اوابن عبدربه نویسندهٔ « العقدالفرید » انشاء کرد :

بدا الهلال جدیداً والملك غضٌّ جدید	یا نعمة‌الله زیدی ان کان فیك مزیدٌ
ان کان للصوم فطر	فانت للدهر عیدٌ

۳ـ تاریخ علوم عقلی دراسلام ص۱۱۵

ابن ابی اصیبعه میگوید: ابوداود سلیمان بن حسان معروف به «ابن جلجل» طبیب اندلسی معاصر هشام بن حکم (۳٦٦_۳۹۹) کتاب الحشائش راتفسیر کرده و در آغاز کتاب گفته است که: کتاب دیسقوریدس در بغداد در دولت عباسیان و بعهد متوکل (جعفر) ترجمه شد ومترجم آن از زبان یونانی بزبان عربی اصطفن بن بسیل بوده است واین کتاب راحنین بن اسحق تصفح وتصحیح کرد، اصطفن ازاسامی یونانی این کتاب هرچه را درعربی معادل یافت ترجمه کرد و آنچه معادل آنرا در عربی نیافت بیونانی آورد تاآیندگان شاید آنها راترجمه کنند.

در زمان ناصر عبدالرحمن بن محمد (۳۰۰_۳۵۰) چون ترجمهٔ اصطفن باندلس رسید، ارمانیوس پادشاه قسطنطنیّه درسال ۳۳۷ نامه‌ای بدونگاشت و هدایائی گرانبها فرستاد ودرجملهٔ این هدایا کتاب الحشائش دیسقوریدس مصوّر بتصاویر رومی عجیب بامتن اصلی یونانی بوده‌است، ارمانیوس نوشته بود که تامردی آشنا بزبان یونانی نباشد واین اسامی راخوب نشناسد. ازاین کتاب نمی‌توان فائده‌ای برد. وچون دراندلس کسی آشنا بزبان یونانی نبود کتاب همچنان درخزانهٔ عبدالرحمن باقی ماند و مردم ازترجمهٔ اصطفان که ازبغداد آورده‌بودند، استفاده می کردند. ناصر درجواب نامهٔ ارمانیوس، مردی آشنا بزبان یونانی ولاتینی ازاوخواست تامترجمانی راکه لاتینی میدانند تعلیم دهد وآنها بترجمهٔ کتاب مبادرت ورزند. ارمانیوس راهبی رابنام: نیکلا (نقولا) بقرطبه فرستاد واو درسال ۳٤۰ بقرطبه رسید و بیاری چند تن از طبیبان آگاه اسماء عقاقیر کتاب دیسقوریدس راتصحیح کرد(۱) ونقائص ترجمهٔ اصطفان برطرف گردید(۲).

دربار عبدالرحمن ناصر بسیار باشکوه وجلال بود و قرطبه پایتخت او دارای پانصدهزار نفر جمعیت، و ۷۰۰ مسجد، وسیصدحمام عمومی، و ۷ دروازه، و ۷۰ کتابخانهٔ عمومی بود ومساحت آن به ۱٤٤ میل مربع میرسید وازحیث جلال وعظمیت بپای بغداد وقسطنطنیه میرسید.

دردورهٔ آبادی، خانه‌های قرطبه ۱۱۳۰۰۰، و کاخهای بزرك ٤۳۰، وعمارات رجال دولت ٦۳۰۰، ومسجدها ۳۸۷۳، و گرمابه‌ها ۹۰۰، وجمعیت آن دومیلیون بوده است.

۱- تاریخ علوم عقلی دراسلام ص۳۵٦

۲- تاریخ تمدن جرجی زیدان ج۳ ص۲۸۲

کاخ سلطنتی عبدالرحمن درقسمت شمالی غربی شهر قرطبه مشرف برودخانهٔ بزرك آن شهرساخته شده بود ودارای چهارصد اطاق و حجره و دهلیز بوده است که چند هزارنفر غلامان ونگهبانان پیوسته درآن اقامت داشته‌اند ، مخارج ساختمان‌این کاخ از محل ترکهٔ یکی از بانوان حرم عبدالرحمن که وصیت کرده بود دارائی او بمصرف خریدن وآزاد کردن اسیران مسلمان برسد ودیگراسیری ازمسلمین دردست مسیحیان باقی نمانده بود تاخریده شود ، بنابه پیشنهاد یکی دیگراز بانوان حرم که «زهراء» نام داشت تأمین گردید واین کاخ هم بنام «الزهراء» نامیده شد .

۱۰هزار نفرکارگربا ۱۵۰۰ رأس دواب درمدت بیست سال مشغول ساختمان این کاخ بودند. درآمد خلیفه درهرسال ۶۲۴۵۰۰۰دینار بود که $\frac{۱}{۳}$ آن خرج‌قشون و $\frac{۱}{۳}$ آن خرج امور عام‌المنفعه و $\frac{۱}{۳}$ باقی مانده ذخیرهٔ خزانه میشد وبگفته بعضی‌در مدت ۲۰سال یا بیشتر ، این ذخیره هم صرف عمارت کاخ «الزهراء» میگردید .

درمحوطهٔ عمارت‌قصر «الزهراء» قریب ۴۳۰۰ستون مرمر گرانبهای سفیدوسبز وپشت گلی وسیاه‌وسفید بکار رفته ، اطاقها و تالار ها از خشتهای مرمر بالوان‌مختلف فرش شده بود ، دیوارها نیزازسنگهای مرمر باحواشی رنگین مزین گشته بود .

بروایت ابن حیّان : درقصر زهراء ۴۳۱۲ ستون بکار رفته بود که ۱۰۱۳ عدد آن را ازخاك افریقا و۱۹ عددآنرا ازشهر رومآورده بودند ، ۱۴۰ستون هم‌امپراطور روم‌ازقسطنطینیه برای عبدالرحمن هدیه فرستاده بود وبقیه را ازمعادن اندلس ونقاط دیگر بدست آورده بودند . کاخ‌الزهراء را ناصر در سال ۳۲۵ هجری در چهار میلی شهرقرطبه بنا کرد وبدست پسرش حکم باتمام رسید و بقولی چهل سال طول کشید که این‌کاخ ازهرجهت تکمیل گردید .

این‌کاخ درحقیقت شهر کوچکی بود که طول‌آن ازشرق بغرب ۲۷۰۰ ذرع و عرض‌آن ۱۵۰۰ ذرع میشد ، دراین‌کاخ مانند «القصرالکبیر» (۱) یك مسجد عالی و

۱ـ این کاخ راعبدالرحمن داخل دراواسط قرن دوم هجری شروع کرد و دیگران پس ازاو عمارت آنرا بپایان رسانیدند وآنرا وسعت دادند ، این کاخ بزرك دارای ۴۳۰

بقیهٔ حاشیه درصفحهٔ بعد

وچندین کاخ وچندین باغ بود ودریاچه‌هائی داشته که‌ماهیهای رنگارنك در آن شناور بوده است .

دراین کاخ ، حوضهای مرمر نقاشی‌طلاکاری‌وساده‌وجود داشت ، از جمله‌حوضی مرمر که تصویر ومجسمهٔ مرد وزن درآن بکار رفته بود وآنرا از قسطنطینیه بقرطبه آورده بودند ، ناصراین حوض رادرخوابگاه خود درقسمت شرقی معروف‌به «مونس» کارگزارد واستادان قرطبه دوازده مجسمه از زر سرخ باجواهرات عالی برای حوض ساختند ، این مجسمه‌ها عبارت بود ازشیری که کنار آن آهوئی قرار داشت وپهلوی آن نهنگی دیده میشد که‌روبروی آن ، اژدها وعقاب و فیل بود و درهردو طرف آن کبوتر وشاهین وطاوس وجوجه ومرغ وخروس و قوش و باز مرصّع طلائی گذارده بودند وازدهان ومنقارآنها آب میریخت .

بعضی نوشته‌اند که تمام مخارج این‌کار وزحمات آن بخاطر یکی از زنان‌ناصر بود که از وی خواست‌کاخی بنام اوبنا کند(۱).

عبدالرحمن پس از رسیدن بمقام خلافت ، برخلاف جدّش در سلوك با یاغیان و سرکشان روشی صاف وراست‌آمیخته‌بتهور وجسارت برای خود برگزید وازیك‌مشی سیاسی دوپهلو اعراض کرد .

اوبیاغیان اسپانیولی وعرب وبربر اعلامیه‌ای بشرح زیرداد : «آنچه من‌ازشما

بقیهٔ حاشیه ازصفحهٔ قبل

دستگاه بود که بعضی از آنهاخود کاخ‌مجللی بوده‌ونام‌خاصی‌داشته است ، ازقبیل : «الکامل- الرّوضة- المشوق-المبارك» وغیره ، برای‌این کاخ بالوله‌های سربی‌از راههای دور واز کوههای بلند آب میرسید و بدریاچه‌ها واستخرها وحوضها میریخت و فواره‌هائی بشکل حیوانات درنده ویا پرندگان زیبااز زروسیم ناب ساخته بودند که ازدهان ومنقارآنهاآب درحوضهای مرمر وارد میشد (تاریخ تمدن اسلام ج۵ ص۱۳٤)

۱- تمدن‌اسلام وعرب ترجمهٔ فارسی‌ص۳۵۷-۳۵۹ ،تاریخ‌تمدن اسلام جرجی زیدان ج۵ ص۱۲۸-۱۳٦ ، تاریخ عرب فلیپ‌حتی‌ص۱۳۸ ، نفح الطیب‌ج۲ ص٦۵ .

میخواهم ، باج‌وخراج‌نیست‌بلکه قلاع‌وشهرهای‌شمااست . بنابراین اگراطاعت‌نمودید مورد هر گونه عنایات شاهانه واقع میشوید ودرصورت تمرد وعصیان شدیداً تعقیب و مجازات خواهید شد(۱).

عبدالرحمن در کمتراز سه‌ماه ، ایالات الویره Elvire و جیان Jaen رابااطاعت وانقیاد درآورد ودزدان وراهزنان این نواحی رابرانداخت .

محمدبن ابراهیم‌بن حجاج که دراشبیلیه Seville بجای پدر حکومت‌میکرد نزد عبدالرحمن آمده قبول اطاعت نمود واهالی اشبیلیه نیزپس ازمحاصرهٔ مختصری تسلیم شدند .

مسیحیان اسپانیا هم ازدر تسلیم واطاعت در آمدند پس خیال عبدالرحمن از دوناحیهٔ جنوب وغرب آسوده گشت و تمام قوای خود را بطرف یاغیان شمال و شرق بر گردانید .

بطلیوس پس ازیکسال محاصره تسلیم شد ، مردم طلیطله نیز که بتحریك امیر مسیحی لیون دوباره شورش کرده بودند پس از دوسال محاصره بستوه آمده بدون قید وشرطی تسلیم شدند .

عبدالرحمن بااین فتوحات ، پادشاه بلامنازع اندلس گردیدولی‌دودشمن‌خطرناك در کمین داشت که هریك چشم‌طمع بکشور زیبای اندلس انداخته بودند ، یکی اقوام وعشائر مسیحی ساکن‌شمال ، ودیگرفاطمیهای افریقا(۲).

درنیمهٔ قرن هشتم میلادی ، قحطی‌شدیدی که پنج سال ادامه داشت در اسپانیا شیوع یافت ودرنتیجه گروه زیادی ازاعراب که پس ازفتح این شبه‌جزیره درشمال آن ساکن شده بودند بافریقا مهاجرت نمودند ، مردم جلیقیه از هجرت آنها استفاده کرده سربطغیان برداشتندوجمعی ازعربهای باقی‌مانده راکشتند والفونسو Alfonso

---

۱- تاریخ عرب واسلام ص۴۷۶

۲- دولت فاطمیان‌درمصر ازسال۲۹۷تا ۵۶۷ هجری (۹۰۹-۱۱۷۱میلادی) برقرار بود و۱۴ نفر دراین مدت خلافت کردند.

راپادشاهی برداشتند .

یکی ازمورخین مینویسد: پلاجیوسPelagius باسیصد نفرازجلوفاتحان اسلامی گریخته ودر کوههای شمال جای گرفته بودند ، اوبا یاران خود درمغازه‌ای درناحیهٔ کوهستانی استوریه Asturia (۱) بسختی و گرسنگی زندگی میکرد تا آنکه بیشتر آنها هلاك شدند و فقط سی‌مرد و ده زن باقی ماندند . کم کم‌مردمی بـآنها پیوستند و لشکری فراهم گردید که بر مسلمین حمله میبردند ؛ الفونس امیر ناحیهٔ کنتابریا Cantabria دختر پلاجیوس رابزنی گرفت وپادشاه دو ناحیهٔ استوریه و کنتابریا و نیز گالیسیه گردید و اخلاف او حدود این کشور کوچك را که بدولت لیون نامیده شد وسعت دادند .

چند سال بعد بربرها مجبور شدند که چندین‌شهر ، از جمله : لیون ، شلمنقه Salamanca ومیرانده راتخلیه کردند، الفونس این شهرها راتصرف نکرد امامسلمین باقیمانده راقتل عام نمودوبمحل کوهستانی‌خودبر گشت ، جانشینان اولیون‌راپایتخت خود نموده درنیمهٔ قرن‌نهم میلادی که اندلس گرفتارآشوب بود ازمرزهای‌خودتجاوز کرده تادورو پیش رفتند وچهار قلعهٔ محکم درآنجا بنانهاده بلاد ونواحی اسلامی‌را مورد حمله وتاخت وتاز قرارمیدادند ، آنها مردمی بینهایت قسی‌القلب و بیرحم‌بودند که هر گاه شهری رامیگرفتند ، مرد وزن ، پیروجوان همه رامیکشتند .

عبدالرحمن که شاید قصد نداشت نیروی خودرا علیه وحشیان شمال سوق دهد وبیشترخواهان مسالمت بود مجبورشد داخل جنك گردد .

درسال۹۱۴ میلادی(۳۰۲هجری) لیونیها بفرماندهی‌امیرخود اوردونو Ordono دوم ناگهان برمارده Merida (۲) هجوم‌بردند وآنرا باآتش وشمشیر ویران ساختند مردانی راکشتندوزنان واطفال راباسیری‌بردند ودوباره ازنهر دوروعبورنمودند .

عبدالرحمن که درافریقا بافاطمیهاسر گرم بود ، وزیرخود احمدبن ابی‌عبیده‌را

---

۱ - در کتب عربی ، «استوریش و «استوریس .

۲ - شهری درجنوب شرقی‌اسپانیا درمسیرخط آهن‌میان‌مادرید و بداجوز ، که‌موسی بن نصیر آنرا درسال ۷۱۳فتح کرد ودرسال۱۲۲۸ سقوط نمود .

بسر کوبی یاغیان فرستاد . احمد دشمن‌راسخت تنبیه و مجازات کـرده اما در نزدیك سان استوان San Stefano ناگهان دشمن براو حمله برد وناچار باتلفات زیادی که داد ، عقب‌نشست وجسارت اوردونو، وسانچو Sancho امیرناوار Navarre که‌باومتفق بود بیشتر شده دست بغارت گشودند . عبدالرحمن در تموزسال ۹۱۸ (۳۰۶ هجری) لشکری بفرماندهی حاجب خود بدر برسر دشمن فرستاد و او شکستی‌سخت بدشمن وارد ساخت.

درسال ۹۲۰ (۳۰۸) عبدالرحمن شخصاً بجنك رفت و اوردون پسرالفونس را شکست داد و بر سان استوان و چند قلعهٔ دیگر دست یافت ، پس قشون مختصری در لیون گذاشت وبناوارّا رفت ، سانچو امیر ناوارّا بدست محمدبن لوپ شکستی سخت خورد واز برادر خود امیر لیون کمك خواست و نیروهای‌متحد ، گردنه های تنگ کوههای پیرنه را گرفتند تاسپاه عرب راهنگام عبور ازآن حدود نابود سازند ، آنها سنك وسلاح وصخره‌های بزرك برسر اعراب پرتاب میکردند ، عبدالرحمن با دیدن این‌وضع ، لشکر خودرا هنگام رسیدن بدرهٔ وسیعی فرمان توقف داد و حتی فرمود تا چادر وخرگاه براواشتند، مسیحیان‌هم ازقله‌های کوه بزیرآمدند وپیشنهادمسلمین رابرای جنك روبرو پذیرفتند و شکست سختی خوردند ودر تاریکی شب گریختند ، چند نفر از رؤسای آنها ازجمله دونفر کشیش دستگیر شدند . عبدالرحمن‌پس ازاین فتح ازناوارّا عبور کرده وبعد ازآنکه قلاع دشمن رابا خاك یکسان کرد در۲٤ایلول (سپتامبر) بپایتخت خود بر گشت .

در۹۲۱ میلادی، اوردون وسانچو،دوباره‌داخل جنك‌شدندوخانواده‌هائی ازعرب را از دم تیغ گذرانیدند . عبدالرحمن‌خود برای دفع دشمن بیرون شد ودر دهم‌تموز (ژوئیه) وارد ناوارّا گردید ،پس دشمن بابیم وهراس قلاع‌خودرا رها کرده فرار کرد، نیروی عبدالرحمن وارد پایتخت سانچو گردید(۱) وقلعه وکاخ و دیگر ابنیهٔ آنرا با خاك یکسان کرد .

درسال ۹۲۹ (۳۱۷هجری) عبدالرحمن توفیق داشت که سرتاسر کشور را امن

۱ــ پایتخت ناوار قدیم پَنْبُلونه (Pampelune) بوده است .

وآرام نماید وتوانست خودرا خلیفه وامیرالمؤمنین بنامد .

بعضی نوشته‌اند : «دراین موقع که ازطرفی خلیفهٔ عباسی : الراضی بالله(۳۲۲-۳۲۹) قدرتی نداشت ومقهور دیالمه بود ، وازطرف دیگر مکه و مدینه هم بدست المعزّ فاطمی (۳۴۱-۳۶۵) اداره میشد ، عبدالرحمن دریك مجمع بزرگی بالقب «الناصر لدین الله» بمقام خلافت منصوب گردید»

بااینکه الراضی بالله ازسال ۳۲۲ تا ۳۲۹ دربغداد ، والمعزّ فاطمی ازسال ۳۴۱ تا ۳۶۵ درافریقا وسپس درمصر خلافت کرده است واین دو خلیفه باهم معاصر نیستند . بعلاوه تصریح کرده‌اند که عبدالرحمن درسال ۳۱۷ هجری (۹۲۹م) عنوان خلیفه اختیار کرد و دراین تاریخ خلیفهٔ عباسی دربغداد : المقتدر بالله جعفر بن المعتضد (۲۹۵ - ۳۲۰) بوده است .

بعضی از مورخین برخلاف مشهور ، کشته‌شدن مقتدر را در سال ۳۱۷ دانسته و نوشته‌اند : « چون کار خلافت عباسیان در مشرق بسستی کشید و غلامان ترك همه‌کارهٔ خلافت شدند وعبدالرحمن خبریافت که مقتدر بدست غلام ترك خود مونس درسال ۳۱۷ کشته‌شد ، برای خود القاب خلیفه‌وامیرالمؤمنین اختیار کرد و فرصت مناسبی برای اعلان خلافت خود بدست آورد»(۱) .

درسال ۹۳۳ میلادی (۳۲۱ هجری) ردمیر Ramiro دوم بعد از درآوردن چشمان برادرش الفونس چهارم‌وچشمهای بسیاری از خویشانش ، بأمارت لیون رسید و با کینه و عداوتی که نسبت بمسلمین داشت بخاك عرب هجوم آورد ، عبدالرحمن فوراً بسر کوبی اوبرخاست وحرکت بطرف‌شمال‌را ادامه داد، چون ردمیر بااوروبرو نشد ، دراین موقع اهل جلیقیه ولیونیها بوسیلهٔ ناواریها باهم متحد شده‌بودند ، خلیفه باشتاب ازقشتاله Castille والبه Alava گذشته قلاع وبرج وباروی جلیقیها را با خاك یکسان کرد ، ردمیر فوق‌العاده ضعیف شده بود ولی از یکطرف پس ازمردن سانچو، ناوار بدست پسرش گارشی Garcia بود و مادرش توتا (۲) عهده دار نیابت سلطنت

۱- نفح‌الطیب ج۱ ص ۳۳۰ ، تاریخ‌الامة‌العربیه ص۳۱۲

۲- در کتب‌عربی : طوطه، وتیوده ،

بود ودر دشمنی بامسلمین دست کمی ازردمیر نداشت ، وازطرفی‌دیگرفرماندارسرقسطه محمدبن هشام برخلیفه یاغی گشته وبا عشائر مسیحی متفق شده بود ، وبااین صورت تمامی شمال علیه عبدالرحمن صف‌آرائی کرده بودند . عبدالرحمن باجرئت وشهامتی که داشت دست بکار شد و سرقسطه را بطور شدیدی محاصره کرد ، محمد بن هشام تسلیم گردید ومورد عفوعبدالرحمن قرار گرفت وبشغل خود باز گشت . نائب‌السلطنهٔ ناوار نیزاز خلیفه تقاضای عفونمود واورا صاحب اختیار ناوارشناخت ، ردمیرنیزرمق روبرو شدن با خلیفه رادر میدان جنك نداشت و فقط درپشت تپه های شمالی با بیم و هراس مقاومت بی‌اثری داشت .

دراین موقع جزناحیهٔ امارت‌نشین لیون وقسمتی ازکاتالونیه Catalonia که از توابع فرانسه بحساب می آمد ، تقریباً تمامی اسپانیا در تصرف پادشاه اموی قرطبه بوده است .

عبدالرحمن اخیراً قسمتی ازکارهای مهم دولتی رابمملوکان و غلامان غیرعرب (ژرمنی ـ فرنگی ـ ایتالی ـ اسکاندویناوی و غیره) سپرد ، اینها دین اسلام ، زبان ، فرهنك ، رسوم وآداب عرب را اختیار نمودند ، مساعدت وحمایت‌خلیفه ازاین‌غلامان بپایه‌ای رسید که اعتماد عبدالرحمن برآنها ازاشراف عرب بمراتب بیشتربود .

جنك خندق درسال ۳۲۷ (۹۳۹میلادی)

چنانکه مقّری ازمسعودی نقل می کند : عبدالرحمن با لشکری در حدود صد هزارنفر یابیشتر برشهر سمورهٔ Zamora جلیقیان حمله برد وبا ردمیر پادشاه‌جلیقیه در شوال سال۳۲۷ سه روزبعد از کسوفی که در آن ماه واقع شده بود جنگید ، شهر سموره راهفت بارو بود ودر میان هردوباروئی خندقها و آبهای زیاد ، عبدالرحمن از دوباروی شهر گذشت ودراین هنگام اهل شهربراو حمله بردند وچهل یا پنجاه هزار نفرازمسلمین راکشتند وجنك‌بنفع مردم جلیقیه‌و بشکنس Basque (=Nanarra) بانجام رسید(۱) گویند عبدالرحمن فوراً این شکست راجبران کرد وبالشکری‌عظیم

۱ـ نفح‌الطیب ج۱ ص۳۳۲

ازجلیقیان انتقام گرفت .

درسال ۹٤۰ (۳۲۸) فرماندار بطَلیوس، ردمیر راشکست سختی داده کشورش راطعمهٔ شمشیروآتش قرارداد .

درسال ۹۵۵ ، ردمیرمتعصب‌مرد وپسرش اوردون‌سوم‌بجای پدرنشست وازخلیفه درخواست صلح نمود وبارسمی شناختن سلطنت وخلافت خلیفه تعهد کرد ، دیگراز هرنوع مخالفت یاتحریك و دسته بندی علیه عبدالرحمن بر کنار باشد و نیز حقوق مسلمین رامحترم شمرده قلاع ومستحکمات عمده‌ای که درسرحدات و قلمرو قرطبه دارد همه را منهدم سازد . خلیفه هم‌موافقت کرد که استقلال ناوار و لیون را محترم شمرده بأدای احترامات وپرداخت باج وخراج مطابق قرارداد قناعت نماید .

عبدالرحمن ازابتدای‌سال ۹۱۷ میلادی(۳۰۵ هجری) برای دفع خطرفاطمیان وجلوگیری ازبسط نفوذ مهدی (عبیدالله ۲۹۷ـ۳۲۲) در موریتانیا امرای افریقای غربی راکمك میداد و یقین میدانست مهدی که سابقاً با عمربن حفصون یاغی مکاتبه داشت، نقشهٔ حملهٔ باسپانیا رادر خاطرمیگذراند ، عبدالرحمن برای اینکه پیشدستی کرده باشد در تصرف‌قسمت‌غربی‌افریقا کوشش کرد وتا حدی‌هم‌موفق گردید ، لیکن پس ازجلوس المعزّ لدین‌الله فاطمی (ابوتمیم معدّ ۳٤۱ـ۳٦۵) لشکریان عبدالرحمن که خود سر گرم جنك باعشائر شمال بود ازافریقا رانده شدند .

عبدالرحمن پس از قرارداد صلح بااوردون سوم ، خود را برای‌حملهٔ بافریقا آسوده وآماده دید لیکن مرك اوردون نقشهٔ خلیفه را تغییر داد چون سانچو پس از رسیدن بامارت‌جلیقیه ولیون ، ازپیمانیکه برادرش باخلیفه‌بسته‌بود سرباز زدوخلیفه ناچار لشکری راکه آمادهٔ حملهٔ بافریقا بود برای سرکوبی عشائر سرکش بکار انداخت .

فرماندار لایق طلیطله ، احمدبن‌علاء بفرماندهی کل تعیین شد و براهل جلیقیه ولیون حمله برد وبافتح شایانی باز گشت .

چیزی نگذشت که سانچو درنتیجهٔ بدرفتاری بارعیت بدست اتحادیه‌ای‌ازرعایا

از کشورخویش اخراج گردیدولیونیها پسرعمویش اردن رابامیری بر گزیدند.سانچو بمادر بزرگش توتا ملکهٔ ناوار در پنبلونه، متوسل‌شد وهردو بقصد کمك گرفتن از خلیفه بقرطبه رهسپارشدند وتقاضای آنها مورد قبول واقع گردید،عبدالرحمن لشکری دراختیار سانچو گذاشت ودر نتیجه اوردون شکست یافته بکوهها گریخت و سانچو دوباره درنیسان (آوریل) سال ۹۵۹ میلادی (۳٤۸) برمسند حکومت لیون جای گرفت وعملاً لیون وقشتاله وجلیقیه و ناوار تحت فرمان و سلطهٔ حکومت مرکزی قرطبه درآمدند(۱).

مرگ عبدالرحمن

عبدالرحمن دردوم یاسوم ماه‌رمضان سال ۳۵۰ هجری (۹٦۱م) درسن۷۳سالگی پس ازنیم قرن سلطنت در گذشت.

عبدالرحمن سوم ازدیگر خلفای اموی اندلس لایقتر وتواناتر بود، اوتوانست کشوربهم ریختهٔ اسپانیا راکه بدست یك عده از رؤسا وامرای سرکش و خودسراز نژادهای مختلف تجزیه گشته و گرفتار جنگهای داخلی وآشوب واغتشاش شده بود وپیوسته درمعرض هجوم ودستبرد عشائر مسیحی از آسایش‌و آرامش‌بهره‌ای نداشت، ازخطرهای داخلی وخارجی حفظ نماید وآنرا وسیعتر وقویتراز سابق بدست اخلاف خود سپارد، دراثر مساعی عبدالرحمن‌نظم وآرامش درسراسر کشورحکمفرماشد، طرق وشوارع‌کاملاً امن ومنظم گشت، فراوانی وارزانی وسعادت وکامیابی عموم مردم راشامل بود، مزارع خرم‌وپرحاصل‌وباغهای بارور، ورونق فلاحت و کشاورزی بطور

۱- بنقل مقری ازابن خلدون: پس ازسانچوپسرش‌غرسیه برجلیقیه سلطنت یافت و اهل جلیقیه اورابا کمك فردینا ندامیرقشتاله بیرون کردندواوردون پسرردمیررا بر گزیدند واین‌غرسیه، نوهٔ‌طوطه ملکهٔ بشکنس(ناوار) بودپس‌طوطه همراه نوه‌اش‌غرسیه‌پسرسانچوو فرزند ردمیر بدربار عبدالرحمن آمدند وناصر آنها راگرم پذیرفت وبا سانچو و مادرش قرارصلحی بست ولشکری نیزهمراه غرسیه ساخت (نفح‌الطیب ج۱ ص۳٤۲)

Garcia = غرسیه

Ramiro = ردمیر

قابل ملاحظه‌ای جلب‌نظر میکرد ، استفاده از طرق علمی آبیاری و حاصلخیز کردن اراضی افتاده یکی از ثمرات حکومت عبدالرحمن بود .

عبدالرحمن علاوه برترویج امرفلاحت بترقی دادن بازرگانی و علوم وفنون و پیشه وهنر همت گماشت ، در بسیاری از شهر ها مانند قرطبه و اشبیلیه والمرية Almeria (۱) مردم ازراه صنعت ، ثروتمند شده‌بودند وکاررونق بازرگانی بآنجارسیده بود که هرسال تنها حقوق گمرکی بدوازده ملیون دینار میرسید ویك سوم آن صرف مهمات ارتش و ۱/۳ دیگر صرف امور عام‌المنفعه وتوسعهٔ اموربازرگانی وترقی دانش‌و هنروتشویق‌دانشمندان‌ودانشجویان‌میگردیدو ۱/۳ باقیمانده‌درخزانهٔ کشورذخیره‌میشد

پایهٔ ارتش درزمان عبدالرحمن بسیار قوی و محکم گشته بود ، نیروی دریائی وسیع باو اجازه میداد که با سلطنت فاطمیان مصر برسر تفوق و برتری در دریای مدیترانه جنك نماید ، لشکرآن روزاسلامی اسپانیا بقول نویسندگان غربی بهترین لشکردنیا بشمار می‌آمده است .

پادشاهان اروپای آنروز آرزو میکردند که جزء هم پیمانهای عبدالرحمن قرار گیرند .

سفرای امپراطور قسطنطینیه‌وسلاطین آلمان وفرانسه وایتالیا بدربار اورفت و آمد میکردند .

درسال ۳۳۶هجری(۹٤۷میلادی)بود که نمایندگان‌سیاسی‌امپراطورقسطنطینیه برای بستن‌پیمان‌مودت‌ودوستی ، ونیز سفرای‌دربار دوك اسلاو ، و امپراطورآلمان، و پادشاه فرانسه، وامیرماورای جبال پیرنه درقرطبه بحضور عبدالرحمن رسیدند(۲).

(مَ رِ یّ) شهربزرگی از ناحیهٔ البیره در اندلس که آنرا با بجّانه (ب جّ نَ) Pechina دودروازهٔ مشرق میگفتند ، میان این دوشهر دوفرسخ فاصله‌است (المراصد)

۲ـ نوشته‌اند که عبدالرحمن برای بذیرفتن فرستاده‌های امپراطوری روم شرقی‌همه لشکریان خودرا فرمود که سلاح پوشیده سوارگشتند وکاخ سلطنتی را بانواع زینتها آراست وخویشان نزدیك خودرادراطراف تخت شاهانه نشانید وهریك ازوزراءودرباریان

بقیهٔ حاشیه درصفحهٔ بعد

گویند نوشته‌ای بخط ناصر یافتند که روزهای خوش خود را یکی بعداز دیگری نوشته بود ومجموع آنها فقط چهارده روزمیشد(۱).

ونیز نوشته‌اند که یکی ازپسران او بگناه اینکه یاغی شده بود پس ازدستگیری، درشورای دولتی محکوم باعدام گردید. برادرش که ولیعهد بود نزدپدرشتافت و در مقام شفاعت ازبرادربرآمد. عبدالرحمن گفت من پدرم وپادشاه، ازنظر پدری تازنده‌ام برمرك اوخواهم گریست، وازنظرپادشاهی اورا اعدام می‌نمایم تا کشور اسلامی اسپانیا تجزیه نگردد.

یکی ازوسائل پیشرفت کار عبدالرحمن، وزرای لایق او بودند که از آنها است: ابوعامر احمدبن عبدالملك بن شُهَید اشجعی که میان او وعبدالملك بن جَهْوَر وزیر دیگر عبدالرحمن پیوسته دشمنی و کینه ورزی بود.

گویند: ابوعامر راغلامی بود که درزیبائی مانندنداشت. روزی ناصر باونگریست

بقیهٔ حاشیه ازصفحهٔ قبل

درجای معین خودقرار گرفتند، آنگاه سفرا رافراخواندوسپس ازبزرگان ودانشمندان خواست تادر آن محضرخطابه‌ای درعظمت اسلام وشکر نعمتهای پروردگار ایراد کنند ولی هر کدام زبان بسخن گفتن گشود، عظمت مجلس او راگرفت وازگفتار بازماند. ابو علی قالی هم نتوانست ازعهدهٔ خطابهٔ آن مجلس برآیدوتنهامنذر بن سعیدبلوطی بود که ارتجالا خطبه‌ای بلیغ ایراد کرد و سپس اشعار طولانی مناسبی که ارتجالا برای همان مجلس ساخته بود خواند که مردم همه درشگفت وحیرت شدند وخود ناصر نیز فریفتهٔ فضل و کمال او شد و وقضاوت رااز آن پس بدو واگذاشت، خطبهٔ اودرکتابهای ابن‌حیان وجزاونقل شده است. ناصر، هشام بن هذیل رابا هدیه‌ای برای تحکیم مبانی مودت همراه باسفرا نزد امپراطورروم فرستاد وهشام پس ازدو سال بافرستادگانی ازقسطنطنیه بازگشت. با فرستادهٔ اسلاو نیز ربیع اسقف رافرستاد واونیزپس ازدوسال بازگشت (نفح‌الطیب ج۱ ص۳٤۱)

مقری پس ازنقل این اجمال ازابن خلدون، تفصیل آنرا از ابن حیان و جز اونقل میکند ومتن خطبهٔ منذربن سعید رانیز می‌نویسد (نفح الطیب ج۱ ص۳٤۳-۳۵۲، تاریخ ابن‌خلدون ج٤ ص۱۳۷)

۱- نفح‌الطیب ج۱ ص۳۵٦

وبابن شهید گفت «أنّی لك هذا»؟ گفت «هو من عندالله» پس ناصر گفت «تتحفوننا بالنجوم وتستأثرون بالقمر»! ابن شهید ناچار غلام را با هدیه‌ای لایق خلیفه، تقدیم داشت وباو نوشت:

امولای هذا البدر سار لأفقکم ولللأفق أولی بالبدور من الارض

ارضّیکم بالنفس وهی نفیسة ولم ارقبلی من بمهجته یرضی

چندی پس ازاین نیز برای ابن شهید کنیز بسیار زیبائی هدیه آوردند و پیش ازآنکه خلیفه اورا بخواهد، وزیر کنیز راباهدیه‌ای تقدیم نمود وبعبدالرحمن نوشت:

امولای هذا الشمس والبدر اولاً تقدم کیما یلتقی القمران

قِران لعمری بالسّعاده قداتی فدُم منهما فی کوثر وجنان

فما لهما والله فی الحسن ثالث ومالك فی ملك البریة ثان (۱)

حاجب عبدالرحمن: موسی بن محمدبن حُدَیر بود.

(۹) ابو المطرف حکم [۲] مستنصر بن عبدالرحمن [۳]
رمضان سال ۳۵۰ - صفر سال ۳۶۶ هجری
(۹۶۱-۹۷۶ میلادی)

حکم بن ناصر، پس ازمرك پدر بخلافت رسیدودرهمان آغازکار باطغیان امرای لیون وناوار(۲) وجلیقیه روبرو گشت، سانچو پسر اوردون سوم امیر، جلیقیه و غرسیه پسر سانچو امیر ناوار درمقابل شرائط وقرارداد گذشته وضع طفره آمیزی که درحقیقت تمرد وسرپیچی بود بخود گرفتند ولی فردیناند(۳) امیر قشتاله بنای تاخت و تاز را نهاد، حکم خود بجنك اوبیرون رفت ودشمن زود شکست یافته متواری گردید(٤)

درمراجعت حکم، اوردون که عبدالرحمن او را بر کنار کرده بود، نزدخلیفه آمد وباتعهد وفاداری ومسالمت وآزارندادن مسلمانان، پسرخود غرسیه رابعنوان گرو

۱- نفح الطیب ج ۱ ص ۳۳۸

۲- در کتب عربی: نبره (نَ - رَ)

۳- در کتب عربی: فردلند

٤- نفح الطیب ج ۱ ص ۳۵۹

تسلیم کرد وقشونی زیر فرمان غالب یکی ازموالی حکم دراختیاراوقرار گرفت . غالب برشهرهای جلیقیه حمله برد وبه «مدینة سالم» Medinaceli رسید وفردیناند را درهم شکست(۱) ومیخواست بامر خلیفه بجای سانچو پسررذمیر ، اوردون را بسلطنت لیون وجلیقیه بردارد که سانچو بسیار هراسان گشت وهیئتی از روحانیان واشراف(۲) نزد حکم فرستاد تاازاوتقاضای عفوواغماض کرده ونیزباواطمینان دهند که سانچووفاداری ورعایت تعهدات را هرگزفراموش نخواهد کرد(۳) پس ازچندماهی اوردون رقیب سانچو مرد وسانچوهم بپشت گرمی امیر نبره وقشتاله ازانجام تعهدات سرباز زد . پس حکم ناچار دوباره وارد جنگ شد ویحیی بن محمد تُجیبی فرماندار سرقسطه درحملهٔ بقشتاله سَن استوان را تصرف کرد و فردیناند مجبور بصلح گردید(٤) حکم غالب را بلیون فرستاد واواز راه «مدینة سالم» عبور نموده بقلمرو سانچو رسید و با عده‌ای از مردم جلیقیه مقابل گردید وباشکست فاحشی که وارد ساخت جلیقیه راتصرف نمودآنگاه بافرماندار سرقسطه (تجیبی) متحد شده بسرزمین بشکنس (ناوار) که امیرآن یاغی شده بود حمله برد وشهرقلهُرّیه(۵) رافتح کرد .

سانچوامیر لیون درسال ۹٦٦ میلادی تسلیم شد و امرای دیگر نیز بار دیگر سرتسلیم فرود آوردند ، پادشاهان برشلونه Barcelona(٦) و طَرّکونه و جزآنها نیز برای تجدید صلح ، سفراوهدیه‌هائی تقدیم داشتند . حکم هدایای آنها راپذیرفت وصلح باآنها راتجدید کرد مشروط بآنکه قلعه‌های سرحدی خود را خراب کنند ومسیحیان

۱ـ نفح الطیب ج۱ ص۳٥۹

۲ـ ازمردم جلیقیه وسمُّوره

۳ـ نفح الطیب ج۱ ص۳٦۰

٤ـ نفح الطیب ص۳٥۹ ج۱

٥ـ نفح الطیب ج۱ ص۳٥۹ (قُ لُ)

٦ـ این شهردرسال ۷۱۳ میلادی درحکومت موسی بن نصیر بدست مسلمین فتح گردید ودرسال ۱۱۳۷ م ازدست آنها بیرون رفت

راعلیه اویاری ندهند وهم آنان را از تجمع علیه مسلمین برحذر دارند(۱)

سپس فرستاد کان غرسیه ، پسرسانچوپادشاه بشکنس که قبلاً مکری کرده بود ، رسیدند وخواستارصلح شدند . حکم آنها رامعطل کردتا آنکه غالب ناواریهاراشکست داد آنگاه بااینها نیزقرار صلحی منعقد ساخت(۲).

بعد ازاین ، مادر رودریك بن بلاسك که امیر مقتدری در نزدیکی جلیقیه بود برای درخواست صلح ازطرف پسرش بدربار حکم آمد و حکم ازاو بطرز شایسته‌ای پذیرائی کرد واورا مقضی المرام باز گردانید وهدایائی گرانبها نیزهمراه او کرد(۳)

امیریاغی قشتاله درسال ۹۷۰ میلادی در گذشت و آن ناحیه هم آرام گردید ، حکم لشکری به«موریتانیا» فرستاد تا بدینوسیله از توسعهٔ فتوحات فاطمیان جلو گیری کرده باشد ، بربرهای زناته (مَغراوه ومکناسه) دعوت او را پذیرفتند و بنام اودر منابر خود خطبه خواندند وازدعوت فاطمیان جلو گیری کردند(٤).

حکم اقسام علوم وفنون‌راترویج نمود ودانشمندان واهل فضل راپیوسته‌مورد انعام ونوازش قرار میداد، اوبجمع آوری کتب علاقهٔفراوانی داشت بطوریکه‌ابومحمد بن حزم از تَلید خصّی که رئیس کتابخانهٔ سلطنتی بوده است نقل میکند که فهرست کتابخانه ٤٤ جلد بوده و درهر جلدی ۲۰ ورق تنهاباسامی دیوانها اختصاص داشته است(٥)

حکم اندلس رابیك بازاربزرك بارونقی تبدیل نمود که‌علم وادب ازهرناحیه‌ای بآن وارد میگردید ، او کسان باطراف‌واکناف جهان میفرستادتا کتابها را برای او

۱- نفح الطیب ج۱ ص۳٦۱

۲- نفح الطیب ج۱ ص۳٦۱

۳- نفح الطیب ج۱ ص۳٦۱

٤- نفح الطیب ج۱ص۳٦۱

٥- نفح الطیب ج۱ ص۳٦۲

خریداری وجمع آوری کنند ودرنتیجه کتابخانهٔ بیسابقه‌ای تهیه گردید که چهارصد هزار کتاب داشت(۱).

حکم هزار دینار طلای خالص نزد ابوالفرج اصفهانی(۲) فرستاد و کتاب اغانی را ازاوخواست. ابوالفرج پیش ازانتشار اغانی درمشرق زمین نسخه‌ای از آن باسپانیا فرستاد.

شرح قاضی ابوبکر ابهری مالکی برمختصر ابن عبدالحکم نیز بهمین صورت باسپانیا رسید. درقصر حکم چندین اطاق برای استنساخ و زینت‌کاری و صحافی کتب اختصاص یافته بود،

کتابهائی که دراندلس درزمان حکم فراهم گردید، درخاور و باختر بی نظیر بود مگر آنچه ازناصرعباسی(۳) گفته‌اند.

این کتابها درقرطبه باقی ماند تا آنکه درمحاصرهٔ بربر بیشتر آنها فروخته شد وواضح حاجب ازموالی منصوربن ابی‌عامر دستور فروش آنها راداد وآنچه باقی ماند درموقع ریختن بربرها بقرطبه بغارت رفت (٤).

حکم خوداهل‌فضل ومطالعه‌بود وغالباً برهر کتابی‌بنظراو میرسدیادداشتهائی راجع بنسب‌و ولادت ووفات مؤلف وموضوع کتاب‌مینوشت(٥).

حکم درقرطبه۲۷ دبستان برای اطفال فقرا و مردم بی بضاعت تأسیس نمود و کتاب هم بآنها داده میشد.

مراکشی ازتاریخ ابن فیاض نقل میکند که در ناحیهٔ خاور شهر قرطبه صدو هفتاد زن بودند که کار آنها نوشتن قرآن بخط کوفی بود.

۱- نفح‌الطیب ج۱ ص۳٦۲و۳۷۱

۲- علی بن حسین‌بن محمد مروانی زیدی نویسندهٔ کتاب اغانی و مقاتل الطالبیین متوفای سال ۳٥٦. ابن‌ندیم گفته‌است‌اواز اولاد هشام‌بن عبدالملك بود ودرسیصدوشصت واندی وفات‌کرد (الکنی والالقاب ج۲ ص۱۳۲).

۳- الناصر لدین‌الله‌ابوالعباس‌احمدبن‌المستضئی بامرالله‌ابومحمد حسن (۵۷۵-۶۲۲ﻫ)

٤- نفح‌الطیب ج۱ ص۳٦۲

٥- نفح‌الطیب ج۱ ص۳۷۱

حاجب حکم ، ابوالحسن جعفر بن عثمان مُصحفی بود که ابوعامر منصور محمد بن ابی‌عامر پس از مرك حکم بر او غالب گشت وهمه‌کار رابدست گرفت .

حکم دردوم ماه صفر سال ۳٦٦ (اول اکتبر سال ۹۷٦ میلادی) در کاخ قرطبه بدرود زند گی گفت۱ .

شهر قرطبه در زمان ناصر وحکم

قرطبه درجلگهٔ وسیع و حاصلخیزی در دامنهٔ رشتهٔ کوههای « سِیّرا مورِنا » Sierra Morena درساحل راست وادی‌الکبیر Guadalquiuir واقع است .

عبدالرحمن اول (داخل) برای آب مشروب آن اقدام کرد واز کوههای مجاور شهر آب آشامیدنی آن تأمین گردید ، جانشینان عبدالـرحمن نیز دنبال کار او را گرفتند وبوسیلهٔ لوله‌های سربی آب بشهر میرسید ودرمیان محله‌ها تقسیم میگردید.

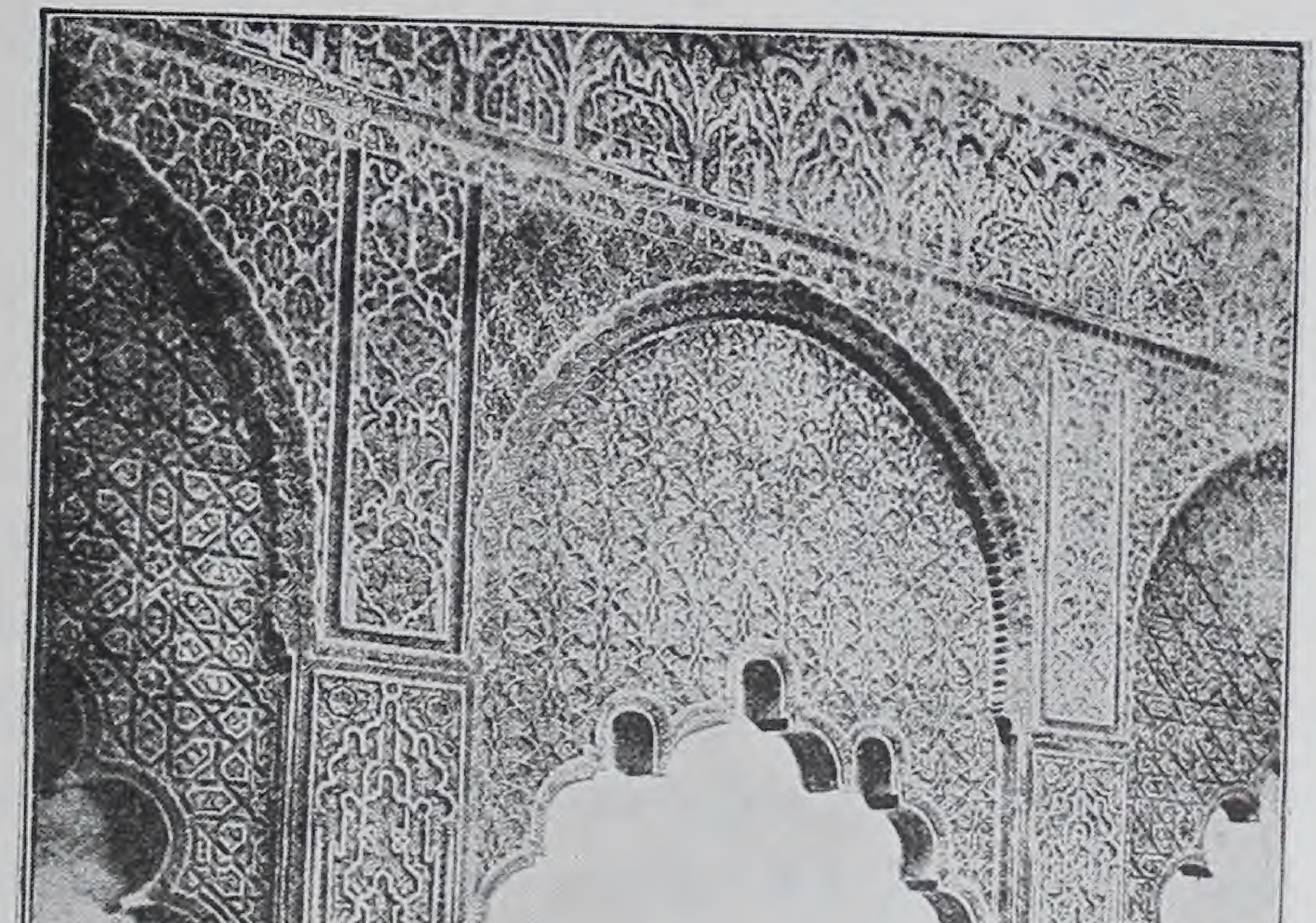
مخزنهائی برای آب ازمرمر یونانی واوراق برنجی ودر بعضی عمارات از زر و سیم ساخته شده بود ، درسال ۹٤۰ میلادی عبدالرحمن سوم راه آب تازه‌ای مهمتر از آنچه بود ساخت که آبرا از کوههای مجاور بمخازن شهر میرسانید ، دروسط مخزن بزرك شهر مجسمهٔ شیری بود که باورقه‌های طلا پوشیده شده وآب ازدهانش میریخت درپهلوی شیرهم مجسمهٔ انسان عظیم‌الجثه‌ای قرار داشت که برروی شیر آب میریخت آب زائد بر مصرف شهر برودخانه وارد میشد ، باغ معروف «رُصافه» را عبدالرحمن اول درقرطبه ساخت واز هرنوع درخت نایابی که از نقطه های دور دست جهان آورده بودند درآن یافت میشد ، این باغ دارای کاخی سرفراز بود و از آن به «مدینه» تعبیر شده است(۲).

درعظمت قرطبه گفته‌اند که درسایهٔ نور چراغهائیکه درامتداد کاخها وعمارات بهم پیوستهٔ آن نصب شده بود ، انسان میتوانست تاده‌میل راه مسافرت نماید . و نیز گفته‌اند که شهر از یکطرف تا ۲٤ میل و از طرف دیگر شش میل وسعت یافته بود وتمام این فضا درساحل وادی‌الکبیر ازخانه‌ها وکاخها ومسجدها وباغها پوشیده بود .

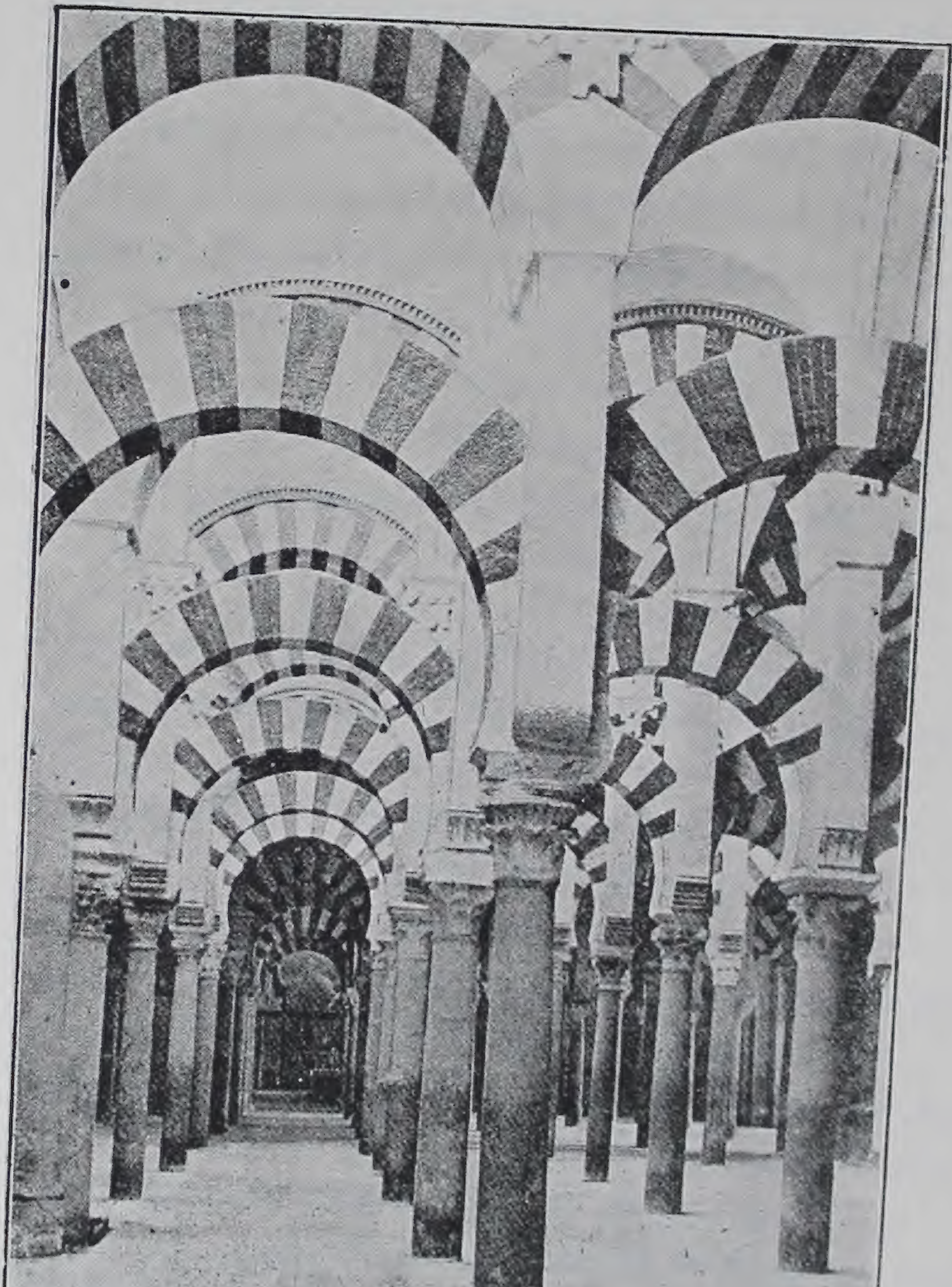
۱- تاریخ ابن‌خلدون ج٤ ص١٤٤

۲- شهری است درمجاورت قرطبه که عبدالرحمن داخل آنرا بنا کرد(مراصدالاطلاع)

IQBAL LIBRARY
The University of Kashmir
Acc. No. [redacted]
Author [redacted]
Title [redacted]



مقصورة مسجد جامع قرطبه



نمای داخلی مسجد جامع قرطبه

IQBAL LIBRARY
The University of Kashmir

Acc. No. [redacted]

Author [redacted]

Title [redacted]

مسجد عظیم قرطبه را عبدالرحمن داخل شروع کرد و هشام اول آنرا بپایان رسانید(۱).

شهر قرطبه را مغیث رومی درسال ۷۱۶ میلادی (۹۸ هجری) فتح کرد و عبدالرحمن داخل درسال ۷۵۶ م (۱۳۹هجری) وارد آن گردید.

جمعیت شهر قرطبه بدومیلون رسیدو ۷۰۰حمام و ۸۰هزاردکان داشت، بزرگترین کاخ آن «الزهراء» درپنج میلی شهردارای ۴۳۰۰ ستون و ۱۵۰۰۰ دربوده‌است.

کاخهای معروف دیگر قرطبه عبارت بوداز:

الکامل - المجدد - الحائر-الروضة - الزاهر - المعشوق - المبارك-الرشیق-قصر السرور- التاج -البدیع(۲) قصر الدمشق - قصر الفارسی درخارج شهر(۳).

۱- تاریخ عرب واسلام ص۴۹۲

بلندی گلدستهٔ این مسجد تاجای مؤذن به ۵٤ ذراع میرسید وتا بالای گلدسته ۷۳ ذراع بود ودرهر چهار گوشه، عرض آن به ۱۸ ذراع میرسیدو تمام آنرا ازسنگهای گران قیمت ساخته بودند

درزمان ناصر وسعت مسجد ۲۲۵ ذراع در ۲۰۵ ذراع شد.

دردورهٔ حکم ۱۰۵ ذراع بدرازی آن افزوده شد وطول مسجد به ۳۳۰ذراع رسید.

ابن عامرهشتاد ذراع بعرض آن اضافه کرد وعرضش ۲۸۵ ذراع شد

زمین مسجد بایازده تخته‌سنك فرش شده بود وعرض تخته‌سنك وسطی ۱٦ ذراع میشد وعرض دوتای شرقی و غربی ۱٤ ذراع و پهنای شش تای دیگر هر کدام ۱۱ ذراع بود سقف شبستان مسجد را بر ۱۲۹۳ ستون مرمر استوار کرده بودند ودر این مسجد ۲۸۰ شمعدان نقره میسوخت، دروسط مسجد چیزی مانند تنورمسی گذارده بودند وهزارچراغ روی آن روشن میشد،

این مسجد ۹در از برنج داشت، دیوارمحراب ودرمقصورهٔ مسجد را اززرناب ساخته بودند وتمام کاشیهای آن طلا کاری داشت، دور بالای هر گلدسته سه سیب دیده میشد که دوتای آن طلاویکی نقره بود ودورهرسیبی سه‌وجب ونیم میشد، زیرهرسیب و بالای آن یك گل سوسن و یك انار زرین روی یك میلهٔ آهنی قرارداشت (تاریخ تمدن اسلام ج ۵ ص ۱۳۵)

۲- نفح الطیب ج۲ ص۱۲   ۳- نفح الطیب ج۲ ص۱۳

دروازه های شهر قرطبه :

۱ـ باب القنطره که باب الوادی و باب الجزیرة الخضراء نیز گفته میشد.
۲ـ باب الحدید معروف به: باب سرقسطه.
۳ـ باب ابن عبدالجبار یعنی باب طلیطله،
٤ـ باب طلبیره(۱) که باب لیون نیز گفته میشد.
٥ـ باب عامر قرشی که قبر عامر درجلو آن است.
٦ـ باب بطلیوس (بداجوز)
۷ـ باب العطارین که باب اشبیلیه باشد(۲).

ازمشاهیر شهر قرطبه در اینجا چهار نفر را نام می بریم

۱ـ ابوولید محمدبن احمد بن محمد اندلسی مالکی فیلسوف و طبیب معروف اسلامی (ابن رشد) متوفای سال ٥۹٥ هجری.

۲ـ ابن زُهر (زُهْ) ابوبکر محمدبن عبدالملك بن زهر بن ابی مروان عبدالملك بن محمد بن زهر ایادی اندلسی اشبیلی طبیب معروف که نیز درسال ٥۹٥ یا بگفتهٔ ابن شحنهٔ حنفی(۳) درروضة المناظر درسال ٥۹٦ وفات کرد. کسی درهجو او گفته است:

قل للوبا انت و ابن زُهر جاوزتما الحدّ فی النّکایه
ترفّقا بالوری قلیلاً فی واحد منکما کفایه

۳ـ ابن زیدون ابوالولید احمدبن عبدالله بن احمدبن غالب بن زیدون مخزومی اندلس قرطبی شاعر و ادیب مشهور که ازخواص و بلکه وزیر معتضد ابوعمرو عبّادبن محمد عبادی (٤۳٤ـ٤٦۱) فرمانروای اشبیلیه بود ودرسال ٤٦۳ دراشبیلیه در گذشت

٤ـ ابن حزم ابومحمد علی بن احمد بن سعیدبن حزم اندلسی نویسندهٔ کتاب معروف ملل ونحل وجز آن که اورا تبعید کردند ودربادیهٔ لَبْله درسال ٤٥٦ در گذشت.

۱ـ (طَ لَ بِ رَ) Talavera
۲ـ نفح الطیب ج۲ ص۱۳
۳ـ ابوالولید محب الدین محمد بن محمد بن شحنه قاضی حنفیان درحلب، نویسندهٔ تاریخ مختصر: روضة المناظر فی اخبار الاوائل والاواخر، متوفای سال ۸۱٥ هجری.

(۱۰) ابوالولید هشام [۲] مؤید بن حکم[۲]
صفرسال ۳٦٦ - جمادی الاخرهٔ سال ۳۹۹
(۹۷٦-۱۰۰۹ میلادی)

هشام دریازده سالگی(۱) برحسب وصیت حکم دوم و پیمانی کـه از سران و افسران کشور وسپاه گرفته بود بجای پدر نشست ، مادر هشام کنیزی بود بنام«صبح» که حکم بیشتر بکاردانی ولیاقت اوامیدواری داشت .

وزارت منصوربن ابی‌عامر

وزیرحکم، ابوعامرمحمدبن عبدالله‌بن ابی‌عامر (محمد بن ولید بن یـزید بن عبدالملك بن‌عامر مَعافری قحطانی) اصلاً اهل‌شهرجزیرهٔ خضراءAlgecirasبودودرجوانی بقرطبه آمد وراه تحصیل علم وادب وحدیث را درپیش گرفت ، درآغاز خلافت هشام بمادرش اطمینان داد که کشور راآرام کند وتا زنده بود با کمال قدرت وحسن‌تدبیر کشور رااداره کرد وبمنصورملقب گردیدوهمهٔرجال مخالف خود رامغلوب‌ساخت(۲).

منصور،مغیره برادر حکم را بدستیاری جعفر بن عثمان مُصْحفی حاجب، وغالب غلام حکم حاکم «مدینهٔ سالم» وچند نفراز غلامان دربار در شب مرك حکم کشت و دیگر خلافت هشام که پسری صغیربود قطعی شد وراه نفوذ ابن ابی‌عامر باز گشت ، پس صقالبه را که هشتصد نفریا بیشتر خواجه های‌کاخ سلطنتی بودند با دست‌حاجب: جعفرمصحفی ازکاخ بیرون راند و بیچاره کرد آنگاه بدستیاری غالب غلام حکم و حاکم مدینهٔ سالم وپدرزن خود دست مصحفی را ازکاردولت کوتاه کرد واورادرزندان « المطبق » که درکاخ الزهراء بود زندانی نمود ، هنگامی که مصحفی رهسپار زندان میشد بازن وفرزندان خود وداع کرد و گفت شما پس از این مرا نخواهید دید زیرا وقت مستجاب شدن‌دعائی رسیده است که من چهل سال بانتظارآن بوده‌ام. من‌درزمان ناصر درحبس کردن مردی دست درکار بودم وبرای خوابی که دیدم آزادش ساختم،

۱ـ یانه‌سالگی (نفح ج۱ ص۳۷۲) یاده‌سال‌وچندماه (المعجب ص۲۷)

۲ـ تاریخ ابن خلدون ج٤ ص۱٤۷

در خواب بمن گفته شد او را آزاد کن که دعایش در بارهٔ‌ات مستجاب گردید او را آزاد ساختم وپرسیدم دربارهٔ من چه دعائی کرده‌ای؟ گفت ازخدا خواستم تا هر کسی رادر حبس من دست داشته است درتنگترین زندانها بمیراند. گفتم نفرینت مستجاب شد.چون من‌هم درحبس اودست‌داشتم، وهنگامیکه پشیمانی من‌سودی نداشت پشیمان شدم. مصحفی درزندان بود تادرهمانجا جان سپرد.

پس‌منصور با کمك جعفر بن‌احمدبن علی‌بن حَمدون‌حاکم‌مَسِیْلَه(۱) که‌ابن‌هانی اورا(۲) بقصیدهٔ فائیهٔ خود مدح کرده‌است، غالب رااز‌پا درآورد.

وجعفر را نیز بدستیاری عبدالرحمن‌بن محمد بن هشام تجیبی و ابن عبدالودود وابن جَهور وابن ذی‌النون و امثال شان از اولیای دولت کشت و چون از کار رقیبها آسوده گشت لشکری از زَناته و دیگر قبائل بربر ترتیب داد و رؤسای مسئولی از صنهاجه و مَغراوه ومکناسة ودیگر قبائل بر گزید وبدینوسیله هشام را از تصرف در امور کشور محجور ساخت(۳).

منصور درسال۳٦۸ بتقلید از ناصر،کاخ‌باشکوهی بنام «الزّاهره» برای خود بنا کرد که هم منزل وهم دژوسنگر بشمار میرفت، این‌کاخ را در کنار رودخانهٔ بزرك قرطبه ساخت و صنعتگران و کار گران فراوان در اطراف آن بکار انداخت وبرج و باروی آنرا برافراشت وساختمانهای‌بسیاری ازجمله دفترخانه‌ها وانبارها درآن کاخ بنا کرد و حوالی آنرا بوزیران و نویسندگان و دبیران خویش واگذارد و بزودی کاخها وعمارتها وبازارها درآن محل پدید آمد ومردم برای استفاده از رجال دولت بآنجا هجوم آوردند و آن نواحی را آباد ساختند، تا آنجا که این کاخ بکاخ زهراء

۱- مَ یِس َل) شهری درمغرب معروف به:محمدّیه (مراصدالاطلاع)

۲- ابوالقاسم محمدبن هانی ازدی اندلسی شاعرمعروفی که دربارهٔ او گفته‌اند:

ان تکن فارساً فکن کعلی   او تکن‌شاعراً فکن کابن‌هانی

اودرسال ۳٦۲ کشته شد.

۳- نفح‌الطیب ج۱ ص۳۷۳ وص۳۷٦

متصل گشت وشبها درمسافت ده‌میل ، میان این دو کاخ چراغها روشن میشد و مردم براحتی آمد وشد میکردند .

عمارت کاخ زاهره پس ازدوسال بانجام رسید ودرسال ۳۷۰ منصور بدان منتقل گشت(۱).

کار منصور بدانجا رسید که درهمه‌جا نام اوبرده میشد ودیگر هشام خلیفه از یاد رفت و کسی اورا نمی‌دید .

نوشته‌اند که منصور در هرسال هزار مُدّی (۱۹صاع) جو برای قصیل اسبهای دربارش زراعت میکرد و روزی دوازده هزار رطل گوشت جز شکار و مرغ و ماهی بدربار اومی آمد(۲).

منصور پنجاه ودولشگر کشی داشت که درهمهٔ آنها فاتح بود و ابن حیّان همهٔ آنها را در کتاب «المآثر العامریّه» ذکر کرده است(۳).

پس ازمرگ حکم،مردم جلیقیه وبشکنس تاخت وتاز را ازسر گرفتند ،منصور با کفایت ولیاقت فوق‌العاده‌ای که‌داشت، لیون وناوار (نَبره) را زیرفرمان آورد ودر آن‌نواحی پادگانها نهاد وآنگاه با کاتالونیا Catalonia(٤) جنگیده، برشلونه‌راغارت نمود وفرانسویها را از آنجا راند و سرحدات امپراطوری اسلامی را دوباره بماورای جبال پیرنه وسعت داد .

درموریتانیا نیزلشکرش موفقیتهائی بدست آورده قسمتی از افریقای غربی را زیرفرمان کشیدند. منصورپسرخود عبدالملك رادرشغل وزارت جانشین خود قرارداد ودر۹۹۶ میلادی لقب: سیّد وملك کریم برای‌خود اختیارنمود(۵).

منصور کسانی رابسمت وزارت بر گزید ازجمله :

۱ـ نفح‌الطیب ج۲ ص۱۱۲، تاریخ تمدن‌اسلام ج۵ ص۱۳۸

۲ـ نفح‌الطیب ج۲ ص۱۱۸

۳ـ المعجب ص۳۸

٤ـ قطلونیه

۵ـ تاریخ عرب واسلام ص۴۹۸-۴۹۹

ابوالحسن جعفر بن عثمان مصحفی که روزی منصور خادم او بود و روزی هم رسید که اورا زندانی کرد. مصحفی دراین باره میگوید :

غرست قضيباً خلته عود كرمةٍ ... و كنت عليه فى الحوادث قيّماً
و اكرمه دهرى فيزداد خبثه ... ولو كان من اصلٍ كريم تكرّما

وهنگامی که ازعفو منصور نا امید گشت چنین گفت :

لى مدة لابدّ ابلغها ... فاذا انقضت ايامها مُتّ
لو قابلتنى الاسد ضارية ... والموت لم يقرب، لماخفت
فانظر الىّ و كن على حذر ... فى مثل حالك امس قد كنتُ(۱)

دیگر: ابومروان عبدالملك بن ادریس خولانی ازمردم الجزیرة الخضراء.

دیگر: ابوبکر بن محمد بن حسن زَبیدی که کتاب «العین» خلیل بن احمد را مختصر کرد.

دیگر: ابوالعلاء صاعد بن حسن رَبَعی لغوی بغدادی که در سال ۳۸۰ بر منصور وارد گردید و گویا اصلاً اهل موصل بوده و در بغداد تحصیل کرده بود، ابوالعلاء برای منصور کتابهائی تألیف کرد که از آنهااست «کتاب الفصوص» و «کتاب الهجفجف» و «کتاب الجَوّاس» ابوالعلاء درایام فتنه ازاندلس بصقلیه رفت ودرحدود سال ۴۱۰ در آنجا مرد(۲).

منصور در «مدینهٔ سالم» درسال ۳۹۳ (۱۰۰۲ میلادی) در گذشت و در همان شهر دفن گردید. مادرش «فُرَیهة» دختر یحیی بن زکریای تمیمی است که معروف به «ابن بَرْطَل» بود. از کارهای خیر منصور یکی بنای مسجد جامع، ودیگر ساختن پلی برنهر بزرك قرطبه است که درسال ۳۷۸ هجری ساختمان آن شروع شد و در نیمهٔ سال ۳۷۹ بانجام رسید وصدوچهل هزاردینار هزینهٔ آن گردید، دیگر پلی برسر نهر استجه **Ecija** دیگر قرآنی که بخط خود نوشت ودرسفرها و غزوات با خود همراه داشت و تلاوت میکرد وبآن تبرك میجست.

۱- نفح الطیب ج۲ ص۱۳۳-۱۳۴
۲- المعجب ص۳۰-۳۸

دیگر آنکه غبارهائی راکه درجنگها برسر وروی او می‌نشست در هر منزلی میگرفت ووصیت نمود که آنرا درآب غسلش داخل کنند و همیشه آنرا با کفنش که ازپاکترین مالهای خود برداشته بود، همراه خودداشت(۱).

وزارت مظفر بن منصور

۳۹۳ - ۳۹۹ (۱۰۰۳ - ۱۰۰۸)

پس ازمنصور پسرش ابومروان عبدالملك‌بن ابی عامر منصب وزارت و حجابت راعهده دارشد وبه «مظفر» ملقّب گردید و هفت سال وزارت او نیز بعافیت و آرامش گذشت ، مظفردر محرم سال۳۹۹ (۱۰۰۸ م) بدرود زندگی گفت (۲).

وزارت ناصربن مظفّر

۳۹۹ - (۱۰۰۸ م)

برادرمظفر،عبدالرحمن بن منصور که مادرش دختر سانچو پادشاه ناوار بوده است بالقب « الناصرلدین‌الله » جانشین او گردید و هشام دوم‌را مجبور ساخت تا اورا بولایت عهد خود منصوب نماید هشام عهدنامه‌ای بتاریخ ربیع‌الاول سال ۳۹۵ هجری نوشت که درآن عبدالرحمن‌را بعنوان «ابوالمطرف‌عبدالرحمن‌بن‌المنصور» نام‌برد(۳)

عبدالرحمن بناحیهٔ جلیقیه لشکرکشی کرده بود که‌درغیبتش شورشی‌درقرطبه برپاشد وهشام‌رااز‌خلافت‌خلع کردندوبامحمدبن هشام‌بن عبدالجبار‌بن‌عبدالرحمن[۳] بیعت نموده اورا «المهدی» لقب دادند(٤) ، هشام ناچار بنفع مهدی استعفای خود را نوشت‌وامضا کرد(٥).

۱ـ نفح‌الطیب ج۱ ص۳۸٤ـ۳۸٦

۲ـ نفح‌الطیب ج۱ ص٤۰۰،تاریخ ابن‌خلدون ج٤ ص۱٤۸

۳ـ نفح‌الطیب ج۱ ص٤۰۰ـ٤۰۲

٤ـ جمادی‌الاخرهٔ سال۳۹۹ (۱۰۰۹)

٥ـ تاریخ ابن‌خلدون ج٤ ص۱٤۷

(۱۱) المهدی محمد [۲] بن هشام بن عبدالجبار بن عبدالرحمن [۳]
جمادی الاخرهٔ ۳۹۹ ـ ربیع الاول ۴۰۰
(۱۰۰۹)

مهدی در همان آغاز کار خلافت خود، عبدالرحمن عامری را از کار بر کنار ساخت، عبدالرحمن باشنیدن این اخبار بقرطبه باز گشت ولی بیدرنك بدست لشکریان مهدی کشته شد وسرش رابرای مهدی بردند وبدنش رابدار زدند ودولت بنیعامر بر باد رفت(۱).

ازعجائب روزگار آنکه از نیمهٔ روز سه‌شنبه ۲۶ جمادیالاخره تا نیمهٔ روز ـ چهارشنبه، یعنیدر ۲٤ساعت، شهرقرطبه فتح شد وکاخ‌الزهراء ویران گردید وخلیفه: المؤیدبالله خلع شد وخلیفهٔ دیگری یعنی المهدی بخلافت رسید ودولت عظیم بنیعامر نابود گشت ووزیرشان محمدبن علاجه کشته شد، جمعی از وزیران از کار بر کنار شدند ومردم دیگری بوزارت رسیدند و تمام این کارها بدست ده نفر زغال فروش و زباله کش وقصاب انجام گرفت(۲).

رؤسای بربر و زناته که طرفدار مهدی بودند از او افسرده شدند و خواستند هشام‌بن سلیمان‌بن عبدالرحمن [۳] را بخلافت بردارند ولی مهدی آنها را مجال نداد وجمعیت شهررا بر آنها شورانید تاازشهر اخراج شدند، مردم، هشام وبرادرش ابوبکر را گرفته درپیش‌روی‌مهدی گردن‌زدند پس سلیمان‌بن‌حکم برادرزادهٔ آندو بلشکرهای بربر که دربیرون‌قرطبه فراهم شده‌بودند پیوست وبااو بیعت کردند وبالقب «المستعین بالله» بخلافتش برداشتند(۳).

(۱۲) المستعین بالله سلیمان بن حکم بن سلیمان بن عبدالرحمن [۳]
ربیع الاول ۴۰۰ ـ شوال ۴۰۰
(۱۰۰۹)

سلیمان، پس از رسیدن بخلافت، ازمسیحیان قشتاله ولیون کمك خواست وبا بربرها

۱ـ نفح الطیب ج ۱ ص ۴۰۲ ۲ـ المعجب ص ٤٠

۳ـ نفح الطیب ج ۱ ص ۴۰۳

بسوی قرطبه حمله برد. مهدی هم ازکاتالونیها استمداد کرد و اهل قرطبه نیز بـااو بودند ، مهدی مغلوب گردید وبیش‌ازبیست‌هزار کشته داد. پس مستعین دراواخرسال ۴۰۰ وارد قرطبه شد ومهدی بطلیطله رفت(۱).

حکومت مهدی در نوبت دوم
شوال ۴۰۰ - ذوالحجهٔ ۴۰۰
(۱۰۱۰)

مهدی پس ازخروج از قرطبه و رفتن بطلیطله بار دیگـر از مسیحیان کمك خواست وبقرطبه حمله برد وآنرا متصرف گردید ومستعین بابربرها بیرون رفتند و دست‌بقتل وغارت گشودند وآنگاه بجزیرهٔ خضراء رفتند ، مهدی بجنك آنها بیرون شد وبا شکست روبرو گردید ومستعین تاقرطبه اورا تعقیب کرد(۲).

حکومت‌هشام دوم درنوبت دوم
ذوالحجه ۴۰۰ ـ شوال ۴۰۳
(۱۰۱۰-۱۰۱۳ م)

مهدی در ذی‌الحجهٔ سال۴۰۰،هشام رابرای نوبت دوم بخلافت برداشت تاشاید فتنه‌ها بخوابد ولی بسیار دیرشده بود ، مستعین وبربرها ، قرطبه‌را محاصره کردند ، اهل قرطبه خود مهدی را که منشأ فتنه میدانستند کشتند وواضح عامری را که در این کاربیش‌ازهمه دست داشت بعنوان حاجب بر گزیدند، محاصرهٔ قرطبه‌و گرفتاری مردم‌تاسال۴۰۳ طول کشید ودراین تاریخ مستعین وارد قرطبه‌شد وهشام راکشت(۳).

حکومت مستعین‌درنوبت دوم
شوال ۴۰۳- محرم ۴۰۷
(۱۰۱۳-۱۰۱۶)

در دولت دوبارهٔ مستعین، کاربدست بربرها وغلامان افتاد و هریك برناحیه‌ای

۱ـ نفح‌الطیب ج۱ ص۴۰۳

۲ـ نفح‌الطیب ج۱ ص۴۰۴

۳ـ نفح‌الطیب ج۱ ص۴۰۴

مسلّط شدند ومقدمات ملوك‌الطوائف وازمیان رفتن حکومت مرکزی فراهم گردید.

ابن خلدون(۱) که طرفدار بنی‌حمود بوده، درهجو سلیمان (مستعین) گفته‌است:

لا رحم الله سلیمانکم — فانّه ضدّ سلیمان
ذاك به غلّت شیاطینها — وحلّ هذا کلّ شیطان
فباسمه ساحت علی ارضنا — لهلك سکان و اوطان(۲)

دولت بنی حمّود (علویین) در قرطبه
محرم ۴۰۷ - رمضان ۴۱۴
(۱۰۱۶-۱۰۲۳)

درلشکریان مستعین، دونفر ازفرزندان حسن بن علی بن ابیطالب علیهم‌السلام بنام قاسم وعلی فرزندان حمّودبن میمون بن احمد بن علی بن عبیدالله عمر بن ادریس ابن ادریس بن عبدالله بن حسن بن حسن بن علی بن ابیطالب علیه‌السلام بودند.

مستعین، کوچکتر را که علی بود والی سبتهCeuta و طنجه Tangier وقاسم را حاکم جزیرهٔ خضراء Algecirasقرارداد. باب‌معروف زُقاق(۳) که عرض دریا درآن ۱۲میل است(٤) درمیان این دوجا واقع است(٥).

۱-علی بن حمود (ناصر)
محرم ۴۰۷-۴۰۸
(۱۰۱۶-۱۰۱۸)

علی بن حمود، بربرهارا با خود همراه کرد واز شهر سَبته بما لَقه لشکر کشید عامر بن فَتوح فائقی که از موالی فائق غلام حکم مستنصر (۲) بود او را پذیرفت و

۱- ابوزید عبدالرحمن بن محمدبن خلدون مالکی اشبیلی متوفای سال ۸۰۸هجری درقاهره

۲- نفح‌الطیب ج ۱ ص٤٠٥

۳- تنگهٔ جبل‌طارق را «زُقاق» و «بحرالزُقاق» نیز گویند (المنجد)

٤- یا۳٦ میل (مراصدالاطلاع)

٥- المعجب ص ٤۳

بمالقه درآورد. علی بن حمود مالقه رامالك شد و عامر بن فتوح را بیرون کرد وسپس با بربرها بقرطبه رفت ومحمدبن سلیمان و لشکر بربری او را شکست داد وبر قرطبه دست یافت . پس سلیمان رادر روز یکشنبه ۹ روز بآخر محرم سال ۴۰۷ بدست خود گردن زدوپدرسلیمان را نیز که پیرمردی ۷۲ ساله بود درهمین روز کشت .

ازقیام سلیمان باکمك بربردرسال ۴۰۰ (۱۰۰۹) تاکشته شدن اودرسال ۴۰۷ (۱۰۱۶)هفت سال وسه ماه وچند روز فاصله بود ، از این مدت، شش ماه در نوبت اول وسه ماه وچند روز درنوبت دوم، قرطبه رادر دست داشت .

باکشته شدن سلیمان تاهفت سال ،حکومت بنی امیه منقطع گشت واسم آنها درمنابر برده نمیشد(۱)

علی بن حمود بالقب « النّاصر»خلافت را در دست گرفت تا آنکه طرفداران خودش براو شوریدند و عبدالرحمن بن محمدبن عبدالملك بن عبدالرحمن [۳] را بالقب «المرتضی» پیش داشتند .

(۱۳) المرتضی عبدالرحمن[۴] بن محمد بن عبدالملك
ابن عبدالرحمن[۳] (۲)
رمضان ۴۰۸ (۱۰۱۸)

هنگامیکه مرتضی روبقرطبه نهاد، منذر تجیبی امیرسرقسطه و خَیران عامری صقلبی امیرالمریّه Almeria و گروهی ازفرنگیان با او بودند ، در بین راه نیت منذر خیران از او برگشت ومنذربه ابن زیری صنهاجی امیر غرناطه Granada(۳) نوشت که اگرسر راه برمرتضی بگیری ماهم دست ازیاری او برداریم و دیگران را نیز در یاری اوسست نمائیم ۰ مرتضی ابن زیری را باطاعت خودخواند. ابن زیری درپشت نامهٔ مرتضی نوشت : « قل یاایّها الکافرون » تاآخرسوره. بار دیگر مرتضی نوشت من: همهٔ

۱ـ المعجب ص ۴۳-۴۹، نفح الطیب ص ۴۰۶ ج ۱

۲ـ مقری اورا برادرمهدی نوشته، باآنکه عبدالرحمن چهارم پسرمحمدبن عبدالملك است، ومهدی پسرهشام بن عبدالجبار؛ و برادرمهدی، عبدالرحمن پنجم است که دررمضان ۴۱۴ بالقب «المستظهر» خلافت یافت

۳ـ غرناطه سوری داشت دارای بیست دروازه، وچهارصدهزار نفر جمعیت

گردان اندلس وفرنك رابرسر توآورده‌ام چه خواهی کرد؟ و درآخر نامه این شعررا نوشت :

ان کنت منا ابشر بخیر اولا ، فایقن بکل شرّ

باز ابن زیری نویسنده‌اش‌را گفت‌تادرپشت نامهٔ‌مرتضی نوشت: «الهٰا کم‌التّکاثر» تاآخرسوره. پس مرتضی‌باخشم فراوان ازقرطبه منصرف ورووی‌بجنك‌باابن‌زیری نهاد روزی در گیرودار جنك پرچمهای منذر وخیران ازمرتضی جدا شدند و او هم به «وادی‌آش» Guadix گریخت ودرآنجا بدست فرستادگان‌خیران کشته شد(۱).

دو سال چیزی کمتر کار خلافت علی‌بن حمود روبراه بود تاآنکه درسال۴۰۸ درحمام بدست صقلبی های خود کشته شد(۲) و دو فرزند بنام یحیی و ادریس از او باقی ماند .

۲- المأمون قاسم‌بن حمود
۴۰۸ - ۴۱۲
(۱۰۱۸ - ۱۰۲۱)

پس ازناصر علوی علی بن‌حمود، برادرش قاسم بن حمود که ده سال بزرگتر بود بخلافت رسید ومأمون لقب یافت ، گفته‌اند اوشیعه بود اگرچه باین مذهب‌تظاهر نکرد وعادت وسنتی راتغییر نداد . قاسم تاربیع‌الاول سال۴۱۲ آسوده بود ودراین‌سال برادر زاده‌اش یحیی‌بن علی درمالقه Nalaga(۳) قیام کرد وقاسم بدون جنك از قرطبه گریخته باشبیلیه رفت(٤).

۳- المعتلی یحیی‌بن علی بن‌حمود
۴۱۲ - ۴۱۳ هجری
(۱۰۲۱ - ۱۰۲۲)

یحیی پس از گریختن عمویش قاسم،بالشکریان خود بآسودگی برقرطبه‌دست

۱- نفح‌الطیب ج۱ ص۲۹-۳۰ ۲- نفح‌الطیب، ج۱ ص۴۰۷

۳- این شهردر کنار دریا است وبدست فینیقیان پدیدآمد وزیدبن قاصد سکسکی آنرا فتح کرد واهل اردن در آن اقامت گزیدند ودولت بنی‌حمود درآن بوجودآمد

٤- نفح‌الطیب ج۱ ص۴۰۷

یافت وخودرا خلیفه نامید وبه «المعتلی» ملقّب گردید .

حکومت قاسم بن حمود در نوبت دوم
۴۱۳ - ۴۱۴
(۱۰۲۲ - ۱۰۲۳)

قاسم پس ازآنکه بربرهارابا خود همراه‌ساخت،بقرطبه حمله برد ودرسال ۴۱۳ آن راتصرف کرد ویحیی بن علی بمالقه گریخت ، قاسم چند ماهی درقرطبه برسر کار بود تاآنکه کارش باضطراب کشید و برادر زاده‌اش یحیی برشهر جزیرهٔ خضراء که پناهگاه قاسم بود و زن و ذخائرش را در آنجا داشت،غالب شد ، برادر زادهٔ دیگرش ادریس بن علی حاکم سبته، برطنجه دست یافت ، در قرطبه هم بر او شوریدند و چون بخارج شهررفت درهای شهررا براو بستند ، پنجاه و پنج روزشهر را محاصره کرد و نماز جمعه رادر مسجد بیرون شهرقرطبه معروف به «مسجد ابن عثمان» خواند ، در شعبان سال ۴۱۴ بربرها قاسم را رها کردند پس باشبیلیه رفت که دو پسرش محمد و حسن آنجا بودند ، اهل‌اشبیلیه نیزاورانپذیرفتند وپسرانش رابیرون کردند وسه‌نفر ازبزرگان شهررا برخود مقدّم داشتند :

۱ـ ابوالقاسم محمدبن اسماعیل‌بن عَبّادِ لخمی .

۲ـ محمدبن یریم اَلْهانی .

۳ـ محمدبن حسن زبیدی .

این سه‌نفر چند روزی با همکاری یکدیگر شهر را اداره کردند وسپس قاضی ابن عباد بتنهائی کار حکومت اشبیلیه را بدست گرفت و دو نفر دیگراز کاربر کنار شدند .

قاسم‌ناچاربه « شَریش» Jerez (Xerez) (۱)رفت وبربرها،برادرزاده‌اش‌یحیی را پیش داشته قاسم رامحاصره کردند واو اسیر برادرزاده شد و بدست یحیی و ادریس گرفتار بودتا آنکه ادریس مرد و قاسم در سال ۴۳۱ خ کشته شد و بجزیره که پسرش

۱ـدر نزدیکی‌این شهر،طارق بررودریك درسال ۷۱۱ م پیروزگشت وشریشي‌شارح مقامات حریری باین شهرمنسوب است

محمد آنجا بود حمل شد و آنجا دفن گردید .

ازخلافت قاسم در نوبت اول تا اسیری او ٦ سال گذشت و١٦ سال هم نزد دو - برادرزاده‌اش اسیر بود ودرهشتاد سالگی کشته شد ، قاسم را ازامیره دختر حسن بن قنّون حسنی دوپسر بنام محمد وحسن بود که ازاو باقی ماندند(١).

(۱۴) المستظهر عبدالرحمن[۵] بن هشام بن عبدالجبار بن عبدالرحمن[۳]
رمضان سال ۴۱۴ - ذی‌القعدهٔ ۴۱۴
(۱۰۲۳ - ۱۰۲۴)

بطوریکه گفته‌شد، قاسم‌بن حمود درشعبان سال٤١٤ از قرطبه باشبیلیه رفت و اهل قرطبه اتفاق کردند که امرخلافت رادیگر بار ببنی‌امیه باز گردانند، پس سه‌نفر ازبنی امیه رابر گزیدند :

١ـ عبدالرحمن بن هشام بن عبدالجبار بن عبدالرحمن ناصر[٣] برادر مهدی محمدبن هشام .

٢ـ سلیمان‌بن‌مرتضی عبدالرحمن[٤] بن‌محمدبن‌عبدالملك‌بن عبدالرحمن[٣]

٣ـ محمدبن عبدالرحمن‌بن هشام‌بن سلیمان(٢) بن‌عبدالرحمن[٣]

سپس امرخلافت برعبدالرحمن‌بن هشام قرار گرفت و در١٣ رمضان سال٤١٤ در٢٢ سالگی بالقب المستظهر بخلافت رسید ، کنیهٔ او ابو مطرّف و مادرش کنیزی بنام «غایه» بود(٣).

(۱۵) المستکفی محمد[۳] بن عبدالرحمن بن عبیدالله بن‌عبدالرحمن ناصر[۳]
ذی‌القعده ۴۱۴ - ربیع‌الاول ۴۱۶
(۱۰۲۵۱۰۲۴)

پس ازدوماه خلافت عبدالرحمن پنجم، ابوعبدالرحمن محمدبن عبدالرحمن با-

---

١ـ المعجب ص٤٩ـ٥٢، نفح‌الطیب ص٤٠٦ـ٤٠٧

٢ـ هشام‌بن سلیمان‌بن عبدالرحمن[٣] در پنجشنبه پنجم شوال سال ٣٩٩ برمهدی محمدبن هشام‌بن عبدالجبار خروج کرد ولی در آخر اسیرشد واورا نزدمهدی بردند وبامر مهدی گردن زدند (المعجب ص٤١)

٣ـ المعجب ص٥٤، نفح‌الطیب ج١ ص٤١١

جمعی ازمردم قرطبه‌شورشی بپا کرد وعبدالرحمن بن هشام را کشت (۳ذی‌القعده۴۱۴)

محمدبن عبدالرحمن بالقب «المستکفی‌بالله» در چهل وهشت سالگی بخلافت رسید، اومردی کم خرد وبی‌تدبیر بود ووزیرش احمدبن خالد که مردی بافنده بود همه کاررادر دست داشت. عبدالرحمن پدر محمد را، منصوربن ابی‌عامر در اول دولت هشام دوم کشته بود.

محمد پدر ولاّده ادیبهٔ مشهور اسپانیا است.

مستکفی پس از۱۶ ماه خلافت خلع شد و از قرطبه اخراج گردید و وزیـرش احمدبن خالد رادرخانه‌اش کشتند، پس مستکفی بیکی ازسرحدها گریخت ودرنزدیك «مدینهٔ سالم» بایکی ازسرداران‌خودبنام عبدالرحمن بن محمدبن سلیم ازاولادسعیدبن منذر سردار مشهور زمان عبدالرحمن ناصر دردهی فرود آمد، مستکفی غذاخواست وسردار مذکور که همراهی بااورا دوست نداشت مرغی رامسموم کرد ومستکفی با - خوردن آن بیدرنك جان داد ودرهمانجا بدست سردارخود دفن گردید(۱).

حکومت یحیی بن علی بن حمود درنوبت دوم
ربیع الاول سال ۴۱۶ - ربیع الاول سال۴۱۸
(۱۰۲۵ - ۱۰۲۷)

پس ازخلع مستکفی‌اموی، دیگر بار کار بدست یحیی‌بن علی‌بن حمود علوی افتاد، یحیی داخل قرطبه نشد وعبدالرحمن‌بن عَطّاف یَفرِنی رادر قرطبه جانشین گذاشت وخود درقرمونه(۲) بود تا آنکه درسال ۴۱۷ بربرها ازفرمان اوبیرون‌شدند و با معتلی اموی برادر مرتضی عبدالرحمن‌چهارم بیعت نمودند(۳) اماچیزی‌نگذشت که بازباابوالقاسم یحیی‌بن علی بر گشتند و کار اودر قرمونه بالا گرفت و اشبیلیه را محاصره کرد، روزی درمقابل لشکراشبیلیه که در کمین اوبودند بیرون‌آمد وبدست آنها کشته شد(٤)

۱- نفح‌الطیب ج۱ص۴۱۲، المعجب ص۵۵-۵۷

۲- (قَ مُ نَ) Carmona

۳- صحیح: المعتدبالله‌است

٤- یکشنبه ۷محرم سال۴۲۷ - المعجب ص۵۲

(۱۶) المعتدبالله هشام [۳] بن محمد بن عبدالملك بن عبدالرحمن [۳]
ربیع الاول ۴۱۸ - ۴۲۲
(۱۰۲۷-۱۰۳۱)

پس از آنکه اهل قرطبه درسال ٤١٧، معتلی بن حمود علوی را خلع کردند بکوشش ابومحمد جَهور بن محمدبن جهور بن عبیدالله بن محمد وزیر و بزرگ شهر قرطبه، باهشام سوم برادرعبدالرحمن چهارم (مرتضی) که درلارده Lreida نزد ابن هود بود، بیعت نمودندو«المعتدّبالله» لقب یافت، هشام سه سال درسرحدات اندلس میگشت ودر ذی الحجهٔ سال ٤٢٠ وارد قرطبه شد واند کی گذشت تا آنکه در سال ٤٢٢ او را خلع کردند وسلطنت بنی امیه دراندلس بخلع او منقرض گردید ؛ هشام به لارده فرار کرد و درسال ٤٢٨ آنجا در گذشت .

نسب هشام آخرین خلیفهٔ اموی اندلس رامرّاکشی چنین می نویسد :

هشام بن محمدبن عبدالملك بن عبدالرحمن ناصر بن محمدبن عبدالله بن محمدبن عبدالرحمن بن حکم بن هشام بن عبدالرحمن داخل بن معاویة بن هشام بن عبدالملك بن مروان بن حکم .

مقری نیز تصریح کرده است که او برادر مرتضی عبدالرحمن چهارم بود ولی درمعجم الانساب اورا پسرعبدالرحمن چهارم دانسته است(۱)

---

۱ - نفح الطیب ج۱ص ٤١٣، المعجب ص٥٧-٥٨، معجم الانساب ص۲

فهرست خلفای اموی وحمودی اسپانیا

که از سال ۱۳۸ هجری (۷۵٦ م) تاسال ۴۲۲ (۱۰۳۱) در اندلس خلافت کردند ومدت خلافت هریك(۱)

۱ـ ابوالمطرف عبدالرحمن[۱]بن معاویة بن هشام بن عبدالملك معروف بداخل از ذی‌الحجه سال ۱۳۸تا ۱۰جمادی‌الاخره سال ۱۷۲ (۷۵٦ـ۷۸۸ میلادی).

۲ـ ابوالولید (راضی ـ عادل) هشام[۱] بن عبدالرحمن از جمادی الاخره سال ۱۷۲ تاصفرسال ۱۸۰ (۷۸۸ـ۷۹٦ م) .

۳ـ ابوالعاصی حکم[۱] منتصربن هشام [۱] ازصفر سال۱۸۰ تا ۲۷ ذی‌الحجه ۲۰٦ (۷۹٦ـ۸۲۲ م) .

٤ـ ابوالمطرف عبدالرحمن[۲] بن‌حکم‌ازذی‌الحجه ۲۰٦تا ۱۳ربیع‌الثانی‌سال ۲۳۸ (۸۲۲ـ۸۵۲) .

٥ـ ابوعبدالله محمد[۱] بن‌عبدالرحمن[۲] از۱۳ ربیع‌الثانی ۲۳۸ تا ۲۸ صفر ۲۷۳ (۸۵۲ـ۸۸٦)

٦ـ ابوالحکم‌منذربن‌محمد[۱] از۲۸ صفر۲۷۳تا ۱٥صفر۲۷٥ (۸۸٦ـ۸۸۸) .

۷ـ ابومحمد عبدالله‌بن محمد[۱] از۱٥ صفر۲۷٥ تاصفر ۳۰۰ (۸۸۸ـ۹۱۲)

۸ـ ابوالمطرف عبدالرحمن[۳] ناصربن محمدبن عبدالله‌بن محمد [۱] ازصفر ۳۰۰تا ۲رمضان سال۳٥۰ (۹۱۲ـ۹٦۱) .

۹ـ ابوالمطرف حکم[۲] مستنصربن عبدالرحمن[۳]ازرمضان۳٥۰تاصفر۳٦٦ (۹٦۱ـ۹۷٦)

۱۰ـ ابوالولید هشام [۲] مؤید بن حکم[۲] ازصفرسال ۳٦٦ تا جمادی‌الاخره سال۳۹۹ (۹۷٦ـ۱۰۰۹ میلادی).

۱ـ جدول نسب‌امویان اندلس رادرطبقات سلاطین اسلام ص۱۷ بنگرید

۱۱ـ المهدی محمد [۲] بن هشام بن عبدالجبار بن عبدالرحمن [۳] از جمادی الاخره ۳۹۹ تا ربیع الاول ۴۰۰ (۱۰۰۹) .

۱۲ـ المستعین سلیمان بن حکم بن سلیمان بن عبدالرحمن [۳] از ربیع الاول سال ۴۰۰ تا ـ شوال ۴۰۰ (۱۰۰۹ـ۱۰۱۰) ،

ـ محمد دوم بار دوم ازشوال ۴۰۰ تاذی الحجه ۴۰۰ (۱۰۱۰) .

ـ هشام دوم بار دوم ازذی الحجه ۴۰۰ تاشوال ۴۰۳ (۱۰۱۰ـ۱۰۱۳) .

ـ سلیمان بن حکم باردوم ازشوال ۴۰۳ تامحرم ۴۰۷ (۱۰۱۳ـ۱۰۱۶) .

ـ از بنی حمود : علی بن حمود ملقب به « ناصر » از محرم ۴۰۷ تا رمضان ۴۰۸ (۱۰۱۶ـ۱۱۸)

۱۳ـ المرتضی عبدالرحمن [۴] بن محمد بن عبدالملك بن عبدالرحمن [۳] از رمضان ۴۰۸ (۱۰۱۸) .

ـ ازبنی حمود : المأمون قاسم بن حمود از ۴۰۸ تا ۴۱۲ (۱۰۱۸ـ۱۰۲۱)

ـ ازبنی حمود : المعتلی یحیی بن علی بن حمود از ۴۱۲ تا ۴۱۳ (۱۰۲۱ـ۱۰۲۲)

ـ ازبنی حمود ـ درنوبت دوم ـ قاسم بن حمود از ۴۱۳ تا ۴۱۴ (۱۰۲۲ـ۱۰۲۳)

۱۴ـ المستظهر عبدالرحمن [۵] بن هشام بن عبدالجبار بن عبدالرحمن [۳] از رمضان ۴۱۴ تاذی القعده ۴۱۴ (۱۰۲۳ـ۱۰۲۴)

۱۵ـ المستکفی محمد [۳] بن عبدالرحمن بن عبیدالله بن عبدالرحمن [۳] از ذی القعده ۴۱۴ تا ربیع الاول ۴۱۶ (۱۰۲۴ـ۱۰۲۵) .

ـ ازبنی حمود ـ درنوبت دوم ـ یحیی بن علی بن حمود از ربیع الاول ۴۱۶ تا ـ ربیع الاول ۴۱۸ (۱۰۲۵ـ۱۰۲۷) .

۱۶ـ المعتدبالله هشام [۳] بن محمد بن عبدالملك بن عبدالرحمن [۳] (۱) ازربیع الاول ۳۱۸ تا ۴۲۲ (۱۰۲۷ـ۱۰۳۱) .

۱ـ ظاهراً همین هشام باشد که پس از خلع مستکفی در خلافت یحیی بن علی در سال ۴۱۷، بربرها بااو بیعت کردند ولی چیزی نگذشت که باطاعت یحیی بن علی باز گشتند .

ملوك الطوائف در اندلس

ازسال۴۲۲ هجری تاسال ۸۹۷ (۱۰۳۱-۱۴۹۲ م) کشور اسلامی اسپانیا بصورت ملوك‌الطوائف اداره‌میشد و آشوب‌وانقلابهای‌سیاسی پایتخت‌بعمّال دولتی‌وفرمانروایان استانها وشهرستانها اجازه داد که از سال ۴۰۰ هجری تدریجاً استقلال خود را اعلام نمایند،تاآنکه درسال۴۲۲قرطبه بدست‌بنی‌جهورافتاد وحکومت مرکزی ازمیان‌رفت.

ملوك‌الطوائف وقلمروحکومت آنها دردورهٔ اول:

۱- بنی‌حمود درمالقه Malaga ازسال۴۰۷ تاسال۴۹۹ (۱۰۱۶ - ۱۰۵۷) که مرابطین‌مالقه رافتح کردند.

۲- بنی‌حمود درجزیرهٔ خضراء Algeciras از سال ۴۳۱ تا سال ۴۵۰ هجری (۱۰۳۹-۱۰۵۸ م) که بدست بنی‌عبّاد منقرض شدند.

۳- بنوعبّاددراشبیلیه Seville ازسال ۴۱۴ تاسال۴۸۴ هجری(۱۰۲۳-۱۰۹۱م) که بدست مرابطین ازمیان رفتند(۱).

۴- بنوزیری درغرناطه Granada ازسال ۴۰۳تا سال ۴۸۴ هجری (۱۰۱۲ - ۱۰۹۱ م).

انقراض این سلسله نیزبدست المرابطین انجام گرفت (رجب سال۴۸۴)

۵- بنو جهوردرقرطبهCordova ازسال۴۲۲ تاسال ۴۶۱هجری(۱۰۳۱-۱۰۶۸م)

۶- بنی ذی‌النّون درطلیطله Toledo ازسال ۴۲۷تا سال۴۷۸هجری(۱۰۳۵-۱۰۸۵م) که بدست الفونس Alfonso ششم پادشاه‌لیون Leon مغلوب گشتند(۲).

۷- بنی‌عامر دربلنسیه Valencia ازسال ۴۱۲تا سال۴۷۸ ه(۱۰۲۱ - ۱۰۸۵م) که بدست مرابطین ازپا درآمدند. (۳)

۱- تاریخ ابن‌خلدون ج۴ ص۱۵۶

۲- تاریخ ابن‌خلدون ج۴ ص۱۶۱

۳- چنانکه‌درتفصیل‌مطلب گفته خواهد شد،مرابطین درسال۴۹۵ بلنسیه‌رافتح کردند

۸ـ بنو تُجیب و بنوهود در سرقسطه Zaragoza ازسال ٤١٠ تاسال ٥٣٦(١٠١٩ـ ١١٤١م) که عیسویان آنها را ازمیان برداشتند (۱).

۹ـ امرای دانیه Denia ازسال٤٠٨ تاسال ٤٦٨ هـ(١٠١٧ـ١٠٧٥ م) که امرای هودی بر آنها پیروز گشتند.

۱۰ـ بنو برزال در قَرْمونه Carmona تاسال٤٣٤ (١٠٤٢).

۱۱ـ امرای رُنده Ronda ازسال٤٠٥ تاسال ٤٤٥ هـ (١٠١٤ ـ ١٠٥٣ م) که رنده ضمیمهٔ اشبیلیه شد.

۱۲ـ امرای مُورون Moron ازسال ٤٠٤ تاسال ٤٤٥ هـ (١٠١٣ ـ ١٠٥٣) که مورون ضمیمهٔ اشبیلیه شد.

۱۳ـ امرای آرُکس Arcos تاسال٤٤٥(١٠٥٣) که ارکس ضمیمهٔاشبیلیه‌شد

۱٤ـ بکریون‌در وَلبة Huelva و شَلْطیش Saltesتاسال ٤٤٣ (١٠٥١) که‌این دونقطه هم ضمیمهٔ اشبیلیه گردید.

۱۵ـ بنویحیی در لَبْلة Niebla ازسال ٤١٤ تاسال ٤٤٣هـ (١٠٢٣ـ١٠٥١ م) که لبله بکشوراشبیلیه ملحق گردید.

۱٦ـ بنومزین در شِلْب Silves ازسال٤١٩ تاسال ٤٤٤هـ (١٠٢٨ـ١٠٥٢) که شلب ضمیمهٔ کشور اشبیلیه شد ودرسال ٤٨٢سانچو Sancho اول بر آن دست‌یافت.

۱۷ـ امرای شَنت مَرِیّه Santa Maria ازسال ٤٠٧ تا سال ٤٤٤ هـ (١٠١٦ ـ ١٠٥٢ م) که شنت مریّه ضمیمهٔ اشبیلیه گردید.

۱۸ـ امرای مارُتلّه Métrola تـا سال ٤٣٦ هـ (١٠٤٤ م) که مارتلـه ضمیمهٔ اشبیلیه شد.

۱۹ـ امرای بنورزین در سَهْله Sahla از سال ٤٠٢ تا حدود سال ٥٠٣ هجری (١٠١١ـ١٠١٩) که مرابطین برسهله دست یافتند.

۲۰ـ بنوقاسم در اَلْفُنت Alpuente ازسال ٤٢٧ تا ٤٨٥ (١٠٣٥ ـ ١٠٩٢) که اینجا هم بدست مرابطین افتاد.

۱ـ تاریخ ابن‌خلدون ج٤ ص١٦٣

۲۱ـ بنی افطس از بربرهای مکناسه در بطلیوس Badajoz ازسال ٤١٣ تا سال ٤٨٧هـ (١٠٢٢ـ١٠٩٤ م) که بطلیوس بدست مرابطین افتاد .

۲۲ـ بنی صمادح درالمریه Almeria ازسال ٤٤٩ تابعدازسال ٤٨٠هـ(١٠٥٧ـ ١٠٨٧ م) که یوسف‌بن تاشفین احمدبن معتصم رابیرون کرد والمریه راتصرف نمود .

۲۳ـ امرای مُرسیه Murcia ازسال ٤٠٧ تاسال ٤٨٣ (١٠١٦ ـ ١٠٩٠ م) که بدست مرابطین مغلوب شدند ،

۲٤ـ امرای لارده Lerida از سال ٤٣٨ (١٠٤٦) که لارده از کشور سرقسطه جدا شد.

۲۵ـ امرای طُرطوشه Tortose ازسال٤٣٣ (١٠٤١) .

۲٦ـ امرای میورقه Majorque از سال ٤١٣ تاسال ٥٢٠ (١٠٢٢ ـ ١١٢٦)

۲۷ـ مرابطین Almoravids ازسال ٤٧٩ که یوسف بن تاشفین لَمتونی بدعوت امرای اسلامی اندلس بخصوص بنی‌عباد باسپانیاقدم گذاشت ، تاسال٥٤٣ که یحیی بن غانیه آخرین والی مرابطین دراندلس وفات کرد (١٠٨٦ـ١١٤٨) .

مرابطین برهمهٔ بلاد اسلامی اسپانیا دست یافتند مگر طلیطله که در تصرف عیسویان بود وسرقسطه که امرای بنی‌هود آنجا رابزحمت درتصرف خود نگاهداری کردند .

ملوك‌الطوائف وقلمرو حکومت آنها دردورهٔ دوم یعنی درفاصلهٔ میان انقراض مرابطین و استیلای موحّدین

۲۸ـ امرای بلنسیه Valencia ازسال ٥٣٩ (١١٤٤)

۲۹ـ امرای قرطبه Cordova ازسال ٥٣٨ (١١٤٣)

۳۰ـ امرای مرسیه Morcia تاسال ٥٦٦ (١١٧٠)

۳۱ـ امرای مارُتلّه Martola وبطلیوس Badojoz وباجه Beja از سال ٥٣٩ تا سال٥٤٦ (١١٤٤ـ١١٥١ م).

۳۲ ـ بنی غانیه امرای میورقه از سال ٥٢٥ تاسال ٦٢٧ (١١٣٠ـ١٢٢٩) که

جیم Jaime اول پادشاه اراگون آنرا فتح کرد .

۳۳ - موحّدین Almohads که ازسال ۵۱۷ جنك میان ایشان ومرابطین آغاز شد،ودرسال ۵٤۱ عبدالمؤمن بن علی،اندلس را تحت تصرف آورد . موحدین در سال ٦۳۲ه باشکست روبروشده و کمی بعد اسپانیا راترك گفتند (۱۱٤٦-۱۲۳٤) .

ملوك الطوائف دردورهٔ سوم یعنی درفاصلهٔ میان انقراض موحدین واستیلای مسیحیان

۳٤- بنی‌هود درمرسیه ازسال ٦۲۰تا سال ٦٦۸ (۱۲۲۳_۱۲٦۹ م) که‌مسیحیان برمرسیه مسلط شدند .

۳۵- امرای لبله ازحدود سال ٦۵۰ (۱۲۵۲) .

۳٦- امرای بلنسیه تاسال٦۳٦ (۱۲۳۸) که آنجا بدست مسیحیان افتاد .

۳۷- امرای‌جزیرهٔ منورقه Ninorca ازسال ٦۳۰تاسال٦۸۵ه (۱۲۳۲_۱۲۸٦م)

۳۸- بنی‌نصر درغرناطه ازسال ٦۲۹تاسال ۸۹۷ (۱۲۳۱ - ۱٤۹۱) که فردیناند Ferdinand وایزابلا Isabel برغرناطه تسلط یافتند .

۱

تاریخ خلفای دولت بنی حمود

درقرطبه و مالقه ازسال ۴۰۷ تاسال ۴۴۹ ه (۱۰۱۶-۱۰۵۷ م)

۱- ابوالحسن علی بن حمود بن میمون بن احمد بن علی بن عبیدالله بن عمر بن ادریس بن ادریس بن عبدالله بن حسن بن حسن بن علی بن ابیطالب علیه السلام، که درسال هجری (۱۰۱۴ م) مالک مالقه شد وعامر بن فتوح فائقی را بیرون کرد، آنگاه روبقرطبه نهاد ومحمد بن سلیمان وبربریانش راشکست داد ودرمحرم سال ۴۰۷ وارد قرطبه شد وسلیمان رابا پدر وبرادرش درهفتم محرم ۴۰۷ گردن زد و بالقب «المتوکل علی الله» امرقرطبه رابدست گرفت. علی بن حمود در ۲۸ ذی القعدهٔ سال ۴۰۸ (۱۰۱۷) در حمام کشته شد(۱).

۲- المأمون قاسم بن حمود برادر علی که از ۴۰۸ تا ۴۱۲ ه (۱۰۱۸-۱۰۲۱م) وبار دیگر از ۴۱۳ تا ۴۱۴ (۱۰۲۲-۱۰۲۳ م) امر قرطبه را بدست گرفت و در ۴۳۱ کشته شد.

۳- المعتلی یحیی بن علی بن حمود که ازسال ۴۱۲ تاسال ۴۱۳ (۱۰۲۱-۱۰۲۲م) وبار دیگر از ربیع الاول سال ۴۱۶ تاربیع الاول سال ۴۱۸ (۱۰۲۵-۱۰۲۷ م) حکومت قرطبه رابدست داشت. یحیی درمحرم سال ۴۲۷ کشته شد ودوپسر بنام حسن وادریس بجای گذاشت(۲).

۴- المتأیّد بالله ادریس بن علی بن حمود که پس از کشته شدن برادرش یحیی امرخلافت رادرمالقه بدست گرفت ۴۲۷-۴۳۱ (۱۰۳۵-۱۰۳۹) ادریس درسبته Ceute بودو بر طنجه Tangier نیز حکومت داشت که یحیی

۱- کامل التواریخ ج ۷ ص ۲۸۴

۲- کامل ج ۷ ص ۲۸۸ . مادر یحیی : لبونه دختر محمد بن حسن بن قاسم (معروف به قنون) بن ابراهیم بن محمد بن قاسم بن ادریس بن ادریس بن عبدالله بن حسن بن حسن بن علی بن ابیطالب علیه السلام بوده است.

کشته‌شد‌پس ابوجعفر احمدبن‌موسی معروف‌به«ابن بَقَنّه» و نَجاخادم صقلبی که تدبیر دولت‌علویان‌رابدست داشتند بمالقه آمدند وادریس‌راخواستند،ادریس‌بمالقه آمد واورا بااین‌شرط که حسن‌بن یحیی‌بن‌علی‌را درسبته بجای‌خود گذارد، بخلافت برداشتند و با پسران یحیی‌بعذر کودکی آنها بیعت نکردند . ادریس پذیرفت ونجا باحسن‌بن یحیی که ازبرادر خود ادریس کوچکتر بود بطرف سبته وطنجه رهسپار شدند .

ادریس تاسال ٤٣٠(یا٤٣١) مالقه رادر دست داشت تاآنکه فتنه‌ای پدید آمد و قاضی ابوالقاسم محمدبن اسماعیل‌بن عباد که از ٤١٤ (١٠٢٣) براشبیلیه حکومت می کرد،بطمع‌دست‌اندازی‌بمالقه،پسر خوداسماعیل‌را بالشکری‌ازقبیله‌های‌بربرفرستاد تاقرمونه رامحاصره کرده وسپس اُشُونَه و أِستجَه راکه در دست محمد بن عبدالله برزالی ازسرداران بربربود گرفتند.محمدبن عبدالله، ادریس‌بن علی‌وقبائل صُنهاجه را بیاری خود خواست. امیرصنهاجه خود بیاری او شتافت و ادریس نیز لشکری را بفرماندهی ابن بَقنّه احمد بن موسی‌بیاری اوفرستاد . درعین‌حال،هیبت اسماعیل‌بن محمدبن اسماعیل‌بن عباد آنها راپراکنده ساخت واسماعیل باامیدواری کاملی امیر صنهاجه راتعقیب کرد .

امیرصنهاجه که خود رادر خطررسیدن اسماعیل دید، ازابن بَقنّه که ساعتی پیش ازاوجدا شده بود خواستارمراجعت شد. ابن بقنه‌برگشت ولشکرها بهم‌ریختند چیزی نگذشت که لشکراسماعیل روبهزیمت نهادند واسماعیل‌را رها کردند، اسماعیل کشته شد وسرش رابرای ادریس‌بن علی بردند .

ادریس خودرا مردنی دید وازمالقه بکوه بُبَشتَر Bobastro رفت وپس از دوروز درگذشت (٤٣١ﻫ ١٠٣٩ م) .

ازفرزندان ادریس،یکی علی بود که در زمان پدر درگذشت، ودیگر یحیی که پس ازپدر کشته‌شد، ومحمد که مهدی لقب داشت وحسن که سامی‌لقب یافت،وعبدالله که عمویش یحیی‌بن علی‌بن حمود درحکومت خود اورا تبعید نمود .

٥ـ المستنصر بالله حسن بن یحیی بن علی بن حمود
٤٣١-٤٣٤ (١٠٣٩-١٠٤٢)

ابن بقنه احمد بن موسی پس ازمرگ ادریس خواست امر حکومت را بدست

پسرش یحیی بن ادریس معروف به (حَبّون) قرار دهد، سپس تصمیم خود را از دست داد و منصرف شد. از آن طرف چون نجا خادم صقلبی از مرگ ادریس و کشته شدن اسماعیل بن عباد آگاه شد سبته را به صقلبیهای مورد اعتماد سپرد و با حسن بن یحیی بمالقه آمد تا امر خلافت را برای حسن روبراه سازد و چون به بندر مالقه رسیدند کار ابن بَقّـه بسستی کشید و بحصن قمارش Comares که هیجده میل با مالقه فاصله داشت گریخت.

حسن و نجا بمالقه آمدند و نجا باهمراهی بربرهای مالقه، حسن بن یحیی را با لقب «المستعلی» بخلافت برداشتند. حسن در اول، ابن بقه را امان داد و چون بمالقه آمد اورا گرفت و کشت، آنگاه پسر عموی خود یحیی بن ادریس را نیز بقتل رسانید نجا به سبته و طنجه باز گشت و مردی را از بازرگانان، معروف به «سطیفی» که براو اعتماد کامل داشت باحسن گذاشت و درحدود دوسال حسن حکمران مالقه بود ودر ٤٣٤ در گذشت(۱).

٦- العالی ادریس [۲] بن یحیی بن علی بن حمود
۴۳۸-۴۳۴ (۱۰۴۶-۱۰۴۲ م)

چون حسن در گذشت، سطیفی باحتیاط ادریس بن یحیی را حبس کرده آنگاه مرگ حسن را به نجا خبرداد. حسن را نزد نجا پسر صغیری بود که گفته‌اند نجا او را کشت وازحسن نسلی باقی نماند.

نجا سبته وطنجه را به صقلبیان مورد اعتماد خود سپرد و بمالقه آمد و بفکر آن افتاد که بنی الحسن را بکلّی ازمیان بردارد وخود زمامدار مالقه گردد، پس کار زندان رابر ادریس بن یحیی سخت گرفت و بربرها را بانویدهای فریبنده بیاری خود خواند. بربرها با اینکه این کار برایشان نا گوار بود ظاهراً با او موافقت کردند. نجا برای سر کوبی واستیصال محمد بن قاسم، بجزیره لشکر کشید وچند روزی با محمد جنگید وبا آگاهی ازسستی یاران خود بمالقه بر گشت تامخالفین خود راسر کوب یا همراه

۱- گفته: اندزن حسن بن یحیی که دختر عمویش ادریس بود، بخونخواهی برادرش یحیی حسن رامسموم کرد.

سازد و بار دیگر بجنك محمد باز گردد . بربرها نیت او را دانسته و پیش از رسیدن بمالقه او را کشتند. کشندگان آنجا با رسیدن بمالقه، سطیفی را نیز از دم شمشیر گذراندند، سپس لشکریان مالقه ادریس بن یحیی را ازمحبس در آورده واورا بخلافت برداشتند.

گویند ادریس مردی مهربان ودلسوز بود که هرروزی پانصدصدقه می‌داد.

۷- المهدی بالله محمد بن ادریس بن علی بن حمود
۴۳۸-۴۴۴(۱۰۴۶ - ۱۰۵۲)

ادریس، دوپسرعموی خود محمد وحسن پسران ادریس بن علی بن حمود را در حصن ایرُش زندانی کرده دور آخر همان کسی که درحصن ایرش مورد اعتماد ادریس بود با او مخالفت ورزید و پسر عمویش محمد بن ادریس رابرای خلافت پیش داشت محمد با کومك سیاهان برمالقه مسلّط شد و بالقب «المهدی بخلافت رسید.

آنگاه برادر خود حسن رابالقب «السّامی» ولی عهد خود ساخت وپسر عموی خویش ادریس بن یحیی را درمحلّ حبس خود زندانی کرد(۱).

۸- الموفق بالله ادریس بن یحیی بن ادریس بن علی بن حمود(۲)
۴۴۴ - ۴۴۵ (۱۰۵۲ - ۱۰۵۲)

موفق پس ازمرك مهدی در سال ٤٤٤ بخلافت رسید ولی خطبهٔ خلافت بنام او خوانده نشد واز کار بر کنارشد.

العالی ادریس [۲] بن یحیی بن علی بن حمود درنوبت دوم
۴۴۵ - ۴۴۶ (۱۰۵۳ - ۱۰۵۴)

عالی، از قمارش Comares برموفق حمله برد و بمالقه درآمد و بار دیگر کار خلافت رابدست گرفت وهر تبعید شده‌ای رابوطنش باز گردانید و املاك و مستغلات آنها راباز داد.

۱- المعجب ص٦١-٦٦

۲- بعضی اورا : ادریس بن یحیی بن علی بن حمود برادرادریس دوم نوشته‌اند(طبقات سلاطین اسلام ص۱۹)

ابوزید عبدالرحمن بن مَقانای فَنداقی اُشبُونی در مدح عالی قصیدهٔ معروفی گفته است که چند شعری از آن در اینجا نقل می‌شود :

وکانّ الشمس لمّا اشرقت ‌‌ فانثنت عنها عیون الناظرین
وجه ادریس بن یحیی بن علی ‌‌ بن حمّودٍ امیرالمؤمنین
ملك ذوهیبةٍ لکنه ‌‌ خاشع للّٰه رب العالمین
خطّ بالمسك علی ابوابه ‌‌ «ادخلوها بسلامٍ آمنین
فاذا ما رفعت راياته ‌‌ خفقت بین جناحی جبرئین
واذا اشکل خطبٌ معضلٌ ‌‌ صدع الشك بمصباح الیقین
فبیسراه یسار المعسرین ‌‌ و بیمناه لواء السابقین
یابنی احمد یا خیرالوری ‌‌ لابیکم کان و فدالمسلمین
خلقوا من ماء عدلٍ و تُقی ‌‌ وجمیع الناس من ماء وطین
انظرونا نقتبس من نورکم ‌‌ انّه من نورربّ العالمین (۱)

۹ـ المستعلی بالله محمد[۲] بن ادریس[۲] یحیی بن علی بن حمود
۴۴۶ - ۴۴۹ (۱۰۵۴ - ۱۰۵۷)

بگفتهٔ مراکشی: ادریس دوم (عالی) آخرین خلیفهٔ حسنی مالقه است ولی دیگران پسر او محمد را آخرین خلیفهٔ مالقه نوشته‌اند که درسال ٤٤٩ بادیس بن حبّوس اورا مغلوب ومخلوع ساخت ومالقه را بتصرف آورد(۲) پس محمد به «المریّه» Almeria رفت سپس اهل مغرب اورا به «ملیله» خواستند ودرسال ٤٥٦ بااو بیعت کردند و در سال ٤٦٠ در گذشت .

۱ـ نفح الطیب ج۱ ص٤٠٩ـ٤١٠
۲ـ ابن اثیر سقوط مالقه رادر ٤٤٧ می نویسد (کامل ج۷ ص۲۹٤)

۲

تاریخ خلفای دولت بنی حمود

درجزیرۀ خضراء ازسال ۴۳۱ تا سال ۴۵۰ (۱۰۳۹ - ۱۰۵۸)

۱- المهدی محمد بن قاسم بن حمود
۴۳۱-۴۴۰ (۱۰۳۹ - ۱۰۵۸)

یحیی بن علی بن حمود که دونوبت حکومت قرطبه رابدست گرفت. دوعموزادۀ خود محمد وحسن پسران قاسم بن حمود رادرجزیره حبس کرده ومردی ازاهل مغرب را برآن دومو کل ساخته بود. آن مرد چون از کشته شدن یحیی باخبر شد، محمد وحسن را ازمحبس درآورد وبمردم افریقائی وسیاه پوست که یحیی آنها را بردیگران مقدّم میداشت گفت: این دو نفر آقایان شما هستند پس همگی بفرمان آنند ودرآمدند ومحمد کار رابدست گرفته مالك جزیره شد جز آنکه نام خلافت برخود ننهاد. برادرش چندی بااو بود تا آنکه ترك دنیا گفت و لباس پشم پوشید و با خواهرش فاطمه دختر قاسم بن حمود زن یحیی بن علی (معتلی) بحج رفت(۱).

۲- الواثق قاسم بن محمد بن قاسم بن حمود
۴۴۰-۴۵۰ (۱۰۴۸ - ۱۰۵۸)

مقّری می نویسد: محمدبن قاسم بن حمود پس از آنکه پدرش قاسم درسال ۴۱۴ درمالقه زندانی شد به «جزیرۀ خضراء» گریخت وآن رامالك شد و «المعتصم» لقب یافت تا آنکه درسال ۴۴۰ در گذشت.

سپس پسرش قاسم واثق، امر حکومت مالقه را بدست گرفت و در سال ۴۵۰ در گذشت پس جزیره بدست معتضد بن عباد، ومالقه بدست ابن حبّوس افتاد ودولت اشراف بنی حمود دراندلس بپایان رسید.

۱- المعجب ص۶۲-۶۳

فهرست سلاطین حمودی

که ازسال ۴۰۷ تاسال ۴۹۹ (۱۰۱۶ - ۱۰۵۷)

درقرطبه‌ومالقه، وازسال ۴۳۱ تا ۴۵۰ (۱۰۳۹_۱۰۵۸) درجزیرهٔ خضراءحکومت کرده‌اند.

درقرطبه:

۱_ النّاصرلدین‌الله علی‌بن حمود ازسال ۴۰۷ تا ۴۰۸ (۱۰۱۶_۱۰۱۸).

۲_ المأمون قاسم‌بن حمود از سال ۴۰۸_۴۱۲ (۱۰۱۸_۱۰۲۱) و بار دیگر از ۴۱۳ تا ۴۱۴ (۱۰۲۲_۱۰۲۳).

۳_ المعتلی بالله یحیی‌بن علی‌بن حمود ازسال ۴۱۲ تا ۴۱۳ (۱۰۲۱ - ۱۰۲۲) وبار دیگراز ۴۱۶ تا ۴۱۸ (۱۰۲۵_۱۰۲۷).

درمالقه:

۴_ المتأیدبالله ادریس بن علی‌بن حمود ازسال ۴۲۷ تا ۴۳۱ (۱۰۳۵_۱۰۳۹).

۵_ المستنصربالله حسن بن یحیی بن علی‌بن حمود از سال ۴۱ تا سال ۴۳۴ (۱۰۳۹_۱۰۴۲).

۶ _ العالی بالله ادریس [۲] بن یحیی بن علی بن حمود از سال ۴۳۴ تا ۴۳۸ (۱۰۴۲_۱۰۴۶) وبار دیگر ازسال ۴۴۵ تا ۴۴۶ (۱۰۵۳_۱۰۵۴).

۷_ المهدی بالله‌محمدبن ادریس‌بن‌علی‌بن حمودازسال ۴۳۸ تا ۴۴۴ (۱۰۴۶_۱۰۵۲)

۸_ الموفق بالله ادریس‌بن‌یحیی (بن ادریس) بن‌علی‌بن حمود ازسال ۴۴۴ تاسال ۴۴۵ (۱۰۵۲ _ ۱۰۵۳).

۹_ المستعلی‌بالله محمدبن ادریس بن یحیی‌بن علی‌بن حمود ازسال ۴۴۶ تا ۴۴۹ (۱۰۵۴ _ ۱۰۵۷).

در جزیرهٔ خضراء:

۱۰_ المهدی محمدبن قاسم بن حمود ازسال ۴۳۱ تا ۴۴۰ (۱۰۳۹_۱۰۴۸).

۱۱_ الواثق قاسم‌بن محمدبن‌قاسم‌بن حمودازسال ۴۴۰_۴۵۰ (۱۰۴۸_۱۰۵۸) (۱)

۱_ جدول نسب امرای حمودی مالقه وجزیره رادرطبقات‌سلاطین اسلام‌ص۱۹ بنگرید

۳

تاریخ سلاطین دولت بنی عباد

دراشبیلیه از سال ۴۱۴ تا ۴۸۴ (۱۰۲۳ - ۱۰۹۱ میلادی)

۱- ابوالقاسم محمد بن اسماعیل بن قریش بن عبّاد بن عمرو بن اسلم ابن عمرو بن عطاف بن نعیم لخمی قاضی از اولاد نعمان بن منذر پادشاه حیره (۱) ۴۱۴-۴۳۴ (۱۰۲۳-۱۰۴۲)

چنانکه سابقاً گفته شد، اشبیلیه در اطاعت فاطمیان یعنی علی بن حمود، وقاسم بن حمود، ویحیی بن علی بن حمود بود تا آنکه یحیی بن علی بقرطبه حمله برد وقاسم بن حمود گریخت ورهسپار اشبیلیه شد که دوفرزندش محمد وحسن در آنجا بودند.

دراین موقع اهل اشبیلیه فرزندان قاسم را بیرون کردند وخود اورا هم باشبیلیه راه ندادند، آنگاه باتفاق آراء قاضی ابوالقاسم محمدبن اسماعیل بن عباد لخمی را که مردی خردمند ودوراندیش بود برای حکومت بر گزیدند.

قاضی ازآنکه تنها کار حکومت را عهده دار شود امتناع ورزید مگر آنکه مردانی نامبرده بااو همکاری نمایند، پس ابوبکر محمدبن حسن زُبیدی، ومحمد بن یریم الهانی، وابوالاصبغ عیسی بن حجّاج حضرمی وابو محمد عبدالله بن علی هوزنی، و چند مرد دیگر بوزارت اوبر گزیده شدند وقاضی زمام حکومت اشبیلیه را بدست گرفت

قاضی عبادی رادو پسر بود، یکی ابوالید اسماعیل که پس ازطمع کردن پدرش

۱- ابوالولید اسماعیل بن عباد لخمی اشبیلی چندی در اشبیلیه قاضی بود آنگاه در وزارت مظفر عبدالملك بن محمدبن ابی عامر که مردان شایسته‌ای را برای قضاوت میجست، باشارهٔ ابن ذکوان بقرطبه خوانده شد وابوعمرو بن باجی بجای او قرار گرفت تا روزی که ازانجام این وظیفه عاجز ماند ودوباره اسماعیل راباشبیلیه باز گرداندند و بکار قضاء سر گرم بود تاآنکه در سال ٤١٠ در گذشت وپسرش ابوالقاسم محمد جای پدر را گرفت وقاسم بن حمود قضاوت راباوداد (قضاة الاندلس ص٩٤).

درمالقه، بالشکری از بربریان برحدود مالقه حمله برد و در آخر از امیر صنهاجه شکست خورد . سپاهیان اسماعیل پراکنده شدند و خود او کشته شد وسر بریده‌اش رابرای ادریس بن علی بن حمود فاطمی بمالقه بردند .

قاضی عبادی درسال ٤٣٤ در گذشت(۱).

۲- معتضد : ابوعمروعباد بن محمد بن اسماعیل
۴۳۴ - ۴۶۱ (۱۰۴۲ - ۱۰۶۸)

معتضد بعد ازپدرش،زمامدار اشبیلیه شد و چون پدر مردی مصلح و با تدبیر و دادگر بود، لیکن این خوی را بزودی از دست داد و همکاران پدر را یکی پس از دیگری یا کشت،یاتبعید کرد، یا گوشه‌نشین وبیچاره ساخت وبتنهائی براوضاع مسلط گردید . و با قبول پرداختن باج به فردیناند اول پادشاه قسطیلیه و لیون که در سال ۱۵۰۰ میلادی برمسلمین حمله‌ورشد ، خطراورا دفع کرد .

معتضد برای آرام کردن طرفداران بنی‌امیه،خود راحاجب هشام اموی خواند وامر کرد تادر منابر نام هشام برده شود . معتضد می گفت که هشام در کاخ او است و گروهی از خواص او باین مطلب گواهی دادند تاآنکه در سال ٤٤٥ مرگ هشام را بمردم خبرداد وخود رابنام وصیّت اوامیر تمام اندلس نامید .

معتضد مردی دلیر وبا شهامت بوده چوبهائی را در میان کاخ خود باسر های پادشاهان و گردنکشان بجای درختان میوه‌دار، بار ورساخته بود و میگفت : در چنین بستانی باید بگردش پرداخت .

معتضد پسر بزرگ خوداسماعیل را که شبی باغلامان وعیّاران درحال‌مستی‌برای کشتن پدراز دیوار کاخ بالارفت، گردن زد ودارائی او را مصادره کرد با آنکه پیش ازاین اورا بالقب «المؤیّد» نامزد خلافت کرده بود .

معتضد درغرهٔ جمادی‌الاخره سال٤٦١ در گذشت(۲).

۱- بقول مراکشی‌در ٤۳۹، و بگفتهٔ ابن خلکان درجمادی‌الاولی‌سال٤۳۳

۲- وفیات‌الاعیان ج٤ ص١١٥

۴- معتمد: ابوالقاسم محمد بن عباد بن محمد بن اسماعیل
۴۸۴-۴۶۱ (۱۰۶۸ - ۱۰۹۱)

معتمد بعد از پدر کار، حکومت را بدست گرفت ودر ماه رجب سال ٤٨٤ از کار بر کنار واسیر گردید.

معتمد راپس از آنکه دوپسرش مأمون که در قرطبه بجای پدر بود، وراضی که فرماندار رُنده Ronda بود کشته شدند، در بند کرده و با کسانش بکشتی سوار کردند ودرمراکش نزد امیر یوسف بن تاشفین بردند. یوسف امر کرد تااورا بشهر «اغمات» Agmat برده زندانی نمودند.

ولادت معتمد در ربیع الاول سال ٤٣١ درباجه، ومرك اودر ١١ شوال یاذی الحجه سال ٤٨٨ درزندان اغمات روی داد(١).

معتمد شاعری توانا بود ودر زمان اوبازار شعر و ادب رونقی فراوان داشت.

ازشعرای معروف اومردی است از اهل مُرسیه بنام عبدالجلیل بن وهبون، واز وزرای اوست: ابوالولید احمدبن عبدالله بن احمدبن غالب بن زیدون مخزومی اندلسی قرطبی شاعر معروف که اول وزیر ابن جهور بود وروزی هم از زندان او گریخت واز قرطبه باشبیلیه نزد معتمد عبادی رفت ووزارت اورا عهده دار شد تاآنکه درسال ٤٦٣ دراشبیلیه در گذشت.

ابوبکر پسر ابوالولید نیز از وزرای معتمد بود و روزی که یوسف بن تاشفین قرطبه را گرفت کشته شد(٢). دیگر از وزرا و شعرای معتمد: ابوبکرمحمد بن عمّار شِلبی شنبوسی بود که معتمد هنگامیکه ازطرف پدرحاکم شِلب گردید، اورابوزارت خود بر گزید وهمه کار را بدست او سپرد و کار بآنجا کشید که معتضد جدا کردن آندو را ازیکدیگر لازم دید وابن عماررا تبعید کرد. ابن عماره وراز وطن بسر برد تامعتضد در گذشت ومعتمد اورا برشلب حکومت داد وسپس اورا باشبیلیه فراخواند وبوزارت خویش بر گزید وبیش ازیك برادر بخودنزدیك ساخت وسر گذشت او بجعفر

١- وفیات الاعیان ج ٤ ص ١١٥ - ١٣٠

٢- دوم صفر سال ٤٨٤ (وفیات الاعیان ج ١ ص ١٢٢)

برمکی مانند بود ، چه معتمد خواست تا بر مرسیه و توابع آن یعنی تدمیر Tudmir (Thiodmir) که دردست ابوعبدالرحمن محمد بن‌طاهر بوددست پیدا کند ولشکری رابااین منظور دراختیار ابن عمار گذاشت تاابن طاهررا بیرون کرد وتدمیررا گرفت ابن طاهر ازمرسیه ببلنسیه نزد بنی‌عبدالعزیز رفت وآنجا بود تابدرود زندگی گفت

ابن عماراز‌فرمان معتمد بیرون رفت ودعوی استقلال کرد ودربلنسیه نیزطمع نمود. مردی ازاهل‌مرسیه بنام‌عبدالله‌بن رشیق‌براو خروج کرد وهنگامیکه ابن‌عمار برای کاری ازشهر بیرون رفته بود بایاران خود شهر را تصرف کرد و دروازه ها را بروی ابن عمار بست .

ابن عمار پس ازچند روز محاصرهٔ بی‌نتیجهٔ‌شهر، گریخت ودرسرقسطه نزدبنی هود رفت و آنها پس از مدّتی بیرونش کردند . در آخر ابن عمار به حصن «شَقُوره» Sagura که مردی بنام ابن مبارك‌آن را در دست داشت رفت . دراول از او نوازش دید وسپس بدست اوزندانی شد . ابن مبارك بپادشاهان اندلس ازجمله معتمد نوشت‌واسیر خود را در معرض فروش گذاشت . معتمد کس فرستاد تا ابن عمار را از ابن مبارك گرفتند ودر مقابل، مالی‌بسیار باو دادند .

ابن عمار رابا وضع فجیعی دربند و زنجیر وارد قرطبه کردند و همان مردمی که در زمان عزتش رکاب بوس اوبودند، برای‌تماشای بیچارگی وی صف کشیدند . معتمد اورا زندانی کرد ومعذرتهای اورا نپذیرفت ودر سال ۴۷۹ او را گردن زد وبنقلی: باطبرزینی که دردست داشت اورا کشت(۱).

أمرای‌عبادی، حمودیان جزیره را درسال ۴۵۰، وبنوجهور امرای قرطبه را در سال ۴۶۱،وامرای رنده وامرای مورون وامرای ارکش رادر سال ۴۵۵، و بکریّون امرای وَلبه وشلطیش،وبنویحیی امرای لبله را درسال ۴۴۳، وبنومرین امرای شِلب، ونیز امرای شنت مریه رادر سال۴۴۴،وامرای مارتُلّه رادر سال۴۳۶، برانداختند و خود بادست مرابطین ازپای درآمدند .

۱ـ المعجب ص۱۱۱ـ۱۲۹

فهرست سلاطین عبادی که از سال ۴۱۴ تاسال ۴۸۴ه (۱۳۰۳ - ۱۰۹۱) دراشبیلیه حکومت کردند:

۱ـ المؤیدبالله ابوالقاسم محمد، قاضی اشبیلیه فرزند ابوالولید اسماعیل بن قریش ابن عباد قاضی اشبیلیه وقرطبه .

٤١٤ ـ ٤٣٤ (١٠٢٣ ـ ١٠٤٢)

٢ـ معتضد: ابوعمروعبادبن محمدبن اسماعیل

٤٣٤ ـ ٤٦١ (١٠٤٢ ـ ١٠٦٨)

۳ـ معتمد :ابوالقاسم محمدبن عباد

٤٦١ ـ ٤٨٤ (١٠٦٨ ـ ١٠٩١)(١)،

۱ـ کامل التوریخ ج۷ ص۲۹۱-۲۹۲

۴
تاریخ ملوک دولت بنی زیری

در غرناطه، ۴۰۳ - ۴۸۳ هـ (۱۰۱۲ - ۱۰۹۱ میلادی)

۱- زاوی بن زیری بن مَناد بن منقوش حمیری صنهاجی
۴۰۳ - ۴۱۰ (۱۰۱۲ - ۱۰۱۹) (۱)

نخستین امیر این خاندان، زیری بن مناد بود که منصور فاطمی ابوطاهر اسماعیل (۳۳٤ - ۳٤۱) اورا بر تاهَرت و توابع آن حکومت داد.

بلُکّین یوسف بن زیری(۲) و فرزندانش از سال ۳٦۲ تا سال ٥٤۳ در تونس، و حماد بن بلکین و فرزندانش (بنوحماد) از سال ۳۹۸ تا سال ٥٤۷ در الجزائر، و زاوی بن زیری و فرزندانش (بنوزیری) از سال ٤۰۳ تا سال ٤۸٤ در اسپانیا حکومت کرده‌اند.

۲- مظفر: حبوس بن ماکسن بن زیری بن مَناد صُنهاجی
۴۱۰ - ۴۳۰ (۱۰۹۱ - ۱۰۳۸)

۳- ناصر: بادیس بن حَبّوس بن ماکسن
۴۳۰-۴٦٦ (۱۰۳۸-۱۰۷۳)

این بادیس غیر از بادیس(۳) بن منصور بن بلکین بن زیری بن مناد است که از طرف خلیفهٔ فاطمی الحاکم (۳۸٦ - ٤۱۱) بر افریقا حکومت داشت (۳۸٦-٤۰٦)(٤)

۱- وفیات الاعیان ج۲ ص۹۰، رقم۲۳٦

۲- وفیات الاعیان ج۱ ص۲٥۷، رقم۱۱٦.

۳- ابومناد پدر معز بن بادیس وجد تمیم بن معز، که بنوبت در افریقا حکومت کرده‌اند (وفیات الاعیان ج۱ ص۲٤۰ رقم۱۰٥، وص۲۷۱ رقم۱۲۳)

٤- بادیس بن حبوس پس ازوفات عالی ادریس بن یحیی (٤٤٥-٤٤٦) در مالقه طمع کرد و بالشکری برسر آن فرود آمد آنگاه پس ازفتنه‌ای که پیش آمد در پایان ربیع الاخر

بقیهٔ حاشیه درصفحهٔ بعد

۴ - مظفر: ابومحمد عبدالله بن سیف الدوله بلکین بن حبوس (۱)

۴۶۶ - ۴۸۳ (۱۰۷۳ - ۱۰۹۰)

۵ - تمیم بن بلکین بن حبوس بن ماکسن (۲)

۴۸۳ - ۴۸۴ (۱۰۹۰ - ۱۰۹۱)

بقیهٔ حاشیه ازصفحهٔ قبل

سال ٤٤٨،مالقه رابتصرف آورد ومحمدبن حسن جُذامی نُباهی قاضی مالقه را که دردولت یحیی قضاوت داشت، برسر کار آورد وفرزند خود سیف الدوله بلکین راحکومت مالقه داد تاپس ازپدرجانشین او باشد لیکن بلکین درسال ٤٥٦ درمالقه در گذشت وشهرمالقه دیگر بارضمیمهٔ حکومت بادیس گردید

(قضات الاندلس ص٩١-٩١)

۱- جدول نسب بنی زیری در معجم الانساب ص١١١. یابلکین بن بادیس بن حبوس (طبقات سلاطین اسلام ص٢١، وقضاة الاندلس ص٩١-٩٢)

۲- معجم الانساب ص٨٧، طبقات سلاطین اسلام ص٢١. یاتمیم بن عبدالله بن بلکین (معجم الانساب ص١١١) وعبدالله بن بلکین را کتابی است بنام «التبیان عن الحادثة الکائنة بدولة بنی زیری فی غرناطه» .

ابن اثیر می گوید : عبدالله بن بلکین برسر کار بود تا آنکه مرابطین در رجب سال ٤٨٤ غرناطه راتصرف کردند (کامل ج٧ ص٢٩٤)

۵

تاریخ ملوک دولت بنی جهْور

درقرطبه، ۴۲۲-۴۶۱ (۱۰۳۱ - ۱۰۶۸)

۱- ابوالحزم جهور بن محمد بن جهور بن عبدالله[۱] بن محمد ابن غمر بن یحیی بن عبدالغافر بن ابی عبدهٔ کلبی

۴۲۲ - ۴۳۵(۱۰۳۱ - ۱۰۴۳)

مردم قرطبه درسال ۴۱۷ بکوشش جهور، معتلی یحیی بن حمود را خلع کرده وباهشام بن محمد برادر مرتضی بیعت نمودند (ربیع الاول ۴۱۸).

پس ازخلع هشام درسال ۴۲۲، جهور برقرطبه دست یافت. پدران جهور هم در دولت امویان وعامریان وزارت داشتند. ابوالحزم قرطبه رابخوبی اداره کرد ولی خود را امیر نخواند. درزمان اوشهر قرطبه ازهرجهت درنعمت وعافیت بود تاآنکه پس ازچهارده سال وچند ماه دراول ماه صفرسال ۴۳۵ در گذشت(۲).

۲- ابوالولید محمد بن جهور بن محمد

۴۳۵ - ۴۵۰ (۱۰۴۳ - ۱۰۵۸)

محمد بعد ازپدر مالک قرطبه شد ومانند وی خردمند وبا تدبیر بود. ابوالولید درسال ۴۵۰ در گذشت(۳).

۳- عبدالملک بن محمد بن جهور بن محمد

۴۵۰ - ۴۶۱ (۱۰۵۸ - ۱۰۶۸)

عبدالملک درمقابل بنی عباد ازپای درآمد، چه پادشاه طلیطله ابوالحسن یحیی

۱- یاعبیدالله (المعجب ص ۵۷)

۲- کامل التواریخ ج ۷ ص ۲۹۱

۳- مراکشی وفات اورا درسلخ شوال سال ۴۴۳ می نویسد.

مأمون بن اسماعیل (۴۲۹ ـ ۴۶۷) در قرطبه طمع ورزید ولشکری برسر آن آورد. عبدالملك بن جهور ازمعتمد عبادی (۴۶۱ ـ ۴۸۴) یاری خواست و بیدرنك لشکریان معتمد در کنار قرطبه فرود آمدند. مأمون طُلَیطلی بی‌نتیجه باز گشت وراه تاختن برقرطبه بروی معتمد بازشد، پس لشکریانش قرطبه رامحاصره کردند وابن جهور وبرادرانش دستگیر شدند وقرطبه تابع دولت اشبیلیه شد (۴۶۱).

معتمد پسر خود ظافر را بحکومت قرطبه گذاشت ولی او در فتنهٔ موسی بن عُکّاشهٔ بربری که پس از مأمون طلیطلی برقرطبه دست یافت، کشته شد و برادرش مأمون جای اورا گرفت تاروزی که اوهم بدست مرابطین کشته گشت وقرطبه بتصرف آنها درآمد(۱).

۱ـ المعجب ص ۶۰. مأمون طلیطلی در سال ۴۶۷ برقرطبه دست یافت وابن عُکاشه در صفر سال ۴۷۱ ازقرطبه اخراج گردید ومأمون عبادبن معتمد ازطرف پدرحاکم قرطبه شدواول ماه صفر ۴۸۴ کشته گشت.

٦

تاریخ ملوک دولت بنی ذی النّون

در طلیطله Toledo (١) ۴۲۷ - ۴۷۸ هـ (۱۰۳۵ - ۱۰۸۵م)

١ـ ظافر: اسماعیل بن عبدالرحمن بن اسماعیل بن عامر بن مُطرّف بن موسی بن ذی النّون.

٤٢٧ ـ ٤٢٩ (١٠٣٥ ـ ١٠٣٧)(٢).

بگفتهٔ ابن اثیر پیش از اسماعیل، برای مـدت کوتاهی ابن یعیش برطلیطله حکومت می کرده است(٣).

۲ـ مأمون: ابوالحسن یحیی بن اسماعیل بن عبدالرحمن

۴۲۹ - ۴٦۷ (۱۰۳۷ - ۱۰۷۴)

مأمون درسال ٤٦٧ برقرطبه دست یافت واندکی بعد ازآن در گذشت.

۳ـ قادر: یحیی بن اسماعیل بن یحیی مأمون(٤)

۴٦۷ - ۴۷۸ (۱۰۷۴ - ۱۰۸۵)

قادر ازسال ٤٦٨ ـ ٤٧٤ قُونکَه Cuenca رانیز دردست داشت ودرسال ٤٧٨، الفونس ششم پادشاه لیون برطلیطله غالب شد و قادربه بلنسیه رفت (٥).

١ـ طلیطله پیش از آمدن مسلمین مرکز حکومت گوتها (قوط) بود وطارق درسال ٧١٢م آنرا فتح کرد ودولت بنی‌ذی‌النون درآن بوجود آمد. فقیه اندلس عیسی بن‌دینار اهل این شهراست.

٢ـ یا٤٣٥ (کامل ج٧ ص٢٩٢)

٣ـ کامل ج٧ ص٢٩٢

٤ـ ابن اثیر،دویحیی رایکنفر دانسته‌است (کامل ج٧ ص٢٩٢)

٥ـ چنانکه گفته خواهد شد قادر دو بار در بلنسیه حکومت کرد.

۷

تاریخ ملوك دولت بنی عامر

در بَلَنْسیه، ۴۱۲-۴۷۸ (۱۰۲۱-۱۰۸۵)

۱ـ منصور: عبدالعزیز بن ناصر عبدالرحمن بن ابی عامر.
۴۱۲ - ۴۵۳ (۱۰۲۱-۱۰۶۱).

ابوعامر محمد بن عبدالله بن ابی‌عامر محمد بن ولید بن یزید بن عبدالملك بن عامر معافری قحطانی (جدّ منصور) حاجب و وزیر هشام بن حکم دهمین خلیفهٔ اموی اندلس (۳۶۶-۳۹۹) بود که نام او نام خلیفه را از یاد برد. او نیز منصور لقب داشت و درسال ۳۹۲ در گذشت.

ناصر بن ابی‌عامر پدر منصور عبدالعزیز، پس از مرگ برادرش مظفر عبدالملك ابن ابی‌عامر وزارت و حجابت را عهده‌دار شد و هشام دوم را مجبور کرد تا او را بولایت عهد خویش منصوب کند.

ناصر پس از چهار ماه، در قیام محمد بن هشام بن عبدالجبّار بن عبدالرحمن ناصر یازدهمین خلیفهٔ اموی اندلس در ۱۸ جمادی‌الاخره سال ۳۹۹ کشته و بدار زده شد. درسال ۴۲۹ المریّه Almeria و مُرسیه Norcia ضمیمهٔ بَلنسیه شد.

۲ـ مظفر: عبدالملك بن منصور(۱) ۴۵۳ - ۴۵۷ (۱۰۶۱ - ۱۰۶۵)

درسال ۴۵۷، مأمون طلیطلی یحیی بن اسماعیل بر بلنسیه دست یافت و پس از او درسال ۴۶۷ قادر طلیطلی حکومت بلنسیه را بدست گرفت.

۳ـ ابوبکر بن منصور عبدالعزیز، برادر مظفر ۴۶۸ - ۴۷۸ (۱۰۷۵ - ۱۰۸۵)

۴ـ قاضی عثمان بن ابی‌بکر ۴۷۸ (۱۰۸۵).

۱ـ ابن اثیر جانشین منصور را پسرش محمد نوشته است (کامل ج۷ ص۲۹۲).

درهمین سال قادر امیرطلیطله که درمقابل الفونس ششم شکست خوردوطلیطله را ازدست داد ، باردیگر حکومت بلنسیه رابدست گرفت .

۵ـ قاضی جعفربن عبدالله بن جحاف ۴۸۳ ـ ۴۸۹ (۱۰۹۰ ـ ۱۰۹۵) .

درسال ۴۸۹ سید کمپیادور(۲) بلنسیه رافتح کرد، ودرسال ۴۹۵ بدست مرابطین افتاد .

---

۱ ــ در کتب عربی: سید قمبیاطور ـ کنطیبور ـ قنطیبور ـ لذریق قنطیبور ـ Cid Camqeador

۸

تاریخ ملوك دولت بنی تُجیب و بنی هود

درسَرَقُسطه Saragossa ولارده Lérida وقلعهٔ ایوب Calatayud وتُطیله Tudéla

۱- منصور:منذربن یحیی تجیبی

۴۱۰ - ۴۱۴ (۱۰۱۹ - ۱۰۲۳)

۲- مظفر:یحیی بن منذر تجیبی

۴۱۴ - ۴۲۰ (۱۰۲۳ - ۱۰۲۹)

۳- منذر [۲] بن یحیی بن منذر تجیبی

۴۲۰ - ۴۳۱ (۱۰۲۹ - ۱۰۳۹)

۴- المستعین بالله: ابوایوب سلیمان بن احمدبن محمدبن هود جُذامی

۴۳۱-۴۳۸(۱۰۳۹ - ۱۰۴۶)

هودبن عبدالله. بن‌موسی اول بار باندلس آمد و فرزندانش در آنجا حکومت یافتند. بگفتهٔ مراکشی درسال۴۲۲ که هشام آخرین خلیفهٔ اموی اندلس(۴۱۸-۴۲۲) خلع گردید،بنی‌هود بر شهرهای لارِده و سَرقُسطه وافراغه وطرطوشه Tortosa دست داشته‌اند و هشام هم نزد ابن هود امیر این نواحی رفت و در همانجا در سال ۴۲۷ در گذشت(۱).

۵- مقتدر:سیف‌الدوله احمدبن سلیمان بن احمد(۲)

۴۳۸ - ۴۷۴ (۱۰۴۶ - ۱۰۸۱)

۶- مؤتمن:یوسف بن احمدبن سلیمان

۴۷۴ - ۴۷۸ (۱۰۸۱ - ۱۰۸۵)

۱- المعجب ص۵۸

۲- کامل ج۷ ص۲۹۲

۷ـ مستعین: احمدبن یوسف بن احمد

۴۷۸ ـ ۵۰۳ (۱۰۸۵ ـ ۱۱۰۹)

۸ـ عمادالدّوله: عبدالملك بن احمدبن یوسف

۵۰۳ ـ ۵۱۳ (۱۱۰۹ ـ ۱۱۱۹)

۹ـ مستنصر، سیف الدوله: احمدبن عبدالملك

۵۱۳ ـ ۵۳۶ (۱۱۱۹ ـ ۱۱۴۱)

درسال ۵۳۶ بنی‌هود درمقابل مسیحیان ازپا درآمدند(۱)

۱ـ درسال ۴۵۶ مردم گالیسیه Galicia ورودمانها که چهل هزار نفر بودند، ناگهان برشهر بَربَشترو Barbastro تاختند وچهل روز آن رامحاصره کردند تا فتح شد آنگاه همه مردانش راکشتند وزنان وفرزندان را اسیر بردند وبقولی پنج هزار دوشیزه بپادشاه قسطنطینیه هدیه کردند. دراین واقعه است که فقیه زاهد ابن عَسّال می گوید:

ولقد رمانا المشرکون با سهم ... لم تخطِ لکن شأنها الصمّاءُ
هتکوا بخیلهم قصور حریمها ... لم یبق لاجبل و لا بطحاءُ
جاسوا خلال دیار هم فلهم بها ... فی کل یوم غارة شعواءُ
باتت قلوب المسلمین برعبهم ... فحماتنا فی حربهم جبناءُ
کم موضع غنموه لم یُرحم به ... طفل ولا شیخ ولا عذراءُ
و لکم رضیع فرقوامن امه ... فله الیها ضجة و بغاءُ
ولرب مولود ابوه مجدّلٌ ... فوق التراب و فرشه البیداءُ
و مصونة فی خدرها محجوبة ... قدابرزوها مالها استخفاءُ
و عزیز قوم صارفی ایدیهم ... فعلیه بعد العزة استخذاءُ
لولا ذنوب المسلمین و انهم ... رکبوا الکبائر ما لهن خفاءُ
ماکان یُنصر للنصاری فارسٌ ... ابداً علیهم فالذنوب الداءُ
فشرارهم لایختفون بشر هم ... و صلاح منتحلی الصلاح ریاءُ

لیکن پس از نه‌ماه، احمدبن سلیمان بن هود آنجا رافتح کرد و۱۵هزار اسیر وهزار اسب وهزار زره ومالهای بسیار بسرقسطه آورد (۸جمادی‌الاولی ۴۵۷) وبرای همین، «المقتدر بالله» لقب یافت (صفةجزیرةالاندلس ص۴۰ ـ ۴۱)

تاریخ ملوک دولت دانیه Deneia(۱)

و جزائر شرقی، ۴۰۸ - ۴۶۸ (۱۰۱۷ - ۱۰۷۵)

۱- موفق : ابوالحسن مجاهد بن یوسف بن علی عامری
۴۰۸ - ۴۳۲ (۱۰۱۷ - ۱۰۴۰)

مجاهد اصلاً اهل روم وازموالی ابوعامرمحمد بن ابی‌عامر بود .

۲- ابوالاحوص معن بن محمد بن احمد بن صمادح
۴۳۲ - ۴۳۶ (۱۰۴۰ - ۱۰۴۴)

دراین مدّت، ابوالأحوص ازطرف عبدالعزیز امیربلنسیه(۴۱۲ - ۴۵۳)حکومت دانیه رابدست داشت .

۵- اقبال‌الدوله: علی بن‌مجاهد بن یوسف
۴۳۶ - ۴۶۸ (۱۰۴۴ - ۱۰۷۵)

مراکشی می‌نویسد که علی بن مجاهد بعد ازپدرش، حکومت دانیه واطراف آن رادر دست گرفت و«موفق» لقب یافت وازهمهٔ کسانی که برنواحی اندلس دست یافته‌اند، کسی‌راخود دارتر وپاکتروآراسته‌تر ازاو نمی‌شناسم . اومی گساری نمی کرد وعلوم مذهبی را برتری می‌داد ودانایان دینی راپیوسته بزرگ می‌داشت .

۴- مقتدر: احمد بن سلیمان امیرسرقسطه (ازبنی‌هود)
۴۶۸ - ۴۷۴ (۱۰۷۵ - ۱۰۸۱)

مقتدر درسال ۴۶۸ برعلی‌بن مجاهد پیروز گشت واورا ازدانیه بیرون راندولی بگفتهٔ ابن اثیر: پس ازعلی‌بن مجاهد، پسرش ابوعامر بحکومت رسید و در ماه رمضان سال ۴۷۸ دانیه بدست احمدبن سلیمان افتاد .

۱- تاریخ ابن‌خلدون ج۴ ص۱۶۱

۵ـ عمادالدوله منذر بن مقتدر : احمد بن سلیمان
۴۷۴ ـ تاحدود ۴۸۰ (۱۰۸۱ ـ ۱۰۸۷)

مقتدر کشور رامیان دوفرزندش قسمت نمود ومنذر را بردانیه وطرطوشه ولارده حکومت داد.

۶ـ سیدالدوله : سلیمان بن منذر بن مقتدر
ازحدود ۴۸۰ ـ ۴۸۵ (۱۰۸۷ ـ ۱۰۹۲)

۱۰

امرای دولت بنو برزال درقَرمونه Carmona

۱ـ اسحق

۲ـ عبدالله بن اسحق

۳ـ محمدبن عبدالله

٤ـ مقتدر (مستظهر) عزیز بن محمدبن عبدالله بَرزالی

ازسال ٤٣٤ (١٠٤٢ م)

٥ـ اسحق بن محمد

۱۱

امرای دولت رنده Ronda

۱ـ ابونور بن ابی قُرّه

٤٠٥ ـ ٤٤٥ (١٠١٤ ـ ١٠٥٣)

۲ـ ابونصر بن ابی نور .

ازسال ٤٤٥ (١٠٥٣)

سپس رُنده بتصرف عباد یها درآمد وضمیمهٔ اشبیلیه شد .

۱۲

امرای مُورُون Noron

(۱۰۵۳ - ۱۰۱۳)۴۴۵ - ۴۰۴

۱- نوح .

۴۰۴ _ ۴۳۳ (۱۰۱۳ _ ۱۰۴۱)

۲- ابو مَناد محمدبن نوح

۴۳۳ _ ۴۴۵ (۱۰۴۱ _ ۱۰۵۳)

درسال ۴۴۵ ، مورون ضمیمهٔ کشور اشبیلیه گردید .

۱۳

اُمرای اَرْکُش[1] Arcos

۱- ابن خزرون .

درسال ۴۴۵ . ارکش نیزبتصرف عبادیها درآمد وضمیمهٔ اشبیلیه‌شد .

۱۴

امرای وَلْبَه Huelva و شَلْطیش Saltes

یعنی بکریون تا سال ۴۴۳ (۱۰۵۱)

۱- ابوزید محمدبن ایوب‌بن عامر قاضی لبله .

۲- ابوالمصْعب عبدالعزیزپدردانشمند جغرافیائی مشهورابوعبید عبدالله بکری

۴۰۲ _ ۴۴۳ (۱۰۱۱ _ ۱۰۵۱)

درسال ۴۴۳ ولبه وشلطیش ضمیمهٔ اشبیلیه شد ،

۱۵

بنی یحیی امرای لبله Niebla

(۱۰۵۱ - ۱۰۲۳)۴۴۳ - ۴۱۴

۱- حصنی است در اندلس ، در وادی لکه .

۱- تاج‌الدّین ابوالعباس احمدبن یحیی یَحصُبی.
۴۱۴ _ ۴۳۳ (۱۰۲۳ _ ۱۰۴۱)

۲_ محمدبن یحیی ازسال۴۳۳ (۱۰۴۱)

۳_ فتح‌بن خلف‌بن یحیی.

لَبله درسال۴۴۳ بدست عبادیها افتاد وضمیمهٔ اشبیلیه شد.

۱۶
بنی‌مزین امرای شلب:Silves
۴۱۹ - ۴۴۴(۱۰۲۸ - ۱۰۵۲

۱- ابوبکر محمدبن سعیدبن مَزین.
۴۱۹ _ ۴۴۲ (۱۰۲۸ _ ۱۰۵۰)

۲_ ابوالاصبغ عیسی‌بن محمد.
۴۴۲ _ ۴۴۴ (۱۰۵۰ _ ۱۰۵۲)

درسال۴۴۴ بنی‌عباد شِلب راضمیمهٔ اشبیلیه کردند و در سال ۴۸۲ سانچو اول برآن مستولی گشت.

۱۷
امرای شنت مریه Santa Maria
۴۰۷ - ۴۴۴(۱۰۱۶ - ۱۰۵۲

۱_ ابوعثمان سعیدبن هرون.
۴۰۷ _ ۴۳۵ (۱۰۱۶ _ ۱۰۴۳)

۲_ محمدبن سعید.
۴۳۵ _ ۴۴۴ (۱۰۴۳ - ۱۰۵۲)

درسال۴۴۴ شنت مَریّه بتصرف بنی‌عباد درآمد.

۱۸

امرای مارتُلَّه

تاسال ۴۳۶ (۱۰۴۴ م)

۱ـ ابن طیفور

درسال ۴۳۶ مارُتله ضمیمهٔ اشبیلیه شد .

۱۹

امرای بنورَزین در سَهْلَه Sahla

۴۰۲تاحدود۵۰۳(۱۰۱۱ - ۱۰۱۹ م)

۱ـ ابومحمد هذیل بن خلف بن لوب بن رَزین .

ازسال ۴۰۲ (۱۰۱۱ م)

۲ـ ابومروان عبدالملک بن خَلَف .

۳ـ ابومحمد هذیل[۲] عزالدّولة بن عبدالملک .

۴ـ ابومروان عبدالملک[۲] حسام الدوله بن هذیل [۲]

۵ـ یحیی

ازسال۴۹۷ تاحدود پیش ازسال۵۰۳ مرابطین یحیی راعزل کردند(۱).

۲۰

امرای بنوقاسم در الفنت Alpuente (البونت)

۴۲۷ - ۴۸۵ (۱۰۳۵ - ۱۰۹۲)

۱ـ نظام الدوله عبدالله بن قاسم فِهری .

۲ـ یُمن الدوله محمد بن عبدالله بن قاسم .

ازسال ۴۲۷ (۱۰۳۵ م)

۱ـ ابن اثیر گوید ، عبودبن رزین ، و پس ازاو پسرش عبدالملک که ادیب وشاعر بود و پس از او پسرش عزّالدوله برسهله حکومت داشتند ومرابطین سهله راازعزالدوله گرفتند (کامل ج۷ ص۲۹۳)

٣ـ عضدالدوله احمدبن محمدبن عبدالله .

٤ـ جناح الدوله عبداللهبن محمدبن عبدالله(١).

٤٤٠ ـ ٤٨٥ (١٠٤٨ ـ ١٠٩٢)

درسال ٤٨٥ مرابطین برالفنت دست یافتند ودر سال ٦٣٣ (١٢٣٥ م) جیم اول پادشاه اراگون آنرا بدست آورد(٢).

٣١

امرای بنوافطس

از بربرهای مکناسه در بطلیوس Badajoz

۴۱۳ - ۴۸۷ (۱۰۲۲ - ۱۰۹۴)

١ـ ابومحمد عبداللهبن مسلمه تجیبی (ابن الافطس) (٣).

٤١٣ ـ جمادی الاخره ٤٣٧ (١٠٢٢ ـ ١٠٤٥)

٢ـ ابوبکرمظفر محمدبن عبدالله .

٤٣٧ ـ ٤٦٠ (١٠٤٥ ـ ١٠٦٧ م)

مظفردر سال ٤٤٧ بفردیناند اول جزیه داد ، او کتابی بنام «المظفری» . در پنجاه مجلدنوشت .

ابومحمد عبدالمجیدبن عبدون ، قصیدهٔ معروف خود را دربارهٔ بنی مظفر گفته ومراکشی آنرا بتمام نقل کرده است(٤).

١ـ او وزیرهشام سوم آخرین خلیفه اموی بود

٢ـ معجم الانساب ص٨٨

٣ـ ابن اثیرعبداللهرا نام نبرده ومی گوید : حکومت بطلیوس را درابتدا سابور فتای عامری ، وپس ازاو ابوبکرمحمدبن عبدالله بن سلمه معروف به «ابن الافطس» وبعد از او پسرش ابومحمد عمربن محمد بدست داشتند (کامل ج٧ ص٢٩٢)

٤ـ المعجب ص٧٦ـ٨٧

۴- متوکل: ابوحفص عمر بن محمد بن عبدالله
۴۶۰ - ۴۸۷ (۱۰۶۷ - ۱۰۹۴)

متوکل تاسال ٤۷۳ گرفتار منافسهٔ برادرش یحیی بود وپس ازمرك او در این تاریخ مستقل گردید.

متوکل بربطلیوس ونواحی آن ویابره Evora وشنترین Santareinو اُشبونه Lisbon حکومت داشت

۴- منصور: یحیی بن محمد که ازسال ۴۶۰ تاسال ۴۷۳ (۱۰۶۷ - ۱۰۸۰) با برادرش درنزاع بود (۱)

درسال ٤۸۷ (۱۰۹٤م)مرابطین، بطلیوس رافتح کردندومتوکل: عمربن‌محمد رابا دوفرزندش فضل وعباس گردن زدند (مراکشی کشته شدن متوکل ودو فرزندش رادر غرّه ماه صفرسال ٤۸۵می‌نویسد).

۲۲

امرای المریه

تابعد ازسال ۴۸۰(۱۰۸۷م)

۱ـ خیران صقلبی خادم ازموالی منصوربن ابی‌عامر.

۲ـ عمیدالدوله: ابوالقاسم زُهیر صقلبی‌عامری،

۳ـ معن‌بن محمدبن احمدبن صُمادِح تجیبی امیرو شَقه Huesca

معن‌بن محمد داماد ووزیر عبدالعزیز بلنسی بود وازسال ٤۲۹ (۱۰۳۷م).

حکومت‌المریه را ازطرف عبدالعزیز در دست داشت و از سال ٤۳۳ (۱۰٤۱) باستقلال برآن حکومت یافت. اوُلوزَقه Lorca و بَیّاسه Baeza و جَیان Jaen رانیز زیرفرمان خویش آورد ودرسال ٤٤۳ در گذشت.

٤ـ ابویحیی‌محمدبن‌معن٤٤٤ ـ ٤۸۰ (۱۰۵۲ـ۱۰۸۷م)

ابویحیی در۱٤ سالگی بسلطنت رسید و معتصم لقب یافت. بگفتهٔ مراکشی

۱ـ ابن اثیرازمنصور نام نبرده است (کامل ج۷ ص۲۹۲)

اوتا رسیدن مرابطین برسر کار بود(۱).

٥ـ احمدبن معتصم ازسال ٤۸۰ (۱۰۸۷ م)

سپس مرابطین رسیدند والمریه رابتصرف خویش آوردند.

۴۳

تاریخ ملوك دولت مُرسیه

۴۰۷ - ۴۸۳ (۱۰۱۶ - ۱۰۹۰)

۱ـ خیران صقلبی عامری امیرالمریه.

٤۰۷ ـ ٤۱۹ (۱۰۱٦ ـ ۱۰۲۸)

۲ـ زهیرصقلبی عامری امیرالمریه

٤۱۹ ـ ٤۲۹ (۱۰۲۸ ـ ۱۰۳۷ م)

۳ـ عبدالعزیز امیربلنسیه

٤۲۹ ـ ٤٥۳ (۱۰۳۷ ـ ۱۰٦۱ م)

٤ـ عبدالملك بن منصور امیربلنسیه

٤٥۳ ـ ٤٥٥ (۱۰٦۱ ـ ۱۰٦۳)

ازسال ٤۲۹ تاسال ٤٥٥ حکومت مرسیه(۲) ازطرف عبدالعزیز وعبدالملك دردست ابوبکراحمدبن طاهر بود که درسال ٤٥٥ در گذشت.

۱ـ میگوید: زهیر عامری برالمریه دست یافت و پس از او خیران عامری بر آن مسلط گردید و بعد از آن دو، ابویحیی محمدبن معن بن صمادح ملقب به معتصم برالمریه حکومت یافت تاآنکه یوسف بن تاشفین لمتونی درسال ٤۸٤ او را بیرون راند (المعجب ص ۷٤) ابن خلکان نیزوفات معتصم را درربیع الاول سال ٤۸٤ نوشته است.

۲ـ مُرسیه مرکزناحیهٔ تدمیراست. این ناحیه راکه در شرق اندلس واقع است مسلمین بنام تُدمیرامیرفرنگی آن پیش ازفتح، نامیده‌اند، یاهم برای شباهت آن به «تدمُر» شام. شهرمرسیه راعرب درزمان عبدالرحمن بن حکم چهارمین خلیفهٔ اُموی اندلس(۲۰٦ـ ۲۳۸) بنانهاد، ودر زمان عبدالرحمن ناصر(۳۰۰ـ۳٥۰) وپسرش مستنصر(۳٥۰ - ۳٦٦) ازشهرهای مهم اندلس گردید

٥ـ محمدبن احمدبن طاهر(١)

٤٥٥ - ٤٧١ (١٠٦٣ ـ ١٠٧٨)

٦ـ معتمد عبادی امیراشبیلیه (٤٦١ ـ ٤٨٤)

ازسال٤٧١ (١٠٧٨)

٧ـ ابوبکر محمدبن عمّار شاعر معروف .

معتمد عبادی او را بالشکری مأمور گرفتن مرسیه کرد و چون مرسیه را گرفت ، ازفرمان معتمد بیرون رفت‌وچندی آن راباستقلال دردست‌داشت(٢)

٨ـ عبدالله‌بن رشیق ازمردم مرسیه

تاسال٤٨٣ (١٠٩٠ م)

عبدالله‌بن رشیق برابن عمار خروج کرده واو را بشهر راه نداد و بر آن غالب شد(٣).

٢٤
امرای دولت لارده
ازسال ٤٣٨ (١٠٤٢م)

١ـ مظفربن‌مستعین : یوسف‌بن‌سلیمان

درسال٤٣٨ لارده از حکومت سرقسطه(٤) جدا شد و یوسف امر آنرا بدست گرفت (٥).

١ـ ابوعبدالرحمن معروف به «رئیس» (کامل ج٧ ص٢٩٣)

٢ـ سرگذشت ابن‌عمار تاکشته‌شدن ، درذیل‌ترجمهٔ معتمد عبادی گذشت .

٣ـ المعجب ص١١١-١٢٩ . ابن‌اثیرمی نویسد: پس‌ازطغیان ابن‌عمار ، معتمدلشکری بفرماندهی ابومحمد عبدالرحمن بن رشیق قُشیری فرستاد تامرسیه رامحاصره کرد و کاررا برابن عمار سخت گرفت . ابن‌عمار گریخت وابن رشیق برشهر مسلط شد . او نیزازفرمان معتمد بیرون رفت تاروزی که مرابطین رسیدند (کامل ج٧ ص٢٩٣)

٤ـ این شهربدست فینیقیان پدیدآمد و موسی بن نُصیرلخمی آنرا فتح نمود و در زمان یوسف فهری حکومت آن بدست‌صمیل‌بود ودولت بني‌تجیب و بني‌هود در آن‌ظاهرشد

٥ـ معجم‌الانساب ص٩١

۲۵
امرای طرطوشه

اززمان حکومت مجاهد عامری (۴۰۸ - ۴۳۳

۱ـ مجاهدبن یوسف‌بن‌علی عامری که‌بردانیه وجزائرشرقی حکومت میکرد.

۲ـ سیف‌الملّه: مقابل.

ازسال۴۳۳ (۱۰٤۱)

۳ـ نبیل صقلبی ازموالی بنی‌عامر(۱)

٤ـ مقتدر:احمدبن سلیمان حاکم سرقسطه ازسال٤۵۳ (۱۰٦۱)

۳۶
امرای جزیرهٔ میورقه

۴۱۳ - ۶۲۷(۱۰۲۲ - ۱۲۲۹م)

۱ـ مجاهدبن یوسف‌بن علی عامری امیردانیه وجزائر شرقی

ازسال٤۱۳ (۱۰۲۲ م)

۲ـ مؤیّد

۳ـ عبدالله

٤ـ اغلب ازطرف مجاهد

ازسال٤۲۸ (۱۰۳٦ م)

۵ـ سلیمان‌بن مشیقان (مشکیان) از٤۳٦ (۱۰٤٤ م)

٦ـ مرتضی عبدالله

ازسال٤٦۸ (۱۰۷۵ م)

۱ـ درسال٤۵۲ درطرطوشه طغیانی برخاست که نبیل‌صقلبی ناچار بمقتدر بن هودپناه برد، وازاین‌تاریخ‌طرطوشه زیرفرمان بنی‌هوددرآمد . ابن‌اثیر ازامرای طرطوشه‌دردورهٔ ملوك‌الطوائف، فقط لبیب عامری‌رانام می‌برد (کامل ج۷ ص۲۹۳)

۷ـ ناصر الدوله: مبشر بن سلیمان عامری ازموالی منصور بن ابی‌عامر
٤٨٥ ـ ٥٠٨ (١٠٩٢ ـ ١١١٤ م)

ابوبکر دانی محمدبن عیسی معروف به «ابن لبّانه» ازمردم شهردانیه پس از خلع واخراج معتمد ازاشبیلیه بجزیرهٔ میورقه آمد ودر مدح مبشر قصیده ها گفت و نزد او بهره‌ها برد. ابن لبانه‌درمدح شهرمیورقه گوید:

بلدٌ أعارته الحمامة طوقها — وكساه حلة ريشه الطّاوس
فكأنّما الانهار فيه مدامةٌ — وكأن ساحات الدّيار كئوسُ

۸ـ ابوربیع سلیمان
ازسال ٥٠٨ (١١١٤ م)
دراین هنگام مسیحیان این جزیره رابدست آوردند.

۹ وانوربن ابی‌بکر که ازطرف مرابطین
ازسال ٥٠٩ تا ٥٢٠ (١١١٥ ـ ١١٢٦)
دراین جزیره حکومت داشت. (۱)

۱ـ معجم‌الانساب ص۹۱

۲۷

مرابطین (ملثمین) Almoravids

۴۷۹ - ۵۴۳ (۱۰۸۶-۱۱۴۸م)

درسال ۴۷۹،، مرابطین بیاری وهمراهی بابنی عباد درمقابل الفونس پادشاه‌لیون باسپانیا آمدند، وباردیگر درسال ۴۸۳ (۱۰۹۰ م) نیز بهمین عنوان باسپانیا داخل شدند ولی دراین دفعهٔ دوم بتصرف ممالك اسلامی اسپانیا پرداختند و آن را ضمیمهٔ حکومت افریقا نمودند.

مرابطین، پیروان عبدالله بن یاسین ازقبیلهٔ لَمتونه بودند(۱). عبدالله بعنوان جهاد قیام کرد وبربرهای لمتونه دعوت اورا اجابت نمودند وبا قبیلهٔ بزرك «مصموده» متفق شدند وخود رامطیع خلیفهٔ عباسی اعلام کردند.

ابوبکربن عمر صُنهاجی پس ازبرادرش ابوزکریا یحیی‌بن عمراز طرف امام مرابطین‌عبدالله‌بن یاسین‌فرمانده مجاهدین گردید وچون عبدالله‌درسال ۴۵۱ (۱۰۵۹م) کشته شد جای او راگرفت. لیکن هنگامی که ازجنك با قبیلهٔ کداله فارغ شد و بمراکش برمی گشت (۴۶۶ه ۱۰۷۳ م) و یوسف‌بن تاشفین بالشکری عظیم باستقبال اوآمد، ابوبکر دانست که از زمامداری جزاسمی برای اونمانده است واز کار کناره گرفت ویوسف رابسلطنت مرابطین شناخت وخود بمیان قبیلهٔ لمتونه در بادیه رفت. آنگاه بقولی درسال ۴۶۹ ه (۱۰۷۶م)درگذشت، وبقولی دیگر پس‌ازآمادگی، بجنك یوسف آمد و شکست خورد و بامر یوسف اعدام گردید (تاریخ اسپانیا ج ۱ ص۷۱ - ۷۲).

مرابطین درایام ابوبکربن عمر،ویوسف‌بن تاشفین ابتدا سجلماسه وسپس در

۱- قبائل لمتونه و کداله ومسطاسه را «ملثمون» می گفتند ودعوت عبدالله درمیان آنها آغاز گردید (تاریخ الاندلس ص۶۸ ج۱)

سال ٤٦٠ (١٠٦٨) شهر آغمات Agmat راگرفتند و شهر مراکش Morocco را ساختند و درظرف چند سال بلاد فاس Fez و مکناسه Mequinenza و سبته و طنجه، ومغرب مرّاکش(۱) یعنی‌موریتانیا Mauretnia راتحت فرمان خویش آوردند.

درسال ٤٨٧ه (١٠٨٥ م) الفونس‌ششم، طلیطله را از دست قادر بن ذی‌النّون (٤٦٧ ـ ٤٧٨) رها کرد واورا مغلوب ساخت و دراشبیلیه و قرطبه و دیگر شهرهای اندلس نیزطمع کرد .

دفع سانچو امیر أراگون وپهلوان نامی‌عیسوی: سید کامپیادر نیز برای‌امرای اسلامی اندلس مشکل شده بود .

پس ازتشکیل‌انجمنی دراشبیلیه وانجمنی دیگر درقرطبه، ملوك اسلامی‌اسپانیا چنان شایسته دیدند که یوسف‌بن تاشفین رابیاری خود دعوت نمایند . تنها عبدالله بن سکوت والی مالقه مخالف بود وخطر مرابطین را ازنصاری بیشتر می‌دانست ، لیکن دیگران اورا ملامت نمودند وحتی نسبت‌خیانت باودادند .

متوکّل: عمربن محمد امیر بطلیوس (٤٦١-٤٨٧) نامه‌ای به یوسف نوشت و اورا بیاری مسلمانان اندلس دعوت نمود و١٣ نفراز سلاطین مستقل اسلامی اسپانیا آن نامه را امضا نمودند .

یوسف گرفتارتردید شد ، اما چون کاربسختی کشید معتمد عبادی بارشید پسر وولیعهدخویش مشورت کرد وچون‌پسرش سخن‌ازخطرمرابطین درمیان گذاشت بدو گفت : پسرم بخدا قسم برای پادشاه مسلمان مراکش شترچرانی کنم‌برمن گواراتر است تابخواهم زیربار پادشاه نصرانی روم وباوجزیه دهم(۲) .

درسال٤٧٩ (١٠٨٦ م) معتمد عبادی بمراکش نزد یوسف‌بن تاشفین رفت تا او را بیاری مسلمین دعوت نماید . یوسف مقدم او راگرامی شمرد ودعوت او را اجابت نمود . معتمد خوشحال باندلس باز گشت‌ونمی‌دانست همان بلائی‌را که برسربنی‌جهور

١ـ المغرب‌الاقصی ؛

٢ـ تاریخ اندلس درعهد مرابطین وموحدین ج١ ص٧٤-٧٨

(هنگامی که اورا برای دفع مأمون بن ذی النّون بیاری خویش خواستند، آورد و آنها را بیچاره ساخت ، یوسف بن تاشفین برسراو و دیگر امرای اسلامی اندلس خواهد آورد .

یوسف درماه جمادی الاولی سال ۴۷۹ بالشکری عظیم که هفت هزار سوارداشت ازشهر سَبته گذشت ودرشهر جزیرهٔ خضراء فرودآمد .

معتمد ازاو خواست که چندروزی دراشبیلیه استراحت نماید ولی یوسف گفت کارجهاد واجبتراست .

الفونس که حصن لبیط(۱) را محاصره کرده بود، باشنیدن رسیدن لشکریان بربر، دست ازمحاصره برداشت و بسرزمین خود باز گشت تا لشکری برای جنك با یوسف آماده کند .

جنك زَلّاقه Zallaca = Sagrajas

یوسف بطرف حصن لبیط رهسپار شد ومیان معتمد وابن رشیق که بر مُرسیه دست یافته بود اصلاح کرد باین طریق که ابن رشیق از مرسیه دست بردارد ومعتمد درعوض مالی باوپرداخته ودراطراف اشبیلیه حکومتی نیزباودهد .

یوسف ملوك اندلس راکه در راه او بودند مانند سیف الدوله عبدالله بن بُلکّین ابن حَبّوس صُنهاجی امیرغرناطه (۴۶۶ ـ ۴۸۳) ومعتصم بن صمادح امیرالمرّیه (۴۴۴ ـ ۴۸۰) وابوبکربن عبدالعزیز امیربلنسیه (۴۶۸ ـ ۴۷۸) دیدار کرد(۲).

یوسف باآنکه بسی شیفتهٔ اندلس شده بود و تسخیر آن را دردل می گذراند ، بارها ازمراکش وخوبی آن سخن می گفت واندلس راناچیز می شمرد ومی گفت تااین جزیره راندیده بودیم درنظرما قدر ومنزلتی داشت ولی اکنون دانستیم که چنانکه می شنیدیم نیست .

معتمد وپادشاهان جزیره، یوسف راباسپاه وسلاح کومك دادند ودرحدودبیست هزار ازمسلمانان فراهم گردید .

۱ـ لبیط = Alédo

۲ـ المعجب ص۱۳۲

الفونس Alfonso (۱) نیز لشکری عظیم فراهم ساخت ودر روز پنجشنبه دوازدهم ماه رمضان ٤٧٩ دو لشکر در مقابل یکدیگر قرار گرفتند. الفونس برای آنکه مسلمین را غافلگیر کند، گفت: فردای جمعه عید شما است، وروز شنبه عید یهود است که نویسندگان ووزیران ماهستند و بآنها نیازمندیم، وروز یکشنبه عید ما است که مسیحی مذهب می‌باشیم، وروز دوشنبه برای جنگ آماده‌ایم.

روز جمعه مسلمانان برای نماز جمعه مهیّا شدند، یوسف خود و اصحابش بدون سلاح برای نماز بیرون آمدند، لیکن معتمد احتیاط کرد وخود واصحابش با سلاح و آمادهٔ جنگ، بیوسف گفت توبا اصحابت نماز بخوان که من از کید این خوك آسوده نیستم.

یوسف بااصحاب خود بنماز ایستاد ودر همان رکعت اول، لشکر الفونس دست بحمله بردند. معتمد مردانگی کرد وجلو دشمن رانگه داشت تا یوسف وهمراهانش آماده شدند وسپس مردانگیهای حیرت‌انگیز نشان دادند.

الفونس با نه نفر از یاران خود گریخت ودیگران بهلاکت رسیدند.

این جنگ که در روز ۱۳ رمضان سال ٤٧٩ (۲) واقع شد بنام «زَلاّقه» نزدیك بطلیوس که محل وقوع جنگ بود نامیده شد.

گویند یوسف ازغنائم بسیار این جنگ چیزی برنگرفت وتمام را بملوك اندلس واگذاشت (۳) در این‌میان، ابویحیی محمد بن معن بن صمادح ملقب به «معتصم» امیرالمریّه (٤٤٤ ـ ٤٨٠) که برمعتمد اشبیلی سخت حسد می‌ورزید. نزد یوسف قدر ومنزلتی یافت تاآنجا که یوسف می گفت: معتصم ومعتمد دومرد این جزیره‌اند.

معتصم که بیشتر با گفته‌های معتمد نزد یوسف مقامی پیدا کرده بود، در مقام آن برآمد که یوسف رابمعتمد بدبین کند و ندانسته چاهی کند که خود نیز در آن

۱ـ در کتب عربی: اذفونش

۲ـ یا ۱۵ رجب یا ۱۲ رجب، ٤٧٩ یا ٤٨٠ یا ٤٨١ (۱۲۳ اکتبر ۱۰۸۶ م)

۳ـ المعجب ص ۱۳۵

افتاد ، پس باید گوئی و بهتان فراوان، کاری کرد که یوسف هنگام باز گشتن بمراکش تصرف اندلس را در دل گرفته بود و بیکی از فرزندیکان خود گفت: تاوقتیکه این کشور رانديده بودم تصور می کردم کشوری رابدست دارم ولی اکنون آنچه در اختیار دارم درنظرم بسیار ناچیز است و باید چاره‌ای جست .

تدبیر یوسف بآنجا رسید که بااجازهٔ معتمد کسانی را ازبرگزیدگان اصحاب خود که آرزو دارند در راه نگهداری مرزهای اندلس وجهاد بامسیحیان جان‌سپارند باندلس فرستد . دراین کار موافقت متوکل:ابوحفص عمربن محمدبن افطس (۴۶۰-۴۸۷) نیزجلب گردید .

پس یوسف که دلهای مردم اندلس رابخود متوّجه ساخته بود، مردانی برگزید ومردی ازخویشان خود بنام « بلکین » برایشان امیرساخت و راز خود رابدو گفت ، بلکین نزد معتمد آمد و گفت بهرجا فرمائی فرود آئیم . معتمد آنها را در جاهای معینی فرود آورد وبودند تاآنکه :

درسال ۴۸۳ مرابطین دست بکارشدند وجزیرهٔ طریف Tarifa(۱) را گرفتند و سپس کسانی که پیش ازاین برای چنین روزی بمرزداری آمده بودند یادرجای دیگر ذخیره بودند روبقرطبه نهاده آنرا محاصره کردند .

چیزی نگذشت که مرابطین قرطبه را گرفتند ودر روز اول ماه صفرسال ۴۸٤ (۱۰۹۱م) مأمون: عبادبن معتمد را که درقرطبه بود کشتند ودر روزسه‌شنبه نیمهٔرجب همان سال براشبیلیه تاختند ودرروزیکشنبه ۲۱رجب،معتمدرا که در دفاع ازنوامیس خود کوتاهی نکرد ، اسیر گرفتند واورا مجبور کردند تا دوپسر خود:معتدّ و راضی را که در دوحصن مارتُلّـه و رُندَة کسی برآنها دستی نداشت ، فراخواند .

معتمد بدو فرزند خود نامه نوشت ومادرآندو نیزاز آنها خواست تابرای‌حفظ جان پدر ومادر ودیگران تسلیم شوند .

پسران معتمد دراول، تن باین خواری نمی دادند ولی در آخر برای رعایت حق پدر ومادربا عهدهای اطمینان بخش مرابطین تسلیم شدند .

۱- بنام طریف نخستین افسراسلامی که پیش ازطارق باسپانیا آمد

معتمد که درمار تله بود تاتسلیم شد تمام دارائی او را گرفتند و راضی که در رنده بود پس ازبیرون آمدن ازقصرش نا گهان کشته شد

معتمد را با کسانش بکشتی سوار کرده بطنجه آوردند وپس ازچند روزی بشهر مکناسه بردند، چند ماهی که درآنجا بودند فرمان رسید که آنهارا بشهراغمات برند

معتمد در اغمات بود تا آنکه درسال ٤٨٧ (یا٤٨٨) در گذشت وقبراوتاقرن ۱۱ هجری دراغمات معروف بوده است

درمرثیهٔ معتمد قصیده‌هائی گفته‌شده که شاید ازهمه بهتر قصیدهٔابن لبانه باشد ابوبکر معروف به «ابن‌القصیره» و ابومحمد عبدالمجیدبن عبدون وزیر، ازمنشیان برازندهٔ دولت مرابطین‌هستند. ابن قصیره پیش ازمرابطین،منشی معتمدعبادی، وابن عبدون نویسندهٔامیرسیرین بن ابی‌بکربن‌تاشفین بودند، ونیزابوالقاسم بن جدّ معروف به «احدب» وابوبکربن محمدبن محمد معروف به «ابن القبطرنه» و ابوعبدالله بن ابی‌الخصال،وبرادرش ابومروان، از منشیان معروف مرابطین در دولت علی‌بن یوسف بوده‌اند

فهرست سلاطین مرابطین

که بر اسپانیا حکومت کرده‌اند ۱

۴۷۹ ـ ۵۴۳ (۱۰۸۶ ـ ۱۱۴۸)

۱ـ یوسف بن تاشفین بن ابراهیم بن ترقوت صنهاجی

از سال ۴۷۹ که باندلس راه یافت تاسال ۵۰۰ که در گذشت (۱۰۸۶ـ۱۱۰۶)(۲)

۲- ابو الحسن علی بن یوسف بن تاشفین

محرم ۵۰۰ - ۵۳۷ (۱۱۰۶ - ۱۱۴۳)

علی درسال ۵۳۷ درقصرخود درمراکش در گذشت

۳- تاشفین بن علی بن یوسف

۵۳۷ - آخر سال ۵۳۹ (۱۱۴۲ - ۱۱۴۵ م)

تاشفین خودرا دردریا هلاك کرد.

۴- ابو اسحاق ابراهیم بن تاشفین

از سال ۵۴۰ (۱۱۴۶ م)

۵- اسحق بن علی بن یوسف

اسحاق درسال ۵۴۱ یا ۵۴۲ بدست موحدّین کشته شد.

۶- یحیی بن غانیه آخرین حاکم اندلس از طرف مرابطین

یحیی درشعبان سال ۵۴۳ (دسامبر ۱۱۴۸) در جنك با موحدین کشته شد و در غرناطه دفن گردید (۳)

۱ـ اول کسی که ملثّمین را فراهم ساخت و آنها را از پراکندگی در صحراهای جنوبی بفکرفتح بلاد آفریقا انداخت، عبدالله بن تاشفین فقیه بود، او در جنگی کشته شد و ابوبکر بن عمر صنهاجی جای اورا گرفت (وپس ازاوابراهیم بن ابی بکر) و بعدازاو یوسف بن تاشفین برملثمین امارت یافت ویاران خود رامرابطین نامید.
(وفیات الاعیان ج ۶ ص ۱۲۸)

۲ـ مراکشی مرك یوسف رادرسال ۴۹۳ می نویسد ۳ـ معجم الانساب ص ۱۱۳-۱۱۴

ملوك الطوائف

وقلمرو حکومت آنها در دورهٔ دوم میان انقراض مرابطین و استیلای موحدین

در این دوره بعضی سلسله‌های کوچك در بلاد بلنسیه وقرطبه ومرسیه و مار تله وجزیرهٔ میورقه پدید آمده‌اند که باختصار نامی از آنها برده می‌شود:

۲۸

امرای بلنسیه

از سال ۵۳۹ (۱۱۴۴ م) مروان بن عبدالله بن مروان بن خطاب

او در سال ۵۳۹ سه‌ماه بر بلنسیه حکومت کرد.

۲- امیر ابو عبدالله محمد بن احمد بن سعد بن محمد بن احمد بن مردنیش جذامی اوسه مرتبه درسالهای ۵٤۰، ۵٤۲، ۵۵۵ حکومت بلنسیه را بدست گرفت.

۳- عبدالله بن عیاض ازمردم مُرسیه.

مراکشی می‌نویسد: عبدالرحمن بن عیاض بربلنسیه ومرسیه وتمام شرق اندلس حکومت یافت ومردی صالح ومستجاب الدّعوه بود وپس ازخود باآنکه فرزند داشت خادم خود محمد بن سعد معروف به «ابن مردنیش» را برای حکومت نام برد و او تا سال ۵٦۸ که درگذشت امر بلنسیه را دردست داشت.

٤- مظفر: عیسی بن منصور بن عبدالعزیز: ناصر بن ابی‌عامر که پس ازنوبت دوم وپیش ازنوبت سوم حکومت محمد بن احمد بن سعد بر بلنسیه حکومت کرد(۱)

۱- معجم الانساب ص ۹۲

۲۹
امرای قرطبه
از سال ۵۳۸ھ (۱۱۴۳ م)

۱ـ حمدین: منصور بن محمد.
منصور یکبار از ۵٤۸ تا ۵۳۹ (۱۱٤۳ ـ ۱۱٤٤ م) وبار دیگر از ۵٤۰ تا ۵٤۱ (۱۱٤۵ ـ ۱۱٤٦ م) برقرطبه دست یافت، ودرسال ۵٤۱ ابن غانیه اورا خلع کرد.

۲ـ سیف الدوله: احمد، مستنصر بن عبدالملك ازامرای بنی هود.
۵۳۹ـ۵٤۰ (۱۱٤٤ ـ ۱۱٤۵) (۱)

۳۰
امرای مرسیه
تا سال ۵٦٦ھ (۱۱۷۰ م)

۱ـ ابوجعفر احمد بن عبدالرّحمن.
اوفقط چهارماه حکومت کرد

۲ـ مستعین بن هود وزیر ابوجعفر.

۳ـ امیرعبدالله بن عیاض (بگفتهٔ مراکشی: عبدالرحمن بن عیاض)
ابن عیاض دومرتبه یکی در ۵٤۰ ودیگری در ۵٤۱ امرمرسیه رابدست گرفت.

٤ـ رئیس: عبدالله بن فرج

۵ـ محمد بن احمد بن سعد بن مرد نیش بَلَنْسی
۵٤۲ ـ ۵٦٦ (۱۱٤۷ ـ ۱۱۷۰) (۲)

۳۱
امرای مارتله
و بطلیوس و باجه ۵۳۹ـ ۵٤٦ (۱۱٤٤ ـ ۱۱۵۱)

۱ـ احمد بن قسی از سال ۵۳۹

۱ـ معجم الانساب ص۹۲

۲ـ معجم الانساب ص۹۲

مراکشی گوید او مردی اهـل نیرنك وشعبده بود و درآخر، مـوحدین اورا دستگیرنموده نزد عبدالمؤمن بردند ودرجواب سرزنش عبدالمؤمن گفت: مگرنه این است که دوفجر صادق و کاذب داریم؟ من همان فجر کاذبم، پس عبدالمؤمن خندید واورا بخشید، احمد نزد اوماند تاآنکه بدست یکی ازاصحابش کشته شد.

۲- سدزای بن وزیر

درسال ٥٤٦ (۱۱٥۱) موحدین اورا از کار بر کنار کردند(۱).

۱- معجم‌الانساب ص۹۲

۳۲

بنو غانیه

امرای جزیرهٔ میورقه

۵۲۵ - ۶۲۷ (۱۱۳۰ - ۱۲۲۹ م)

۱- محمد بن علی بن اسحاق بن غانیه

۵۲۵ - ۵۴۶ (۱۱۳۰-۱۱۵۱ م)

یوسف بن تاشفین دو برادر از قبیلهٔ مسوفه بنام محمد و یحیی پسران علی که با بن غانیه معروف بودند(۱) باندلس فرستاد. یحیی برادر بزرگتر مردی بزرگوار وصالح وخداترس بود وپیوسته دراحترام مردمان درستکار می کوشید.

یحیی در علم فقه وحدیث برازندگی داشت و در شجاعت با پانصد سوار برابر شمرده‌می‌شد. یوسف اورابحکومت بلنسیه‌منصوب کردوسپس اورا برقرطبه‌امارت‌داد. یحیی زمامداری قرطبه‌رابدست داشت تادر گذشت.

محمد ازطرف برادرش یحیی امربعضی ازنواحی قرطبه رادر دست داشت وپس ازمرگ یحیی کارش بپریشانی کشید و سرگردان در بلاد اندلس می گشت تا آنکه فتنه بالا گرفت ودعوت موحدین دراندلس انتشار یافت. ناچار محمد بشهردانیه رفت وازآنجا باکسان و بستگان خود رهسپار جزیرهٔ مَیُورقه شد وبر جزائرمیورقه و منُورقه ویا بِسّه Ivica دست یافت و آنگاه بهمان روش مرابطین، دعوت بسوی بنی‌العبّاس را دنبال کرد.

محمد پسر بزرگ خود عبدالله را ولیعهدخویش ساخت ولی برادرش اسحاق براو حسد برد. عبدالله درحیات پدریا پس ازمرگ او بدست جمعی از لشکریان و غلامان کشته شد.

۱- غانیه نام مادر آندو بود

۲- ابو ابراهیم اسحق بن‌محمد بن غانیه
۵۴۶ - ۵۸۰(۱۱۵۱ - ۱۱۸۴ م)

اسحاق سالی دوبار با مسیحیان جهاد می کرد و بس اسیر و غنیمت می گرفت یاران اوهمه دارا شدند . اسحاق باهدایا وتحفی که ضمیمهٔ نامه‌های خود برای موحدین می‌فرستاد ، آنها را راضی نگاه‌می‌داشت تا آنکه درسال ۵۷۸ اورا درفشار قرارددادند تاتسلیم شود . درمیان یارانش اختلاف نظرپدید آمد که باید تسلیم شد یانه . در این میان برای جهاد ببرون رفت و کشته شد(۱) مراکشی نه‌پسر برای اومی‌شمارد .

۳- طلحة بن محمد بن علی بن غانیه
از سال ۵۸۰ (۱۱۸۴ م)

طلحه درسال ۵۸۱ بفرمان موحدین درآمد .

۴ - علی بن اسحاق بن محمد

که پس‌ازعموی خویش طلحة بن‌محمد وبگفتهٔ مراکشی بعدازپدرش اسحاق بن محمد بحکومت میورقه رسید ودر ششم شعبان سال اول امارت خود (۵۸۲) بجایه Bougie رابا جنك مختصری تصرف نمود و هفت روز آنجا ماند ودرخطبهٔ نمازجمعه برای بنی‌عباس وسپس برای ابوالعباس احمدبن‌مستضیء(۵۷۵ ـ ۶۲۲) دعا کرد(۲)

علی بن اسحاق ازبجایه بسوی قلعهٔ بنی حمّاد رفت وآنرا تسخیر نمود وبرهمهٔ آن نواحی مسلط گردید .

چون یعقوب امیرموحّدین خبریافت و با سپاهی بسوی بجایه رهسپار گشت ، علی ازآن نواحی روی برتافت و ابو یوسف یعقوب نزدیك بجایه فرود آمد و برخلاف انتظار،مردم بجایه راموردلطف ونوازش قرارداد ومردی از رجال برگزیدهٔ موحدین محمدبن ابی‌سعید جنفیسی رابحکومت آنجا معیّن کرد وخود به تونس رفت

۱ـ مراکشی مرك اورا درسال ۵۷۹ می نویسد

۲ـ خطیب علی بن اسحاق، فقیه‌محدث ابومحمد عبدالحق بن عبدالرحمن‌ازدی‌اشبیلی مؤلف کتاب «الاحکام» وتألیفات دیگر بود

ولشکری بفرماندهی یعقوب نامی بجنگ علی فرستاد که باشکست روبرو گردید، پس بار دیگر خود درمقابل علی بن اسحاق بجنگ برخاست و یاران علی باپایداری مختصری روبگریز نهادند وعلی خود مجروح گردید وفرار کرده ودر خیمهٔ پیرزنی جان سپرد (تاریخ مرگ او بدرستی معلوم نیست فقط گفته‌اند که اودرسال ۵۹۱ زنده بوده است).

۵- یحیی بن اسحاق بن محمد

درموقع بیرون آمدن علی بن اسحاق ازمیورقه، برادرانش یحیی وعبدالله وابوبکر بااو همراه بودند وپس ازمرگ علی باتفاق آراء، یحیی رابرخود مقدم داشتند و تا ـ برگشتن یعقوب امیرموحدین باعرب بادیه بسر بردند.

دست یحیی بن غانیه مانند برادرش علی در کار تدبیر امور باز بود ودرافریقا بسر می برد.

۶- عبدالله بن اسحاق بن محمد

عبدالله پس ازمرگ برادرش علی وروی کارآمدن برادرش یحیی درافریقا بجزیرهٔ میورقه باز گشت وبر آن دست یافت و برادرش محمد بن اسحاق را که راه موحدین رابآنجا باز کرده بود، باندلس تبعید نمود.

موحدین مقدم محمد را گرامی داشتند واورا برشهردانیه حکومت دادند تاروزی که درهمانجا مرد.

عبدالله مانند پدر، میورقه رابخوبی اداره می کرد تاآنکه درسال ۵۹۹ (۱۰۲۲) موحدین برآن جزیره دست یافتند(۱)

۱- جزیرهٔ میورقه ازسال ۶۱۰ تاسال ۶۲۷ (۱۰۲۴ - ۱۲۲۹) بدست عُمّال موحدین اداره می شد، ودرسال ۶۲۷ جیم اول پادشاه اراغون آنرا تصرف نمود.

۳۳

موحدین (Almohads)

که از سال ۵۱۷ (۱۱۲۳) جنك آنها با مرابطین آغاز شد و در سال ۵۴۱ ه (۱۱۴۶ م) عبدالمؤمن بن علی، اندلس راتحت اختیار درآورد.

موحدین درسال ۶۳۲ (۱۲۳۵ م) باشکست روبرو شده و کمی بعد اسپانیا را ترك گفتند.

درسال ۵۱۵ هجری(۱) (۱۱۲۱ م) مردی بنام محمدبن عبدالله‌بن تُومَرت هَرغی ازقبیلهٔ مصموده‌درسوس ظهور کرد که‌خودرا ازفرزندان‌حسن مثنّی‌میدانست(۲)

اودرسال ۵۰۱ که شانزده ساله بود برای تحصیل علم ازافریقا بآسیا و ببغداد رفت وازابوبکرشاشی، ومبارك‌بن عبدالجبار، ودیگردانشمندان وشاید ابوحامد غزّالی استفاده کرد(۳) آنگاه‌باسکندریه‌رفت وبمحضردرس ابوبکرطرطوشی فقیه‌رفت وآمد می کرد. رسیدن اوباسکندریه در زمان خلافت آمربن مستعلی دهمین خلیفهٔ‌فاطمی

۱- بگفتهٔ ابن‌خلکان ۵۱۴

۲- او نسب خودرا چنین نوشته بود: محمدبن عبدالله بن عبدالرحمن بن هودبن‌خالد ابن تمام بن عدنان بن صفوان بن سفیان بن جابر بن یحیی بن عطاء بن رباح ابن یسار بن عباس بن‌محمدبن‌حسن بن حسن بن‌علی بن ابیطالب‌علیه‌السلام(وفیات ج۴ص۱۳۷)هرغی نسبت بهرغه بفتح ه و سکون ر و فتح غ، قبیله‌ای بزرك ازمصامده است که در کوه سوس فرود آمدند (وفیات ج۴ ص۱۴۶)

۳- مقارن ظهور ابن تومرت، کتاب احیاءالعلوم غزالی‌مورد انتقاد، وخودش مورد تکفیرفقهای قرطبه گشته بود، علی‌بن تاشفین پادشاه‌مرابطین رأی فقهارا پذیرفت‌ودستور داد همه کتابهای غزالی رابحکم آنکه نویسنده‌اش کافراست بسوزانند

چون ابن تومرت بمحضردرس‌غزالی حاضرشد وازوضع اومعلوم بود که غریب‌است

بقیهٔ حاشیه درصفحهٔ بعد

مصر (۴۹۵ ـ ۵۲۴) بود . اودر امر بمعروف ونهی ازمنکر اصرار زیاد ومنطق خاصی داشت، وسختگیری اودر این کار بحدّی بود که درمکه آزارهائی دید وازآنجا بمصر رفت وازمصرنیز بیرون رانده شد .

ابن تومرت در کشتی نشست و بعادت خود در کار امر بمعروف ونهی ازمنکر اصرار می کرد تا آنجا که اهل کشتی او را بدریا انداختند و ـ چنانکه گفته‌اند ـ بیش ازنصف روز درمیان دریا بود وزیانی باو نرسید، پس اهل کشتی او را گرفتند و پیوسته مورد احترام آنها بود تا آنکه در مهدیه فرود آمد (۵۰۵) و این در زمان حکومت امیر یحیی بن تمیم بن معزّبن بادیس حمیری ـ که از۱۵ رجب سال۵۰۱ تا ۱۰ذی‌الحجه سال۵۰۹ که کشته شد برافریقا حکومت داشت ـ بود.

محمد درمهدیه بمسجدی رفت ومردم اطراف اورا گرفتند و کتابی در علم کلام برآنها میخواند ودست بتغییرمنکرات گشود .

یحیی بن تمیم او را خـواست و چون آثار تقوی وزهد ودانش اورا دید گفت : دربارهٔ من دعا کن. ابن تومرت گفت: خدا تورا برای رعیّت‌نافع قرار دهدوفرزندانت را ازآنها برخوردار سازد .

محمد چند روزی در مهدیه ماند وآنگاه روانهٔ «مَنسِبیر»(۱) گردید و پس از مدتی که آنجا ماند بشهر بَجایه‌رفت وبکار تدریس وموعظه پرداخت و دلها رابخود متوجه ساخت .

حاکم بجایه که ازنفوذاوبیمناك شده بوداورا فرمود تابیرون رود وابن‌تومرت

بقیهٔ حاشیه ازصفحهٔ قبل

وغزالی آگاه شد که ازمغرب می‌رسد ، پرسید که در مغرب ازکتاب احیاءالعلوم تا چه حد استقبال کردند ؟ ابن تومرت حقیقت مطلب را بی‌پرده گفت و غزالی برخلاف انتظار،خبر یافت که کتابهای اورا درقرطبه ومراکش وفاس وقیروان‌سوزانیده‌اند . گویندابن تومرت تحت تأثیرفکر غزالی قرارگرفت وازهمانجا فکربرانداختن دولت مرابطین برای‌او پیدا شد (تاریخ اندلس درعهد مرابطین وموحدین ص۱۹۵-۱۹۶)

۱ـ بضم م وفتح ن و کسرب: جائی است‌درافریقا میان‌مهدیه‌وسوسه(مراصدالاطلاع)

در یکفرسخی بجایه درقریهٔ «مَلاّلَه»(۱) که درساحل دریا است فرود آمد و در آنجا عبدالمؤمن بن علی قیسی را که برای طلب علم بمشرق می‌رفت دیدار کرد.

ابن تومرت درخلوت ازنام ونسب عبدالمؤمن ونیزازمقصدش پرسید، عبدالمؤمن گفت برای تحصیل علم بمشرق زمین می‌روم. ابن تومرت گفت کاری بهتر از آن در پیش داریم، بیاومرا درراه ازمیان بردن منکرات وزنده کردن علم وفرونشاندن بدعتها همراهی نما. عبدالمؤمن دعوت اورا پذیرفت وتسلیم ارادهٔ او گردید.

ابن تومرت پس ازیکماه توقّف در مَلاله از آنجا کوچ کرد و مردی از مردم ملاّله بنام عبدالواحد همراه وی بود تا آنکه بشهر تلمسان(۲) آمد و آنجا نیز در مسجدی جای گزید ودردلها هیبت وعظمتی پیدا کرد.

پس ازچندی بشهر فاس رفت ودردعوت باصول عقائد اشعری تاآنجاپافشاری داشت که حاکم شهر، فقهارافراهم ساخت تابا اوبحث نمایند لیکن فقها که جزفروع فقهی چیزی نمی‌دانستند درمقابل جدلهای نظری اوعاجز آمدند وبحاکم گفتند اورا بیرون کند تامردم عوام رافاسد نسازد.

ابن تومرت ناچار ازفاس بمراکش رفت.

علی‌بن یوسف‌بن تاشفین امیر مراکش (۵۰۰ ـ ۵۳۷) اورا خواست و فقها را برای مناظرهٔ بااو احضار نمود. کلمات نظری اورا کسی نمی‌فهمید مگریك نفر بنام مالك بن وُهَیب نویسندهٔ کتاب «قراضة الذّهب فی ذکر لئام العرب» که ازفلسفه بهرهٔ وافی داشت و کتاب «ثمرهٔ» بطلمیوس دراحکام، و کتاب «مجسطی» اورادرهیئت بخط خود نوشته وبر آندو حواشی نگاشته بود.

مالك درمجلس مناظره سرعت انتقال وتیز هوشی واستعداد عجیب ابن تومرت را دانست و گفت این مردی است مفسد که اگر بماند خطرناك است و اگر پای او

۱ـ بفتح م وتشدید ل.

۲ـ بکسرت و ل وسکون م (مراصدالاطلاع)

بزمین مصامده(۱) رسد فتنه‌ای بزرگ برای ما پدید آید پس اورا بکش.
علی‌بن یوسف در کشتن اوتأمّل کرد، مالك گفت: اکنون که او را نمی کشی زندانیش کن تا در زندان بمیرد علی گفت: بچه عذری مرد مسلمانی را زندانی کنم، فقط می‌توانم اورا بیرون کنم تا بهرجا که خواهد برود.
ابن تومرت از آنجا به «سوس» Sousse متوجه شد ودر جائی بنام «تینمَلّ»(۲) فرود آمد.
ابن خلّکان می‌نویسد: محمّدبن تومرت ازمراکش متوّجه «اغمات» گردید تا برادر دینی خود عبدالحق‌بن ابراهیم را که ازفقیهان مصامده بود، دیدارنماید ودر– آنجا عبدالحق باو گفت اینجا پناهگاه خوبی‌برای شما نیست ویکروزه راه،دراین کوه جائی است بسیار مناسب یعنی تینمَلّ، پس محمد و یارانش بآنجا رفتند و از ارادت و پذیرائی گرم مردم آنجا برخوردار گشتند.
اینجا بود که دعوت ابن تومرت(۳) رسماً آغاز شد و بزرگان مصامده اطراف

۱- قبائل مصامده: هَسکُوره، صُنهاجه، دُکّاله، جُزُوله، هَنتامه، جِنفیسه هَرغه، اهل تِینمل وچند قبیلهٔ دیگر
قبائل مهم‌موحدین که باین‌نام‌خوانده می‌شدند ولشکریان و کارگردانان موحدین‌از آن قبیله‌ها بودند ودیگرقبائل مهم مصامده رعیت آنها محسوب می‌شدند:
۱- هرغه که قبیلهٔ ابن‌تومرت است
۲- کومه که قبیلهٔ عبدالمؤمن اسب
۳- چندین قبیله که اهل تینمل باشند وباین عنوان خوانده می‌شدند
٤- قبیلهٔ جِنفیسه که درفصاحت‌بردیگران برتری داشت
٥- جِدمیوَه
٦- بعضی قبائل صُنهاجه
۷- برخی قبائل هَسکُوره (المعجب ص۳۳۹ - ۳٤۱)
۲- بکسر ت وفتحن وفتح م وتشدید ل
۳- بضم ت وفتح م: نامی است بربری

اورا گرفتند وازراه تدریس وبیان معارف، دلهاشان رامالك شد وسپس بنام امر بمعروف ونهی ازمنکر آنان را بقیام ونهضت دعوت نمود واز خون ریزی بهرصورت که باشد نهی کرد.

اوپیوسته نام مهدی آل محمّد علیهم السلام رامی برد واحادیثی که در کتب حدیث راجع بآن بزرگوار رسیده است بیان می کرد وهنگامی که بزرگواری وشخصیّت و نام ونسب مهدی علیه السلام در نفوس آنها جای گرفت، خود رامهدی خواند و گفت منم محمدبن عبدالله ...... تا آنکه نسب خود را بخاتم الانبیاء صلی الله علیه وآله رسانید ومدعی مقام عصمت گردید وازمردم برمهدوّیت و عصمت خویش بیعت گرفت و کتابهائی ازجمله «أعزّ مایطلب» تصنیف کرد.

دربیشتر مسائل اعتقادی پیرو ابوالحسن اشعری بود، مگر درمسئلهٔ صفات و چند مسئلهٔ دیگر که بامعتزلیان موافق بود.

گفته‌اند: درباطن بمذهب شیعه تمایل‌داشت ولی چیزی اظهار نمیکرد.

روزبروز برارادت وفرمانبری مصامده ازابن تومرت افزوده می‌شد تاآنجا که اگر یکی ازآنهارابکشتن پدر یابرادریا پسرش امر می کرد، بیدرنك امتثال‌مینمود

درسال ٥١٧ (١١٢٣م) لشکرعظیمی ازمصامده که‌بیشترشان ازاهلِ تینملّ بودند فراهم ساخت و گفت: اکنون‌باید بجهاد این مردمی که از دین بیرون رفته و خود را مرابطین نامیده‌اند بروید وآنهارابترك منکرات واحیای معروف‌وازمیان بردن بدعتها واقرار باامام مهدی معصوم دعوت نمائید.

درصورتیکه دعوت شما را پذیرفتند برادران دینی شما خواهند بود و گرنه کشتن آنها برشما رواست.

فرماندهی این سپاه را بعبدالمؤمن بن علی داد و گفت: مؤمنان شما هستید و عبدالمؤمن امیرشما است. ازآن روزعبدالمؤمن«امیرالمؤمنین» گفته‌شد.

سپاه موحدین بقصد مراکش بیرون آمدند و در جائی بنام «بحیره» نزدیك مراکش بالشکرانبوه مرابطین که از بزرگان قبیلهٔ لمتونه بودند و زبیربن‌علی‌بن یوسف‌بن تاشفین برآنها امارت داشت، روبرو گشتند وپس ازآنکه مرابطین دعوت

عبدالمؤمن را ببدی رد کردند، جنك سختی در گرفت که پیروزی با مرابطین بود و موحدین با کشتار زیادی که‌دادند، روبهزیمت نهادند. عبدالمؤمن باچند نفرازیاران خود جان بدر برد و هنگامی که خبراین‌شکست بـاابن‌تومرت رسید، گفت: مگرعبدالمؤمن‌نجات نیافته‌است؟ گفتند:چرا. گفت: پس ما کسی را ازدست نداده‌ایم.

دراین جنك ابوعبدالله ونشریسی مفقود گشت(١).

چون اصحاب‌ابن‌تومرت شکست یافته نزد او باز آمدند، در مقام دلداری آنها برآمدو گفت: کشته‌های شماشهدای راه دین واحیای سنّت بوده‌اند. و با این گفته‌ها آنان رابیش ازپیش بجنك بامرابطین وغارت بردن‌براطراف مراکش رغبت داد.

ابن تـومرت درسال ٥٢٤ که کار مـرابطین مختلّ وضعیف گشته وپیروان‌او بسیارنیرومند شده‌بودند در گذشت (١١٣٠ م) وریاست مریدان خود رابه عبدالمؤمن واگذاشت.

١ـ اواز اوائل کاربا‌ابن تومرت همکاری‌داشت. ابن خلکان اورا عبداللهٔونشریسی نوشته و گوید، ونشریسی بفتح و،سکون ن، فتح ش، کسر ر، سکون ی: نسبت به «ونشریس» است که‌شهر کوچکی‌است درافریقا ازتوابع بجایه‌میان باجه وقسطنطینیهٔمغرب

امرای موحدین

و حکومت آنها بر اندلس

۵۴۱ - ۶۶۸(۱۱۴۶ - ۱۲۶۹ م)

درسال ۶۶۸ واثق مرد وحکومت موحدین درمراکش و اندلس بپایان رسید و دولت بنی‌مرین درمراکش ودولت بنی‌احمر درغرناطه آغاز گردید.

۱ - عبدالمؤمن بن علی قیسی کُومی(۱)

۵۴۱ - ۵۵۸(۱۱۴۶ - ۱۱۶۲ م)

چنانکه اشاره‌شد،عبدالمؤمن درسال۵۱۷ امیرالمؤمنین نامیده‌شد ودرسال۵۲۴ بکوشش عمربن عبدالله صُنهاجی،وعمربن وَمزال، وعبدالله‌بن سلیمان‌ازمردم تینمل جانشین ابن تومرت گردید ومصامده بفرمان اودرآمدند،

عبدالمؤمن خود را ازقبیلهٔ قیس عَیلان بن مضربن نزاربن مَعدّبن عدنان می‌دانست . اودر سال ۴۸۷ در حکومت یوسف بن تاشفین متولد شد، و در سال ۵۸۸ درگذشت ومدت حکومت اواز سال ۵۳۷ که علی‌بن یوسف‌بن تاشفین در گذشت ۲۱ سال بود.

نوشته‌اند که هروقت ابن تومرت عبدالمؤمن رامی‌دید می گفت :

تکاملت فیك اخلاقٌ خصصت بها
فکلّنا بك مسرورٌ و مغتبط

فالسنّ ضاحکةٌ والکفّ مانحةٌ
والصدر منشرحٌ والوجد منبسطٌ

وزرای عبدالمؤمن :

۱- ابوحفص عمربن عبدالله صنهاجی که در آغاز کار،وزارت داشت و پس از

۱- بضمك: نسبت‌است بقبیلهٔ کُومه که درساحل‌دریانزدیك تلمسان فرود آمده بودند (وفیات ج۲ ص۴۰۴)

روبراه شدن کارشان، اورا بالاتر ازوزارت دانستند ودیگری بر گزیده شد.

۲ـ ابوجعفر احمدبن عطیّه که جای عمررا گرفت و در ۵۵۳ عبدالمؤمن اورا کشت ودارائی اورا مصادره کرد.

۳ـ عبدالسلام کومی پس از کشته شدن ابوجعفر. اوهم در ۵۵۷ کشته شد.

۴ـ عمر بن عبدالسلام که عبدالمؤمن اورا پس از کشتن پدرش وزارت داد.

منشیان عبدالمؤمن :

۱ـ ابوجعفراحمدبن عطیّةوزیر، که دردولت لمتونیان (مرابطین) منشیعلیبن یوسف وتاشفینبن علی بود.

۲ـ ابوالقاسم عبدالرحمنقالمیازمردم بجایه ازقریه‌ای بنام«قالم» پس‌از کشته شدن ابوجعفر درسال۵۵۳.

۳ـ ابومحمد عیاش‌بن عبدالملک‌بن عیّاش ازمردم قرطبه.

قضات عبدالمؤمن :

۱ـ ابومحمد عبداللهبنجبل‌ازمردم‌شهر وَهرانOran که‌باتلمسان Telemcen دو روز راه فاصله‌دارد.

۲ـ عبداللهبن عبدالرحمن مالَقی که پس ازمرگ عبدالمؤمن در اوائل حکومت ابویعقوب نیزقضاوت داشت.

پس از آنکه آخرین امیر مرابطین اسحاق‌بن علی درسال۵۴۲ کشته شدوشهر مراکش پس از ۱۱ماه محاصره بدست موحدین افتاد و حکومت مرابطین پس از ۷۶ سال منقرض گردید، نواحی مغرب دور(۱) و قلمرو حکومت مرابطین بدست عبدالمؤمن افتاد.

عبدالمؤمن درسال ۵۴۰ (۱۱۴۵) بربجایه وقلعهٔ بنیحمّاد که دردست‌یحیی‌بن عزیزبن منتصرصنهاجی بود دست یافته بود.

دراین تاریخ، قسمت غربیاندلس بدست موحدین‌افتاد وجزیرهٔ خضراء، و رنده

۱ـ المغرب الاقصي Mauretania

وسپس اشبیلیه وقرطبه و غَرناطه، بدست عمروبن َومزال فتح گردید .

دراین موقع، عبدالمؤمن بالشکری عظیم باندلس حرکت کرد و درشهر سبته فرود آمد آنگاه ازدریا گذشت ودر کوه معروف به «جبل الطارق» **Gibraltr** پیاده شدو آنرا «جبل فتح»(١) نامید وچند ماهی در آنجا توقف کرد . آنجا کاخهائی ساخت و شهری بنیان نهاد .

بزرگان اندلس ازمردم مالقه وغرناطه ورنده وقرطبه واشبیلیه و دیگر شهرها دراینجا برای بیعت نزد اوحاضرشدند، وشعرائی ازقبیل محمدبن حبّوس فاسی، وابن-الطلیق اصمّ مروانی، وابوعبدالله محمدبن غالب رُصافیِ‌از مردم بلنسیه ساکن شهر مالقه، قصائدی درمحضر عبدالمؤمن انشاء نمودند .

عبدالمؤمن پس ازمدتی که درجبل فتح توقف داشت، حکومت اشبیلیه و توابع آنرا بفرزند خویش یوسف(١) وامارت قرطبه را بابو حفص عمربن َومزال ، وحکومت غرناطه ونواحی آنرا بپسرش ابوسعید عثمان بن عبدالمؤمن داد و خود بمراکش باز گشت ودست بکار تسخیر افریقا گردید .

عبدالمؤمن بدانشمندان وهنرمندان علاقهٔ خاصی داشت وپیوسته آنها راتشویق می کرد. علوم وفنون درتمام قلمرو امپراطوری اوبخصوص دراندلس ترقیّات پردامنه‌ای داشت ودرمراکش مراکز علمی بسیار تأسیس نمود .

٢- ابو یعقوب یوسف بن عبدالمؤمن
جمادی الاخره
٥٥٨ - ٥٨٠(١١٦٢ - ١١٨٤ م)

یوسف پس ازخلع برادرش محمد که ولیعهد پدربود ودرنتیجهٔ میگساری و کم خردی و ضعف اراده از کار بر کنار شد ، جای پدر را گرفت و در این کار برادرش ابوحفص عمربن عبدالمؤمن بیش ازدیگران تاثیرداشت .

یوسف در زمانیکه از طرف پدر والـی اشبیلیه بود، در تحصیل علم و ملازمت

١- عبدالمؤمن ١٦ پسرداشت

دانشمندان اصرارمی‌ورزید، از جمله در علم لغت ازابواسحاق ابراهیم بن عبدالملك معروف به «ابن مُلکون» استفاده می کرد.

ابوبکر محمدبن عبدالملك‌بن طفیل اندلسی اشبیلی طبیب و فیلسوف معروف قرن ششم هجرت،نویسندهٔ‌رسالهٔ حیّ‌بن یقظان،متوفای سال ۵۸۱ ازتلامذهٔ ابن‌صائغ(۱) نیزدر مصاحبت ابویعقوب بود وپیوسته دانشمندان معروف را نزد او معرفی می کرد واورا بتشویق و اکرام آنان وادار می‌نمود. ابن طفیل بود که ابویعقوب را بمقام علمی ابوالولید محمدبن احمدبن رشد مالکی قرطبی اندلسی رهبری کرد و او ابن رشد رابتلخیص کتب ارسطو وادار نمود.

وزرای ابو یعقوب :

۱ـ برادرش عمردر اوائل کار.

۲ـ ابوالعلاء ادریس بن ابراهیم‌بن جامع ، تاآنکه درسال۵۷۷ او را گرفت و دارائیش رامصادره کرد.

۳ـ پسرش ابویوسف که ولیعهد پدربود.

منشیان ابو یعقوب :

۱ـ ابومحمد عیاش‌بن عبدالملك‌بن‌عیّاش نویسندهٔ پدرش.

۲ـ ابوالقاسم قالمی که چندی منشی عبدالمؤمن بود.

۳ـ ابوالفضل جعفربن احمد معروف به «ابن‌محشوّه» ازمردم شهربجایه.

قضات ابو یعقوب :

۱ـ ابومحمدمالقی عبدالله‌بن‌عبدالرحمن که درزمان عبدالمؤمن‌نیز برسر کاربود

۲ـ عیسی‌بن‌عمران‌تازی، پس ازعزل مالقی

۳ـ حجاج‌بن ابراهیم تجیبی ازمردم شهر «اَغمات» ازتوابع مراکش

٤ـ ابوجعفر احمدبن مَضاء ازمردم شهرقرطبه.

۱ـ ابن صائغ محمدبن یحیی باجی تجیبی سرقسطی اندلسی، همان ابن‌باجه است که از بزرگان اطبا وفلاسفهٔ اوائل قرن٦ هجری است ودرسال۵۲۳ درشهرفاس‌درگذشت.

ابویعقوب درمراکش بود تادرسال۵۶۷،ظاهراً برای جهاد با مسیحیان و در-
باطن برای گرفتن قسمتی از اندلس یعنی مرسیه و نواحی آن ، که در دست ابن
مردنیش محمدبن سعدبود،رهسپار اندلس گردید وبالشکری عظیم درشهرسبته فرود
آمد . آنگاه ازدریا گذشت ودرشهر اشبیلیه جای گرفت .

عثمان برادرابویعقوب که والی شهرغرناطه بود مأمورشد لشکری برسرمرسیه
فرود آورد ، عثمان بالشکری درنزدیك مرسیه فرودآمد ومحمدبن‌سعد هم بالشکری
عظیم که بیشترفرنگی‌بودند درمقابل‌وی‌ایستاد . یاران محمد باشکست روبرو شده و
جمعی ازبزرگان رومی کشته شدند ، محمد بداخل شهر گریخت و بیدرنك از طرف
موحدین محاصره شد ودرایام محاصره در گذشت ، مرك اورا تارسیدن برادرش یوسف
ابن سعد ملقب به «رئیس» که ازطرف برادر والی بلنسیه بود کتمان کردند .

یوسف بامشورت یاران‌خویش تسلیم شدن راشایسته دید ومرسیه راوا گذاشت
تاموحدین برآن دست یافتند .

درسال۵۷۹ (۱۱۸۳ م) نیزابو یعقوب برای جهاد باندلس آمد و لشکری از
مصامده ودیگر قبائل فراهم‌ساخت وچندی دراشبیلیه توقف نمود وآنگاه بقصد شهر
شَنتَرین Santarein که از آغاز حکومت مسلمین در دست آنها بود و در سال۵۴۳
الفونس ششم پادشاه قسطیلیه (۱) آنرا بدست آورد و از دست مسلمین بیرون رفت ،
لشکر کشید .

مدتی شهر را محاصره داشت و کاری از پیش نرفت ، روزی تصمیم باز گشتن
گرفت و گفت: فردا بازمی گردیم . این سخن باعث شد که در همان شب ابوالحسن
علی‌بن‌عبدالله‌بن‌عبدالرحمن‌مالقی که‌پدرش‌ازقضات‌عبدالمؤمن‌بودواورا«خطیب‌الخلافه»
می گفتند ، کوچ کرد ودر نتیجه بیشترسپاه، شبانه‌ازنهر «تاجو» Tajo (Tagus)عبور
کردند وجز کسانی که نزدیك خیمهٔ ابو یعقوب بودند کسی باقی نمی ماند ، رومیان
بادیدن این وضعیّت،فرصت‌راغنیمت شمرده حمله‌ورشدند و کسان ابویعقوب‌را کشتند
وخوداورابانیزه‌ای مجروح ساختند که پس ازچند روزی در گذشت (۵۸۰ ه).

۱ـ قشتاله Castile

ابوالحسن مالقی از ترس، نزد پادشاه مسیحی گریخت و پس از چندی دانست که خطا کرده است پس نامه‌ای بموحدین نوشت تا بزرگانی برای او شفاعت نمایند و ضمناً آنها را تشویق نمود که بار دیگر حمله کنند و از بعضی اسرار دشمن آگاهشان ساخت، این نامه بدست پادشاه شنتربن افتاد و دستور داد که ابن مالقی را سوزاندند.

ابو یعقوب در ۷ ماه رجب سال ۵۸۰ (۱۱۸٤) در گذشت وجسد او را از اشبیلیه همراه کافور حاجب فرستادند تا در تینمل، پهلوی پدرش عبدالمؤمن و ابن تومرت دفن گردید(۱).

۳- ابو یوسف یعقوب بن یوسف بن عبدالمؤمن (منصور)
۵۸۰ - صفر ۵۹۵ (۱۱۴۸ - ۱۱۹۸ م)

ابویوسف ۳۲ ساله بود که بجای پدر نشست و پس از ۱٦ سال وهشت ماه و چند روز سلطنت، در ٤۸ سالگی درماه صفر سال ۵۹۵ در گذشت(۲).

وزرای منصور :

۱- ابوحفص عمر بن ابی زید هنتانی

۲- سپس ابوبکر بن عبدالله بن ابی حفص عمر بن ومزال، تا روزی که درسرزمین مسیحیان کشته شد.

۳- ابوعبدالله محمد بن ابی بکر بن ابی حفص عمر بن ومزال پسر عموی وزیر مقتول، تا آنکه از وزارت بیزار شد و بیکی از نواحی اشبیلیه گریخت و راه زهد و ترك دنیا را درپیش گرفت.

٤- ابوزید عبدالرحمن بن موسی بن یوجّان هنتانی

منشیان منصور :

۱- ابوالفضل جعفر بن احمد از منشیان پدرش

۱- ابو یعقوب ۱۸ پسر داشت.

۲- منصور ۱٦ پسر داشت

۲ـ ابوعبدالله محمدبن عبدالرحمن بن عیاش ازمردم بَرشانه(۱) که در سال ۶۱۹ در گذشت.

قضات منصور :

۱ـ ابوجعفر احمدبن مضاء که نامش پیش ازاین برده شد

۲ـ ابوعبدالله محمدبن مروان ازمردم شهر وَهران

۳ـ ابوالقاسم احمدبن محمدازاولاد بَقّی بن مَخلد(۲)فقیه‌محدث که ازاحمدبن حنبل روایت می کند (واو غیر ازاحمدبن بقی‌بن مخلد است که درسال ۳۱۴ قضاوت یافت).

کار حکومت ابویوسف پس از پدر در اول امر بیشتر با کوشش پسر عمویش ابوزید عبدالرحمن بن عمر بن عبدالمؤمن روبراه شد،وپس ازانجام بیعت،مردم ازمرك پدرش آگاه شدند.

ابویوسف رابا بنوغانیه زدوخوردهائی بود که بیشتر مربوط بافریقا است‌وپیش ازاین هم بآنها اشاره شده است.

هنگامی که ابویوسف سر گرم کوبیدن بنی‌غانیه بود برادرش ابوحفص عمر که «رشید»لقب‌داشت وعمویش سلیمان‌بن عبدالمؤمن درحکومت‌طمع کردند.

ابوالربیع سلیمان خواست قبائل صنهاجه رادر این کار باخود همراه سازد وبا کومك آنها بمقصود برسد، لیکن توفیقی حاصل نکرد و کارش برسوائی کشید.

برادرش عمرنیزازمخالفت بهره‌ای ندید وپس از کشتن قاضی مرسیه وخطیب آن، وآمدن ابویوسف برای دفع فتنه از بجایه بفاس، هردو دستگیر شدند و بدستور ابویوسف ازمراکش،آندو را گردن زدند (۵۸۳ ـ ۱۱۸۷ م)

ابویوسف در زمان‌خود،عمل بکتاب وسنت رامیزان قرارداد، وامر کردتا کتب فقه را پس ازجدا کردن احادیثی که در آنها بود بسوزانند. مراکشی‌می گوید: من درآنروز درفاس بودم که بارهای کتاب را می‌آوردند وآتش می‌زدند.

۱ـ بفتح ب، قریه‌ای است ازنواحی اشبیلیه (مراصد)

۲ـ بفتح ب ، کسر ق، تشدید ی، فتح م، سکون خ، فتح ل.

ابویوسف از بحثهای اجتهادی سخت جلومی گرفت و جمعی از دانشمندان را فرمود تا احادیثی از ده کتاب معروف حدیث :

۱ـ صحیح محمد بن اسماعیل بخاری	متوفای سال ۲۵٦ هجری
۲ـ صحیح مسلم بن حجّاج نیشابوری	« « ۲٦۱ «
۳ـ سنن ابوداود سلیمان بن اشعث سجستانی متوفای	« ۲۷۵ «
٤ـ سنن ابوعیسی محمد بن عیسی ترمذی	« « ۲۷۹ «
۵ـ موطّأ مالك بن انس	« « ۱۷۹ «
٦ـ سنن ابوعبدالرحمن احمد بن علی بن شعیب نسأی	« ۳۰۳ «
۷ـ سنن ابوبکر احمد بن عمر بصری بزّار	« « ۲۹۲ «
۸ـ مسند ابن ابی شیبه	« « ۲۳۵ «

۹ـ سنن دارقطنی ابوالحسن علی بن عمر بن احمد بغدادی متوفای سال ۳۸۵ ﻫ

۱۰ـ سنن بیهقی ابوبکر احمد بن حسین بن علی خسروجردی « « ٤۵۸ ﻫ

درموضوع نماز و آنچه بدان وابسته است جمع آوری نمایند . این کار بانجام رسید و او خود آنرا برای مردم میخواند و آنها را بحفظ آن وادار می‌نمود و بهر کس آنرا حفظ می کرد جائزه می‌داد و منظورش از این پافشاری آن بود که مذهب مالك را از اندلس براند و مردم را بهمان ظاهر قرآن و حدیث توجه دهد .

پدرش ابویعقوب و جدش عبدالمؤمن نیز چنین مقصودی داشتند جز اینکه مقتضیات اظهار آن درعصر آندو فراهم نبود .

ابوبکر بن جدّ می گوید : اول باری که برامیرالمؤمنین ابو یعقوب درآمدم کتاب ابن یونس را نزد او دیدم، پس بمن گفت: ای ابوبکر باین آراء پراکنده‌ای که در دین خدا پدید آمده است می نگرم ! هان بگو، هر گاه دریك مسئله چهار یا پنج قول است یا بیشتر از آن، حق کدام است وپذیرفتن کدام یك برمقلّد واجب است ؟ خواستم مشکل اورا جواب بگویم که‌سخنم راقطع کرد و گفت: ای ابوبکر راهی نیست مگر این ـ واشاره کرد بقرآن ـ یا این ـ و اشاره کرد بکتاب سنن ابی داود که در طرف راست او بود ـ یا شمشیر.

درزمان یعقوب،مطلب آشکار گشت وعلمای علم حدیث بمقامی ارجمندرسیدند
درسال ٥٨٥ (۱۱۸۹ م) پادشاه پرتقال بر شهر شلب حمله برد و آنرا غارت کرد وبتصرف خویش درآورد. ابویوسف بالشکری عظیم ازدریا گذشت وبیدرنك در کنار شهرشلب فرود آمد وآن را از دشمن پس گرفت(۱) وبرحصن طُرّش نیز دست یافت وبمراکش باز گشت وسخت بیمار شد.

برادرش ابویحیی که حکومت اندلس راباو داده بود، باميد اينكه برادرش بمیرد وجانشین او گردد در رفتن بطرف اندلس امروز وفردا می کرد وابویوسف هر گاه از بیماری خون سبك می‌شدمی گفت: ابویحیی رفت یانه؟

ابویحیی ناچار براه افتاد ویقین داشت که برادرش بزودی خواهد مرد پس در مقام همراه ساختن بزرگان اندلس برآمد و می گفت: امیرالمؤمنین امروز یا فردا مردنی است،

بزرگان اندلس هریك جواب قطعی رابدیگری حواله می‌داد تاابویحیی بشهر مرسیه رسید ومردم اندلس‌ازترس جان خودقضایا رابخلیفه نوشتند. بیماری ابویوسف سبك شد و با تجویز پزشکان آمادهٔ سفر گردید وبقصد شهرفاس Fes حرکت کرد. ابویحیی درشهر سلا Sala بعذرخواهی نزد برادرآمد وفوراً دستگیر شد وپس ازآنکه شیوخ اندلس براو گواهی دادند، بدست برادرش عبدالرحمن بن یوسف گردن زده شد.

درسال ٥٩۱ (۱۱۹٤م) جنگی میان ابویوسف والفونس هشتم پادشاه قشتاله که قراردادصلح پنج‌ساله‌را نقض کرده (٥٩٠) واندلس‌را مورد قتل وغارت قرار داده بود، واقع شد.

جنك «الارك» (Alarcos)

ابویوسف درماه جمادی‌الاخره سال ٥٩۱ بالشکری عظیم درشهر اشبیلیه فرود

۱ـ خاتمهٔ این جنك درماه شوال‌سال ٥٨٧هـ (نوامبرسال ۱۱۹۱ م) بوده است(تاریخ اندلس ص۸۱ ج۲)

آمد ودر نزدیك بطلیوس Badajoz جنك میان آنها درگرفت (روز چهارشنبه سوم شعبان ۵۹۱) وازلشکر الفونس درحدود سی‌هزار اسیر وبیش ازصدهزار کشته‌شدند. جمعی‌ازمسلمین‌نیز‌بشهادت‌رسیدند،ازجمله:ابوبکروزیر که‌ذکرش گذشت(۱)

ابویوسف از آنجا به «قلعهٔ رباح» Clatrava آمدو کلیسای آنجا رابمسجدتبدیل نمودودر آن‌نمازخوانده‌شد، آنگاه پس‌از‌تسخیرچندین قلعه درنواحی طلیطله‌باشبیلیه باز گشت وسال۵۹۱ رادر آنجا ماند وسال دیگر برشهر طلیطله حمله برد وشکستی سخت بدشمن داد.

درسال سوم نیزبسر زمین مسیحیان حمله برد وبیش‌از گذشتگان، پیش رفت و بشهر اشبیلیه باز آمد. آنگاه بخواهش الفونس قرار داد صلحی برای مدت ده سال درمیان آندو منعقد گشت وابویوسف بمراکش باز گشت (۵۹٤)

ابویوسف راپادشاهی عادل وعاقل نوشته‌اند که پیوسته حامی و سرپرست علم وهنر بود،وبگفتهٔ بعضی «علما را ازآن جهت حراست وحفاظت می‌نمود که خود عالم بود، ومذهب‌وآداب‌ورسوم رابدان‌واسطه‌محترم‌می‌داشت که خود متدیّن‌وپارسابود»(۲)

درآغاز سلطنت خود درپنج نماز پیشنمازی می کرد تاآنکه روزی برای نماز عصر دیر کرد و نزدیك بود نماز مردم قضا شود، مردم هم بانتظار پیشنماز از نماز فراموش کرده بودند، ابویوسف پس ازنماز، مردم‌را سرزنش کرد و گفت: گویا نماز شما برای خاطرما است نه‌خدا! اگرنه چه مانعی داشت که مردی راپیش داشته بااو نماز می‌خواندید.

گویند چون ابوالقاسم بن بقی راقضاوت داد، براوشرط کرد که باید درجائی بدادرسی مشغول باشد که ابویوسف سخنان اورا درموقع دادرسی وحکم دادن بشنود وهمیشه پرده‌ای میان ابویوسف وابویعقوب آویخته بود

ابویوسف دستور داده بود که ماهی دوبار،معتمدین شهروبازار نزد اوآیند تااز بازارها ونرخها ودیگرامور مربوط بآنها پرسش نماید.

۱- ابن‌اثیر تاریخ‌این‌وقعه را،نهم شعبان سال۵۹۱ می نویسد (کامل ج۹ص۲۳۳)

۲- تاریخ عرب واسلام ص۵۱۲

هر گاه مردم شهری براووارد می‌شدند، پیش از همه چیز از چگونگی رفتار کارمندان وقاضیان وفرمانداران می‌پرسید، وهر گاه مردم از خوبی آنها سخن میگفتند بآنها می گفت: بدانید که شمادر روزقیامت مسئول این گواهی هستید پس مبادا کسی ازشما برخلاف حق گواهی دهد. گاه هم این آیه را برایشان تلاوت می کرد :

«یاایهاالذین آمنوا کونوا قوامین بالقسط شهداءلله ولوعلی أنفسکم اوالوالدین والاقربین »(۱)

مراکشی می‌نویسد: ابویوسف درمراکش بیمارستانی بنا کرد که تصور نمیکنم در دنیا مانند داشته باشد . آنگاه بشرح آن پرداخته است.

در زمان حکومت ابویوسف بود که ابن رشدابوالولید محمدبن احمدبن محمد شارح و ملخص کتب ارسطو مورد بد گمانی وتکفیر واقع گردید وابو یوسف پس از آنکه ابن رشد رابخواری ازمجلس خود راند ، دستور داد کتابهای فلسفی رابسوزانند وتنها کتب طب وحساب، وازنجوم هم آن مقداری که برای شناختن وقت و قبله لازم است نگهداری نمایند

لیکن ابویوسف پس ازباز گشتن بمراکش عاشق ودلباختهٔ فلسفه شد، وابن رشد را ازاندلس بمراکش خواست تاباو نیکی کند و از او معذرت بخواهد . ابن رشد در مراکش بیمار شد ودر سال ٥٩٤ در گذشت، کمی بعد، ابویوسف دراول ماه صفر سال ٥٩٥ بدرود زند گی گفت(۲)

۱ـ سورهٔ نساء ی۱۳۵ : ای کسانی که ایمان آورده‌اید بپادارندگان‌داد، وگواهانی برای خدا باشید هرچند علیه خود یاپدر ومادریا خویشانتان باشد

۲ـ درحضور همین‌پادشاه، مناظره‌ای میان ابن‌رشد وابوبکر بن زُهردر گرفت‌وابن رشد در برتری قرطبه براشبیلیه گفت: نمی‌دانم چه می گوئی جز آنکه هر گاه دانشمندی دراشبیلیه بمیرد وبخواهند کتابهای اورا بفروشند آنها رابقرطبه می برند تاآنجا فروخته شود، وهر گاه مطربی درقرطبه بمیردوبخواهند افزارهای اورا بفروشند ، آنهارا باشبیلیه برده آنجامی فروشند . ابویوسف باصلاح‌الدین ایوّبی وابن‌باجه نیزمعاصر بوده است

۴- ناصر: ابوعبدالله محمد بن ابی‌یوسف
۵۹۵ - ۶۱۱ هـ (۱۱۹۸ - ۱۲۱۴ م)

ولادت ناصر درسال۵۷۶ بود ودر ده سالگی (۵۸۶) ولیعهد پدرشد.

وزرای ناصر:

۱- ابوزید عبدالرحمن بن موسی بن یوجان هنتانی وزیرپدرش.

۲- برادرش ابراهیم بن ابی یوسف که عبدالواحد مراکشی درسال۶۰۵(۱۲۰۸م) که ابراهیم والی اشبیله بود بوسیلهٔ محمدبن فضل بحضور او رسید و قصیده‌ای در-مدحش گفت که در آن می گوید:

فکانما حمصٌ(۱) جمالاً سارةٌ و کأنّ ابـراهیمَ ابـراهیمُ

و أری طلیطلة کهاجر أثرها سیزُ فیها الاَدفونش و هوذمیمُ

مراکشی می گوید: درنوبت دوم که ابراهیم والی اشبیلیه شد، روزآخرذی‌الحجهٔ سال۶۱۳ ازاو جدا گشتم و دیگر او را ندیدم تاسال۶۱۷ که در مصر خبر مرك او را دریافتم.

۳- ابوعبدالله محمدبن‌علی‌بن أبی‌عمران موسی که جدش موسای ضریر(نابینا) جدمادری یوسف‌بن عبدالمؤمن بود، وعبدالمؤمن دخترش زینب را گرفت وهر گاه از مراکش بیرون می‌رفت اورا جانشین خود می گذاشت.

گویند: ابن تومرت درتینمل بعبدالمؤمن دستور داد دختر موسی رابگیرد.

٤- ابوسعید عثمان‌بن عبدالله‌بن ابراهیم‌بن جامع که جدّش ابراهیم بن جامع اندلسی طلیطلی ازیاران ابن تومرت بود و پسرش ابوالعلاء ادریس بن ابراهیم برای ابویعقوب یوسف بن عیدالمؤمن وزارت کرد، وپسر دیگرش عبدالله‌بن ابـراهیم پدر عثمان درحکومت ابی‌یعقوب حکمران شهرسبته ونواحی آن بود.

منشیان ناصر:

۱- ابوعبدالله محمدبن عبدالرحمن‌بن عیاش که ازمنشیان پدرش بود.

۱- مراد اشبیلیه است که آن رابحمص شام تشبیه می کردند.

۲ـ ابوالحسن علی بن عیّاش بن عبدالملك بن عیاش که پدرش عیاش بن عبدالملك ازمنشیان عبدالمؤمن وابویعقوب بود.

۳ـ ابوعبدالله محمدبن یَخلفتَن.

قضات ناصر:

۱ـ ابوالقاسم احمدبن محمد بن بَقّی قاضی پدرش

۲ـ ابوعبدالله محمدبن مروان که درزمان پدرش قاضی بود وعزل گردید.

۳ـ محمدبن عبدالله بن‌طاهر ازمردم فاس که‌خودرا ازفرزندان حسین‌بن‌علی‌بن ابیطالب علیهم‌السلام می‌دانست ودرسال ۵۸۷ه نزدابویوسف آمد وقدرومنزلتی یافت.

٤ـ ابوعمران موسی‌بن عیسی بن عمران که پدرش از قضات ابویعقوب بود. مراکشی می گوید: ابوعمران‌تا امروز که‌سال ۶۲۱ (۱۲۲٤م)است،قضاوت دارد وخبر مرك یاعزل اورا نشنیده‌ام، ابوعمران از دوستان من است وجز او دوستی ندیدم که ریاست اورا تغییرندهد وعوض نکند.

جنگ «العِقاب»

درسال ۶۰۸ه (۱۲۱۱م) ناصر برقلعهٔ شَلبَتَرّه[1] Salvatierra حمله برد وآن‌را فتح کرد. درنتیجه الفونس نهم قشتاله،ازبزرگان و دلیران روم وحتی ازخـود پاپ کومك خواست ولشکری بسیار عظیم برای جنك بامسلمین فراهم گردید.

ناصر دراول سال ۶۰۹ه‌ازاشبیلیه به جَیّان Jaen آمد تا لشکری فراهم نماید الفونس نیزاز شهرطلیطله بالشکری بی‌شمار بیرون آمد وبرقلعهٔ رباح که ابویوسف درجنك باالفونس هشتم آن رابدست آورده بود، دست یافت وچون مردم این قلعه‌را امان داد جمعی ازهمراهان وی بعنوان اعتراض جدا شدند.

ابویوسف ازشهرجیّان بیرون آمدوبالشکرالفونس‌درجائی بنام «عقاب» نزدیك «حصن سالم» روبروشد، دراین جنك چنانکه نوشته‌اند بیش ازصدهزار مسلمان کشته شد (دوشنبه نیمهٔ ماه صفرسال ۶۰۹ـ۱۲۱۲م)

۱ـ ش َب ِت ّر

الفونس Alfonso از آنجا بر دو شهر بَیّاسه Baeza و اُبَّدَه Ubeda (۱) حمله برد ودر بیاسه جز معدودی بیمار وناتوان که بمسجد پناه برده بودند نیافت، پس همه را از دم تیغ گذرانید ومسجد راویران ساخت.

در ابدّه که جمعیتی از فراریان فراهم شده بودند پس از ۱۳ روز محاصره دست بکشتن واسیر کردن وغنیمت گرفتن باز کرد وزنان و کودکان مسلمان را باسیری برد

ناصر پس ازاین شکستها بمراکش بر گشت ودردهم شعبان سال ۶۱۰ (۱۲۱۳م) در گذشت.

۵- مستنصر: ابو یعقوب یوسف بن محمد
۶۱۰ - ۶۲۰ هـ (۱۲۱۳ - ۱۲۲۳ م)

ابو یعقوب درسال ۵۹٤ چهار ماه پیش ازمرگ جدش ابو یوسف، متولّد گردید ودر ۱۶ سالگی بحکومت رسید.

وزرای مستنصر:

۱- ابوسعید عثمان بن جامع که قبلاً وزیر پدرش بود وتا سال ۶۱۵ وزارت داشت

۲- زکریّا بن یحیی بن ابی ابراهیم اسماعیل هزرجی که پس ازعزل ابوسعید در سال ۶۱۵ بوزارت رسید.

قاضی مستنصر:

ابوعمران موسی بن عیسی بن عمران، قاضی پدرش.

منشیان مستنصر:

۱- ابوعبدالله بن عیاش، منشی پدر وجدش.

۲- ابوالحسن بن عیاش

۳- ابوعبدالله محمد بن یَخلُفتن قازازی.

٤- ابوجعفر احمد بن محمد بن عبدالرحمن بن عیاش.

ابویعقوب دوم درماه شوال (یا ذی القعده) سال ۶۲۰ (۱۲۲۳ م) در گذشت.

۱- میان آن و بیاسه هفت میل راه است

٦- ابومحمد عبدالواحد (عبدالعزیز) بن یوسف بن عبدالمؤمن(۱)
۶۲۰ - ۶۲۱ (۱۲۲۳ - ۱۲۲۴ م)

ابومحمد پس ازچند ماهی که برسر کار بود مخلوع ومقتول گردید.

۱- یوسف بن عبدالمؤمن پسری بنام عبدالعزیز ، و پسری بنام عبدالواحد داشته وجانشین ابویعقوب دوم معلوم نیست کدام یك بوده است

شهر های مهم اندلس

که‌در تاریخ ۶۲۱ هجری در تصرف مسلمین بوده است:

حصن بنشکله Pniscola (در ساحل دریای مدیترانه) شهر بلنسیه Valencia شاطبه Jativa جزیرهٔ شقر Xucar دانیه Denia (در ساحل دریای مدیترانه) مرسیه Murcia ، غرناطه granada ، حصن لورقه Lorca حصن بلّس، حصن قلیه، شهر بسته Baza ،وادی‌آش Guadix ، المرّیه Almeria، حصن منکب(۱) Almunecar حصن مالقه Malaga ،جزیرهٔ‌خضراء Algeciras ، جیان Jaen ،قرطبه Cordova اشبیلیه Sevilla ، شلب Silves ، لبله Niebla ، حصن مارتلّه Mertola ، طبیره Tavira مدینهٔ علیا Almaden ، شنت مریّه Santa Maria ، شریش Xeres (Jerez)

ازاین شهرها،شلب واشبیلیه درساحل دریای اطلس، وجزیرهٔ خضراء ، مالقه، منکب ، المریه ودانیه، در کنار دریای مدیترانه واقع است .

۱- مُ نَ كَ

شهر های اندلس

که تاسال ۶۲۱(۱۲۲۴ م)

ازدست مسلمین بیرون رفته بودومسیحیان بر آن مسلط شده بودند

الف ـ شهرهای ساحلی دریای مدیترانه درجنوب شرقی :

بَرْشلونه Barcelona طَرّکُونَه Ttrraqona طرطوشه Tortosa .

ب ـ شهرهای غیرساحلی در جنوب شرقی (اراغون (Aragon) :

سَرقُسطه Saragosa ،لارده Lérida ، اَفراغه Fraga ، قلعهٔ ایّوب Calatayud

ج ـ شهرهای غیر ساحلی درمیان جنوب و غرب (قشتاله Castile):

طلیطله Toledo، کونکه Cuenca .أقلیج(أقلیش) Ucles ، طَلَبیره Talavera، مَکّاده (مَقوده) Maquada مشریط (مجریط ـ مادرید) Madrid ، وَبْذه Huete ، آبله Avila ، و شَقُوبیه Segovia .

د ـ شهرهای مجاور قشتاله (لیون Leon) :

سَمّوره Zamora ،(شَلَمَنْکَه)(شَلَمنقه) Salamanca سِبطاط.وقُلمُریه Coimbra.

هـ ـ شهرهای ساحلی اقیانوس اطلس درطرف مغرب :

اُشبونه Lisbon ، شنترین Santarein ، باجه Beja شَنتَره ، Cintra

شنت یاقو Santiago ، یابره Evora

۷-عادل: ابومحمد عبدالله بن یعقوب منصور

۶۲۱ - ۶۲۴ (۱۲۲۴ - ۱۲۲۶ م)

درسال۶۲٤،عادل درمراکش کشته شد .

۸- معتصم: یحیی بن محمد بن یعقوب منصور

۶۲۴ -۶۲۶(۱۲۲۶ - ۱۲۲۸ م)

معتصم درسال۶۲۶درجنگی خونین درمقابل عمویش ادریس بن منصوردرشذونه

شکست خورد . Sidonia

۹- مأمون : ابوالعلاء ادریس بن یعقوب منصور
۶۲۶ - ۶۲۹ (۱۲۲۸ - ۱۲۳۱ م)

ادریس که مأمون لقب داشت، برادرعادل و امیراشبیلیه بود و بادعای خلافت بابرادر زاده‌اش معتصم بن ناصر پیوسته درجنگ بود .

۱۰-رشید: ابومحمد عبدالواحد بن مأمون
۶۳۰ - ۶۴۰ (۱۲۳۳ - ۱۲۴۲ م)

۱۱- معتضد: ابوالحسن علی بن مأمون
۶۴۰ - ۶۴۶ھ (۱۲۴۲ - ۱۲۴۸ م)

معتضد درجنگ باامیر تلمسان Telemcen یحیی بن زیان کشته شد .

۱۲- مرتضی: ابوحفص عمر بن اسحاق بن یوسف بن عبدالمؤمن
۶۴۶ - ۶۶۵ (۱۲۴۸ - ۱۲۶۶ م)

۱۳- واثق: ابوالعلاءادریس بن محمد بن عمر بن عبدالمومن
۶۶۵ - ۶۶۷ (۱۲۶۶ - ۱۲۶۹ م)

ادریس درجنگ با سلاطین اسلامی بنی‌مرین ، در محرم سال ۶۶۸ کشته شد و دولت بنی‌مرین درمراکش ودولت بنی‌احمر درغرناطه آغاز گردید(۱) .

۱- جدول نسب موحدین رادر معجم‌الانساب ص۱۱۵،وطبقات سلاطین اسلام ص۴۲ ملاحظه کنید . بنی‌احمر غرناطه را درسال۶۳۵ بدست آوردند

ملوك الطوائف در دورهٔ سوم

۳۴
تاریخ سلاطین دولت بنی هود

در مرسیه Murcia
۶۲۰ - ۶۶۸ (۱۲۲۳ - ۱۲۶۹ م)

درسال ۶۲۰ پس ازمرگ ابویعقوب دوم، عبدالعزیز یا عبدالواحد برتخت حکومت مغرب نشست تا آنکه کاردولت بنی عبدالمؤمن بآشفتگی وپراکندگی کشیدوابومحمد عبدالله بن یعقوب امیرشرق اندلس قیام کرد وخودرا فرمانروای مرسیه خواندوبناصر ملقب گردیدووسائل حمله کردن برمراکش رافراهم می‌ساخت که‌اهل مغرب عبدالواحد یاعبدالعزیز راخلع کرده کشتند وراه برای عادل هموار گردید.

عادل هم درسال ۶۲۴ کشته شد.

عادل را ازأمرای مرسیه دردوره سوم ملوك الطوائف بشمارآورده‌اند که ازسال ۶۲۰ تا ۶۲۱ مرسیه را در دست داشت وپس ازاو بنی‌هود مسلط شدند.

۱ـ متوکل : ابوعبدالله محمدبن‌یوسف بن‌هود جذامی

متوکل ازآشفتگی اوضاع استفاده کرد ودرسال ۶۲۱ برمرسیه مسلط گردید وبنام خلفای عباسی بغداد خطبه خواند ولباس سیاه راشعار قرار داد.

چیزی نگذشت که جیان وقرطبه ومارده وبطلیوس رامسخرساخت.

دراین تاریخ غرناطه نیزاز دست موحدین بیرون رفت واز اندلس فقطاشبیلیه وجزیرهٔ خضراء رابدست‌داشتند.

۲ـ واثق: ابوبکرمحمد بن محمد

۶۳۵ - ۶۳۶ (۱۲۳۷ ـ ۱۲۳۸ م)

واثق بار دیگر درسال ۶۶۲، ونوبت سوم پیش ازسال ۶۶۸ که مرسیه بدست مسیحیان افتاد وبر آن دست یافت.

۳ـ ضیاءالدوله: عزیزبن عبدالملک بن خطّاب
ازسال ۶۳۶ (۱۲۳۸ م)

۴ـ ابوشُمیل زیان بن مردنیش بلنسی
ازسال ۶۳۶ (۱۲۳۸ م)

۵ـ بهاءالدوله: محمدبن هود عموی متوکل
۶۳۸ ـ ۶۶۰ (۱۲۴۰ ـ ۱۲۶۱ م)

۶ـ محمدبن ابی جعفر
ازسال ۶۶۰ (۱۲۶۱ م)

۷ـ عبدالله بن علی بن اشقیلوله
بعد ازواثق درنوبت دوم (۱)

۳۵
امرای لبله Niebla
ازحدود ۶۵۰ (۱۲۵۲م)

۱ـ ابن محفوظ: موسی بن محمدبن نصیربن محفوظ
درحدود سال ۶۵۰ (۱۲۵۲ م) (۲)

۳۶
امرای بلنسیه Valencia
تاسال ۶۳۶ (۱۲۳۸ م)

۱ـ محمدبن یوسف بن هود امیرمرسیه

۱ـ معجم الانساب ص ۹۳
۲ـ = ص ۹۳

محمد درسال ٦٢٦ بر بلنسیه دست یافت

۲ـ ابو شُمیل: زیان بن فلان بن سعد بن مردنیش
درسال ٦٣٦ بلنسیه از دست مسلمانان بیرون رفت(۱).

۳۷

امرای جزیرهٔ مینورقه Minorca

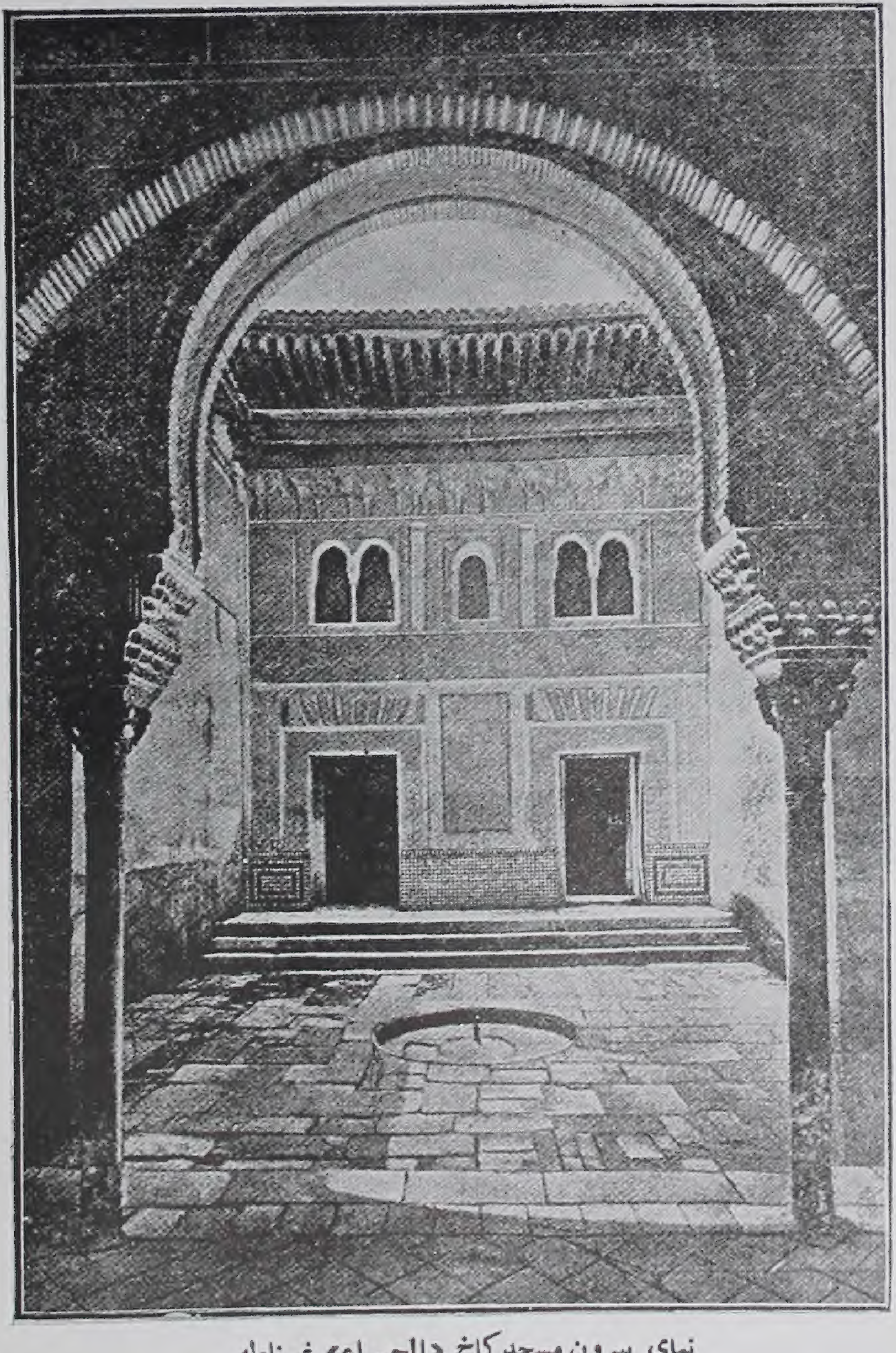
٦۳۰ - ٦۸۵ (۱۲۳۲ - ۱۲۸٦ م)

۱ـ ابوعثمان: سعید بن حکم قرشی ملقب به «مُجارف» (۲)

۱ـ = ص۹۳

۲ـ معجم الانساب ص۹۲

IQBAL LIBRARY
The University of Kashmir
Acc. No. [redacted]
Author [redacted]
Title [redacted]



نمای بیرون مسجد کاخ «الحمراء» غرناطه

۳۸
ملوك دولت بنی‌نصر (بنی‌احمر)
درغرناطه Granada
۶۲۹ - ۸۹۷ (۱۲۳۱ - ۱۴۹۲ م)

درفاصلهٔ میان مرگ ابویعقوب دوم پنجمین پادشاه موحّدین (۶۲۰ھ ۱۲۲۳ م) وازمیان رفتن حکومت اسلامی اندلس (۸۹۷ ھ ۱۴۹۲ م) در اسپانیا بعضی دولتهای اسلامی پدید آمده‌اند.

دولت بنی‌هود در مرسیه، ودولت بلنسیه (که گفته شد) نسبةً اهمیتی داشت لیکن هیچکدام بپایهٔ دولت بنی‌نصر نمی‌رسید.

بنی‌نصر که برغرناطه حکومت می کرده‌اند مردمی‌مروّج تمدّن بودندودرباری باشکوه‌داشتندو کاخ‌معروف الحمراء Alhambra ازآثاربرجستهٔ دورهٔ عظمت‌ایشان است.ایشان‌برای مدتی دورهٔجلال مسلمین اسپانیا راتجدید وعصرباشکوه‌عبدالرحمن سوم را أحیا نمودند ، این سلسله مدتی طولانی باعیسویان در زد وخورد بودند ودرمقابل پیشرفت آنها مقاومت‌می کردند تاآنکه درسال۸۹۷پایتخت ایشان شهرغرناطه بدست فردیناند Ferdinand وایزابلا Isabella سقوط کردوبافرارابوعبدالله Boabdil آخرین امیرخاندان بنی‌نصر بافریقا ، اسپانیا بکلی ازدست مسلمین بیرون‌رفت.

۱- ابوعبدالله محمد[۱] غالب بن یوسف‌بن نصر
۶۲۹ - ۶۷۱ (۱۲۳۲ - ۱۲۷۳ م)

محمدبن یوسف معروف به «ابن‌الأحمر» وبرادرش اسماعیل ازمردم اَرْجُونه (ازتوابع قرطبه وجیان) واز بنی‌نصر بودند که خود را بصحابی معروف سعدبن عبادهٔ خزرجی انصاری نسبت می‌دادند

چون کار موحدین درافریقا واسپانیا بآشفتگی و اضطراب کشید و محمد بن

یوسف بن هود چنانکه گفتیم بر مرسیه دست یافت (۶۲۱ ه) و بر تمام شرق اندلس مسلّط گردید ، محمدبن یوسف‌بن نصر درمقابل ابن‌هود که داعی‌بنی‌العباس بودمردم‌را باامیرافریقاابوزکریّا(۱) دعوت می‌نمود ودرسال ۶۲۹ ازمردم بیعت گرفت ودر سال ۶۳۰ جیان Jaen وشریش Xerez رابدست‌آورد وخویشان وبستگان وی یعنی‌بنی‌نصر وبنی‌أشقیلوله بیاری‌اوبرخاستند .

ابن‌الأحمر درسال۶۳۱(۱۲۳۳ م) بابنی‌هودبیعت نمود وهنگامی که‌ابومروان باجی ازبیرون رفتن ابن‌هود بمرسیه استفاده کرد وبراشبیلیه حمله برد ، ابن‌الأحمر بااو ازدر صلح درآمد بشرط آنکه دختر خویش راباو دهد، ابن باجی پذیرفت وابن الاحمر درسال ۶۳۲ بااشبیلیه درآمد وابن‌باجی را ناگهان کشت واین کار را علی‌بن اشقیلوله انجام داد ، لیکن پس از یکماه اهل اشبیلیه ابن احمر را بیرون کردند وباطاعت ابن‌هود درآمدند .

ابن احمر درسال۶۳۵ (۱۲۳۷ م) برغرناطه مسلط گردید و پس ازعلی‌بن اشقیلوله باین شهر درآمد و کاخ «الحمراء»(۲) را ساخت ، سپس برمالقه دست یافت آنگاه درسال۶۴۳(۱۲۴۵ م) المریه Almeria را ازدست ابن‌رمیمی وزیر ابن هود درآورد ودرسال۶۶۳ (۱۲۶۴ م) اهل لورقه Lorca بااو بیعت کردند .

ابن‌الأحمر درآغاز کار خود علیه‌ابن‌هود با پادشاه قسطیلیه معاهده بست‌وابن هود نیز سی‌قلعه بپادشاه مسیحی داد تااورا درمقابل ابن‌الأحمر کومك نماید .

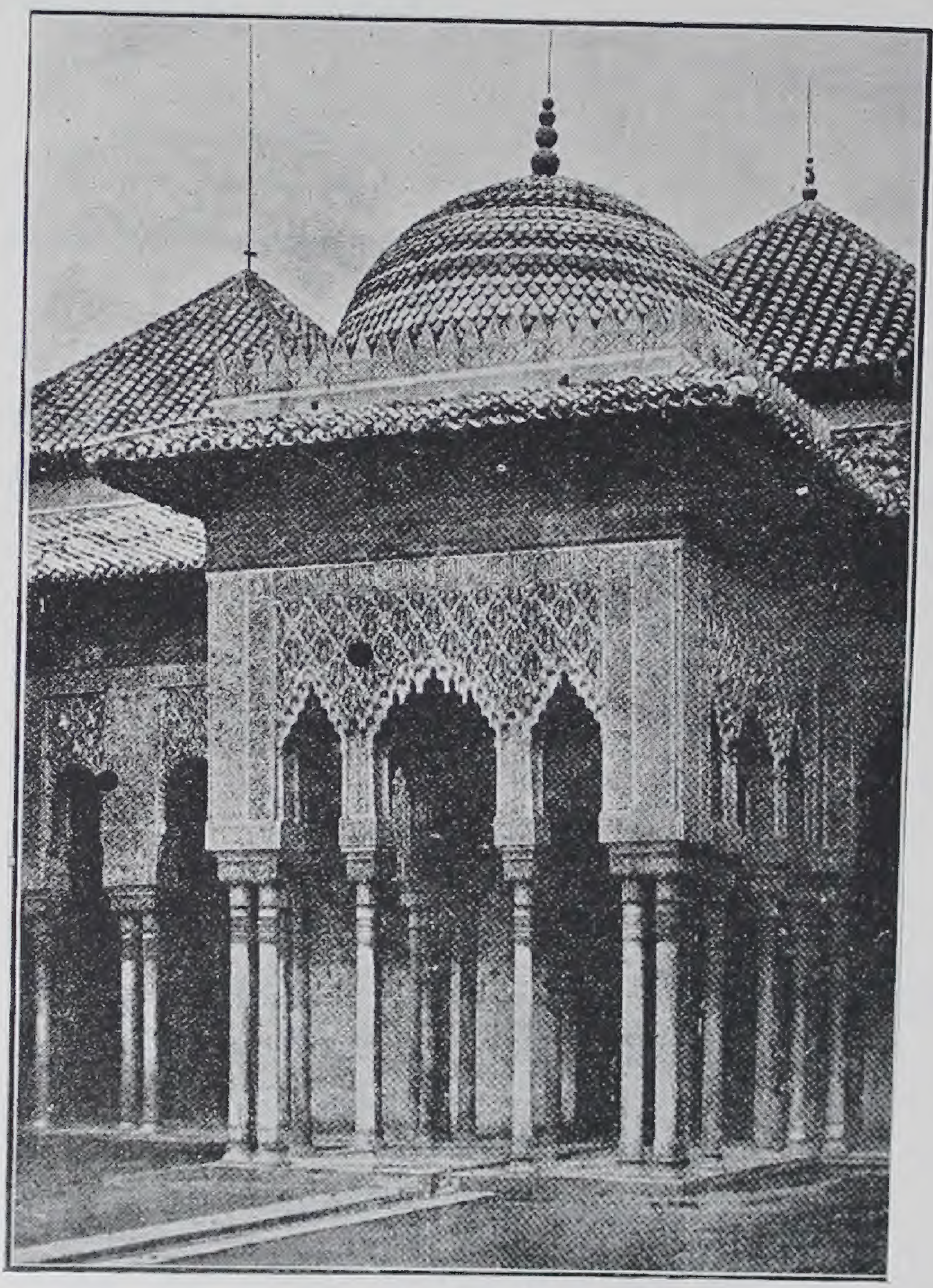
۱- ابوزکریا یحیی ازملوك بنی‌حفص در تونس است . اودر سال ۶۲۵ از فرمان موحدین بیرون رفته مستقل گردید واعقاب اوتا سال۹۸۲ (۱۵۷۴ م) که ترکها تونس را فتح کردند ، درتونس Tunisia وبجایه Bougie وقسنطینیه (قُ سَ طِ نِ یَ) حکومت کردند .

۲- کاخ «الحمراء» دردامنهٔ قله‌های پربرف رشته کوه نوادا Sierra - Nevada بربالای تپه‌ای درمنتهی‌الیه شهرغرناطه بناشده و برتمام شهرغرناطه وجلگهٔ پهناور باصفای حاصلخیز وگا Vega مشرف ومسلط بوده است

IQBAL LIBRARY
The University of Kashmir
Acc. No. [redacted]
Author [redacted]
Title [redacted]



فوارهٔ شیران در کاخ «الحمراء»



نمای تالار دادگستری در کاخ «الحمراء»

IQBAL LIBRARY
The University of Kashmir
Acc. No. [redacted]
Author [redacted]
Title [redacted]

درسال ۶۳۳ (۱۲۳۶ م) قسطیلیها قرطبه راتصرف کردند وپس ازآن بربلنسیه ومرسیه دست یافتند و آنگاه اشبیلیه را گرفتند(۱)

۲-فقیه: ابوعبدالله محمد[۲] بن محمد

۶۷۱ - ۷۰۱ ه (۱۲۷۳ - ۱۳۰۲ م)

پس ازمرگ ابن‌الاحمر درسال ۶۷۱ پسرش محمد دوم بجای اونشست ،اومردی دانشمند وفقیه بود ودر ترویج‌علم وهنر می کوشید .

درحمله‌ای که درسال ۶۷۱ ازطرف پادشاه قشتاله بغرناطه انجام گرفت‌محمد برحسب وصیّت پدر از پادشاه مرینی مغرب یعقوب بن عبدالحق(۲) کومك خواست یعقوب فرزند خود یوسف را با لشکری بکومك فرستاد . در این جنك محمد فاتح گردید وسردار قشتاله کشته شد .

۳- ابوعبدالله محمد [۳] بن محمد [۲]

۷۰۱ - ۷۰۸ه (۱۳۰۲ - ۱۳۰۹ م)

محمد سوم پادشاه لایقی بود وشورشی که بادست برادرش نصربپا شد باعث‌خلع واستعفای او گردید .

۴- ابوالجیوش نصربن محمد [۲]

۷۰۸ - ۷۱۳ه (۱۳۰۹ - ۱۳۱۴ م)

نصر درمقابل حملات پادشاه قشتاله واراغون Aragon عاجزشده ملتزم شد، خراجی سالیانه بعهده گرفت ودر سال ۷۱۳ بنفع اسمیل‌بن فرج از کار بر کنارشد

۵- ابوالولید اسماعیل بن ابی‌سعید فرج بن اسماعیل بن یوسف بن نصر

نوهٔ برادر ابن الاحمر

۷۱۳ - ۷۲۵ ه (۱۳۱۴ - ۱۳۲۵ م)

درحکومت اسماعیل درسال ۷۱۹(۱۳۱۹م) پادشاه قشتاله که ۲۵امیر همراهش

۱- مقری سقوط اشبیلیه رادرسال ۶۴۶، وسقوط مرسیه رادر سال ۶۶۵ می‌نویسد

۲- ابویوسف یعقوب بن عبدالحق از بنومرین از سال ۶۵۶، تا سال ۶۸۵، وپسرش ابویعقوب یوسف‌بن یعقوب از ۶۸۵ تاسال ۷۰۶ در فاس حکومت کردند، و درسال ۸۳۱ بنی‌وطاس جای آنها راگرفتند . (نفح‌الطیب ج ۱ ص ۴۲۲)

بود بالشکری بیشمار برغرناطه حمله‌ورشد ومسلمانان تصمیم گرفتند ازپادشاه‌مرینی فاس ابوسعید(۱) یاری بخواهند و کسانی نزد وی فرستادند.

ابوسعید درپنجشنبه ۲۰ ربیع‌الاول برای یاری ابوالولید بیرون آمـد وروز جنك،باپنج هزارنفر ازدلیران مسلمین بجنك ایستاد.

نوشته‌اند:ازلشکر مسلمین‌بیش ازده یاسیزده‌نفر کشته نشدندباآنکه ازدشمن بیش ازپنجاه هزارنفر کشته ودر حدود هفت هزارنفر اسیرشدند.

پادشاه قشتاله دون بطره Don Pedro، و۲۵ نفرامیر همگی کشته شدند وزن وفرزندان پادشاه اسیرمسلمین گشتند.

مقری‌می‌نویسد: پوست‌دون بطره‌را کندند وپراز کاه‌بدروازهٔ‌غرناطه آویختند(۲)

۶- ابوعبدالله محمد [۴] بن اسماعیل بن فرج
۷۳۳-۷۲۵ ه (۱۳۲۵ - ۱۳۳۳ م)

محمد درسال ۷۳۳،جبل‌طارق Gibraltar را ازتصرف مسیحیان خارج‌ساخت وهنگام‌باز گشتن، موردحملهٔ چند نفر که درپشت‌سنگی پنهان شده‌بودند قرار گرفت و کشته شد.

۷- ابوالحجاج یوسف بن اسماعیل
۷۵۵ - ۷۳۳ه (۱۳۳۳ - ۱۳۵۴ م)

یوسف پس ازبرادر،حکومت غرناطه را در دست گرفت و مانند اسلاف خویش بترویج علوم وفنون وتشویق دانشمندان وهنرمندان همّت گماشت.

یوسف راپادشاهی دادگر و هنرپرور نوشته‌اند. او در سال ۷۵۵ هنگامی که درمسجد کاخ خود مشغول نماز بود بضرب خنجریکنفر دیوانه کشته شد.

۸- الغنی بالله محمد [۵] بن یوسف
۷۶۰-۷۵۵ه(۱۳۵۴ - ۱۳۵۹م)

محمد مانند پدر درترویج علم وادب کوشا بود.

۱- ابوسعید عثمان بن ابی‌العلاء مرینی

۲- نفح‌الطیب ج۱ ص۴۲۵

وزیر او «لسان‌الدین» از نویسندگان معروف قرن هشتم هجری اندلس نویسندهٔ کتاب «الاحاطه فی‌اخبار غرناطه» است(۱).

درسال ۷۶۰ هجری درغیبت‌غنی، برادرش اسماعیل‌قیام کرد وحکومت رابدست گرفت، غنی بافریقا رفت ودرفاس اقامت گزید.

۹- ابوالولید اسماعیل[۲] بن یوسف
۷۶۰ - ۷۶۱ھ (۱۳۵۹ - ۱۳۶۰ م)

اسماعیل دوم بزودی کشته شد وابوسعید جای اورا گرفت.

۱۰- ابوسعیدمحمد [۶] بن‌اسماعیل بن محمدبن فرج بن اسماعیل
۷۶۱ - ۷۶۳ھ (۱۳۶۰ - ۱۳۶۲ م)

ابوسعید علیه اسماعیل‌بن یوسف قیام کرده واو راکشت، آنگاه در آخر کار خود مجبور بفرار گردید و بپادشاه قسطیلیه(۲) پناهنده شد، او هم بطمع جواهرات ابوسعید، اورا کشت.

الغنی بالله محمد [۵] بن یوسف درنوبت دوم
۷۶۳-۷۹۳ھ (۱۳۶۲ - ۱۳۹۱ م)

چون‌ابوسعد کشته‌شد، غنی بغرناطه باز گشت ومورداستقبال گرم مردم‌غرناطه واقع گردید وسی‌سال حکومت جدید اوبآرامش و ترویج علم وهنر بر گزار شد و در سال۷۹۳ در گذشت.

۱- لسان‌الدین محمدبن عبدالله بن سعیدبن عبدالله قرطبی مشهور به «ابن‌الخطیب» درسال۷۱۳ درشهر لوشه Loja نزدیک غرناطه متولدگردید وپس ازتحصیل ادب وطب ومنطق وحساب‌وفلسفه وفقه، چندی وزیر ابوالحجاج یوسف‌بن‌ابی‌ایوب، وسپس وزیر پسرش محمد بود ودرسال۷۷۶ دراثرسعایت حسد ورزان بزندقه متهم گردید وزندانی شد. اورا درزندان خفه کردند وپس ازدفن‌بدنش رااز قبردرآوردند وسوختند. کتاب «طرفة‌العصر فی‌دولة بنی‌نصر» ۳مجلد ازتألیفات اواست

۲- پیر Pierre

۱۱ - ابوالحجاج یوسف [۲] بن محمد [۵]
۷۹۳-۷۹۷ ﻫ (۱۳۹۱ - ۱۳۹۴ م)(۱)

۱۲-المستعین محمد [۷] بن یوسف [۲]
۷۹۷ - ۸۱۰ﻫ (۱۳۹۴ - ۱۴۰۷ م) (۲)

مستعین برخلاف وصیت پدر که پسر بزرك خود یوسف رابجانشینی بر گزیده بود، پادشاهی غرناطه‌رابدست گرفت‌وبرادرخودرا زندانی کرد لیکن پس ازمرك‌محمد نوبت یوسف زندانی رسید .

۱۳ - ابوالحجاج یوسف [۳] بن یوسف
۸۱۰ - ۸۲۰ﻫ (۱۴۰۷ - ۱۴۱۷ م)(۳)

یوسف پس ازمرك برادر، اززندان بتخت خلافت منتقل شد و در مدت ده سال سلطنت خویش باپادشاه قشتاله روابط حسنه‌ای داشت ومیان دو دولت صلح وآرامش برقرار بود .

۱۴- متمسّك محمد [۷] بن یوسف [۳]
۸۲۰ - ۸۳۱ﻫ (۱۴۱۷ - ۱۴۲۷م)

مردم تکبروخوی تند اورا تحمل نکرده ازغرناطه بیرونش کردند .

۱۵ - محمد [۹] صغیر بن نصر بن محمد [٦]
۸۳۱ - ۸۳۳ (۱۴۲۷-۱۴۲۹م)

- محمد [۸] بن یوسف [۳] درنوبت دوم .
۸۳۳ - ۸۳۵ﻫ (۱٤۲۹ - ۱٤۳۲ م)

۱٦ - ابوالحجاج یوسف [۴] بن محمد [٦]
درسال ۸۳۵ (۱۴۳۲ م)

- محمد [۸] بن یوسف [۳] درنوبت سوم
۸۳۵-۸٤۸(۱٤۳۲-۱٤٤٤)

۱- بگفتهٔ طبقات سلاطین اسلام: تا۷۹٤ (۱۳۹۲ م)
۲- بگفتهٔ طبقات سلاطین اسلام: ۷۹٤-۸۱۰ﻫ (۱۳۹۲-۱٤۰۷ م)
۳- بگفتهٔ بعضی مورخین: ۸۱۱-۸۲۷ ﻫ (۱٤۰۸-۱٤۲۳ م)

۱۷ـ احنف: محمد [۱۰] بن عثمان بن یوسف [۴]
۸۴۸ - ۸۴۹ (۱۴۴۴ - ۱۴۴۵ م)
۱۸ ـ مستعین: سعد بن علی بن یوسف [۴]
۸۴۹ - ۸۵۰ هـ (۱۴۴۵ - ۱۴۴۶م)

ـ محمد [۱۰] بن عثمان بار دیگر
۸۵۰ ـ ۸۵۷ (۱٤٤٦ ـ ۱٤٥۳ م)
ـ سعد بن علی بن یوسف بار دیگر
۸۵۷ ـ ۸٦٦ (۱٤٥۳ ـ ۱٤٦۱ م)

۱۹- ابو الحسن: علی بن سعد بن علی بن یوسف [۴]
۸٦٦ - ۸۸۷ (-۱۴٦۱ - ۱۴۸۲)

درسال ۸۷٤هـ (۱٤٦۹ م) فردیناند پادشاه اراگون با ایزابلا ملکهٔ قشتاله ازدواج کرد وهردونفر با وحدت نظر برای پایان دادن بحکومت اسلامی غرناطه کمر بستند، فقط قرارداد صلحی که پدر ابوالحسن بسته بود، مانع اقدام آنها بود تا آنکه مدت قرارداد بپایان رسید وابوالحسن هم ازپرداختن ۱۲ هزار دینار که پدرش تعهد کرده بود بپادشاه قشتاله بپردازد، امتناع ورزید وبفرستادهٔ فردیناند گفت: «بشاه خود بگو: پادشاهان خراج گذار مردند واکنون ضرابخانه های ما بجای دینار طلا سرنیزه سکه می‌زنند».

قسطیلیها درابتدا بشهر «الحَمّه Alhama که تاغرناطه ۱۵ فرسخ فاصله دارد حمله بردند وآنرا باخاك یکسان کردند (۸۷۷ هـ فوریه ۱٤۸۲ م) وحتی زنان و کودکان پناهندهٔ بمساجد راهم کشتند.

ابوالحسن دوبار بقصد پس گرفتن این شهرحمله برد و در دفعهٔ دوم نزدیك بود شهررا بتصرف آورد که خبررسید پسرش ابوعبدالله محمد [۱۱] در غرناطه دست بشورش زده است.

این پسر از عایشه دختر عموی ابوالحسن بود که از دوستی سرشار ابوالحسن نسبت بزن دیگرش که دختر یکی از مسیحیان بود، بخشم آمده پسر خود را علیه شوهرش بشورش وادار نمود.

ابوالحسن خودرا بغرناطه رسانید وپس ازنبرد خونینی، پدروپسر صلح کردند.

ابوالحسن اگرچه لَوْشه Loja را ازمحاصره درآورد ولی چون اطلاع یافت که پسرش «الحمه» وغرناطه‌را گرفته، ناچار به مالقه Malaga که‌حکومت آن‌بابرادرش محمّدبن سعد بود رفت وفقط شهر های وادی‌آش Guadix و بَسته Baza در دست او مانده بود.

فردیناند وأیزابلاّ برای جبران شکست لَوشه Loja بمالقه حمله‌بردندودست بکشتار وغارت وسوزانیدن‌وربودن دراز کردند(۱).

۲۰ - ابوعبدالله محمد [۱۱] بن‌علی
۸۸۷ - ۸۸۸ (۱۴۸۲ - ۱۴۸۳ م)

حکومت محمد طولی نکشید و در حمله‌ای که برلوسنا Lucena برد بدست قشتالیها دستگیرشد.

ابوالحسن علی بن سعددرنوبت دوم
۸۸۸ - ۸۹۰ (۱۴۸۳ - ۱۴۸۵ م)

ابوالحسن پس از گرفتاری پسرش بدست مسیحیان قشتاله دیگرباربحکومت رسید.

۲۱ - محمد [۱۲] بن‌سعد
۸۹۰ - ۸۹۱ (۱۴۸۵ - ۱۴۸٦ م)

محمد دوازدهم پس از کناره گیری برادرش علی بن سعدحکومت غرناطه را بدست گرفت(۲).

۱- تاریخ عرب واسلام ص۵۲۳-۵۲۵

۲- علی‌بن سعد پس از کناره گیری، باافراد خانواده‌اش به‌اِلبیره Alvira وپس از چندی به‌حصن مُنکب Almunecar رفت وهمانجا مرد

ابوعبدالله که درحملهٔ بر لُوسِنا Lucena گرفتارشده وشخصی‌ضعیف و بی‌اراده بود، پس‌ازآنکه اطمینان خاطر فردیناند وایزابلا را جلب کرده بالشکر ووسائل کافی روانهٔ غرناطه شد وبا کومك مردم قشتاله و جمعی از مردم غرناطه که مادرش عایشه آنها رابا پول تحریك کرده بود،جنك وانقلاب داخلی غرناطه را دوباره براه‌انداخت وناحیهٔ «البیّازین» Albaicin واقع دربیرون غرناطه را تصرف نمود.

زغل باو پیشنهاد کرد که بجای همکاری بادشمن شریك درسلطنت باشد و در قلع وقمع دشمن بایکدیگرهمکاری نمایند لیکن پیشنهاد زغل رد شد ومردم‌قشتاله اختلاف آندو را غنیمت شمرده ، شهرهائی ازجمله اِلبیره و رُنده Ronda را تصرف کردند.

شهرلوشه نیزدر سال۸۹۱ ، مالقه درسال۸۹۲ بتصرف آنها درآمد.

فردیناند برخلاف عهد وپیمان خود مردم مالقه رافراوان زجر و شکنجه داد وجمعی راآواره ساخت.

در این موقع فقط شهر های المرّیه Almeria و بَسْته Baza وچند شهر دیگر درتصرف زغل باقی مانده بود.

فردیناند باابوعبدالله قرار گذاشته‌بود که هرشهری راتصرف کند، باووا گذارد فردیناند برشهر بسته حمله‌برد ودرنتیجهٔ پافشاری‌دوطرف، شهر گرفتارقحطی ودرآخر تسلیم گردید.

فردیناند وایزابلا اینجا نیزبرخلاف پیمان‌خویش مردم را ازخانه‌هاشان بیرون کرده وهرچه داشتند بغارت بردند.

زغل که تااین تاریخ مردانه می‌جنگید ناچار تسلیم گردید (۸۹۲) فردیناند ناحیه‌ای راباو واگذاشت وسال بعد بافریقا تبعید گردید.

ابوعبدالله محمد [۱۱] بن‌علی درنوبت دوم
۸۹۲ - ۸۹۷ (۱۴۸۶ - ۱۴۹۱م)

هنوز غرناطه درتصرف مسلمین بود وابوعبدالله که تاحدّی بعهد شکنی و سوء نیت فردیناند پی‌برده بود، پس‌ازتسلیم شدن زغل درمقابل دشمن ایستادگی کرد.

فردیناند بغرناطه حمله برد واطراف آن راطعمهٔ آتش وتیغ ساخت و بقرطبه باز گشت ،

موسی‌سردار رشید اسلامی‌ابوعبدالله رانیزآمادهٔ جهاد ساخت وبایکدیگردست بکارشدند .

دربهار سال بعد لشکری مرکب از چهل هزار پیاده وده هزار سوار بغرناطه حمله آوردند ودست بقتل وغارت گشودند . خرمنها ودرختان میوه و خانه‌ها راآتش زدند وبیچارگان راحتی بدست وپا بریدن شکنجه دادند .

فردیناند که پایداری مسلمانان رامشاهده کرد وراهی برای سقوط غرناطه‌پیدا نمی کرد با کمال بی‌رحمی، راه خواروباررابرمردم شهربست .

شهرغرناطه دراول سال۸۹۸ (۱۴۹۲ م) تسلیم شد وپیمان صلحی میان‌مسلمین وپادشاه مسیحی منعقد گردید(۱) :

«شخص پادشاه ، سران سپاه ، تمام وزرا و مشایخ و عموم مردم بایستی نسبت بپادشاه وملکه قسطیلیه قسم اطاعت وفرمانبرداری بخورند .

مقداری ازاراضی «البشارات» Alpujarras (۲) به‌بوعبدل(۳) داده خواهدشد.

عموم مسلمانان از کوچك وبزرك در امان خواهند بود و کسی متعرض جان ، مال ، اسلحه ، اسبان ومذهب وآزادی آنها نخواهد شد .

مساجد وابنیهٔ مقدسهٔ اسلامی مصون خواهد بود .

موذن بربالای مناره‌ها اذان خواهد گفت و کسی مانع وی نخواهد بود .

زبان ، لباس ، اخلاق و آداب و رسوم مسلمانان کماکان باقی خواهند ماند .

فقها ومقننین‌اسلامی، قوانین وفقه اسلامی رانسبت بمسلمین اجرا خواهدنمود.

دعاوی بین مسلمانان و مسیحیان درمحاضر مختلط از علمای روحانی مسیحی ومسلمان فیصله خواهد شد .

مالیات مسلمانان همان خواهد بود که بسلاطین خود می‌پرداخته‌اند و چیزی

۱- ر ک نفح‌الطیب .2 ج ۶ ص۲۷۷
۲- شهرهای کوهستانی شرق اندلس
۳- ابوعبدالله محمد [۱۱] بن علی

بیش از آن گرفته نخواهد شد.

مسیحیان حق ندارند بزور بخانهٔ مسلمانان داخل شوند و یا بطریقی بدانان توهینی وارد آورند.

کلیهٔ اسرای اسلامی آزاد خواهند شد

کلیهٔ مسلمانانی که مایل بمسافرت بافریقا می‌باشند می‌توانند در ظرف مدت معیّنی با کشتیهای قسطیلیها مسافرت نمایند و از آنها چیزی بجز کرایهٔ کشتی گرفته نخواهد شد، و پس از آن تاریخ هم مهاجرت مسلمانان بافریقا آزاد خواهد بود مشروط بر آنکه علاوه بر کرایهٔ کشتی، یك عشر اموالی را که باخود می‌برند بدولت قسطیلیه واگذار کنند.

احدی بجرم گناه دیگران مجازات نخواهد شد.

هر مرد یا زن مسیحی که قبلاً اسلام آورده است مجبور نخواهد بود که اسلام را رها کند و بمذهب سابق خود بر گردد.

هر مسلمانی که بخواهد بدین مسیحی بگرود، باو چند روزی مهلت داده خواهد شد که کاملاً این تصمیم را غور کند و پس از آن یك کشیش مسیحی و یکنفر فقیه اسلامی در حضور یکدیگر از او سؤال خواهند کرد که بکدام مذهب مایل است، هر گاه بمذهب مسیح اظهار تمایل کرد مختار خواهد بود.

سربازان مسیحی نمی‌توانند جبراً شب را در خانهٔ مسلمانان بسر برند و هیچ مسلمان را نمی‌توان از خانهٔ خود قهراً بیرون آورد.

مسلمانانی که در میان مسیحیان بسر می‌برند یا از محلهای آنان مسافرت کنند، از هر گونه تعرّض و آزار و اذیّت بمال و جان خود مصون خواهند بود.

مسلمانان علامت و نشان مخصوصی چنانکه یهودیان دارند نخواهند داشت»(۵)

موسی که دروغ بودن این وعده‌ها و التزامها را نیك می‌دانست با تسلیم شهر مخالف بود و مرگ را بر تحمّل خواری ترجیح می‌داد.

لیکن بحرف او گوش ندادند و او هم پر از خشم و ناراحتی بر اسب خویش سوار

۱ـ نقل از کتاب تاریخ عرب و اسلام ص۵۲۹

شدوازدروازهٔ البیره بیرون رفت.وبگفتهٔ بعضی پس ازجنگیدن بایکدسته‌ازجنگجویان مسیحی که دربیرون‌شهر براوتاختند واسب اوراپی کردند،خودرادر رودخانه‌انداخت وغرق شد .

ابوعبدالله چون پس ازتسلیم غرناطه ازشهر بیرون رفت، نگاه حسرت‌آمیزی بخاك اندلس انداخت و گریست ، مادرش گفت :

ابك مثل النّساء ملكاً مضاعاً   لم تحافظ علیه مثل الرّجال

ابوعبدالله چندی درتبعید گاه اسپانیا بسربرد، آنگاه‌بافریقا تبعید گردید ودر سال ۹۴۰ (۱۵۳۸ م) درفاس Fez در گذشت .

مسیحیان بهیچیك ازمواد‌عهدنامه عمل نکردند ومسلمانان اندلس ازفردیناند وایزابلا،و کزیمنس Ximenes و فیلیپ دوم، وپسر شارل پنجم،وفلیپ سوم رنجها و شکنجه‌های بسیار دیدند وقربانیهای فراوان دادند وهیچیك از شورشهای آنها به ـ نتیجه نرسید .

مسلمین‌را ازسال۱۴۹۹ مجبور کردند که کیش مسیحی‌را اختیارنمایند وسپس ببهانهٔ نفاق،آنها را بمحکمهٔ تفتیش عقائد کشانیدند . این محکمه اول بار در سال ۱۲۹۰ درقشتاله Castilla تشکیل گردید، و درسال ۱۴۸۰ فردیناند و ایزابلا آنرا تجدید کردند، ودرسال۱۴۸۱ چنانکه نوشته‌اند،تقریباً سه هزاربحکم این محکمه سوخته شدند، و۱۳هزارنفر بمجازاتهای دیگری رسیدند . لیکن چون سوزانیدن‌همهٔ مسلمانان کار دشواری بود حکم اخراج آنان ازاندلس صادر گردید .

اسقف اعظم طُلیطُله : کزیمنس Ximenes رأی داد که همهٔ اعرب غیرمسیحی را بازن وفرزند از دم شمشیر بگذرانند و اوست که پس از فتح غرناطه هشتاد هزار جلد کتاب را ازمسلمین آتش زد .

راهبی بلدانام Bleda گفت : شاید اعراب مسیحی شده هم در اظهار مسیحیت منافق باشند پس باید همه را کشت تاخدا روز حساب ، بهشتی ودوزخی را ازهم جدا کند ، این حکم را حکومت وقت اجرانکرد ودر سال ۱۶۱۰ م فلیپ‌دوم حکم‌بیرون رفتن مسلمین‌از کشور راصادر نمود .

بلدامی گوید: سه‌قسمت جمعیت مسلمین دربین‌راه بقتل رسیدند و در یکی از مهاجرتها که صدوچهل هزار نفرمسلمان بطرف افریقا می‌رفتند، صد هزار نفر آنان کشته شدند. بهرصورت‌درظرف چندماه، بیش ازیك ملیون مسلمان ازاندلس‌بیرون رفتند ومطابق تخمین سدیلو Sedillot، ازفتح‌فردیناند(۱۴۹۲) تازمان اخراج‌مسلمین (۱۶۱۰) ۳ملیون نفراز مردم کشور کاسته شد.

گوستاولوبون فرانسوی می گوید:

شاید تا کنون‌هیچیك ازبیرحمترین‌ووحشی‌ترین کشور گیران‌عالم، دامن‌خود راآلوده بچنین لکهٔ قتل عامی نکرده باشند.

ونیز درمقام اظهار تأسف می گوید:

عدهٔ نفوس طلیطله که در دورهٔ مسلمین بالغ بردویست هزار نفر بود، اکنون (سال۱۸۸٤ میلادی) تمام آن زیاده از۱۷ هزار نفرنمی‌باشد، ودرقرطبه که یك‌ملیون نفوس بود فعلاً بچهل ودوهزار نفرتقلیل یافته است، واز۱۵۰ شهری که در شلمنقه Salamanca آباد بوده، گمان نمی‌رود بیش‌از۱۳ شهرباقی مانده باشد.

درجای دیگر می گوید:

انحطاط اندلس‌بعد ازاخراج‌عرب باندازه‌ای شدید بود که‌شاید درتمام‌صفحات تاریخ، قومی بطور نمونه پیدا نشود که باین سرعت تا این درجه انحطاط پیدا کرده باشد، علوم وفنون، فلاحت و زراعت، حرفت و بالاخره همه آنچیزهائیکه اسباب ترقی یك کشور است، دفعةً ازنظرهاغایب گردید، کارخانه‌های بزرك بسته شد،امور زراعتی یکسره مختل گردید، اراضی‌حاصلخیزی که بود تمام بائرماند، قهراً شهرها هم که بدون زراعت وحرفت معمور وآباد نمی‌ماند روبخرابی نهاد،

شمارهٔ نفوس مادرید که بالغ برچهارصد هزارنفر بوده،بدویست هزارنفرتقلیل یافت. دراشبیلیه که دردولت‌عرب ۱۶۰۰ کارخانه دائر بوده ویکصدوسی‌هزارکارگر درآنها کار می کردند، منحصربه ۳۰۰ کارخانه گردید وبموجب اطلاعی که از طرف هیئت مقننه بفلیپ چهارم رسیده، معلوم می شود که شمارهٔ نفوس آن بیك چهارم رسیده بود.

درطلیطله که ۵۰ کارخانهٔ پارچه بافی وجود داشت،فقط ۱۳ کارخانه باقی‌مانده و کارخانه‌هائی هم که مخصوص‌بافتن پارچه‌های ابریشمی بود وچهل هزارنفر کارگر درآنها کار می کردند بکلی بسته شده وبقیهٔ شهرها هم همینطور روبخرابی‌وویرانی نهاد، ومثل‌قرطبه Cordova وسقوبیه Segovia و بُرغُش Burgos شهرهای بزرك‌نامی، صورت یك ویرانه‌ای بخود گرفته .... وبالاخره تااین درجه پیشه وهنرنکث پیدانمود که دراوایل قرن ۱۸ در سقوبیه یك کارخانهٔ پارچه بافی تأسیس گردید و چون از صنعتگران قدیم یکنفرهم آنوقت باقی نمانده بود،ناچار شده که ازهلند آدم‌بیاورند. درجای دیگرمی‌نویسد :

کامپومانس Campomans یکی از نویسندگان اسپانیا می نویسد که: تاسال ۱۷۷۶ درتمام کشور یکنفر شیمی‌دان یافت نمی‌شد که ازعهدهٔ ساختن دواهای خیلی ساده بیرون آید، ویایکنفرآدمی که بتواند یك کشتی معمولی‌را تعمیر کند، یا لااقل ازعهدهٔ ساختن بادبان آن برآید ، بدست نمی‌آمد .

فهرست سلاطین بنی نصر

که از سال ۶۲۹ - تا سال ۸۹۷ (۱۲۳۱-۱۴۹۱ م)

درغرناطه حکومت کرده‌اند :

۱ـ غالب : ابوعبدالله محمد [۱] بن یوسف بن نصر

۶۲۹ ـ ۶۷۱ه ۱۲۳۲ ـ ۱۲۷۳ م

۲ـ فقیه : ابوعبدالله محمد [۲] بن محمد [۱]

۶۷۱ ـ ۷۰۱ه ۱۲۷۳ ـ ۱۳۰۲ م

۳ـ مخلوع : ابوعبدالله محمد [۳] بن محمد [۲]

۷۰۱ ـ ۷۰۸ه ۱۳۰۲ ـ ۱۳۰۹م

۴ـ ابوالجیوش : نصر بن محمد [۲]

۷۰۸ ـ ۷۱۳ه ۱۳۰۹ ـ ۱۳۱۴م

۵ـ ابوالولید : اسماعیل [۱] بن فرج بن اسماعیل بن یوسف بن نصر

۷۱۳ ـ ۷۲۵ه ۱۳۱۴ ـ ۱۳۲۵م

۶ـ محمد [۴] بن اسماعیل بن فرج

۷۲۵ ـ ۷۳۳ه ۱۳۲۵ ـ ۱۳۳۳م

۷ـ ابوالحجاج : یوسف [۱] بن اسماعیل بن فرج

۷۳۳ ـ ۷۵۵ه ـ ۱۳۳۳ ـ ۱۳۵۴م

۸ـ غنی : محمد [۵] بن یوسف بن اسماعیل بن فرج

۷۵۵ ـ ۷۶۰ه ۱۳۵۴ه ۱۳۵۹م

۹ـ ابوالولید : اسماعیل [۲] بن یوسف بن اسماعیل بن فرج

۷۶۰ ـ ۷۶۱ه ۱۳۵۹ ـ ۱۳۶۰م

۱۰ـ ابوسعید : محمد [۶] بن اسماعیل بن محمد بن فرج

۷۶۱ ـ ۷۶۳ه ۱۳۶۰ ـ ۱۳۶۲م

- غنی : محمد [٥] بن یوسف درنوبت دوم
٧٦٣ - ٧٩٣هـ ١٣٦٢ - ١٣٩١م

١١- ابوالحجّاج : یوسف [٢] بن محمد[٥]
٧٩٣ - ٧٩٧هـ ١٣٩١ - ١٣٩٤م (١)

١٢- مستعین : محمد [٧] بن یوسف [٢]
٧٩٧ - ٨١٠هـ ١٣٩٤ - ١٤٠٧م (٢)

١٣- ابوالحجاج : یوسف ناصربن یوسف[٢]
٨١٠ - ٨٢٠هـ ١٤٠٧ - ١٤١٧م

١٤- متمسّك : محمد [٨] بن یوسف [٣]
٨٢٠ - ٨٣١هـ ١٤١٧ - ١٤٢٧م

١٥- صغیر: محمد [٩] بن نصر بن اسماعیل [٢]
٨٣١ - ٨٣٣هـ ١٤٢٧ - ١٤٢٩م

- متمسك : محمد [٨] بن یوسف [٣] درنوبت دوم
٨٣٣ - ٨٣٥هـ ١٤٢٩ - ١٤٣٢م

١٦- ابوالحجاج : یوسف [٤] بن محمد [٦] ازسال
٨٣٥هـ ١٤٣٢م

- متمسك : محمد [٨] درنوبت سوم
٨٣٥ - ٨٤٨هـ ١٤٣٢ - ١٤٤٤م

١٧- احنف : محمد [١٠] بن عثمان بن یوسف [٣]
٨٤٨ - ٨٤٩هـ ١٤٤٤ - ١٤٤٥م

١٨- مستعین : سعدبن علی بن یوسف [٢]
٨٤٩ - ٨٥٠هـ ١٤٤٥ - ١٤٤٦م

- احنف : محمد [١٠] بن عثمان بن یوسف درنوبت دوم
٨٥٠ - ٨٥٧هـ ١٤٤٦ - ١٤٥٣م

١- بقولی ازسال ٧٩٣ تاسال ٧٩٤ (١٣٩١ - ١٣٩٢ م)
٢- بقولی ازسال ٧٩٤ تاسال ٨١٠ (١٣٩٢ - ١٤٠٧ م)

ـ مستعين : سعدبن على‌بن يوسف [۲] درنوبت دوم
۸۵۷ ـ ۸۶۶هـ ۱۴۵۳ ـ ۱۴۶۱م

۱۹ـ ابوالحسن : على‌بن سعدبن على‌بن يوسف [۲]
۸۶۶ ـ ۸۸۷هـ ۱۴۶۱ ـ ۱۴۸۲م

۲۰ـ ابوعبدالله : محمد [۱۱] بن على بن سعدبن على‌بن يوسف [۲]
۸۸۷ ـ ۸۸۸هـ ۱۴۸۲ ـ ۱۴۸۳م

ـ ابوالحسن : على‌بن سعددرنوبت دوم
۸۸۸ ـ ۸۹۰هـ ۱۴۸۳ ـ ۱۴۸۵م

۲۱ـ محمد [۱۲] بن سعدبن على‌بن يوسف [۲]
۸۹۰ ـ ۸۹۲هـ ۱۴۸۵ ـ ۱۴۸۶م

ـ محمد [۱۱] بن على درنوبت دوم
۸۹۲ ـ ۸۹۷هـ ۱۴۸۶ ـ ۱۴۹۲ م(۱)

۱ـ معجم‌الانساب ص۹۳-۹۵

تعلیقات :

ص۱ س۱ : اندلس.

اصل کلمهٔ Andalus که‌تعبیر دیگری است از Ândalusia و نام اسپانیای اسلامی است ، بخوبی دانسته نیست ، برخی‌چنین گفته‌اند که از Vandalitia یا Vandalucia یعنی سرزمین واندالها Vandals مشتق شده‌است ، وبرخی‌دیگر، آن را افسانه‌دانسته اند ، مانندآنچه‌مقّری‌ازابن‌سعیدنقل‌می کند که: «اندلس» رابنام **اندلس** بن طوبال ابن‌یافث (بگفتهٔ‌ابن غالب : **اندلس** بن‌یافث) بن نوح که‌درآنجا فرود آمد ،نامیده‌اند همانطوریکه برادرش: **سبت** بن یافث درجائی فرود آمد که بنام او«سبته»نامیده‌شد .

افسانه‌ای دربارهٔ اندلس نوشته‌اند که :

درآغاز خلقت که خدای متعال نیك وبد را در میان کشورها تقسیم می کرد ، هر کشوری می‌توانست پنج چیز بخواهد تابوی داده شود ، اندلس هم پنج چیزآرزو کرد :

آسمانی صاف وروشن ، دریائی قشنك وپر ازماهی ، میوه هائی شیرین و زنانی زیبا ، این چهار آرزویش برآورده شد ، اما خواستهٔ پنجم که « دولتی خوب » باشد ، رد شد ، چه درآن صورت ، بهشت که نباید دراین‌جهان باشد ، در روی زمین‌بوجود خواهد آمد .

ابن خلدون : ولی‌الدین عبدالرحمن‌بن محمدبن محمد بن محمد بن حسن بن جابربن محمدبن ابراهیم‌بن عبدالرحمن‌بن خلدون که خود ازدانشمندان بنام‌اندلس ودر سال۷۳۲ هجری (۲۷مه ۱۳۳۲ میلادی) درخانواده‌ای اندلسی که دراواسط قرن هفتم‌هجری‌ازاندلس‌بتونس‌مهاجرت کرده‌بودند ، در**تونس** تولد یافته و تا۲۰ سالگی در آن شهربسر برده و پس ازهشت سال اقامت درفاس ، ازراه‌سبته وجبل‌طارق‌رهسپار اندلس شده است ،

دربارهٔ «موشّحات وازجال اندلس» می گوید که :

مخترع این فن در اندلس ، مقدّم بن معافر فریری از شعرای امیر عبدالله بن محمد مروانی بوده و این شیوه را اول بار ابوعبدالله احمد بن عبدربه صاحب کتاب «العقدالفرید» از وی تقلید کرده است .

ابن خَفاجه : ابواسحق ابراهیم بن ابی الفتح بن عبدالله بن خفاجه ، شاعر و ادیب اندلسی متوفای سال ۵۳۳ در وصف اندلس گفته است :

یا اهل اندلس لله درّ کم ماء وظل وانهار واشجارُ
ماجنة الخلد الافی دیار کم ولو تخیّرت،هذا کنت اختارُ
لاتحسبوا بعدذاان تدخلوا سقراً فلیس تدخل بعدالجنة النارُ

کلمهٔ «اندلس» را در زبان عرب : بفتح همزه وسکون نون وفتح یا ضمّ دال و ضمّ لام ضبط کرده‌اند .

(معجم البلدان. مراصدالاطلاع - وفیات الاعیان ج۱ص۴۰)

استعمال این کلمه درزبان عرب باالف ولام است مگردریك شعر که باینصورت نقل شده است :

سألت القوم عن انس فقالوا باندلس ، و اندلس بعیدُ

ازدانشمندان ورجال معروف اندلس ، آنکه بیش از دیگران «اندلسی» شهرت یافته است :

ابن عبدربه : ابوعمرو احمدبن محمد بن عبدربه بن حبیب بن حُدَیر بن سالم قرطبی **اندلسی** است که مردی دانشمند وشاعر وادیب بود و مذهب مالکی داشت و کتاب معروف وی «العقدالفرید» از کتابهای بسیار معروف ومفید است ، ابن عبدربه درسال ۳۲۸ درقرطبه در گذشت ودر مقبرهٔ بنی العباس دفن شد.

(رك وفیات الاعیان ج۱ ص۹۴ رقم۴۵)

درتاریخ اندلس کتابها نوشته شده ، اما پرچمدار تاریخ دراندلس (بگفتهٔ ابن- خلکان) ابومروان حیّان بن خلف بن حسین بن حیّان بن محمد بن حیّان بن وَهب بن

حیّان قرطبی بوده که درتاریخ اندلس ، کتاب « المقتبس فی تاریخ الأندلس » را در ده جلد ، و کتاب « المبین» را درشصت جلد نوشته‌است . وفات ابومروان را درربیع الاول سال ٤٦٩ نوشته‌اند (١) .

پوشیده نماند که :

ابوالولید عبدالله بن محمدبن یوسف بن نصرازدی اندلسی قرطبی معروف به «ابن فرَضی» که درشهر «بلنسیه» قاضی بوده و در شوال سال ٤٠٣ روز فتح قرطبه ، بدست بربرها بقتل رسیده است(٢) ، کتابی بنام «تاریخ علماءالاندلس» نوشته ،

وابوالقاسم خَلف بن عبدالملك بن مسعود بَشکُوال (بفتح با و سکون شین و ضم کاف) بن یوسف بن داحة بن داكة بن نصر بن عبدالکریم بن وافد خزرجی انصاری قرطبی متوفای سال ٥٧٨ درقرطبه ، ذیلی بر آن نوشته و آن را « کتاب الصلة» نامیده‌است(٣)

اما شگفت ازاین است که صاحب روضات الجنات ، کتاب «صلهٔ» ابن بَشکوال را ذیل «تاریخ علمای اندلس» ابومروان حیان بن خلف سابق الذکر (تاریخ کبیر او در ٦٠ جلد ، وتاریخ صغیر در ١٠ جلد) دانسته است .

(رك روضات الجنات ص ٢٧٠)

ص١ سطر٦: خاندان اموی:

نخستین سلسله‌ای که بنام خلافت برمسلمین حکومت کردند ، سلسلهٔ «بنی امیه» است چه هیچکدام ازخلفای راشدین مؤسس سلسله‌ای نشدند و عثمان هم با اینکه از بنی امیه است ، جزءِ سلسلهٔ بنی امیه بحساب نیامد ، چه پس ازوی امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب و امام حسن علیهما السلام در حدود پنج سال خلافت کردند و آنگاه معاویه که سرسلسلهٔ امویان است بحکومت رسید .

درمتن کتاب فهرست خلفای اموی وحمّودی اندلس ذکر شده است ، واکنون برای مزید فائده ، فهرست دیگرسلسله‌های خلافت اسلامی رامی آوریم :

١- وفیات الاعیان ج١ ص٤٥٧ رقم١٩٩

٢- وفیات الاعیان ج٢ ص٢٩٠ رقم٣٢٤

٣- وفیات الاعیان ج٢ ص١٣ رقم٢٠٤

الف ـ فهرست خلفای راشدین

(و امام حسن علیه‌الصلوة والسلام)

١ـ **ابو بکر** عبدالله بن ابی‌قحافهٔ تیمی	ربیع‌الاول سال ١١ر٦٣٢
٢ـ **عمر بن** خطاب عدوی	جمادی‌الاخره ١٣ر٦٣٤
٣ـ **عثمان** بن عفان اموی	ذی‌الحجهٔ ٢٣ر٦٤٤
٤ـ امیرالمؤمنین **علی بن** ابی‌طالب هاشمی	ذی‌الحجهٔ ٣٥ر٦٥٦
٥ـ امام **حسن** بن علی بن ابیطالب	رمضان ٤٠ر٦٦١
تا	ربیع‌الاول ٤١ر٦٦١

نسب شریف **امیرالمؤمنین و امام حسن** علیهما‌السلام تا عَدنان چنین است :

حسن بن علی بن ابیطالب (عبد مَناف) بن عبدالمطّلب (شیبة‌الحمد ، عامر) بن **هاشم** (عمرو العُلی) بن **عبدمناف** (مُغیرة) بن قُصَیّ (زید) بن کِلاب (حکیم) بن مرة بن **کعب** بن لُؤیّ بن غالب بن فهر (قریش) بن مالك بن نضر (قیس) بن کنانة بن خزیمة بن مُدرکة (عمرو) بن الیاس بن مُضر بن نزار (خلدان) بن مَعدّ ابن عدنان .

نسب **ابو بکر** تا «تیم بن مرّه» چنین است :

ابو بکر (عبدالله) بن ابی‌قحافه (عثمان) بن عامر بن عمرو بن کعب بن سعد بن تیم بن مره.

نسب **عمر** تا «عدی بن کعب» چنین است:

عمر بن خطاب بن نُفیل بن عبدالعُزّی بن رِیاح بن عبدالله بن قُرط بن رَزاح بن عَدِیّ بن کعب .

نسب **عثمان** تا «عبدمناف» چنین است :

عثمان بن عَفّان بن ابی‌العاص بن امیة بن عبدشمس بن عبد مناف

ب- فهرست خلفای اموی سفیانی و مروانی

(وعبدالله بن زبیر)

		ه. م.
۱- **معاویة** بن ابی سفیان		ربیع‌الاول سال ۴۱ر۶۶۱
۲- **یزید** بن معاویه		رجب سال ۶۰ر۶۸۰
۳- **معاویه** [دوم] بن یزید		ربیع‌الاول سال ۶۴ر۶۸۳
عبدالله بن زبیر بن عوّام بن خویلد		ربیع‌الثانی سال ۶۴ر۶۸۳
تا		جمادی‌الاولی سال ۷۳ر۶۹۲
۴- **مروان** بن حکم بن ابی‌العاص بن امیه		ذی‌القعدهٔ سال ۶۴ر۶۸۳
۵- **عبدالملک** بن مروان		رمضان سال ۶۵ر۶۸۵
۶- **ولید** [اول] بن عبدالملک		شوال سال ۸۶ر۷۰۵
۷- **سلیمان** بن عبدالملک		جمادی‌الاخره سال ۹۶ر۷۱۵
۸- **عمر** بن عبدالعزیز بن مروان		صفر سال ۹۹ر۷۱۷
۹- **یزید** [ثانی] بن عبدالملک		رجب سال ۱۰۱ر۷۲۰
۱۰- **هشام** بن عبدالملک		شعبان سال ۱۰۵ر۷۲۴
۱۱ **ولید** [ثانی] بن یزید [ثانی]		ربیع‌الثانی سال ۱۲۵ر۷۴۳
۱۲- **یزید** [ثالث] بن ولید [اول]		جمادی‌الاخره سال ۱۲۶ر۷۴۴
۱۳- **ابراهیم** بن ولید [اول]		ذی‌الحجهٔ سال ۱۲۶ر۷۴۴
۱۴- **مروان** [ثانی] بن محمد بن مروان بن حکم		صفر سال ۱۲۷ر۷۴۴
تا		محرم سال ۱۳۲ر۷۵۰

بودند از سران امیه چهارده — بگرفته ملک عرصهٔ آفاق سربسر

اول **معاویه** پسر هند بدفعال — وزبعد او **یزید** جفا کار بدگهر

آنکه **معاویه** بد و **مروان**وبعد ازاو **عبدالملك، ولید،سلیمان** و پس **عمر**

آنکه **یزید** ، باز **هشام** است و پس **ولید**

و ز بعد او **یزیدوبراهیم** بر اثر

مروان بن محمد ، آنکش لقب : حمار

بود آخرین و نیست جز این چارده د گر

(آثارالوزراء ص۲۲)

درتفسیر برهان (ج٤ ص٤٨٨) ازصحیح ترمذی نقل می کند که : پس ازصلح امام حسن علیه‌السلام بامعاویه ، مردی برخاست و گفت : سوّدت وجوه‌المؤمنین .امام فرمود : لاتؤذنی‌رحمك‌الله «خدا ازتوبگذرد ، مرا آزار مده ، چه پیغمبر خدابنی‌امیه را روی منبرخود دید وناراحت شد ، پس خدای براو نازل گردانید :

«انا اعطیناك‌الکوثر» و کوثر نهری است دربهشت ، ونیز بروی‌نازل گردانید:

«انا انزلناه فی‌لیلة‌القدر ، وما ادریك مالیلة‌القدر، لیلة‌القدر خیرمن الف شهر ، یملکها بنوامیة یامحمد»

قاسم (راوی حدیث) می گوید : مدت‌خلافت‌بنی‌امیه راحساب کردیم و هزارماه شد بی کم وزیاد .

سپس بحرینی ، دوروایت دیگراز امام صادق عليه‌السلام درتفسیر«خیرمن الف‌شهر» روایت کرده که دریکی فرمود :

من ملك بنی‌امیه . ودر دیگری فرمود : هوسلطان بنی‌امیه .

در کتاب شیعه دراسلام (ج۱ ص٦۷) از مستدرك حا کم (ج۳ ص۱۷۰) روایت شده که مردی امام مجتبی را درصلح بامعاویه ، ملامت کرد وامام درپاسخ وی‌فرمود: مرا ملامت مکن ، چه پیامبر خدا در خواب دید که مردان بنی‌امیه یکایك برفراز منبروی خطبه می‌خوانند واین بر وی گران آمد ، پس سورهٔ « کوثر» و « اناانزلناه » نازل گردید ، وبنی‌امیه هزار ماه خلافت می کنند (آنگاه راوی گوید) مااین‌راحساب کرده بدون کم وزیاد یافتیم .

حساب دوراوی در دست مانیست که چگونه از آغاز تاانجام حکومت بنی‌امیه راهزار ماه بی کم وزیاد یافته‌اند ، ولی حساب دقیق مسعودی را دراینجا نقل‌میکنیم.

می گوید : مردم رادرتواریخ ایام بنی‌امیه اختلاف است ،امامورد اعتمادوصحیح نزد محقّقان وصاحب‌نظران این فن همان است که دراینجا می‌آوریم .

وپس ازبیان آنکه تاروز بیعت سفاح ، هریك چند سال و چند ماه و چند روز حکومت کرده است ، می گوید:

حاصل : ۹۰سال و۱۱ ماه و۱۳ روز است که باضافهٔ ۸ ماهی که مروان با بنی عباس می‌جنگید تا کشته شد ، ۹۱سال و۷ماه و۱۳روز می‌شود ، و پس از وضع ۵ ماه و۱۰ روز خلافت حسن بن علی (علیهما السلام) و ایام حکومت عبدالله‌بن زبیر تا روزی که کشته شد که ۷سال و۱۰ماه و۳روز است ، باقی مانده : ۸۳سال و ٤ ماه می‌شود که هزار ماه کامل‌است ، و گفته‌اند که‌تأویل قول‌خدای عزّوجل : «لیلة‌القدر خیرمن‌الف شهر» همان است که مادربارهٔ ایام (حکومت) ایشان گفتیم :

(مروج‌الذهب ج۳ ص۲۵۰)

نسب خلفای سفیانی بنی‌امیه ، تاعبدمناف چنین است :

معاویة‌بن ابی‌سفیان صخربن حرب‌بن امیة‌بن عبدشمس‌بن عبدمناف .

نسب خلفای مروانی بنی‌امیه ، تا عبدمناف چنین است :

مروان‌بن حکم‌بن ابی‌العاص‌بن امیة‌بن عبدشمس‌بن عبدمناف .

نسب عبدالله‌بن زبیر تا قُصیّ بن کلاب چنین است :

عبدالله‌بن زبیربن عوّام‌بن خویلدبن‌اسدبن عبدالعزّی‌بن قصی .

ج- فهرست خلفای بنی العباس

در عراق

		ه.	م.
۱- ابوالعباس **سفاح** عبدالله‌بن محمدبن علی ابن عبدالله‌بن عباس‌بن عبدالمطلب	ربیع‌الاول	۱۳۲	۷۵۰
۲- ابوجعفر **منصور** عبدالله‌بن محمدبن علی	ذی‌الحجة	۱۳۶	۷۵۴
۳- ابوعبدالله **مهدی** محمدبن منصور	ذی‌الحجة	۱۵۸	۷۷۵
٤- ابومحمد **هادی** موسی‌بن‌مهدی	محرم	۱٦۹	۷۸۵
٥- ابوجعفر **رشید** هارون‌بن مهدی	ربیع‌الاول	۱۷۰	۷۸٦
٦- ابوموسی **امین** محمدبن رشید	جمادی‌الاخره	۱۹۳	۸۰۹
۷- ابوجعفر **مأمون** عبدالله‌بن رشید	محرم	۱۹۸	۸۱۳
۸- ابواسحاق **معتصم** محمدبن رشید	رجب	۲۱۸	۸۳۳
۹- ابوجعفر **واثق** هارون‌بن معتصم	ربیع‌الاول	۲۲۷	۸٤۲
۱۰- ابوالفضل **متوکل** جعفربن معتصم	ذی‌الحجة	۲۳۲	۸٤۷
۱۱- ابوجعفر **منتصر** محمدبن متوکل	شوال	۲٤۷	۸٦۱
۱۲- ابوالعباس **مستعین** احمدبن محمدبن معتصم	ربیع‌الثانی	۲٤۸	۸٦۲
۱۳- ابوعبدالله **معتز** محمدبن متوکل	محرم	۲٥۱	۸٦٦
۱٤- ابواسحاق **مهتدی** محمدبن واثق	رجب	۲٥٥	۸٦۹
۱٥- الوالعباس **معتمد** احمدبن متوکل	رجب	۲٥٦	۸۷۰
۱٦- ابوالعباس **معتضد** احمدبن موفق‌بن متوکل	رجب	۲۷۹	۸۹۲
۱۷- ابومحمد **مکتفی** علی‌بن معتضد	ربیع‌الثانی	۲۸۹	۹۰۲
۱۸- ابوالفضل **مقتدر** جعفربن معتضد	ذی‌القعدة	۲۹٥	۹۰۸
۱۹- ابومنصور **قاهر** محمدبن معتضد	شوال	۳۲۰	۹۳۲

۲۰ـ ابوالعباس **راضی** احمدبن مقتدر	جمادی‌الاولی ۳۲۲ر۹۳۴
۲۱ـ ابواسحاق **متّقی** ابراهیم‌بن مقتدر	ربیع‌الاول ۳۲۹ر۹۴۰
۲۲ـ ابوالقاسم **مستکفی** عبدالله‌بن مکتفی	صفر ۳۳۳ر۹۴۴
۲۳ـ ابوالقاسم **مطیع** فضل‌بن مقتدر	جمادی‌الاخره ۳۳۴ر۹۴۶
۳۴ـ ابوالفضل **طائع** عبدالکریم‌بن مطیع	ذی‌القعدهٔ ۳۶۳ر۹۷۴
۲۵ـ ابوالعباس **قادر** احمدبن اسحق‌بن مقتدر	رجب ۳۸۱ر۹۹۱
۲۶ـ ابوجعفر **قائم** عبدالله‌بن قادر	ذی‌الحجهٔ ۴۲۲ر۱۰۳۱
۲۷ـ ابوالقاسم **مقتدی** عبدالله‌بن محمدبن قائم	شعبان ۴۶۷ر۱۰۷۵
۲۸ـ ابوالعباس **مستظهر** احمدبن مقتدی	محرم ۴۸۷ر۱۰۹۴
۲۹ـ ابومنصور **مسترشد** فضل‌بن مستظهر	ربیع‌الثانی ۵۱۲ر۱۱۱۸
۳۰ـ ابوجعفر **راشد** منصوربن مسترشد	ذی‌القعدهٔ ۵۲۹ر۱۱۴۵
۳۱ـ ابوعبدالله **مقتفی** محمدبن مستظهر	ذی‌القعدهٔ ۵۳۰ر۱۱۳۶
۳۲ـ ابوالمظفّر **مستنجد** یوسف‌بن مقتفی	ربیع‌الاول ۵۵۵ر۱۱۶۰
۳۳ـ ابومحمد **مستضیء** حسن‌بن مستنجد	ربیع‌الثانی ۵۶۶ر۱۱۷۰
۳۴ـ ابوالعباس **ناصر** احمدبن مستضیء	ذی‌القعدهٔ ۵۷۵ر۱۱۸۰
۳۵ـ ابونصر **ظاهر** محمدبن ناصر	رمضان ۶۲۲ر۱۲۲۵
۳۶ـ ابوجعفر **مستنصر** منصوربن ظاهر	رجب ۶۲۳ر۱۲۲۶
۳۷ـ ابواحمد **مستعصم** عبدالله‌بن مستنصر	جمادی‌الاخره ۶۴۰ر۱۲۴۲
تا	صفر ۶۵۶ر۱۲۵۸

(رك تاریخ‌الخلفای سیوطی ص۲۷-۴۷۷ ، معجم‌الانساب ص۱-۴ ، طبقات سلاطین اسلام ص ۷-۱۲)

د- فهرست خلفای بنی العباس

در مصر:

١ـ ابوالقاسم **مستنصر** احمدبن ظاهربن ناصر — رجب ٦٥٩/١٢٦١

٢ـ ابوالعباس **حاکم** [اول] احمدبن حسن بن ابی بکربن حسن بن علی بن مسترشد بن مستظهر — محرم ٦٦١/١٢٦٢

٣ـ ابوربیعه **مستکفی** [اول] سلیمان بن حاکم — جمادی الاولی ٧٠١/١٣٠٢

٤ـ ابواسحاق **واثق** [اول] ابراهیم بن مستمسک بن حاکم — ذی القعدهٔ ٧٤٠/١٣٤٠

٥ـ ابوالعباس **حاکم** [ثانی] احمدبن مستکفی — ذی الحجهٔ ٧٤٠/١٣٤١

٦ـ ابوالفتح **معتضد** [اول] ابوبکربن مستکفی — جمادی الاخرهٔ ٧٥٣/١٣٥٢

٧ـ ابوعبدالله **متوکل** [اول] محمدبن معتضد — جمادی الاولی ٧٦٣/١٣٦١

٨ـ ابویحیی **معتصم** زکریابن واثق [اول] — ربیع الاول ٧٧٩/١٣٧٧

متوکل [اول] باردوم — ربیع الثانی ٧٧٩ (١)

٩ـ ابوحفص **واثق** [ثانی] عمربن واثق [اول] — رجب ٧٨٥/١٣٨٣

معتصم بار دوم — شوال ٧٨٨/١٣٦٨

متوکل [اول] بارسوم — جمادی الاولی ٧٩١/١٣٨٨

١٠ـ ابوالفضل **مستعین** عباس بن متوکل — رجب ٨٠٨/١٤٠٦

١١ـ ابوالفتح **معتضد** [ثانی] داودبن متوکل — ذی الحجهٔ ٨١٦/١٤١٤

١٢ـ ابوربیعه(٢) **مستکفی** [ثانی] سلیمان بن متوکل، ربیع الاول ٨٤٥/١٤٤١

١٣ـ ابوبکر **قائم** حمزةبن متوکل — محرم ٨٥٥/١٤٥١

١ـ در تاریخ الخلفا و تاریخ عرب و اسلام بعد از متوکل [اول] واثق [ثانی] و سپس مستعصم بن واثق است

٢ـ تاریخ الخلفا: ابوربیع

۱٤ـ ابوالمحاسن **مستنجد** یوسف بن متوکل رجب ۸۵۹ر۱٤۵۵

۱۵ـ ابوالعز (۱) **متوکل** [ثانی] عبدالعزیز بن مستعین محرم ۸۸٤ر۱٤۷۹

۱٦ـ ابوالصبر **مستمسك** یعقوب بن متوکل [ثانی] صفر ۹۰۳ر۱٤۹۷

۱۷ـ **متوکل** [ثالث] محمد بن مستمسك (۲)

مستمسك باردوم ۹۲۲ر۱۵۱٦

متوکل [ثالث] باردوم ۹۲۳ر۱۵۱۷ (۳)

سیوطی راقصیده‌ای است عربی: مشتمل براسامی و وفیات خلفای راشدین و اموی وعباسی عراق وعباسی مصر تایعقوب مستمسك، وآن رادرتاریخ الخلفاص ۵۱۷ـ ۵۲۲ آورده است.

نسب خلفای عباسی مصر چنانکه دانسته شد بخلیفهٔ سی و پنجم عباسی بغداد میرسد

۱ـ معجم الانساب: ابوالاعز

۲ـ سیوطی وی را نام نبرده است

۳ـ رك تاریخ الخلفای سیوطی ص ۴۷۷ـ۵۱٦، معجم الانساب ص ٤ـ۵،

هـ ـ فهرست خلفای فاطمی (۱)

در مصر :

۱ـ مهدی عبیدالله بن محمد بن عبدالله بن میمون بن محمد بن اسماعیل بن جعفر بن محمد (۲)	۲۹۷ر۹۰۹
۲ـ ابوالقاسم قائم محمد بن عبیدالله [نزار]	۳۲۲ر۹۳۴
۳ـ ابوطاهر منصور اسماعیل بن قائم	۳۳۴ر۹۴۵
٤ـ ابوتمیم معزّ معدّ بن منصور (۳)	۳٤۱ر۹۵۲
۵ـ ابومنصور عزیز نزار بن معز	۳٦۵ر۹۷۵
٦ـ ابوعلی حاکم منصور بن نزار	۳۸٦ر۹۹٦
۷ـ ابوهاشم ظاهر علی بن حاکم	٤۱۱و۱۰۲۰
۸ـ ابوتمیم مستنصر معدّ بن ظاهر (٤)	٤۲۸ر۱۰۳٦
۹ـ ابوالقاسم مستعلی احمد بن مستنصر	٤۸۷ر۱۰۹٤
۱۰ـ ابوعلی آمر منصور بن مستعلی	٤۹۵ر۱۱۰۱
۱۱ـ ابومیمون حافظ عبدالمجید بن محمد بن مستنصر	۵۲٤ر۱۱۳۰
۱۲ـ ابومنصور ظافر اسماعیل بن حافظ	۵٤٤ر۱۱٤۹
۱۳ـ ابوالقاسم فائز عیسی بن ظافر	۵٤۹ر۱۱۵٤
۱٤ـ ابومحمد عاضد عبدالله بن یوسف بن حافظ (۵)	۵۵۵ر۱۱٦۰

۱ـ فاطمیان مصر را «عبیدیه» و «عبیدیان» نیز گویند

۲ـ خلفای عباسی در نسب فاطمیان مصر قدح می کردند

۳ـ معز در سال ۳٦۲ پایتخت فاطمیان را از مهدیهٔ افریقا بقاهرهٔ مصر منتقل ساخت

٤ـ خلافت او شصت سال و چهار ماه بود

۵ـ رک تاریخ الخلفا ص ۵۲٤-۵۲۵ ، تاریخ عرب و اسلام (شجرهٔ خلفای فاطمی افریقا)

ازسال ۲۹۶ که خلافت فاطمی در **رقادهٔ** مغرب تشکیل شد ، تا سال ۴۲۲ که خلافت اموی دراندلس منقرض گردید ، مسلمین گرفتار سه خلیفه بودند که از همه ناتوانتر خلیفهٔ عباسی بغدادبود ، خلیفهٔ‌دوم در **رقاده**، واز سال ۳۲۲ که مهدی قلعهٔ **مهدیه** رادر قیروان ساخت در**مهدیه** واز‌سال ۳۴۱ در**قاهره** جای داشت .

سومین خلیفه در **قرطبهٔ** اندلس بود . این سه‌دولت یکدیگر رابی‌نهایت‌دشمن می‌داشتند وباهم سخت رقابت می کردند(۲)

۱ـ رك آئینهٔ اسلام ص۲۸۷ (یك عصروسه خلیفه)

و-فهرست خلفای طباطبائی علوی حسینی

در عراق و یمن(۱)

[در عراق]

۱ـ **ابوعبدالله** محمدبن ابراهیم‌بن اسماعیل‌بن ابراهیم ابن حسن‌بن علی‌بن ابیطالب علیه‌السلام	جمادی‌الاولی ۱۹۹ر۸۱٤

[در صعدهٔ یمن]

۲ـ **هادی** یحیی‌بن حسین‌بن قاسم‌بن طباطبا	۲۸۰ر۸۹۳
۳ـ ابوالقاسم **مرتضی** محمدبن هادی	۲۹۸ر۹۱۰
٤ـ **ناصر** احمدبن هادی	۳۱۰ر۹۲۳
٥ـ **منتخب** حسین‌بن ناصر	۳۲۳ر۹۳٥
٦ـ **مختار** قاسم‌بن ناصر	۳۲۹ر۹٤۰
۷ـ **هادی** محمدبن ناصر	۳٤٤ر۹٥٥

۸ـ **رشید** عباس (سیوطی : سپس دولت ایشان منقرض گردید)(۲)

طباطبا لقب ابراهیم‌بن اسماعیل‌بن ابراهیم بن حسن است ، چه روزی غلامش بوی گفت : درّاعه‌ای بیاورم ؟ گفت : نه ، طباطبا ، یعنی : قبا ، قبا ، و این لقب برای وی ماند .

گفته‌اند «رسّی» نسبت است بطائفه‌ای از سادات علوی (و فیات‌الاعیان ج۱ ص۱۱۲ رقم٥۲ ، ذیل ترجمهٔ ابوالقاسم احمدبن‌محمدبن‌اسماعیل بن ابراهیم طباطبا رسی مصری نقیب طالبیان درمصر متوفای سال۳٤٥) واز سید مرتضی نقل شده که در ترجمهٔ ابوعبدالله محمدبن ابراهیم بن اسماعیل بن ترجمان‌الدین ابو محمد قاسم بن

۱ـ ایشان را «ائمهٔ رسّی» نیز گویند و « رسی » لقب قاسم بن طباطبا ابراهیم بن اسماعیل ، یالقب محمدبن‌اسماعیل علوی بوده‌است .

۲ـ ر ک تاریخ الخلفا ص٥۲٥، مقاتل الطالبیین ص٥۱۹-٥۳۲ ، و٥٥۳-٥٥٦

ابراهیم طباطبا، نقیب‌طالبیان درمصر متوفای سال۳۱۵ گفته‌است که : جد وی‌ابومحمد نخستین کسی بود که «رسی» لقب یافت چه وی در کوه «رس» منزل می گزید .

وفات قاسم رسی درسال۲۴٦ر۸٦۰ بوده‌است.برای فهرست «ائمهٔ رسی»بیش‌از آنچه ازسیوطی نقل کردیم ، وفهرست «ائمهٔ صنعا» که ذیل «ائمهٔ رسی‌صعده» محسوب می‌شوند ، وشرفای مرّاکش (الف: شرفای حسنی . ب : شرفای فلالی) که بخودعنوان «امیرالمؤمنین» و«خلیفه» می‌دادند ،

(رجوع کنید : طبقات سلاطین اسلام ص۹۲-۹۵
وص۵۱-۵۵ ، ومعجم‌الانساب
ص۱۸۷-۱۸۹،وص۱۲۵-۱۲٦)

ز- فهرست خلفای علوی

حسنی و حسینی طبرستان

درسال ٢٥٠هـ (٨٤٦ میلادی)علویان، موفق بتصرف طبرستان و تشکیل دولت وضرب سکه شدند و این ولایت راقریب ٦٤ سال تحت حکومت خود نگاهداشتند و انقراض آنان بدست سامانیان وآل زیاربوده است :

علویان طبرستان٦ نفربودند، سه‌نفر ازبنی‌الحسن وسه‌نفر ازبنی‌الحسین :

١- **داعی** حسن‌بن‌زیدبن محمدبن اسماعیل‌بن [حسن‌بن]
زیدبن حسن‌بن علی‌بن ابیطالب علیه‌السلام — ٢٥٠ر٨٦٤

٢- **قائم** محمدبن زید (برادر حسن) — ٢٧٠ر٨٨٣

٣- **مهدی** حسن‌بن زیدبن قائم — ٢٨٨ر٩٠٠

٤- **ناصر** اطروش حسن‌بن علی‌بن حسن
ابن علی‌بن عمراشرف‌بن علی‌بن‌الحسین
ابن علی‌بن ابیطالب علیه‌السلام (١) — ٣٠١ر٩١٣

٥- **هادی** محمدبن ناصر — ٣٠٤ر٩١٦

٦- **ناصر** احمدبن ناصر

٧- **ثائر** جعفربن محمدبن حسن‌بن عمراشرف
که برتمام طبرستان دست یافت ودرسال
٣٤٥درآنجا وفات کرد ودولتش منقرض شد(٢)

١- طبقات سلاطین اسلام، مهدی رانئوشته وپس ازناصر می‌نویسد:
حسن‌بن قاسم ٣٠٤ - ٣١٦ر٩١٦ - ٩٢٨

٢- رك تاریخ‌الخلفا ص ٥٢٥ - ٥٢٦، طبقات سلاطین اسلام ص ١١٤ - ١١٥، مقاتل‌الطالبیین‌ص٦١٥ و٦٩٣، ٦٩٤، ٧١٢، ٧١٤

ح ـ فهرست خلفای حسنی ادریسی مراکش

از ۱۷۲ تا ۳۷۵ (۷۸۸ - ۹۸۵ م)

در زمان هادی عباسی (۱۶۹ ـ ۱۷۰ر۷۸۵ ـ ۷۸۶) بس از وقعهٔ فخ، ادریس بن عبدالله بمصر و از آنجا بمراکش رفت و دولتی علوی تشکیل داد که در سال ۲۴۶ (۸۶۰ م) بمنتهای قدرت خود رسید و در سال ۳۷۵ (۹۸۵ م) منقرض گردید.

۱ـ ادریس بن عبدالله بن حسن [۲]	۱۷۲ر۷۸۸
۲ـ ادریس بن ادریس	۱۷۷ر۷۹۳
۳ـ محمد بن ادریس [۲]	۲۱۳ر۸۲۸
۴ـ علی [۱] بن محمد	۲۲۱ر۸۳۶
۵ـ یحیی بن محمد	۲۳۴ر۸۴۹
۶ـ یحیی [۲] بن یحیی [۱]	
۷ـ علی [۲] بن عمر بن ادریس [۲]	
۸ـ یحیی [۳] بن قاسم بن ادریس [۲]	
۹ـ یحیی [۴] بن ادریس بن عمر	۲۹۲ر۹۰۴
۱۰ـ حسن بن محمد بن قاسم	۳۱۰ر۹۲۲

(معجم الانساب ص ۱۰۳ . طبقات سلاطین اسلام ص ۲۹)

ص ۴ سطر ۵: قرطبه.

قرطبه (بضم قاف وسکون راء وضم طاء) سالها مرکز علم وموطن علما بوده است وبرخی ازدانشمندان بزرگ اسلامی «قرطبی» شهرت یافته‌اند، ازجمله:

۱ـ ابن عبدربه که در ذیل کلمهٔ «اندلس» گزارش یافت.

۲ـ ابوالولید احمد بن عبدالله بن احمد بن غالب بن زیدون مخزومی اندلسی قرطبی شاعر مشهور که درسال ۴۴۱ ازقرطبه باشبیلیه رفت ونزد معتضد عبّاد بن محمد لخمی

امیر اشبیلیه قرب ومنزلت یافت ودرسال ۴۶۳ درهمانجا وفات کرد(۱).

۳- صائن الدین ابوبکر یحیی بن سعدون بن تمام بن محمد ازدی اندلسی قرطبی ازعلمای علم قرائت وعلوم قرآنی وحدیث ونحوولغت وغیره متوفای سال ۵۶۷ ھ (۲).

۴- ابوعبدالله شمس الدین محمدبن احمدبن ابی بکربن فرج انصاری خزرجی اندلسی نویسندهٔ کتاب «التذکرة باحوال الموتی وامورالاخره».

۵- ابوالعباس جمال الدین احمد معروف به «شیخ المحدثین» از بزرگان علمای حدیث متوفای سال ۶۵۶ نویسندهٔ «شرح صحیح البخاری» و «مختصر الصحیحین» و «المفهم لمااشکل من تلخیص کتاب مسلم»(۳)

۶- ابن حجت: ابوجعفربن محمدبن محمد قرطبی نحوی قاری محدث متوفای سال ۶۴۳ نویسندهٔ «تسدیداللّسان» درنحو، و«الجمع بین الصحیحین» (۴)

۷- ابوالولید ابن رشد محمدبن احمدبن محمد فیلسوف وطبیب معروف متوفای سال ۵۹۵ (رك ص ۹۴).

۸- ابن زُهر (رك ص ۹۴ همین کتاب، وفیات الاعیان ج ۴ ص ۶۱ رقم ۶۴۴).

۹- ابن حزم (رك ص ۹۴ همین کتاب، وفیات الاعیان ج ۳ ص ۱۳ رقم ۴۲۱)

۱۰- ابن عبدالبرّ: یوسف بن عبدالبرّ بن محمدبن عبدالبربن عاصم نَمَری قرطبی فقیه ومحدث نویسندهٔ کتاب «التمهید لمافی الموطأ من المعانی والاسانید» و کتاب «الاستدراك لمذاهب الاعصار فیما تضمنه الموطأ من معانی الرأی والآثار» و کتاب «الاستیعاب» و کتابهای دیگر درحدیث ومغازی وسیر.

ابن عبدالبر ازقرطبه هجرت کرد ومدتی درغرب اندلس می گشت وسپس بطرف شرق اندلس روی نهاد وچندی درشهرهای: دانیه، وبلنسیه، وشاطبه سکونت گزید ودر دوران مظفّربن افطس (۴۳۷- ۴۶۰) قاضی اشبونه وشنترین بود، ودرماه ربیع الاخر

۱- وفیات الاعیان ج ۱ ص ۱۲۲- رقم ۵۶، وص ۹۴ همین کتاب

۲- الکنی والالقاب ج ۳ ص ۴۸

۳- ریحانة الادب ج ۳ ص ۲۸۸

۴- الکنی والالقاب، ریحانة الادب

سال ٤٦٣ درشاطبه یکی ازشهرهای شرق اندلس وفات کرد .

نمری : بفتح نون ومیم درنسبت به «نمربن قاسط بن هنب بن افصی ابن دعمی ابن جدیلة بن اسدبن ربیعة بن نزار» بفتح نون و کسر میم ، گویند

(وفیات الاعیان ج٦ ص٦٩ ، تاریخ یعقوبی ج١ ص١٨٣ ـ ١٨٤)

شاطبه : شهری است بزرگ دارای دژی سخت استواردرشرق اندلس که فرنگیان در دهۀ آخرماه رمضان سال ٦٤٥ بر آن تسلّط یافتند .

ازاین شهروبدان منسوب است :

ابومحمد قاسم بن فیرّه (بکسر فا وسکون یا وتشدید راء ضمّه دار) ابن ابی القاسم خلف بن احمد رعینی (بضم را وفتح عین) شاطبی مقری نابینا ، صاحب قصیدۀ «حرز-الامانی ووجه التهانی» درقراآت ، که هزاروصد وهفتادوسه بیت است ، متوفای سال ٥٩٠

رُعینی : درنسبت به «ذی رعین» یکی ازمهتران یمن ، گویند .

(رك وفیات الاعیان ج٣ ص٢٣٤ رقم ٥١٠)

ص۳ سطر٦: موسی بن نصیر .

رك وفیات الاعیان ج٤ ص٤٠٢ ـ ٤١٢ رقم ٧١٩

ص۳ س۱۳: سرقسطه.

سرقسطه (ساراگوسه) Saragossa یکی ازشهرهای مشهور اندلس را با «سرقوسه» (بفتح اول ودوم ، ونیزبضم اول وسکون دوم، ونیزسراقوسه) یعنی سیراکوز Syracuse که بزرگترین شهرجزیرۀ صقلیه (سیسیل) Sicile است ، اشتباه نکنید چنانکه در کتاب «رحلة الاندلس» این اشتباه تکرارشده است .

سرقسطه (بفتح سین وراء وضم قاف و سکون سین و فتح طا) (۱) شهری است در شرق اندلس ودرسال ٥١٢ ازدست مسلمانان بیرون رفت.

برخی ازدانشمندان اسلامی «سرقسطی» شهرت یافته‌اند ، ازجمله :

۱ـ ابوطاهر اسماعیل بن خلف بن سعدبن عمران انصاری مقری نحوی اندلسی

۱ـ وبگفتۀ صاحب روضات : بروزن قلنسوه ، وبضبط یعقوبی (البلدان ص ۱۱۲) سرقصطه ، باصاد

سرقسطی نویسندهٔ کتاب «العنوان» درقرائتها ، وغیره(۱)

۲ـ ابوبکر محمدبن باجّه (بتشدید جیم) تجیبی (بضم تا) اندلسی سرقسطی معروف به «ابن‌صائغ» فیلسوف وشاعرمعروف متوفای سال ۵۳۳درشهرفاس(۲)

۲ـ ابوالقاسم ثابت‌بن حزم متوفای سال۳۱۳

٤ـ ابومحمد قاسم‌بن ثابت‌بن حزم عوفی نویسندهٔ کتاب « الدلائل » که چون قاسم در سال ۳۰۲ فوت کرد ناتمام ماند و پدرش ثابت آن را تکمیل نمود ، و کتاب «غریب‌الحدیث» و کتابهای دیگر(۳)

۵ـ ابوالحسن‌عبدری رزین‌بن معاویة‌بن‌عمّارسرقسطی معروف‌به«امام‌الحرمین» نویسندهٔ کتاب «الجمع بین‌الصحاح‌الستة» (موطأ مالک‌بن انس اصبحی ، دوصحیح‌مسلم وبخاری ، کتاب سنن ابوداسجستانی ، صحیح ترمذی ونسخهٔ کبیرصحیح نسائی)(٤)

ص۳ س٦ : لخمی

لخم بفتح لام وسکون خاء ، لقب مالک‌بن عدی برادر عمروبن عدی است‌ولقب عمرو **جذام** است ، این‌دوبرادر باهم درافتادند وعمرو ،مالک راطپانچه زد ومالک باـ دشنه‌ای دست عمرو را برید وچون لخم بمعنی طپانچه زدن ، وجذم بمعنی بریدن‌است این را «لخم» وآن را «جذام» گفتند .

(وفیات ج۱ ص۱٤۹)

پادشاهان حیره که آنان را «ملوک لخمی» و« آل نصر» نیز گویند وسلسلهٔ آنها باسلطنت خواهرزادهٔ **جذیمةالابرش:** عمروبن عدی بن نصربن ربیعةبـن عمروبن حارث‌بن مالک‌بن عمم‌بن نمارةبن لخم شروع می‌شود ، ازاین قبیله‌اند .

(تاریخ یعقوبی‌ج۱ص۱٦۹-۱۷٦)

برخی‌ازعلماودانشمندان اسلامی‌نیز«لخمی» شهرت یافته‌اند

(ریحانةالادب ج۳ ص٤۱۱)

یعقوبی می گوید: جذام ولخم وعامله ، پسران عمروبن عدی‌بن حارث‌بن‌مرةبن

۱ـ وفیات‌الاعیان ج۱ ص۲۱۱ رقم۹٤

۲ـ وفیات‌الاعیان ج٤ ص٥٦ رقم٦٤۲ ، روضات‌الجنات ص۷۱۵

۳ـ ریحانةالادب ج۲ ص۱۸٦

٤ـ ریحانةالادب ج۳ ص۵۸ ، روضات‌الجنات ص۲۸٦

اُدد بن زید بن عریب بن کهلان بودند (تاریخ ج ۱ ص ۱۶۳)

ص ۵ سطر ۳ : عبدالعزیز بن مروان.

علی علیه السلام روز فتح بصره (سال ۳۶ هجری) دربارهٔ مروان بن حکم که اسیر شده بود و با شفاعت حسنین علیهما السلام آزاد گردید، فرمود :

«اما ان له امرة کلعقة الکلب انفه، و هو ابو الا کبش الاربعة، و ستلقی الامة منه ومن ولده یوماً احمر»

(نهج البلاغه خطبهٔ ۷۱)

ابن ابی الحدید می‌نویسد : چهار قچقار، پسران عبدالملك : ولید، سلیمان، یزید و هشام بودند و جز اینان از بنی امیه و دیگران، چهار برادر بخلافت نرسیدند، و همهٔ مردم چهار قچقار را بآنچه گفتیم تفسیر کرده‌اند و در نظر من جایز است که مراد بآن : پسران صلبی مروان : عبدالملك و عبدالعزیز و بشر و محمد باشد، چه عبدالملك خلیفه شد و بشر والی عراق بود، و محمد والی جزیره و عبدالعزیز والی مصر(۱).

عبدالعزیز بن مروان از غرّهٔ رجب سال ٦٥ تا جمادی الاخرهٔ سال ۸٤ والی مصر بود(۲)

ص ۵ س ۵: موسی بن نصیر(۳)

بگفتهٔ ابن قتیبه : هنگامی که عبدالملك بن مروان خواست، برادر خود بشر را والی عراق کند، و بشر هم جوانی نورس بود، ببرادر خود عبدالعزیز که در مصر بود نوشت که من برادرت بشر را والی بصره قرار دادم، پس موسی بن نصیر را با وی همراه کن تا وزیر و مشاور وی باشد و دیوان عراق را که اکنون نزد تو فرستادم بوی سپار و وی را آگاه ساز که در هر پیشامدی مسؤل هم واست، بشر از مصر بعراق رفت و موسی بن نصیر همراه وی بود تا وارد بصره شد و همه کار را در عهدهٔ موسی قرار داد و خود را کنار کشید. تا آنکه بشر در بصره مرد و حجاج بجای وی منصوب گردید و موسی پیش از رسیدن حجاج، بشام گریخت و با کمك عبدالعزیز بن مروان که خراج

۱- شهر نهج البلاغه ج ۲ ص ٥٤

۲- معجم الانساب ص ۳۸

مصررا آورده بود ، صدهزار دینار بخلیفه پرداخت تااز کشتن وی‌در گذشت و آنگاه همراه عبدالعزیز بمصرباز گشت ونزد وی محترم‌می‌زیست تاحسان‌بن نعمان ازافریقا رسید ودر شام نزد عبدالملك رفت و جایزه یافت و « برقه» نیز ضمیمهٔ حکومت وی گردید ، لیکن عبدالعزیز درمصر فرمان وی راپاره کرد وروز پنجشنبه ماه صفرسال ۷۹موسی را برافریقا حکومت داد وموسی رهسپارافریقا شد و در«ذات الجماجم» که لشکرها بانتظار حسان بودند ، خطبه‌ای خواند وسپس راه افریقا رادر پیش گرفت و بقیهٔ ماه صفر ودو ربیع را در راه بود وروز دوشنبه پنجم سال ۷۹ وارد افـریقا شد و مردم رافراهم ساخت وبرفراز منبرنشست وخطبه‌ای ایراد کرد .

آنگاه بشرح فتوحات موسی در افریقا پرداخته است

(رك‌الامامة والسیاسة ج ۲ ص۶۲-۷۷)

ص۶ س۱ : میورقه

ازاین جزیره وبدان منسوب است :

ابوعبدالله محمدبن ابی‌نصر فتوح‌بن عبدالله‌بن حمید (بضم حا) بن یصل(بکسر صاد) ازدی حُمیدی‌اندلسی میورقی نویسندهٔ کتاب«الجمع بین الصحیحین ،للبخاری‌و مسلم» و کتاب «جذوةالمقتبس» درتاریخ‌علمای‌اندلس ،

ازاشعار اوست :

لقاء الناس لیس یفید شیئا — سوی الهذیان‌من‌قیلٍ وقالِ
فاقلل من لقاء الناس الا — لاخذالعلم او اصلاح حالِ

میورقی درسال ۴۸۸دربغداد در گذشت .

ابن خلکان «میورقه» رابفتح میم وضم یا وسکون واو وفتح را وقاف ، ضبط کرده است(۱) ولی درمراصد ، بسکون واو وراء والتقاءِ ساکنین ضبط شده .

عجب آنکه درمراصد گوید: برخی «منورقه»بانون گفته‌اند . بااینکه«منورقه» جزیرهٔ دیگری است نه تلفظ دیگری از«میورقه»

۱ـ وفیات‌الاعیان ج۳ ص۴۱۲ رقم۴۸۸

ص۶ س۹ : سبته .

سبته بفتح سین وسکون با، وفتح تاء : شهری است درمغرب.

وسَبت ، بفتح سین وسکون باء : جائی است میان رمله وطبریّه در سه‌فرسخی بیت‌المقدس .

وسبت بمعنی روزشنبه است .

وکسانی که «سبتی» شهرت‌یافته‌اند ، به‌سبتهٔ مغرب یابه‌سبت بیکی از دومعنی نسبت دارند .

مثلاً : ابوالعباس احمدبن هرون رشیدبن مهدی‌بن منصور هاشمی ، چون روز شنبه برای هزینهٔ زندگی‌باقی ایام هفته کارمی کرد تابتواند در آن‌شش روزفارغ‌البال عبادت کند ،وتا سال ۱۸۴ که درحیات پدرش هرون رشید در گذشت بدین حال بود ، «سبتی» شهرت یافت (۱) وقاضی ابوالفضل عیاض (بکسرعین) بن موسی بن عیاض بن عمربن موسی‌بن عیاض‌بن محمدبن موسی‌بن عیاض یحصبی سبتی ، محدث نحوی‌لغوی نسّابه ، نویسندهٔ کتاب «الاکمال» درشرح کتاب مسلم وتکمیل کتاب «المعلم فی‌شرح کتاب مسلم» تألیف مازری ، و کتاب «مشارق‌الانوار» درتفسیر غریب‌الحدیث‌سه کتاب موطأ وصحیح بخاری وصحیح مسلم ، وجزاینها که ازمردم سبته ونیز درآن شهرقاضی بود ، «سبتی» شهرت یافته است . قاضی درسال ۵۴۴درمراکش‌وفات کرد(۲).

مراد از **مازری** : ابوعبدالله محمدبن علی تمیمی‌مازری (بفتح ونیز کسرزای) است ، منسوب به «مازر» که شهر کوچکی است درجزیرهٔ صقلیه(۳).

قاضی‌عیاض را خطبه‌ای است که نام همه سوره های قرآن را بترتیب در آن آورده است که آغاز آن چنین است :

الحمدلله‌الذی افتتح **بالحمد** کلامه ، وبین فی‌سوره **البقرة** احکامه ، و مدّفی **آل عمران و النساء مائدة الانعام** لیتم انعامه .

۱- الکنی‌والالقاب ج۱ ص۲۷۴

۲- وفیات‌الاعیان ج۳ ص۱۵۲ رقم ۴۸۴ ، روضات‌الجنات ص۴۸۴

۳- وفیات‌الاعیان ج۳ ص۴۱۳ رقم ۵۸۹

وانجام آن چنین است:

فـ **الکوثر** مکتوب لهم ، و **الکافرون** خذلوا ، وهم نصروا ، وعدل بهم عن **لهب** الطامة ، وبسورة **الاخلاص** قرّوا وسعدوا ، وبرب **الفلق** و **الناس** استعاذوا فاعيذوا من کل حزن وهمّ وغمّ وندامة .....

(رك جمهرة خطب العرب ج ۳ ص ۲۲۹ ، از نفح الطيب ج ٤ ص ۳۹۱) .

سعید بن احمد **مقری** (عموی احمد مَقّری صاحب کتاب نفح الطیب) را نیز خطبه‌ای است مشتمل بر اسامی سوره‌های قرآن

(رك جمهرة خطب العرب ج ۳ ص ۲۳۱ از نفح الطيب ج ٤ ص ۳۲۹) .

کفعمی : ابراهیم بن محمد بن صالح ، را که یکی از اعلام شیعهٔ امامیه است ، خطبه‌ای است مشتمل بر اسامی سوره‌های قرآن که آغازش این است :

الحمدلله الذی شرف النبی العربی بـ **السبع المثانی** وخواتیم **البقرة** من بین الانام

وانجامش این :

صلی الله علیه وعلی آله واصحابه ما **تبت** یداً معادیه ، ونعم بـ **التوحید** موالیه وما افصح **فلق** الصبح بین **الناس** وامتدّ الظلام ،

(رك نفح الطيب ج ۱۰ ص ۱۹۹ ، جمهرة خطب العرب ج ۳ ص ۲۳٤)

کفعمی را نیز قصیده‌ای است در مدح رسول اکرم صلی الله علیه وآله ، مشتمل بر نامهای سوره‌های قرآن مجید که مطلعش این است :

یامن له **السبع المثانی** تنزل — و خواتم **البقره** علیه انزل

فی **آل عمران** ، **النساء** لم یلد — ن نظیره اعیاد ذلك تفعل (کذا)

وختامش این :

یاخاتما **فلق** الصباح کوجهه — **والناس** منه مکبّر و مهلّل

ابیاتها میقات موسی عدة — **والکفعمی** بمدحه یتجمّل

(رك نفح الطيب ، ج ۱۰ ص ۲۰۱)

مقری خطبه وقصیدهٔ کفعمی را از شرح بدیعیهٔ وی بنام « نُور حدقة البدیع ، و

نور حدیقةالربیع» نقل کرده است .

بدیعیهٔ کفعمی : قصیده‌ای است مشتمل بر محسّنات بدیعی .

مقری می گوید : **کفعمی**: نسبت است به « کفرعتما» که قریه‌ای است ازتوابع صَفَد ، چنانکه درنسبت به «بنی‌عبدالدار» **عبدری** وبه « حصن کَیفا » حصکفی(۱) گویند(۲) (نفح الطیب ج۲ ص۲۰۳)

درنفح‌الطیب « کفرعتما» ودر نقلهائی که شده « کفرعیما » و « کفرعثما» است ، ولی درمراصد الاطلاع ومعجم‌البلدان : « کفرغما» بفتح غین وتشدید میم است وظاهراً تصحیفی روی داده باشد .

آنچه در وجه نسبت « کفعمی» ازمقری نقل شد ، ازخط شیخ بهائی هم نقل‌شده ولی مشهورآن است که « کفعمی» نسبت به« کفعم» یکی ازقرای جبل عامل است .

ونیزبدین شهر(سبته)منسوب است :

فیلسوف مغرب درزمان موحدّین : ابوالحسن علی(بن خلیل) سَبتی ،معروف به «مسفّر» از«تسفیر» بمعنی نوشتن کتاب وشاید هم از «آل مسفّر» اشراف حسینی معروف «فاس» باشد ،

ابن عربی حاتمی در کتاب «محاضرةالابرار و مسامرةالاخیار» نام وی را برده و گفته است : ابوعبدالله‌بن عبدالجلیل گفت که : ابوالحسن علی مسفر در سبته این اشعار خودرا برای من خواند :

یا ایها المبتلی بذمّی	قد علم‌الله ما تقولُ
فالقول‌ان‌خفّ فی‌لسانی	اخا فنی وزنه الثقیلُ
و حافظٌ کاتبٌ شهیدٌ	یکتب عنّی‌الذی اقولُ
مَن‌حاسب النفس کلّ حینٍ	لم یتهاونْ بما یقولُ

۱- خطیب حَصکفی ، ابوالفضل یحیی بن سلامة بن حسین بن محمد متوفای سال ۵۵۱ ازخطبا ومفتیان وفقهای زمان خویش‌بوده وشعررا نیکومی‌سروده است

۲- وچنانکه درنسبت به‌عبدالله ، وعبد شمس ، ورأس عین : عبدلی‌وعبشمی‌و رَسعنی گفته‌اند

سپس گفته است :

این مردرا که بس بزرگوار ودرمیان مردم گمنام بود درسبته دیدم(۱) واورا تصانیفی است ازجمله : «منهاج العابدین» که با بوحامد غزالی نسبت داده می‌شود وازاو نیست ، وهمچنین کتاب«النفخ والتسویه» که نیز بابوحامد نسبت داده می‌شود ومردم آن را «المضنون الصغیر» می‌نامند .

وی راقصیده‌ای است مشهور که بعضی آن را در ردیف « عینیهٔ » ابن سینا قرار داده‌اند ونقل آن دراینجا مناسب است:

قل لاخوانٍ رأونی میّتاً — فبکونی ورثونی حزنا
اعلی الغائب منّی حزنکم — ام علی الحاضر معکم هاهنا
اتظنون بانّی میتکم — لیس ذاك المیت والله انا
انا فی الصّور و هذا جسدی — کان لبسی وقمیصی زمنا
انا کنزٌ و حجابی طلسمٌ — من تراب قدتهیّا للفنا
انا درٌّ قد حوانی صدفٌ — طرتُ عنه فتخلّی رهنا
انا عصفورٌ و هذا قفصی — کان سجنی فألفتُ السّجنا
اشکرالله الذی خلّصنی — وبنی لی فی المعالی رکنا
کنتُ قبل الیوم میتاً بینکم — فحییتُ و خلعتُ الکفنا
فانا الیوم اناجی ملأ — واری الله جهاراً علنا
عاکفٌ فی اللّوح أقراوأری — کلّ ماکان ویأتی و دنا
و طعامی و شر ابی واحدٌ — هو رمزٌ فافهموه حسنا
لیس خمراً سائغاً اوعسلاً — لا ، ولاماءً و لکن لبنا

۱- ابن عربی درسال ۵٦۰ درسبته تولد یافت ودرسال ۵۹۸ بمشرق زمین هجرت کرد ودیگر برنگشت ، وتااین موقع دراشبیلیه زندگی میکرد وبرای تحصیل علم به‌سبته وفاس رفت و آمد داشت.

هو مشروب رسول‌الله اذ / کان یسری فطره مع فطرنا
فافهموا السرّ ففیه نبأٌ / ایّ معنی تحت لفظ کمنا
فاهدموا بیتی و رضوا قفصی / وذروا الطلسم بعدی و ثنا
و قمیصی مزّقوه رمماً / و دعوا الکلّ دفیناً بیننا
قد ترحلّت و خلّفتکُم / لست ارضی دار کم لی وطنا
حیّ ذی الدار نؤمٌ مغرقٌ / فاذا مات اطار الوسنا
لاتظنّوا الموتَ موتاً انه / لحیاة هی غایات المنی
لا ترعکم هجمة الموت فما / هی الانقلة من هاهنا
فاخلعوا الاجساد عن انفسکم / تبصرو الحقّ عیاناً بیّنا
وخذ وافی الزاد جهداً لاتنوا / لیس بالعاقل منا من ونی
حسّنوا الظن برب راحم / تشکروا السّعی وتأتوا امنا
ما اری نفسی الاانتم / و اعتقادی انّکم انتم أنا
عنصر الانفس منّا واحدٌ / و کذا الجسم جمیعاً عمّنا
فمتی ما کان خیرٌ فلنا / و متی ما کان شرٌ فبنا
فارحمونی ترحموا انفسکم / واعلموا انّکم فی اثرنا
اسأل الله لنفسی رحمةً / رحم الله صدیقاً امّنا
و علیکم من سلامی صیّبٌ / و سلام الله بدءاً و ثنی
ابدالدهر الی یوم یری / بعضنا بعضاً لرحب و هنا

(مجلة اللغة العربیة بدمشق جزء ٤ ازمجلد ٣٦ ص ٦١٥: ٦٢٨)

مراد از «ابن عربی حاتمی» محیی الدین ابوبکر محمد بن علی طائی اندلسی اشبیلی است که درسال ٦٣٨ در دمشق وفات کرده است، نه «ابن عربی»: ابوبکر محمد بن عبدالله اندلسی اشبیلی ازدانشمندان معروف قرن ششم هجری که در طلب علم مسافرتها کرد، واز محضر ابوبکر شاشی و ابو حامد غزالی و دیگر بزرگان

بهره‌های علمی برد ، و آنگاه بزادگاه خود که اشبیلیه باشد بر گشت وچندی قاضی بود وسپس کار خویش رامنحصر بتألیف و تصنیف کرد و در حدود سال ٥٤٢ هجری درگذشت ویکی ازتألیفات وی : «احکام القرآن» است که در قاهره چاپ شده است .

ص۹ س۷: قرطاجنه.

بفتح قاف وسکون راء وفتح جیم وتشدید نون : نام سه‌جا است :

یکی دراندلس درناحیهٔ «تدمیر» که آن را «قرطاجنة الخلفاء» می گفتند و از راه دریا تا«مرسیه» چهل میل فاصله دارد .

دراین قرطاجنه بود که عبدالعزیز بن موسی ، تدمیر بن عبدوس راشکست داد وبیشتر یاران تدمیر کشته شدندو خودش باچند نفرازسپاهش بقلعهٔ اوریُولَه Orihuela پناهنده شد ، تدمیر درسال ۹٤فتح گردید.

(صفة جزیرة الاندلس ص۱٥۱)

دیگری دراندلس نزدیك جبل‌طارق معروف به «قرطاجنة جزیره»

سوم قرطاجنهٔ افریقا درساحل دریا که میان آن و تونس دوازده میل راه است

(رك صفة جزیرة الاندلس ومراصدالاطلاع)

درمراصد ازقول بعضی نقل می کند که اصل آن « قرطا » بوده و چون زیبا و خوش‌آب وهوا بود کلمهٔ «جنّه» راباآن افزوده‌اند

ص۱۰ س۳ : قوط وغوط.

دولت قوط (گوتها) بامرك لذریق (رودریك) بپایان‌رسید ، اما این تعبیرمعرب «قوط» تابعد ازدولت اموی اندلس هم باقی ماند ،

ونسبت بهمین خاندان است «ابن قوطیّه» :

ابوبکر محمد بن عمر بن عبدالعزیز بن ابراهیم بن عیسی بن مزاحم اندلسی اشبیلی قرطبی .

وی ازدانشمندان بسیارمعروف لغت وعربیت بودودرعین‌حال ، محدث‌وفقیه‌وحافظ اشعار وراوی آثار، نویسندهٔ کتاب « تصاریف‌الافعال » که در لیدن بنام «الافعال» چاپ شده ، و کتاب «المقصور والممدود» و کتابهای دیگر

روزی مستنصر: حکم دوم پسر ناصر، عبدالرحمان سوم (۳۵۰ - ۳۶۶ر۹۶۱ - ۹۷۶) از ابوعلی قالی دیاربکری (نسبت به : قالی قلا، بفتح قاف از بلاد دیاربکر) که خود ازائمهٔ لغت وشعر ونحوبودودرسال ۳۳۰وارد قرطبه‌شد وآنجا وطن گزیدو کتاب «امالی» خود را همانجا املا کرد، ممدوح شاعر توانای قرطبه-ابو عمر یوسف بن هارون کندی رمادی (نسبت به : رمادهٔ مغرب) که دربارهٔ وی می گفتند : شعر بکنده (یعنی امریء القیس کندی) آغازشده وبکنده(یعنی متنبّی ورمادی) ختم گردیده -بود ودرسال ۳۵۰ درقرطبه در گذشت، پرسید که :

ازدانشمندان‌شهرما (قرطبه) که دیدی، کدامیك درعلم لغت داناتر است؟ گفت محمدبن قوطیّه.

این دانشمند بدان جهت «ابن قوطیه» شهرت یافت که جدّه‌اش یعنی مادر ابراهیم بن عیسی‌بن مزاحم را «قوطیه» می گفتند، واو را بدان جهت نسبت بخاندان «قوط» می‌دادند که پدرش فرزند غیطشه (وی‌تیزا) پادشاه قوطی اندلس بود وروزی که برای دادخواهی علیه‌عمویش بشام نزد هشام‌بن عبدالملك‌آمد، عیسی‌بن مزاحم باوی ازدواج کرد وبا شوهر خود درزمان حکومت ابوالخطّار کلبی باندلس باز گشت، وتازمان‌عبدالرحمان‌داخل‌زنده ماند ونزد وی می‌رفت ومهربانی می‌دید

(رك وفیات‌الاعیان‌ج٤ ص٤، ج١ ص٢٠٤، ج٦ص٢٢٥)

نظیر «ابن قوطیه» است درانتساب بمادری غیرعرب :

دانشمند گیاه شناس ومحدث فقیه، ابوالعباس نباتی احمدبن محمدبن‌مفرج‌بن ابی‌الخلیل اندلسی اشبیلی صاحب تألیفات بسیار درفقه وطب ومفردات ادویه وحدیث، متوفای سال ٦٣٧ هجری‌دراشبیلیه، که «ابن رومیه» شهرت یافته است.

(رك نامهٔ دانشوران ج٣ ص٣١١ - ٣٢٢)

ص١١س٧: طریف.

دربعضی ترجمه‌ها (ازانگلیسی) اشتباها «شریف» خوانده ونوشته شده است.

ص۱۱س۲۰ معافری

بفتح میم و کسر فاء ، در نسبت به « معافر بن یعفر » قبیله‌ای بزرگ در مصر ، گفته می شود

ابومحمد عبدالملك بن هشام حمیری معافری ازاین قبیله است ، و همو است که سیرهٔ رسول اکرم را از « مغازی و سیر» ابن اسحق تهذیب و تلخیص کرده وابوالقاسم سهیلی آن‌را شرح کرده و«الروض الانف» نام گذاشته است .

(وفیات الاعیان ج۲ ص ۳۵۰ و ۳۸٤).

ص۱۳ س۹: مالقه.

بفتح لام وقاف ، و بگفتهٔ ابن خلکان ، سمعانی بغلط آن را بکسر لام ضبط کرده است .

مدرس تبریزی ۱۲ نفر از کسانی را که «مالقی» شهرت یافته‌اند ذکر می کند

(رك وفیات الاعیان ج۲ ص۳۲٤ وریحانة الادب ج۳ ص٤۲۸ - ٤۳۰)

ص۱۳ س۱۰: غرناطه.

لسان‌الدین محمدبن عبدالله‌بن سعید اندلسی لوشی غرناطی ، مشهور به « ابن الخطیب» ازدانشمندان معروف قرن هشتم هجری اندلس مؤلف کتاب « الاحاطة فی اخبار غرناطه» دروصف این شهر گفته است :

بلد تحفّ به الریاض کانه	وجه جمیل والرّیاض عذاره
وکانما وادیه معصم غادةٍ	ومن الجسور المحکمات سواره

غرناطه را دردو دولت بنی‌احمر باره‌ای بود که برای مردان جنگی وپیکار-کنندگان ۱۰۳۰ برج داشت ودر درون باره ۱۳۰ آسیا داشت که با نیروی فشار آب غلّه‌ها راآرد می کرد .

(رحلة الاندلس ص۷۸

شرح حال ٤ نفر از دانشمندان را که « غرناطی » شهرت یافته‌اند در کتاب ریحانة الادب (ج۳ ص۱٤۸ - ۱٤۹) بنگرید .

ص۱۴ س۱٦: اشبیلیه.

بکسر همزه وباء ولام، وفتح یا ، ازاین شهر است : ابوجعفر احمد بن محمد خولانی اندلسی اشبیلی‌ازشعرای معتضد عبادبن محمد لخمی معروف به « ابن ابّار » بفتح همزه وتشدید باء متوفای سال ٤۳۳ (رك وفیات‌الاعیان ج۱ص۱۲٤ رقم۵۷)

و دراین شهر است گلدستهٔ معروف « ژیرالدا » Jiralda که باحتمال ، یکی ازمناره‌های‌مسجدی است که «منصور» درسال ۱۱۹۵ درین شهر بنا نهاده است .

ص۱۵ س۳: باجه.

باجه نام شهری است دراندلس ، وشهری دیگر درافریقا ، ودهی در اصفهان ، وازباجهٔ اندلس وبدان منسوب است .

ابوالولید سلیمان‌بن خلف‌بن سعدبن ایوب بن وارث تُجیبی باجی متوفای سال ٤۷٤ ، وی ازعلمای بزرك و نویسندگان پرتألیف و شعرای اندلس بود و از اشعار او است :

اذا کنت اعلم علما یقینا　　بان جمیع حیاتی کساعه
فلم لاکون ضنینا بها　　و اجعلها فی صلاح و طاعه

(وفیات ج۲ ص۱٤۲)

ص۱۵ س۳: لبله.

بدین شهرمنسوب است :

احمدبن یوسف‌بن علی بن یوسف فِهری لبلی . از دانشمندان معروف ادب و لغت ، متوفای سال ٦۹۱ درتونس .

(روضات‌الجنات ص۸۳)

ص۱۵ س۷: فهری.

مالك بن نضر، جد یازدهم رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله سه پسرداشت بنام : فهر، حارث و شیبان ، و مادرشان : جندله دختر حارث‌بن مِضاض بن عمروبن حارث جرهمی بود .

فهر (بکسر فا وسکون ها) جد دهم رسول اکرم است ودر نسبت باو «فهری»



جیرالدا در اشبیلیه

IQBAL LIBRARY
The University of Kashmir
Acc. No. [redacted]
Author [redacted]
Title [redacted]

گویند و«قریش» بقول ابن هشام : لقب نضربن کنانه جدّ فهر، وبقولی‌لقب فهراست ، وبقولی دیگر: قریش اسم است وفهر لقب.

(رك سیرهٔ ابن‌هشام ج۱ ص۱۰۲ـ۱۰۵ ، وتاریخ یعقوبی ج۱ ص۱۹۲)

ص۱۵س۱۱: اراگون .

در کتب عربی : اراغون، وارغون، ظاهراً غیراز ارجونه (بفتح همزه ، وضم‌جیم) وارجون است که شهری است درناحیهٔ‌جیان، ومحمدبن یوسف‌بن احمر «ارجونی»از پادشاهان اخیراندلس بدان منسوب است . (مراصدالاطلاع ، و معجم‌البلدان) چه این ناحیه درشمال وآن شهر درجنوب است .

اراگون که مرکزآن سرقسطه است ، تاسال ۱۴۷۹ میلادی کشوری مستقل بود وپس از آنکه پادشاه آن فردیناند با ملکهٔ قشتاله ازدواج کرد ، دو دولت یکی شد و کشور اسپانیا بوجودآمد .

(المنجد)

ص۱۷ س۴:وادی‌القری.

وادیی ازتوابع مدینه میان مدینه وشام ، که قریه‌هائی بسیار درآن واقع است .

ص۱۷ س۵:مرالظهران.

بفتح میم وتشدید راء، وتشدید ظای فتحه‌دار : جائی است دریك منزلی مکه.

(مراصدالاطلاع)

ص۱۸ س۱۲ :وسونا Wosunal.

در کتب عربی : 'اشونه ، است.

ص۱۸ س۱۳: جیان.

این شهرتا قرطبه ۱۷فرسخ فاصله دارد ، وبدان منسوب است :

ابوعلی حسین‌بن محمد بن احمد غسانی جَیّانی محدث وادیب ، مؤلف کتاب «تقییدالمهمل» درضبط‌الفاظ اشتباه پذیر رجال‌صحیحین دردو جزء ، متوفای‌سال ۴۹۸

جیان (بفتح جیم وتشدید یاء) شهری است بزرگ در اندلس. ونیز دهی در اطراف ری

(وفیات الاعیان ج۲ ص۴۳۵ رقم۱۸۷)

ونیز دهی است در اصفهان که سلمان فارسی از آنجا است .

(رك البلدان یعقوبی ص۴۱، مراصد الاطلاع)

ص۱۸ س۱۴: مرسیه.

بدین شهر شرقی اندلس ، منسوب است :

حافظ ابوالحسن علی بن اسماعیل، معروف به «ابن سیده» استاد لغت و عربیت مؤلف کتابهای : «المحکم» و«المخصص» درلغت ، و کتاب «الانیق» در شرح حماسه در۶ جلد اوخود وپدرش که از اساتید علم لغت بود ، نابینا بودند ، ابن سیده در سال ۴۵۸ وفات کرد

(وفیات الاعیان ج۳ ص۱۷-۱۸ رقم ۴۲۲) .

سیده : بکسر سین وفتح دال . مرسیه : بضم میم و کسر سین وفتح یا .

پوشیده نماند که «مرس» بفتح اول و دوم : نام جائی است نزدیك مدینه و در نسبت بآن «مرسی» بدوفتحه گفته می‌شود وممکن است با «مرسی» بضم اول وسکون دوم ، نسبت بمرسیه اشتباه شود ودرتشخیص این یا آن باید بقرائن رجوع کرد .

باید دانست که چندنفر ازدانشمندان اسلامی اندلس «ابن سید» بر وزن«عید» شهرت یافته‌اند، وازجملهٔ آنها است :

احمدبن ابان بن سید (بدون الف ولام) لغوی معروف به «صاحب الشرطه» که کتاب «العالم» رادرلغت درصد مجلد نوشت واز«فلك» شروع کرد ودر«ذرّه» بانجامش رساند ، ودر سال ۳۸۲ وفات کرد . صاحب روضات الجنات جغرافیای مختصر اندلس را درذیل ترجمهٔ این دانشمندآورده است

(روضات الجنات ص۶۵، الکنی والالقاب ج۱ س۳۰۷، ریحانة الادب ج۵ ص۳۷۷)

دیگر: ابومحمد عبدالله بن محمدالسید (باالف ولام) بطلیوسی نحوی لغوی صاحب تألیفاتی درنحو ولغت متوفای سال۵۲۱ ، ازاشعار اواست :

اخوالعلم حیّ خالد بعد موته و اوصاله تحت التّراب رمیمٌ

وذو الجهل میت وهوماش علی الثری   یظن من الاحیاء و هو عدیمُ

(روضات الجنات ذیل ترجمهٔ ابراهیم بن قاسم بطلیوسی نحوی معروف به «اعلم» نویسندهٔ «تاریخ بطلیوس» متوفای سال ٦٤٢ ، وفیات الاعیان ج۲ ص۲۸۲ رقم ٤۲۰) .

دیگر: ابومحمد عبدالعزیز بن احمد بن السید (باالف ولام) بن مُغَلّس اندلسی بلنسی قیسی ازعلمای عربیت وشعرای توانا، متوفای سال ٤۲۷ درمصر .

(وفیات الاعیان ج۲ ص٣٦٦ رقم ٣٦٠ ، روضات الجنات ص٦٩)

ص۱۸ س۱۴ :لورقه.

در کتب عربی : لورقه (بضم لام وسکون واو وفتح راء وقاف) و: لرقه (بضم لام وسکون راء) ضبط شده است .

ص۱۸ س۱۴ : دانیه.

بدین شهر منسوب است :

ابن صیرفی: عثمان بن سعید بن عثمان اندلسی قرطبی ، معروف به «ابوعمرودانی» متوفای سال ٤٤٤ صاحب تألیفات کثیره ، وازاشعار اواست :

قدقلت اذ ذکرواحال الزمان وما   یجری علی کل من یعزی الی الادبِ
لاشیء ابلغ مـن ذّل یجرّعـه   اهل الخساسة، اهل الدین والحسبِ
القائمین بما جاء الرسول به   والمبغضین لاهل الزیغ والریبِ

ص۱۸ س١٦ : لشبونه .

در کتب عربی : لشبونه ،(بفتح اول وسکون دوم) و: اشبونه ، (بضم اول وسوم) ضبط شده است.

(مراصدالاطلاع)

ص۱۸ س١٦ :شلمنقه.

در کتب عربی : طلمنکه ، (بفتح اول ودوم وسوم وپنجم، و سکون نون) ضبط شده است، وابوعمر طلمنکی معاصر ابن سیده بدین شهرغربی اندلس منسوب است .

(وفیات الاعیان ، ومراصدالاطلاع)

ص۱۸ س۱۸ : طرطوشه.

بدین شهر منسوب است :

ابن ابی رندقه (بفتح اول وسوم وچهارم، وسکون نون) ابوبکر محمدبن ولیدبن محمدبن خلف بن سلیمان بن ایوب قرشی فهری اندلسی «طرطوشی» فقیه مالکی معروف

گویند : بسیار میشد که این اشعار رامیخواند :

ان لله عبادا فطنا　　طلقوا الدنیا و خافوا الفتنا
فکروا فیها فلما علوا　　انها لیست لحی وطنا
جعلوها لجة و اتخذوا　　صالح الاعمال فیها سفنا

روزی برابوالقاسم شاهنشاه بن امیرالجیوش بدرالجمالی، معروف به «الملك ـ الافضل» وارد شد وچادری را که همراه داشت پهن کرد وروی آن نشست و چون دید که مردی ترسا پهلوی افضل نشسته است، باموعظهٔ خویش افضل را بگریه آورد و گفت :

یاذا الذی طاعته قربة　　وحقه مفترض واجبُ
ان الذی شرّفت من اجله　　یزعم هذا انه کاذبُ

این اشعار بوی منسوب است:

اذا کنت فی حاجة مرسلا　　وانت بها نجازها مغرمُ
فارسل باکمه خلاّبة　　به صمم اغطش ابکمُ
ودع عنك کل رسول سوی　　رسول یقال له الدرهمُ

ازتألیفات طرطوشی (بضم هردو طا) است : «سراج الملوك» و« برّالوالدین » و «الفتن» وی بسال ۵۲۰ دراسکندریه وفات کرد .

(نفح الطیب ج۲ ص۹۰ ، وفیات الاعیان ج۳ ص۳۹۳ رقم ۵۷۷)

طرطوشی راموعظهٔ بلیغهٔ دیگری است برای امیرافضل بن امیرالجیوش .

(رك جمهرة خطب العرب ج۳ ص۱۸٤،نفح الطیب ج۱ص۳٦۳)

ص۱۸ س۱۸ : بربشتر

بضم بای دوم وسکون شین وفتح تا : شهری‌است بزرگ درشرق اندلس ازتوابع بربطانیه ، بفتح هردو با وسکون راء، که نیزیکی ازشهرهای بزرگ اندلس است .

(مراصدالاطلاع)

ص۱۹ س۴: شریش Jerez

بدین شهرمنسوب است:

ابوالعباس احمدبن عبدالمؤمن بن موسی‌بن عیسی‌بن عبدالمؤمن قیسی شریشی نحوی شارح مقامات حریری درسه شرح متوفای سال۶۱۹ درشریش .

(روضات‌الجنات ص۸۳)

ص۱۹ س۱۱ :تمیمی

دوقبیله ازعرب عدنانی مضری را«بنی‌تمیم» گویند :

یکی : از«تمیم‌بن مُرّبن أدبن طابخةبن الیاس بن‌مضر» .

دیگر : از «تمیم بن‌سعدبن هذیل بن مدرکة بن‌الیاس بن مضر»

(تاریخ یعقوبی ج۱ ص۱۸۸ ، نهایةالارب ص۱۷۷)

ص۱۹ س۱۹ : ثقفی

قبیلهٔ «ثقیف» ، ازقبائل عرب عدنانی است ، چه «ثقیف» لقب «قَسیّ» بن‌منبه ابن [بکربن] هوازن‌بن منصوربن عکرمةبن خصفةبن قیس عیلان بود ، وقیس عیلان: قیس‌بن عیلان‌بن مضربن نزار.

(تاریخ‌یعقوبی‌ج۱ص۱۸۶، معارف‌ابن‌قتیبه ص۴۱،سیرهٔ‌ابن هشام‌ج۱ص۱۱)

اما بگفتهٔ ابن اسحاق نسب ثقیف چنین است:

قَسیّ بن نبیت‌بن‌منبّه‌بن‌منصوربن یقدم‌بن افصی‌بن دعمیّ‌بن ایاد [بن نزار] بن معدبن عدنان ،ویعقوبی هم باین قول اشاره‌ای‌دارد .

(سیرهٔ ابن‌هشام‌ج۱ص۴۷)

هنگام ظهور اسلام، قبیلهٔ «ثقیف» درشهر طائف می‌زیستند و بتخانهٔ «لات» را

چون کعبه محترم می‌داشتند ودرماه رمضان سال۹هجری بدین اسلام درآمدند.

ص۲۰س۱۰ : خولانی.

خولان (بفتح و سکون) نـام روستائی است دریمن ، بنام خـولان بن عمروبن قضاعه.

(مراصدالاطلاع)

نسب خولان رامختلف نوشته‌اند :

خولان‌بن عمروبن‌اِلحاف‌بن قضاعه.

خولان‌بن‌عمروبن سعدالعشیره.

خولان‌بن عمروبن مرة بن اددبن زیدبن مِهسع بن عمرو بن عریب بن زیدبن کهلان‌بن سبأ.

(سیرهٔ‌ابن‌هشام ج۱ ص۸۵)

قبیلهٔ خولان را درسرزمین خولان،بتی بود بنام عُمیاِنس.

ص۲۰ س۱۲: مضری.

نسبت به «مضربن‌نزاربن‌معدبن‌عدنان»جد هیفدهم‌رسول‌اکرم‌صلی‌الله‌علیه‌وآله، وبرادر ربیعه وانمار وایاد.

عرب مستعربه را « متعرّبه ، اسماعیلی ، عدنانی ، معدی ، نزاری ، مضری و شمالی» نیز گویند.

دربعضی ترجمه‌ها (از متن انگلیسی) «مضری» اشتباهاً «مدحری» خوانده و نوشته شده است !

ص۲۰ س۱۳: قحطانی.

عرب عاربه را «جنوبی، قحطانی ، سبأی ، حمیری و کهلانی» نیز گویندونسب قبائل یمن به «قحطان‌بن عابربن شالخ‌بن ارفخشدبن سام بن نوح» می‌رسد ، وقحطان درتورات «یقطان» آمده‌است . سبأپسر یشجب بن یعرب بن‌قحطان ، وحمیرو کهلان

پسران سبأ بوده‌اند .

(نهایة‌الارب ص۳٦۳)

ص۲۲ س۱ : غافقی.

غافق : حصنی است در اندلس ، و قبیله‌ای است از عرب : بنی غافق‌بن شاهدبن [علقمة‌بن] عك‌ّ بن عدنان .

عبدالرحمن ظاهراً منسوب باول است ، اما دربارهٔ دیگر کسانی که «غافقی» شهرت یافته‌اند باید تحقیق شود .

ص۲۲ س۵ : تولوز Toulouse .

درمتون عربی : تولوشه .

ص۲۲ س۱۳: کلبی.

سه‌قبیله از عـرب قحطانی، قبیله‌ای از بَجیله ، وقبیله‌ای از قضاعه ، وقبیله‌ای دیگر ازخثعم «بنو کلب» گفته می‌شوند ودانسته‌نشد که عنبسه از کدام است.

ص۲۳ س۱۴ : اشجعی.

بنواشجع : طائفه‌ای است ازغطفان،ازعرب عدنانی، منسوب به «اشجع‌بن‌ریث‌بن غطفان‌بن سعدبن قیس‌بن عیلان .

ص۲۳ س۱۷ : ابی نسعه .

دربعضی ترجمه‌ها (ازمتن‌انگلیسی) اشتباهاً «ابی نزه» خوانده‌ونوشته‌شده‌است

ص۲۳ س۱۷ : خثعمی.

«خَثعم» و«بَجیله» دوقبیله‌اند ازعرب‌قحطانی ، پسران انماربن نزاربن‌عمرو کهلانی .

ص۲۳ س۱۸ :سلمی.

بنوسلیم (بضم سین) قبیله‌ای است ازعرب عدنانی از نسل : سُلیم‌بن منصور بن

عکرمة‌بن خَصَفة‌بن قیس‌بن عَیلان (تاریخ یعقوبی ج۱ ص۱۸۶) و دو قبیلهٔ دیگر از عرب قحطانی ، ودانسته نشد که عبیده از کدام است .

ص۲۳ س۲۱: کنانی .

کنانة‌بن خزیمه(بکسر کاف‌وضم خاء) جدسیزدهم‌رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله است ودرنسبت بوی « کنانی» گویند .

ص۲٦ س۱۲ : شارل مارتل Charles Martel

در کتب عربی : قارله .

ص۲۹ س۱ : عبدالملك بن قطن.

دربعضی ترجمه‌ها (ازمتن انگلیسی) اشتباهاً «عبدالملك بن قحطان» خوانده ونوشته شده است .

ص۲۹ س۱٦ : سلولی قیسی.

سلولی : نسبت به « سَلول‌بن صعصعة‌بن معاویة‌بن بکربن هَوازن بن منصوربن عکرمة‌بن خُصفة‌بن قیس‌بن عَیلان» قبیله‌ای از عرب عدنانی است .

(تاریخ یعقوبی ج۱ص۱۸٦)

وقیسی (دراینجا) نسبت به «قیس‌بن عیلان‌بن عدنان» .

ص۳۰ س۲۳:قشیری.

بضم قاف : نسبت به «قُشیربن کعب‌بن رَبیعة بن عامربن صَعصعة بن معاویه » قبیله‌ای ازعرب عدنانی .

(تاریخ یعقوبی)

ص۳۱س٦: عاملی.

بنوعامله : قبیله‌ای است قحطانی ازنسل « عاملة‌بن سبأ » و قبیله‌ای دیگر نیز قحطانی ازنسل « کهلان‌بن سبأ» وثعلبه ظاهراً بیکی ازاین دوقبیله منسوب است .

ص۳۲ س۱۱: صمیل بن حاتم.

صمیل بر وزن کُمیل، دربعضی ترجمه‌ها (ازمتن انگلیسی) اشتباهاً «زمیل» خوانده ونوشته شده. بعضی نسب وی را «صمیل بن حاتم بن عمرو بن جندع بن شمر بن ذی‌الجوشن» نوشته‌اند.

(نفح‌الطیب ج٤ ص٥۳)

ص۳۲ س١٦ : جذامی.

سابقاً گفته شد که لخم وجذام دو برادر بودند از نسل کهلان بن سبأ، و عامله نیز برادرشان بود. ازاین سه برادر، سه قبیلهٔ بزرك درعرب قحطانی پدیدآمد.

ص۳۳ س۱۹: زهری.

درنسبت به «زُهرة بن کلاب» قبیله‌ای بزرك ازقریش «زهری» گویند.

آمنه مادر رسول‌اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله، ازاین قبیله است.

فقیه معروف تابعی: ابوبکر بن محمد بن مسلم بن عبیدالله بن عبدالله بن حارث بن شهاب بن زهرة بن کلاب، که ازده نفرصحابی روایت کرده، وعلم فقهای سبعهٔ مدینه را فراگرفته، نیزازاین قبیله‌است. وی درسال ١۲٤ هجری درگذشت.

فقهای سبعهٔ مدینه که‌ازتابعین ودریك عصرمرجع فتوی بوده‌اند، دراین‌دو بیت نامبرده شده‌اند:

الاکل من لایقتدی بائمةٍ　　فقسمته ضیزی عن‌الحق خارجه

فمنهم: **عبیدالله، عروة، قاسمٌ　　سعید، سلیمان، ابو بکر، خارجه**

عبیدالله بن عبدالله هُذَلی، عروة بن زبیر، قاسم بن محمد بن ابی بکر، سعید بن مسیب، سلیمان بن یسار، ابوبکر بن عبدالرحمن مخزومی، خارجة بن زید بن ثابت انصاری

هذلی: نسبت به «هُذیل بن مدرکة بن الیاس» و

مخزومی: نسبت به «مخزوم بن یقظة بن مرّة بن کعب» است.

ص۳٤ س۲ : عبدری.

درنسبت به «عبدالدار بن قُصی» که یکی از چهار پسرقصی بن کلاب جد چهارم

رسول اکرم صلى الله عليه وآله وسلم ، و برادر عبدمناف بن قصی ، و عبدالعزّی بن قصی ، و عبدبن قصی بود ، «عبدی ، وعبادی ، وعبدری» می گویند .

ازاین طائفه است :

مصعب بن عمیر بن هاشم بن عبدمناف بن عبدالدار، که چون فرزند زادهٔ هاشم بن عبدمناف است بعضی تصور کرده‌اند که اوعموزادهٔ رسول اکرم یعنی فرزند زادهٔ هاشم بن عبدمناف بن قصی می باشد .

طائفهٔ «عبدالدار» یکی از ۲۵ طائفهٔ قریش است که مسعودی آنها رابااین ترتیب نام می برد :

بنوهاشم بن عبدمناف (بن قصی بن کلاب)

بنومطلب بن عبدمناف (عبیدة بن حارث، شهید بدر ازاین طائفه است)

بنوحارث بن عبدالمطلب

بنوامیة بن عبدشمس بن عبدمناف

بنو نوفل بن عبدمناف

بنوحارث بن فهر (بن مالك بن نضر)

بنواسد بن عبدالعزّی (بن قصی)

بنوعبدالدار بن قُصَیّ (کلیدداران کعبه)

بنوزهرة بن کلاب (بن مرة بن کعب)

بنو تَیم بن مُرّة (بن کعب بن لؤی بن غالب بن فهر)

بنومخزوم (بن یَقَظة بن مرة)

بنویقظة (بن مرّة)

بنومرة (بن کعب)

بنو عَدی بن کعب

بنو سَهم (بن عمرو بن هُصَیص بن کعب)

بنو جُمح (بن عمرو بن هُصَیص

بنومالك بن حنبل (درمعارف ابن قتيبه ص۳۲ : حِسْل بن عامر بن لؤی) .

بنومعيط بن عامر بن لؤی (درمعارف ابن قتيبه ص۳۲ : مَعيص بن عامر است) .

بنونزار بن عامر. (كذا)

بنوسامة بن لؤی.

بنوادرم : تيم بن غالب .

بنو مُحارب بن فهر

بنوحارث بن عبدالله بن كنانة (بن مدركة بن الياس بن مضر بن نزار بن معدّ بن عدنان)

بنوعائذه: بنوخزيمة بن لؤی . (عائذه : مادر فرزندان عبيدبن خزيمه است)

بنو بُنانه : بنوسعدبن لؤی .

(بُنانه : دايهٔ ايشان بود ، از بنی‌قين بن جَبسر، و بقولی : دختر نمر بن قاسط ، و بقولی ديگر: دختر جَرْم بن رَبّان)

مسعودی می گويد : بطون «قريش بطاح» تا «بنی جمح» بپايان‌می‌رسد ، واز «بنی مالك» تاآخر (بنوبنانه) در «قريش ظواهر» اند.

(مروج الذهب ج۲ ص۲۷٦ ، سيرهٔ ابن هشام ج۱ ص۱۰۲-۱٤۳)

اصطلاحاً ، «شعب» شامل چند قبيله ، و«قبيله» شامل چند عَماره ، و «عماره» مشتمل برچند بطن ، و«بطن» دارای چند فَخذ می‌باشد ، و «فخذ» از چند « فصيله » تشكيل می‌يابد ، مثلاً «خزيمه» **شعب** است ، و« كنانه» **قبيله** ، و «قريش» **عماره** ، و «قصی» **بطن** ، و«هاشم» **فخذ** ، و «عباس» **فصيله**

(تفسير بيضاوی جلد٥ ص۸۹)

ص۳٥ س٦: امرای اسلامی اندلس .

ابن قتيبه پس‌ازشرح فتوحات طارق‌وموسی دراندلس، وباز گشتن موسی بافريقا ومصر، ورسيدنش نزد وليدبن عبدالملك ، و مرگ وليد بعد از چهل روز ، و رفتار

سلیمان بن عبدالملك با موسی ، و رها کردنش درمقابل ٤٠٣٠٠٥٠ دینار زرناب که ١٠٠٠٠٠ آن را نقد پرداخت کرد و بقیّه را متعهد شد در مدت یکماه بپردازد ، و کشته شدن عبدالعزیز دراندلس ودیگر حوادث ،

والیان اندلس را بعد از (طارق و) موسی‌بن نصیرچنین می‌شمارد :

٣ـ عبدالعزیزبن موسی پس ازطارق و پدرش تاآنکه کشته‌شد، یك‌سال

٤ـ ایوب‌بن حبیب ، پس از وی	٦ماه .
٥ـ حارث‌بن عبدالرحمان	٣سال و٦ماه
٦ـ عنبسه	٢سال و٩ماه
٧ـ یحیی‌بن‌سلمه	١ « و٣ «
٨ـ هیثم‌بن عبید	١ « و٢ «
٩ـ عبدالرحمن‌بن عبدالله غافقی	٤ « ـ
١٠ـ عبدالملك‌بن قطن فهری	١ « ـ
١١ـ بلج‌بن بشرقشیری	ـ ٦ ماه
١٢ـ ثعلبة‌بن سلامهٔ جذامی	ـ ٥ «
١٣ـ ابوالخطاربن ضرار کلبی	٣سال
١٤ـ ثوابة‌بن مسلمه	١ « و ١ ماه
١٥ـ یوسف‌بن عبدالرحمن قرشی فهری	١٠ «

(الامامةوالسیاسة ج٢ ص١١٠)

ص٣٩ س ١٣ : شقنده.

بدین قریه منسوب است :

ابوالولید شقندی صاحب « رسالة فی‌فضل‌الاندلس » که مقری آن را در کتاب «نفح‌الطیب» نقل کرده است (ج٣ص١٧٧).

درهمین رساله است که وقتی شعراء بریوسف‌بن تاشفین امیر دولت مرابطین درآمدند وقصیده‌ها درمدح‌وی سرودند، چون بانجام رسید ، معتمدبن عباد باو گفت: آیا امیرمسلمین می‌داند اینان چه می گویند ؟ گفت : نمی‌دانم جز اینکه اینان نان

میخواهند .... وچون معتمد بکشور خویش باز گشت ، بوی نامه‌ای نوشت و این دوشعر ابن زیدون راهم در آن نگاشت :

بنتم وبنّا فما ابتلّت جوانحنا — شوقا الیکم ولاجفّت مآقینا
حالت لفقدکم ایامنا فغدت — سوداً، وکانت بکم بیضا لیالینا

وچون این دوشعر بر وی خوانده‌شد ، بخواننده گفت : آیا کنیزانی سیاه‌وسفید می‌طلبد ؟ گفت اینطور نیست آقای من ، مقصودش آن است که شبهای وی بشادمانی خدمت امیر چون روز روشن بوده است و اکنون روز های وی با محنت دوری امیر چون شب تاریك شده است . گفت : بخدا که خوب گفته است ، باو بنویس که : اشك ماهم بروی جاری است وسرما پس از وی بدرد آمده است !

ص ۴۰ س ۴: ابوالمطرف.

بفتح طا و کسر راءِ مشدّد ، کنیهٔ پنج نفراز خلفای اموی است ، و « مطَرِّف » بروزن «محدّث» آنکس‌است که‌براطراف لشکرزند ، وبهمین‌معنی‌نام‌شخص‌شده‌است.

(وفیات ج٤ ص۲۹۹ ، منتهی‌الارب ، قاموس)

درعین حال دربعضی منابع ، بفتح راءِ مشدد بر وزن «معظّم» ضبط شده است . عبدالرحمن‌بن خلف تجیبی اُقلیشی که درسال۳٤۹ ازاندلس برای حج بمکه مشرف شد نیز «ابوالمطرف» شهرت یافته است .

(نفح‌الطیب ج۳ ص۳۸۹)

یکی ازدانشمندان وپزشکان اندلس نیز«ابوالمطرف» شهرت یافته است : عبدالرحمن‌بن محمدبن عبدالکریم‌بن یحیی‌بن وافد (یاواقد) بن مهند از ـ پزشکان بنام قرن پنجم متوفای بعد ازسال٤٦٠ .

(ریحانة‌الادب ج۳ ص٤١١)

ص۴۰ س ۴: داخل.

درمیان خلفای اموی اندلس پنج نفر بنام « عبدالرحمان » است ، که اول را «عبدالرحمان‌داخل»ودوم‌را«عبدالرحمن‌اوسط» وسوم‌را «عبدالرحمن ناصر» گویند .

داخل رادرروزجنك سختی که میان وی‌ویوسف فهری روی‌داد، وهم درروزفتح سرقسطه ، خطبه‌هائی است که قسمتی از آنها نقل شده است .

(راك جمهرة العرب ج ۳ ص۱٦٦ - ۱٦۸ ، نفح الطيب ج ۲ ص ۷۰)

ص۴۵ س ۳: یحصبی.

بفتح یا وضم صاد ونیزفتح و کسر آن : درنسبت به «یحصب بن مالك حمیری» گویند . (وفیات)

ص۴۷ س۳:شنت بریه(شنتبریه)

بفتح شین وسکون نون ، وفتح با وتشدید یاء مفتوح : شهری در شرق قرطبه که حصن شنت مریه (شنتمریّه) بروزن آن وازتوابع آن است .

(مراصدالاطلاع)

ص۵۱ س۱: ومسجد جامعی بنا نهاد .

این مسجد پیش ازرسیدن مسلمین کلیسا بوده است وعبدالرحمن داخل آن را ازنصاری خرید و بجای آن مسجدی بنقشه‌ای که ولیدبن عبدالملك مسجدنبوی‌را در مدینه ساخته بود ، بنا کرد وحکم‌بن عبدالرحمن ودیگر خلفای اموی برآن‌افزودند ومنصوربن ابی‌عامر درطرف شمال مسجد درحدود دوثلث اصل مسجد بر آن افزود .

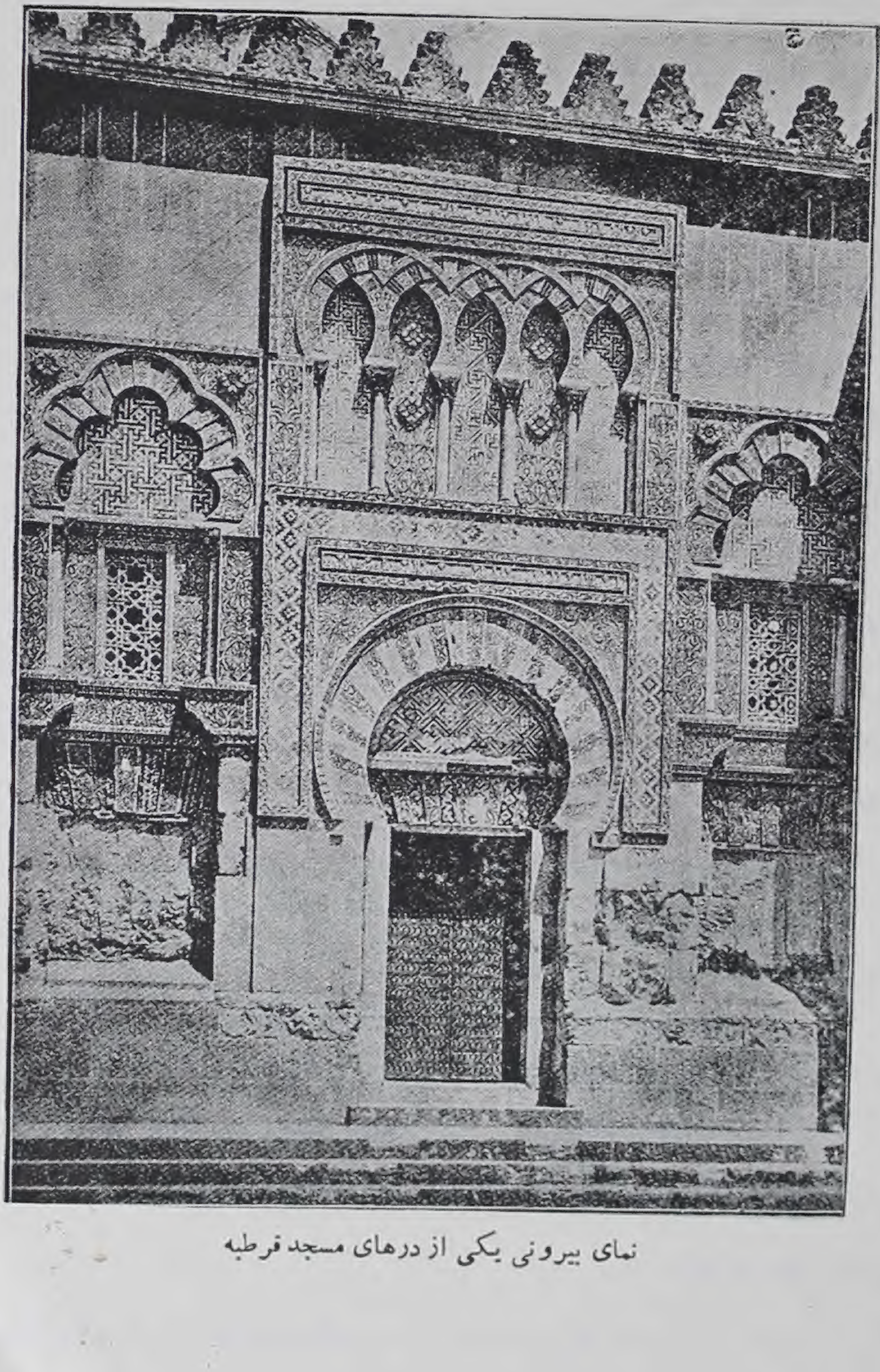
قرآنی بنام «مصحف عثمانی» در این مسجد بود که پس از استیلای موحـدین براندلس ، عبدالمؤمن آن رابمراکش نقل داد (۵۵۲هجری) .

طول این مسجد ازشمال بجنوب۱۷۵ متر، وازشرق بغرب۱۳٤ متر،وارتفاعش درحدود ۲۰متر بوده است .

این مسجد۱۲۹۳ ستون مرمر داشته، و گنبدآن بر۳٦۵ ستون مرمر استوار بوده است .

عیسویان که خواستنددوباره کلیسای خود رابسازند ، گنبدمسجد و۱٦۳ستون راهم ازوسط مسجد برداشتند .

(رحلة الاندلس ص۳۷-٤۱)



نمای بیرونی یکی از درهای مسجد قرطبه

IQBAL LIBRARY
The University of Kashmir
Acc. No. [redacted]
Author [redacted]
Title [redacted]

ص۵۷ س۷ :صخرهٔ قیس .

صَخره : مفرد صخر، ازنواحی «اُکْشُونیه» است درا ندلس .

(مراصد)

ص۵۸ س۱ :یحیی بن یحیی .

ابومحمدبن یحیی بن یحیی بن کثیر بن وُسلاس بن شَمّال بن مَنغایا الیثی ، اصلاً بربری وازقبیلهٔ مصموده است ، ودرسال ۲۳٤ درقرطبه وفات کرد .

محمدبن‌عمر بن کنانه می گفت: فقیه‌اندلس: عیسی بن‌دینار، وعالمش:عبدالملك بن حبیب ، وعاقلش : یحیی بن یحیی است ،

ص۵۸س۱ :لیثی .

درنسبت به «لیث بن بکر بن عبد مناة بن کنانة بن خزیمه» لیثی گویند .

ص۶۰س ۱۹:مقری .

احمدبن محمدبن احمدبن یحیی بن عبدالرحمان بن ابی‌العیش بن محمد مقری تلمسانی ساکن فاس و سپس قاهره ، مؤلف کتاب « نفح‌الطیب » متوفای سال ۱۰٤۱ «مقری» را بیشتر: بفتح میم وتشدید قاف فتحه‌دار، وبرخی هم : بفتح میم وسکون‌قاف ضبط کرده‌اند درنسبت بیکی ازقرای‌تلمسان نزدیك قلعهٔ بنی‌حمّاد بنام « مَقْره» .

دلیل بردرستی ضبط اول ، یکی شعرخود مقری است درمقدمهٔ کتاب «ازهار- الریاض فی‌اخبارعیاض » :

فیقول‌احمد ذوالقصو رالمقری‌اذا انتسب

ودیگر شعر شاهینی درقصیده‌ای که آن رابرای مقری فرستاده است :

ما للعلا والعلم الاابو الا عباس شیخی احمدالمقّری

ومعلوم است که آن شعر واین شعر ، جزبا ضبط اول درست نیاید .

ص٦٦ س۴: سمسطا .

سمسطا ، و«سمسطه» بضم اول ودوم ، و «سمسطا» بدوفتحه : نام قریه‌ای است

درمصر ازتوابع بهنسی درساحل غربی نیل . وشاید نام «سمسطا»ی اندلس را هم از آن گرفته باشند .

ص٦٦ س١٢ :منت سالوط .

مُنت اشیون ، بضم میم وهمزه	: شهری است دراندلس از توابع اُشبونه
مُنت افوط	: حصنی است در اندلس از نواحی باجه
مُنت أنیات ، بکسر نون	: ناحیه‌ای است درسرقسطه
مُنت جیل ، بکسر جیم	: شهری است دراندلس
مُنت شون ، بضم شین	: حصنی است قدیمی درلاردهٔ اندلس
مُنت لون ، بضم لام	: حصنی است دراندلس ازنواحی جیان

(مراصد)

مَنت لیشم (بفتح میم وتا و کسرلام وفتح شین) دهی است از توابع لبله که ملک‌ابن حزم بود وبآن رفت وآمد می کرد .

(وفیات ج۳ ص۱۷)

ص٦٨ س١٠: شرطانیه .

در کتب عربی : قردجانه ، و«سردانیه» هم آمده است ، اما چنان بنظرمیرسد که «قردجانه» تعبیردیگری از«قرطاجنّه» باشد ، نه «سردانیه» .

ص٧٠ س١٣: اسحق موصلی .

اخبار اسحق بن ابراهیم موصلی مغنی را در فهرست ابن ندیم(ص۲۰۱ ـ ۲۰٤) بنگرید.

ص٧١ س ١١: بَقیّ بن مَخْلد .

ابوعبدالرحمن بقی بن مخلدبن یزید قرطبی اندلسی حافظ و صاحب تفسیر و مسند ، که بمشرق زمین سفر کرد ودر حجاز ومصر ودمشق وبغداد و کوفه و بصره ، ازاساتید وشیوخ ، علم وحدیث فرا گرفت وشیوخ اورا ۲۳٤ نفر نوشته‌اند. وی درسال ۲۷٦

وفات کرد . ابن حزم گفته است : یقین دارم که دراسلام مانند تفسیر وی ، تفسیری ننوشته‌اند ، نه ابن جریرونه‌دیگران . ونیزمی گوید که : **بقی** در مسند خود ازهزار وسیصد وچند صحابـی روایت کرده وحدیث هرصحابی را بترتیب ابواب فقه مـرتب ساخته است ، پس کتاب وی هم مسنداست وهم مصنّف .

(نفح‌الطیب ج۳ ص۲۷۲-۲۷۳)

مسند : کتاب حدیثی است که بترتیب صحابه باشد ، باین طریق که در بابی احادیث روایت شدۀ ازیکنفر صحابی ، ودرباب دیگر احادیث روایت شدۀ ازدیگری رابنویسند ، مانند مسند احمدبن حنبل .

مصنف : کتاب حدیثی‌است که بترتیب ابواب فقه باشد ، مثلا دربابی احادیث مربوط بوضوء ، ودر بابی احادیث مربوط بنماز ذکر شود وهمچنین ، از قبیل کافی ، وتهذیب ، وصحیح بخاری» وصحیح مسلم وموطأ مالك .

ص۷۱ س ۱۲: ابوبکر بن ابی‌شیبه .

ابوبکر عبدالله‌بن محمدبن ابی‌شیبه ابراهیم بن عثمان ، واسطی کوفی‌صاحب تصانیف ، ازجمله : کتاب «مصنف» متوفای سال ۲۳۵ .

(تقریب‌التهذیب ص۲۸۵ و۶۲۶)

ص۷۳ س۱ : روطه .

سیربن ابی‌بکر فرمانده سپاه مرابطین ، هنگامـی که از ابوبکر یوسف‌بـن تاشفین دستوریافت که درجزیرۀاندلس بماند وپادشاهان اندلس را ازبلادشان اخراج نماید وهرگاه نافرمانی کنند باایشان بجنگد ، درآغاز برپادشاهان بنی‌هود حمله‌برد تاآنان را ازپناهگاهشان که همین «روطه» باشد ، فرود آورد ، اما بس این قلعه محکم ومصون بود جزباحیله‌ای که بکار برد برآن دست نیافت .

(رك وفیات‌الاعیان ج۶ ص۱۲۲)

ص۷۴ س ۳: بالمنذر....

فالطیر فیها ساکن   والوحش‌فیهاقدانس

این دوشعر از قصیده‌ای طولانی است که «ابن‌عبدربه» درمدح منذر گفته‌است.

(وفیات ج۱ ص۹۳)

ص۷۶ س۱ : ابن ابی اصیبعه.

ابوالعباس احمدبن ابی‌القاسم‌بن ابی اصیبعه خلیفةبن یونس خزرجی صاحب کتاب «عیون‌الانباء فی‌طبقات‌الاطباء» متوفای‌سال ۶۶۸، از پزشکان معروف، ونیز درفقه وحدیث ونجوم وفلسفه صاحب‌نظر بوده است.

(روضات‌الجنات ص۸۵، ریحانةالادب ج۵ ص۲۱۲)

ص۷۶س۱ : ابن جلجل.

غیراز ترجمهٔ «کتاب دیسقوریدس» کتابی بنام «التبیین فیماغلط فیه بعض‌ـ المتطببین» داشته ودرسال ۳۸۰هجری وفات کرده است.

ص۸۰س۱۱ : میرانده.

Miranda

ص۸۰ س۲۱ : دورو Douro

رودخانه‌ای است بطول ۸۵۰ کیلومتر نزدیك قشتالهٔ قدیم که باقیانوس اطلس می‌ریزد.

ص۸۰ س۲۴ : مادرید.

= مدرید، Madrîd، در کتب‌عربی: مجریط، و مَشریط.

بدین شهرمنسوب است:

حکیم ابوالقاسم (یا ابومحمد) مسلمه (یا سلمة) بن احمدبن رضاع قرطبی مجریطی متوفای سال۳۹۵، مؤلف کتاب«غایةالحکم»درانواع طلسمات که آن را در سال۳۴۸ تألیف کرده وبرچهار مقاله ترتیب داده است، وی در آخر مقالهٔ سوم آن که نام محمدبن زکریا رازی رامی‌برد، می گوید: مقالهٔ وی رادرطلسمات،در کتاب خود «تاریخ فلاسفةالعرب» ذکر کرده‌ام، خواهی بآنجا رجوع کن. و آنگاه که رازی رابمهارت درعلوم فلسفی و طلسمات می‌ستاید، می گوید: اما دانای توانای

علی الاطلاق در این فن ، تنها شیخ اجل ابوموسی جابر بن حیان صوفی نویسندهٔ کتاب ... است
(رك الذریعه ج۳ص۲۷۳ ، روضات الجنات ص۱۵۷ ذیل ترجمهٔ جابر بن حیان)

نوشته‌اند که وی را کتابی دیگر بنام «رسائل اخوان الصفا» بوده و نسخهٔ خطی آن در کتابخانهٔ خدیویهٔ مصر موجود است وچون درنام ، وهم طرز و اسلوب تألیف با کتاب «رسائل اخوان الصفا»ی معروف مشترك بوده ، برجمعی مشتبه شده و این دو- کتاب رایکی پنداشته‌اند ، بااینکه مؤلف یکی مجریطی ، ومؤلف دیگری جمعی از فلاسفهٔ قرن چهارم بوده‌اند که پنج نفرآنان رابدین ترتیب نام برده‌اند :

ابوسلیمان محمدبن معشربستی ، معروف به « مقدسی » ، ابوالحسن علی‌بن هارون زنجانی ، ابواحمد مهرجانی ، عوفی ، وزیدبن رفاعه

جرجی زیدان می‌نویسد : صدسال از کتابت «رسائل اخوان الصفا» نگذشت که بوسیلهٔ ابوالحکم عمروبن عبدالرحمن کرمانی قرطبی متوفای سال۴۵۸ درسرقسطه ، که برای تحصیل علم هندسه‌وطب بمشرق زمین سفر کرده بود ، وارد اندلس گردید.

(رك آداب اللغة العربیه ، تاریخ التمدن الاسلامی ج۳ص۱۹۹-۲۰۰)

یادداشتهای قزوینی ج۱ ص۳۳ ، ذیل کلمهٔ «اخوان الصفا» :

للمجریطی : اگر بفهرست نسخ خطی موصل للدکتور داودالچلبی ۱۳۴۶ اعتماد کنیم ، یك نسخهٔ کامل ازاین کتاب در موصل موجود است و عبارت ابتدای آنرا نیز بدست می‌دهد . (رجوع بفهرست آخر آن کتاب و به ص۲۹)

ص۸۲ س۱: امیرالمؤمنین .

نخستین کسی که در حکومت اسلامی «امیرالمؤمنین» گفته شد ، عمربن خطاب بود ، واول بار ، مغیرة بن شعبهٔ ثقفی بروی بااین عنوان سلام کرد ، وابوموسی اشعری بود که اول بار بالای منبر برای وی بدین عنوان دعا کرد ، و همو بود که اول بار بعمر نوشت :

«لعبدالله عمر امیرالمؤمنین من ابی موسی الاشعری» . وچون نامه‌اش برعمر خوانده

شد ، گفت : منم بندهٔ خدا ، ومنم عمر ، ومنم امیرالمؤمنین ، والحمدلله رب‌العالمین .

(مروج‌الذهب ج۲ص۳۱۳)

سپس بهرخلیفه‌ای «امیرالمؤمنین» گفته شد . چنانکه روزی ، عبدالملك بن مروان درشام ، وعبدالله‌بن زبیر درحجاز ، هریك «امیرالمؤمنین» گفته می شدند . و روزی هم رسید که درهریك از عراق و مصر و اندلس بکسی «امیرالمؤمنین» گفته می‌شد، بلکه تنها دراندلس بقول ابن حزم : رسوائی بجائی رسید که روزگار بیاد نمی‌دادودرهریك ازاشبیلیه‌وجزیرهٔ خضراء ، ومالقه، وسبته، مردی را«امیرالمؤمنین» می گفتند .

ابن شرف : محمدبن سعید قیروانی اشبیلی از شعرای معروف اندلس صاحب تألیفاتی درادبیات ، می گوید :

ممایز هدنی فی‌ارض اندلس	القاب«معتصم»فیهاو«معتضد»
القاب مملکة فی‌غیر موضعها	کالهر یحکی انتفاخاصورةالاسد

شیعهٔ امامیه(اثنا عشریه) را باستناد شواهد ودلائلی که در دست دارند ، اعتقاد آن است که لقب «امیرالمؤمنین» از طرف خدای متعال مخصوص علی‌بن ابیطالب علیه‌السلام است ودیگری رانمی‌توان باین عنوان شناخت ونام برد ، حتی برامام حسن علیه‌السلام که چندماهی خلافت‌ظاهری‌داشت ، وامام‌زمان علیه‌السلام که روزی برتمام روی‌زمین‌حکومت خواهد فرمود ، نیزاطلاق این عنوان جایزنیست .

ص۸۷ س۱٦ : منذربن‌سعید بلوطی .

بلوط (بفتح با وتشدید لام ضمه‌دار) ناحیه‌ای است دراندلس .

(مراصدالاطلاع)

منذر درسال۲٦۵ هجری تولد یافت ودر ۳۵۵ وفات کرد ، وی خطیبی توانا ودرجدل وسخنوری سخت‌ورزیده‌بود ، ودرقرطبه در زمان عبدالرحمن ناصر و پسرش

حکم ، ۱۶سال (ازسال ۳۳۹ تاسال۳۵۵)قاضی‌القضات بود ، ونوشته‌اند که دراین‌مدت بر کسی بیدادنکرد وحکمی ناحق نداد ، وازهوای نفس پیروی ننمود .

درسال۳۳۶ (یا ۳۳۸) که نمایندگان پادشاهان روم و فرنك نزد ناصر آمدند ، اول محمدبن عبدالبرّ فقیه رافرمود تابرخیزد وخطابه‌ای ایراد کند ، محمد برخاست وقادر نشد که حتی يك كلمه سخن بگوید وبیهوش روی زمین افتاد ، دیگربار،ناصر ابوعلی قالی را که از عراق رسیده و مهمان خلیفه بود ، دستور سخنرانی داد . او هم برخاست وپس ازثنا وستایش پروردگار ودرود برپیامبر بزرگوار، ازسخن گفتن باز ماند وهنوز دراندیشهٔ سخن سازی بود که منذربن سعید که درزمرهٔ فقها بحضورآمده بود ، برخاست‌ودنبال‌سخن ابوعلی را گرفت ، چنانکه گوئی ازمدتی پیش ، در اندیشهٔ این‌سخنرانی‌بوده است .

پس گفت :

اما بعد حمدالله‌والثناء علیه ، والتعداد لالائه ، والشکرلنعمائه، والصلاةوالسلام علی‌محمدصفیه وخاتم انبیائه،فان‌لکل‌حادثةمقاماً ولکل مقامٍ مقال ، ولیس بعدالحق الاالضّلال . تاآخر خطبه‌اش که‌شهرقرطبه‌رابوی متوجه ساخت ، وناصرنماز و خطبهٔ مسجدجامع کاخ«زهراء»راباوداد وآنگاه که‌محمدبن عیسی‌قاضی قرطبه‌بدرودزندگی گفت ، شغل‌قضاوت‌را نیز بوی‌سپرد وازآن پس،هم‌قاضی‌القضات‌بودوهم امام‌جماعت .

(رك نفح‌الطیب‌ج۱ص۳۴۳-۳۵۲ ، تاریخ‌ابن‌خلدون‌ج۴ ص ۱۳۷، جمهرة خطب العرب ج ۳ ص ۱۷۳- ۱۷۷)

نوشته‌اند : موقعیکه ناصر سر گرم ساختن کاخ «الزهراء» بود ، روزی برای نماز جمعه بمسجد جامع نیامد ، پس قاضی‌منذربن سعید طاقت نیاورد و بر فراز منبر برآمد وخطبهٔ خود راباین آیات شروع کرد :

اتبنون‌بکل ریع آیة تعبثون . وتتخذون مصانع‌لعلکم تخلدون . و اذا بطشتم بطشتم‌جبارین. فاتقواالله‌واطیعون. واتقواالذی‌امدّکم‌بماتعلمون . امدکم‌بانعام‌وبنین وجنات وعیون . انی اخاف علیکم عذاب یوم عظیم (س۲۶ ی۱۲۸-۱۳۵) .

«آیا (رهگذران را) بازیچه گرفته‌در هر بلندیی نشانیی بنامی کنید. و کاخهائی می‌سازید تاجاوید بمانید. وهر گاه سختگیری کنید، بیداد گرانه سخت می گیرید؟ پس خدارا بپرهیزیدومرا (هود) اطاعت کنید، وخدائی را بپرهیزید که شمارا بآنچه می‌دانید کمك داده‌است. بچهارپایان وپسران کمکتان‌داده‌است، وهم‌با باغها وچشمه‌ها. راستی که من‌عذاب روزی بزرك رابرشما بیم دارم».

آنگاه بکاخ «زهراء» تعریض نموده گفت:

افمن اسس بنیانه علی تقوی من‌الله ورضوان خیرام اسس بنیانه علی شفا جرف هارفانهاربه فی نارجهنم والله لایهدی القوم الظالمین. لایزال‌بنیانهم‌الذی بنواریبة فی‌قلوبهم‌الاان‌تقطع‌قلوبهم‌والله علیم‌حکیم (س۹ی۱۱۱ـ۱۱۲).

«آیا آنکس که‌بنای خویش رابرپرهیز کاری‌خدا وخشنودی (او)پایه گذاری کرده است بهتراست، یاآنکه بنای خود رابرلب سیلگاهی فرو ریختنی نهاده که او را درآتش دوزخ فرو اندازد؟ وخدا گروه ستمکاران راهدایت نمی کند».

پس ناصر قسم خورد که دیگر هر گز پشت سرابن سعید نماز نخواند.

(رحلةالاندلس ص۱۱۱-۱۱۲)

ص۹۱ س۵: قاضی‌ابو بکر ابهری.

محمدبن عبدالله‌بن صالح، فقیه مالکی متوفای سال ۳۷۵ هجری، نویسندهٔ کتاب «فضل‌المدینه علی مکه» و دو شرح صغیر و کبیر بر کتاب ابن عبدالحکم

(ریحانةالادب ج۱ ص۳۵)

ابهر، بفتح همزه وسکون با: کوهی است درحجاز، وشهری است مشهورمیان قزوین وزنجان وهمدان، ونیزشهر کوچکی است ازنواحی اصفهان.

(مراصدالاطلاع)

ص ۹۱ س ۵: ابن عبدالحکم

عبدالرحمن بن عبدالله‌بن‌عبدالحکم مصری قرشی ازدانشمندان اواسط قرن‌سوم هجری متوفای سال۲۵۷ نویسندهٔ کتاب «فتوح مصروالمغرب» که نسخه خطی‌آن در

کتابخانهٔ پاریس موجود است .

(ریحانة الادب ج٦ ص۷۷)

ص۹۱ س۱۳ : حکم خود اهل فضل و مطالعه بود.

و کتابی در انساب نوشت، بنام «انساب الطالبیین و العلویین القادمین الی المغرب»

ص۹۲ س۱٦ : رصافه.

رُصافه : نام ده جااست :

رُصافهٔ ابوالعباس سفّاح در کنار شهر انبار .

رُصافهٔ بصره .

رُصافهٔ حجاز.

رُصافهٔ بغداد .

درطرف شرقی که مهدی در آن اردو زد ، ومنصور بوی دستور داد که آنجا خانه هائی بسازد ، پس مردم هم آنجا بخانه ساختن پرداختند ومهدی مسجدی در آن بنا کرد .

رصافهٔ شام ، معروف به« رُصافهٔ هشام بن عبدالملك» درطرف غربی« رَقّه» .

رصافهٔ کوفه که منصور آن را احداث کرد .

رُصافهٔ نیشابور که مزرعه‌ای است در آنجا .

رُصافهٔ واسط که دهی است در ده‌فرسخی واسط .

رُصافهٔ قرطبه که شهر کوچکی است از بناهای عبدالرحمن داخل که آن‌را بنام رُصافهٔ جدش هشام بن عبدالملك نامید .

رُصافهٔ بلنسیه که نیزشهر کوچکی است در اندلس .

از رصافهٔ اخیر وبدان منسوب است :

ابوعبدالله محمدبن غالب اندلسی رصافی شاعرمشهور متوفای سال۵۷۲درمالقه

(رك وفیات الاعیان ج٤ ص٦۰ ، مراصدالاطلاع)

ص۹۵ س۵ : مادرهشام کنیزی بود بنام «صبح»

برخی ازامرا وخلفای اسلامی اندلس ، زن اسپانیائی گرفتند ، ازجمله :

۱ـ عبدالعزیزبن موسی‌بن نُصیر که «اجیلون» زن بیوهٔ رودریك را گرفت .

۲ـ محمدبن عبدالله‌بن محمدبن عبدالرحمن اوسط ، زنی اسپانیائی بنام «ماریه» گرفت وعبدالرحمن ناصر از وی تولد یافت .

۳ـ حکم‌بن ناصر زنی بشکنسی گرفت وهشام از وی تولد یافت .

٤ـ منصوربن ابی‌عامر، دختر سانچو پادشاه ناوار را گرفت وپسرش عبدالرحمن از وی تولد یافت واورا سانچوی صغیر می گفتند .

٥ـ مأمون‌بن ناصر ازسلاطین موحدین ، دراسپانیا زنی « حباب » نام گرفت و پسرش رشید ازوی متولد شد .

٦ـ سلطان ابی‌الحسن‌بن احمر ، زنی از اسپانیا بنام «ثریّا» گرفت و پسرش ابوعبدالله از وی متولد گردید .

۷ـ مادر عبدالحق‌بن ابی‌سعید سلطان بنی مرین (در فاس) نیز اسپانیائی بود وبسا که یکی ازعلل اساسی ضعف دولت اموی قرطبه درزمان هشام‌بن حکم ، ودولت بنی‌عامر درزمان عبدالرحمن‌بن منصور، ودولت موحدین در زمان رشیدبن مأمون ، و دولت مرینی مغرب درزمان عبدالحق‌بن ابی‌سعید ، ودولت آل نصردر زمان ابوعبدالله ابن ابی‌الحسن ، همین مادران بیگانه ودخالت ایشان در کار ملك ومملکت بوده‌است چنانکه مادر مستعین عباسی که زنی صقلبی بود ، و مادر مهتدی که زنی رومی بود ، ومادر مقتدر که زنی ترك بود ، شاید هریك بنوبت خود در ضعیف شدن دولت عباسی بغداد بی‌تأثیر نبوده‌اند .

(رك رحلة‌الاندلس ص۲۵-۲٦)

ص۹۵ س ۷: منصوربن ابی‌عامر.

منصور نویسنده وشاعر بود وهمواست که می گوید :

رمیت بنفسی هول کل عظیمة — وخاطرت والحرّ الکریم یخاطر

و ما صاحبی الاَجنان مشیّع — و اسمر خُطّی و ابیض باتر

فسدت بنفسی اهل کل سیادة — و فاخرت حتی لم اجدمن یفاخر

ص۹۶س۶: مَسِیلَه.

شهری است از توابع زاب افریقا که علی بن احمد بن حمدان، آن را بنا کرد، و پسرش ابوعلی جعفر بن علی، امیر زاب بود که با زیری بن مناد صنهاجی جنگید و اورا کشت آنگاه ابوالفتوح بلکین بن زیری (که یوسف نیز نامیده میشد) جای پدر را گرفت وابوعلی که نیروی ایستادگی درقبال وی را نداشت باندلس گریخت و آنجا در سال ۳٦٤ کشته شد.

(رك وفیات الاعیان ج۱ ص۲۵۷ و۳۱۲)

ص۹۶ س۶: ابن هانی.

پدرش هانی ازافریقا باندلس رفت ومحمد در شهر اشبیلیه تولد یافت و علم و ادب آموخت ودر شاعری بلند پایه شد.

(وفیات ج٤ ص٤۹، رقم ٦٤۰)

واین ابن هانی مغربی رانباید با بن هانی مشرق یعنی ابونواس: حسن بن هانیٔ ابن عبدالأول بن صباح، اشتباه کرد.

ابونواس دربصره تولد یافت وآنجا بزرك شد، سپس بکوفه و از آنجا ببغداد رفت. بعضی اورا متولد اهواز دانسته‌اند.

مأمون می گفت: اگردنیا خود، خویشتن را توصیف میکرد، مانند گفتار ابونواس نمی‌توانست که می گوید:

الا کل حی هالك و ابن هالك — وذونسب فی الهالکین عریقِ
اذا امتحن الدّنیا لبیب تکشّفت — له عن عدو فی ثیاب صدیقِ

ابن خلکان می گوید: آفرین برحسن ظن ابونواس بپروردگارش که میگوید:

تکثّر ما استطعت من الخطایا — فانك بالغ ربّاً غفوراً
ستبصر ان وردت علیه عفواً — و تلقی سیّداً ملکاً کبیراً
تعضّ ندامةً کفیك ممّا — ترکت مخافة النّار السروراً

(وفیات الاعیان ج۱ ص۳۷۳، رقم۱٦۲)

ازاشعار ابونواس است درمدیحهٔ امام علی بن موسی الرضا علیه السلام

مطهرون نقیات جیوبهم — تجری الصلاة علیهم اینما ذکروا
من لم یکن علویاً حین تنسبه — فماله فی قدیم الدهر مفتخرُ
الله لما بری خلقاً فاتقنه — صفاکم واصطفاکم ایها البشرُ
فانتم الملأ الاعلی و عندکمُ — علم الکتاب وماجائت به السورُ

وهمواست که می گوید :

قیل لی انت اوحدالناس طراً — فی فنون من الکلام النبیه
لك من جید القریض بدیعٌ — یثمر الدر فی یدی مجتنیه
فعلی ما ترکت مدح ابن موسی — والخصال التی تجمعن فیه
قلت : لااستطیع مدح امام — کان جبریل خادماً لابیه

(وفیات الاعیان ج۲ ص۴۳۳ ، رقم۳۹۶)

ص۹۶ س۸: تجیبی.

بضم اول و کسر دوم : در نسب بمادر این قبیله که «تجیب» نام داشت گفته می‌شود. این زن مادر عدی وسعد ، پسران اشرس بن شبیب بن سکون ، ودختر ثوبان بن سلیم بن مذحج بود .

(وفیات الاعیان ج٤ ص٥۸)

ص۹۸ س۱۰ : زبیدی .

ابوبکر محمدبن حسن بن عبدالله بن مَذْحِج بن محمدبن عبدالله بن بشر زبیدی اشبیلی ساکن قرطبه ، که در علم نحو ولغت یگانهٔ عصر خویش بود ، صاحب کتاب «مختصر العین» و کتاب « طبقات النحویین واللغویین بالمشرق والاندلس » از زمان ابوالاسود دُئلی تازمان استادش ابوعبدالله نحوی ریاحی ، و کتابهای دیگر،

وی معلم هشام بن حکم و قاضی اشبیلیه بود وشعر را نیك می گفت و همواست که میگوید :

ابا مسلمٍ ان الفتی بجنانه — ومقوله لابالمراکب واللبسِ

وليس ثياب المرء تغني قلامةً ... اذا كان مقصوراً على قصر النفسِ
وليس يفيد العلم والحلم والحجا ... ابامسلم طول القعود على الكرسي

زبیدی درسال ۳۷۹ دراشبیلیه در گذشت.

مذحج، بفتح اول و کسر سوم: دراصل نام پشتهٔ سرخ رنگی دریمن بود که مالك بن اُدد بن زید بن عریب بن کهلان روی آن تولد یافت وبهمان نام نامیده شد. وسپس درمیان عرب بسیاری باین نام نامیده شدند.

زبیدی - بضم اول درنسبت به «زبید: منبه بن صعب بن سعد العشیرة بن مذحج» گویند، و«زبیدی» بفتح اول درنسبت به «زبید» که شهری است دریمن.

(تاریخ یعقوبی ج۱ ص۱۶۳-۱۶٤، وفیات ج٤- ص۷-۹)

ص۹۸ س۱۰ : خلیل بن احمد.

ابوعبدالرحمن خلیل بن احمد بن عمرو بن تمیم فراهیدی (فُرهودی) ازدی یحمدی متوفای سال ۱۷۰ دربصره، پیشوای نحووبانی علم عروض که اقسام آن را در پنج دائره منحصرساخت واز آنها ۱۵ بحر عروضی را استخراج نمود وسپس **اخفش** یك بحر بر آنها افزود وآن را «خبب» نامید، ومؤلف کتاب «العین» درلغت. ابن خلّکان گوید: وکان الخلیل رجلا صالحا عاقلا حلیما وقورا. ابن ندیم گوید: وکان من الزهاد فی الدنیا، المنقطعین الی العلم.

می گویند: بعد از رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم پدر خلیل اول کسی بود که «احمد» نامیده شد. خلیل بن احمد علم عروض را وضع کرد و پس از وی اول بار ابوعثمان مازنی بکر بن محمد متوفای سال ۲٤۷ دراین علم دست بتصنیف زد، و هردو از اعلام شیعهٔ امامیه‌اند. ابن ندیم «کتاب العروض» مازنی رانام می‌برد.

(رك فهرست ابن ندیم ص۶۳و۸٤، وفیات ج۲ ص۱۵، رقم ۲۰۶، تأسیس الشیعه ص۱۷۸)

فراهیدی، بفتح اول در نسبت به «فراهید» که بطنی است از «ازد» گفته شود، و**فرهودی** بضم اول، بصورت مفرد نیز گفته می‌شود.

ازدی، بفتح اول درنسبت به «ازدبن غوث‌بن نبت بن مالك‌بن زیدبن کهلان» گفته شود .

یحمدی ، بفتح اول وسوم ، درنسبت به «یحمد» که بطنی است از «ازد» گفته می‌شود .

مازنی ، از «بنی‌مازن بن شیبان‌بن ذُهل‌بن ثعلبة‌بن عکابة‌بن صعب بن‌علی‌بن بکربن وائل» است .

(رك فهرست ابن‌ندیم ص۸٤ ، وفیات ج۲ص۱۹)

ص۹۸ س۱۲: ربعی .

منصور برای تألیف کتاب «فصوص» ۵۰۰۰ دینار بوی جایزه داد . وفات وی بگفتهٔ ابن خلکان در٤۱۷ روی داده است . گویند : چون منصور ازدروغگوئی وبی ـ احتیاطی وی درنقل ، خبریافت ، ، کتاب فصوص را برودخانه افکند ویکی از شعرای معاصرش گفت :

قدغاص فی البحر کتاب الفصوص　　و هکذا کل ثقیل یغوص

وچون صاعد شنید ، چنین گفت :

عاد الی عنصره ، انما　　یخرج من قعرالبحورالفصوص

(وفیات ج۲ ص۱۸۱ ، رقم۲۸۰)

ربعی ، بفتح‌اول ودوم درنسبت‌به «ربیعة‌الفرس‌بن‌نزاربن معدبن‌عدنان» گویند.

ص۱۰۰ س۸: ازعجائب روزگار آنکه.

آثارالوزراء ص۳٦۷ ، نقل ازتاریخ گزیده ص۲۸۸ چاپ عکسی ادواربرون: «وعجب آنکه دولت بنی‌امیه برسه کس بآخر آمد که درعهد خود عدیم‌المثل بودند : مروان‌الحمار، و صاحب اشکرش : یزید بن عمربن‌منیره(۱) که در مردی و شجاعت نظیرنداشت ، ووزیرش: عبدالحمیدبن‌یحیی که درتدبیر و کفایت ثانی‌نداشت واگرغیراین سه کس بودی، مردم را گمان بودی که ازتباهی‌رأی ، یاسستی،یانامردی

۱- صحیح آن : هبیره ، است

بود [حکمت] حق تعالی چنین اقتضا کرد تا همگنان را معلوم شود که کارها بتقدیر ایزد است نه بتدبیر و مردی ، لکل اجلٍ کتاب(۱) ولکلّ امةٍ اجل فاذاجاء اجلهم لایستأخرون ساعة ولایستقدمون(۲).

ص۱۰۲ س۱۱: حسن بن حسن.

حسن مثنی فرزند امام حسن علیه السلام ازفاطمه دختر امام حسین که مادرش ام اسحق دختر طلحة بن عبیدالله تیمی بود ، ۳پسر داشت : عبدالله ، ابراهیم وحسن مثلّث ، ودر ۳۵سالگی درمدینهٔ طیبه وفات کرد ودربقیع دفن شد .

عبدالله بن حسن که اورا «عبدالله محض» می گفتند ، در سال ۱٤٤ با جمعی از سادات بنی الحسن بامر منصور دستگیر شد وازمدینه بربذه وازآنجا بکوفه برده شد ودرسال ۱٤٥ درزندان هاشمیهٔ کوفه بشهادت رسید .

(مروج الذهب ج۳ ص۳۰۹، مقاتل الطالبیین ص۱۷۹-۱۸٤)

ادریس بن عبدالله که مادرش : عاتکه دختر عبدالملک مخزومی است ، از جنك فخ جان بسلامت برد وباتفاق غلام خود راشد بافریقا رفت وهرون(۳) کس فرستاد تاوی رامسموم کردند وپس ازشهادت وی ، پسرش ادریس دوم تولد یافت .

(مروج الذهب ج۳ ص۳۰۸، مقاتل الطالبیین ص٤۸۷ ــ ٤۹۱)

ص ۱۰۴ س۲۴: سکسکی.

سَکاسك : طائفه‌ای است‌دریمن که نیای آنان مهتری بنام : سَکْسَك بن اشرس، یا ، سکاسك بن وائلة بن حمیربوده است وبهرحال درنسبت «سکسکی» گفته میشوند

(قاموس، نهایة الارب)

ص ۱۰۵س۱۶: الهانی.

درنسبت به «اَلهان بن مالك بن زیدبن اسلم بن ربیعة بن خیاربن زیدبن کهلان

۱ـ س رعدی ۳۸

۲ـ س اعراف ی ۳٤

۳ـ مسعودی : منصور

گفته میشود.

(نهایة الارب)

ص۱۰۷ س ۱۷: یفرنی.

افرن (بروزن احمد) ویفرن (بروزن یمنع) ازقبائل بربری مغرب است (قاموس) ودرنسبت بکسر را هم ضبط شده است.

ص۱۱۲ س۹: سهله.

آن را «سهلهٔ بنی رزین» و نیز «شنتمریّهٔ غرب» می گفتند.

درمراصدالاطلاع گوید: سهل: اقلیمی است دراندلس ازنواحی باجه، ودراقلیم اشبیلیه نیزجائی است بنام «سهل».

ص۱۱۷ س۱۰: سطیفی.

سطیف، بفتح اول: شهری است در کوههای کتامه (یکی ازقبائل بربر) میان تاهرْت وقیروان، دربلاد مغرب.

(مراصدالاطلاع)

ص۱۱۹ س۱۸: ملیله.

بفتح میم ولام دوم: شهری است درمغرب زمین، در کناردریا نزدیک سبته.

(مراصدالاطلاع)

ص۱۲۲ س۲: بنی عباد.

(ازاولاد نعمان بن منذر آخرین پادشاه لخمی حیره)

آغاز امر «بنی عباد» دراندلس چنان بود که نُعیم وپسرش عطّاف که اصلاً اهل «عریش» قریهٔ قدیمی فاصل میان شام وسرزمین مصر بودند، از بلاد مشرق باندلس هجرت نمودند وآنجا در دهی ازنواحی اشبیلیه سکونت گزیدند تاروزی که محمدبن اسماعیل، قاضی وسپس فرمانروای اشبیلیه شد.

ابن خلکان می‌نویسد: وی برقرطبه و بلاد دیگر نیز تسلط یافت و داستانش باآنکس که خودرا «هشام بن حکم» آخرین پادشاهان بنی امیه دراندلس گمان میکرد

مشهور است(۱) (هشام بن حکم همان بود که منصور بن ابی‌عامر براو مستولی شده واو را ازمردم پنهان داشته بود وبیش از ۲۲ سال جز خطبه خواندن بنام وی ، از خودش اثری نبود).

چه آنگاه که بربلاد اندلس مستولی شد ، بوی گفتند که : هشام بن حکم در قلعهٔ رَباح ، درمسجدی است . پس وی را فرا خواند وامر خلافت را بدو واگذاشت وخود رابجای وزیروی قرار داد ، ودرهمین داستان است که ابومحمد بن حزم ظاهری در کتاب «نقط العروس» می‌نویسد: شگفت داستانی است که درروزگار مانند آن نبوده است، چه پس از بیست سال واندی که ازمرگ هشام بن حکم می گذشت ، مردی بنام « خلف حصری» پیدا شدومدعی شد که «هشام» است ، پس باوی بیعت نمودندوبرهمه منبرهای اندلس بنام وی خطبه خواندند وخونها ریخته شد و لشگرها بجان هم افتادند و این مدعی، بیست سال واندی بدین حال خلافت کرد و قاضی محمد بن اسماعیل در دولت او رتبهٔ وزارت داشت ، تاآنکه این هشام هم در گذشت و دیگر بار، قاضی باستقلال پادشاهی را ازسر گرفت ودر جمادی‌الاولی سال ٤۳۳ وفات کرد .

ص۱۲۲ س۱۵ : حضرمی.

بفتح اول وسوم : درنسبت به « حَضْرَمَوت» بفتح حا ورا ومیم ، که ناحیه‌ای است وسیع درشرق عَدَن گفته شود .

ص۱۲۲ س۱۵ : هوزنی.

بفتح اول وسوم : درنسبت به «هوزن» بفتح ها وزای ، طائفه‌ای ازیمن وروستائی منسوب بآنان گفته میشود .

ص۱۲۴ س٦ : رنده .

بدین شهر منسوب است :

ابن عباد رندی : ابوعبدالله محمد بن ابراهیم بن عبدالله بن مالك بن ابراهیم بن

---

۱ ـ عجب است که ابن خلکان ، هشام بن حکم دهمین خلیفهٔ اموی اندلس را ، باهشام ابن محمد آخرین خلیفه اشتباه کرده است.

محمدبن مالك‌بن ابراهیم‌بن یحیی بن عباد که در کتب تراجم رجال مغرب زمین ، غالباً از وی به «ابن عباد فقیه صوفی» تعبیرشده است ، وی درسال ۷۳۳ درشهر «رنده» تولد یافت‌و در ۷سالگی قرآن را حفظ کرد .

ازاشعاراواست :

لایبلغ المرءفی اوطانه شرفا حتی‌یکیل‌تراب‌الارض‌بالقدمِ

یعنی : مرد در وطن خویش باسباب هیچگونه شرف نمی‌توانـد رسید ، مگر آنگاه که خاك روی زمین رابا پیمانهٔ گام بپیماید .

واز کلمات اواست :

«الاستیناس بالناس من‌علامات الافلاس»

یعنی : بامردم انس والفت گرفتن،ازدلائل نیازمندی ودرویشی است .

گویند این ابیات نیز بخط شیخ ابوعبدالله بن عباد دیده شده که همانا بترتیب منازل سلوك ومقامات سیراشارت است :

الحزم قبل‌العزم، فاحزم ، واعزِم و اذا استبان لك الصواب فصمّمِ
و استعمل الرّفق‌الذی هومکسبٌ ذ کرالقلوب،وجدّ،واحمد،واحلمِ

واحرز ، وسر، واشجع ،وصِل ، وامنن ، وصِل
واعدل ، و انصف ، وارع ، و احفظ ، و ارحمِ

واذا وعدت فعد بماتقوی علی انجازه ، واذا اصطنعت فتمّمِ

یعنی : نخست حزم وهوشیاری باید ، آنگاه عزم وآهنك‌کاری ، پس اول حازم باش ، سپس عازم ، وچون راه صواب برتو نمودار گشت ، مصمم آن راه شو، و در طی آن طریق نیزشرط مدارا بگزار، که فراموشی از دلها بیرون (کردن) و ذکر وبیاد آوردن را بمدارا توان کسب کرد ، وبجد باش وسیرت ستوده کن ، و بردباری نمای، وپای بکش ، وراه بسپار، ودلیر شو، وبپیوند ، ونیکوئی کن، وفرارس ، وراستی‌ورزو داد ده ، وحق بگذار ، و مرتبه نگهدار، و مهر بکار بر، واگر نوید دهی بچیزی ده که ازعهدهٔ وفای آن بتوانی برآمد ، وچون نیکی نمائی بانجام رسان .

ابن عباد پس از آنکه ۱۵سال متوالی درشهر فاس، پیشنماز و خطیب بود ، در رجب سال ۷۹۲ درآن شهروفات کرد .

(نامهٔ دانشوران ج۵ ص۲۳۲-۲۴۰)

ونیز ازدانشمندان این شهراست :

ابوالبقاء صالح‌بن‌شریف رُندی که وی راازمشهورترین‌ادبای اندلس‌شمرده‌اند وقصیده‌ای مشجی و مـؤثربا سوز و گـداز درانقراض دولت اسلامی انـدلس وتسلط مسیحیان سروده‌است ، ودرآن قصیده می گوید :

لکل شیءٍ اذا ماتم نقصانُ ... فلا یُغرّ بطیب العیش انسانُ
هی‌الامور کما شاهدتها دولٌ ... من سرّه زمن سائته ازمانُ
این‌الملوك‌ذووالتیجان‌من‌**یمن** ... واین منهم اکالیل و تیجانُ
واین ماشاده **شداد** فی **ارم** ... واین‌ماساسه‌فی‌الفرس‌**ساسان**ُ
واین ماحازه‌**قارون**‌من ذهبٍ ... واین **عاد** و **شداد** و**قحطان**ُ
اتی علی الکلّ امر لامردّ له ... حتی قضوا ، فکان‌القوم‌ماکانوا
فجائع الدهر انواعٌ منوّعةٌ ... و للّزمان مسرّاتٌ و احزانُ
و للحوادث سلوان یسهّلها ... **ومالماحلّ بالاسلام سلوانُ**
دهی الجزیرة امرٌ لاعزاءله ... هوی له **احدٌ** و انهدّ **ثهلانُ**
فاسئل **بلنسیة** ماشأن **مرسیةٍ** ... واین **شاطبةٌ** ام این **جیّانُ**
واین **قرطبة** دارالعلوم فکم ... من عالم قدسما فیها ، له‌شانُ
واین‌**حمص**‌وماتحویه‌من‌نُزَهٍ ... ونهره‌العذب فیّاضٌ وملآنُ
تبکی‌**الحنیفیة‌البیضاء**‌من‌اسفٍ ... کمابکی‌لفراق‌الألف‌هیمانُ
علی دیار من الاسلام خالیة ... قداقفرت،ولها بالکفرعمرانُ
حیث‌المساجدقدصارت کنائس‌ما ... فیهن الا نواقیس و صلبانُ
حتی‌المحاریب‌تبکی‌وهی جامدة ... حتی‌المنابر ترثی وهی عیدانُ
تلك المصیبة‌انست ما تقدّمها ... ومالها من طوال‌الدهر نسیانُ

أعندكم نبأ من اهل **اندلس** فقدسری بحديث القوم ركبانُ
كم يستغيث بنا المستضعفون وهم قتلی و اسری فمايهتزّ انسانُ
ماذا التقاطع فی الاسلام بينكمُ و انتم يا عباد الله اخوانُ ؟!
الا نفوسٌ ابيّات لهاهممٌ اما علی الخير انصارٌ واعوانُ ؟!
يا من لذلة قوم بعد عزّهم احال حولهمُ جورٌ و طغيانُ
بالامس كانوا ملوكا فی منازلهم واليوم هم فی بلاد الكفر عبدانُ
فلو تريهم حيارى لادليل لهم عليهم فی ثياب الذلّ الوانُ
ولو رأيت بكاهم عند بيعهم لهالك الامر واستهوتك احزانُ
يارب امٍ وطفلٍ حيل بينهما كما تفرّق ارواحٌ و ابدانُ
لمثل هذا يذوب القلب من كمد ان كان فی القلب اسلام و ايمان

(نفح الطيب ج۶ ص۲۳۲)

ص۱۲۴ س۸ : اغمات.

بفتح اول : شهر كوچكی است بفاصلهٔ يك روز راه آنطرف مراكش (وفيات)

ص۱۲۴ س۱۸ : محمد بن عمار .

ابن خلكان گويد : ذوالوزارتين ابوبكر محمدبن عمّار مَهری ، و ابن زيدون قرطبی دوشاعر آن زمان بودند .

مهری ، بفتح اول : درنسبت به «مهرة بن حَيدان بن اِلحاف بن قُضاعه ، كه قبيله‌ای است بزرك ، گفته ميشود .

ص۱۲۷ س۳ : زيری بن مناد .

زيری ، بكسر اول وسوم .

مناد ، بفتح اول .

ص۱۳۱ س۱۵ :

پادشاه ليون برطليطله غالب شد.

روز سه‌شنبه ، غرّه ماه صفر سال ۴۷۸ (۱۰۸۵ م) طليطله بدست الفونس ششم

افتاد ، ودرهمین حادثهٔ اسفناك بود که ابن عسال‌طلیطلی : ابومحمد عبدالله‌بن فرج‌بن عزنون یحصبی میگوید :

حثّوا رواحلکم یااهل اندلس — فماالمقام بها الا من الغلطِ
السلك یُنثر من اطرافه واری — سلك‌الجزیرة منثوراً من‌الوسطِ
من جاور الشرّلم یأمن عواقبه — کیف‌الحیات‌مع‌الحیّات‌فی‌السفطِ

و پس ازسقوط طلیطله بود که الفونس در قلمرو معتمد عبادی طمع و رزید و بوی پیام داد که : باید همه دژهائی را که بدست داری وا گذاری و آنگاه با توکاری ندارم . معتمد فرستادگان وی را کشت و چون الفونس که برای محاصرهٔ قرطبه رهسپار بود ، خبریافت بطلیطله باز گشت تاخویش‌رابرای‌جنك بامعتمد آماده‌سازد . دراینجا بود که مشایخ مسلمین و فقهای ایشان نزد قاضی عبدالله بن محمد بن ادهم فراهم شدند ودراین‌امرباوی مشورت کردند وسرانجام‌،قاضی را نزد معتمدفرستادند تا دربارهٔ کمك خاستن ازابویعقوب یوسف‌بن تاشفین موافقت وی راجلب نماید .

(وفیات ج٤ ص۱۱۸-۱۱۹)

ص۱۳۸ س۱۷ : ابوعبید بکری.

عبدالله بن عبدالعزیزبن ابی مصعب اندلسی نحوی لغوی اخباری ، امیر ساحل ناحیهٔ **لبله** نویسندهٔ کتابهای «اشتقاق‌الاسماء» و«شرح امثال ابی‌عبید» و«شرح نوادر قالی» و«معجم ما استعجم‌من‌البلادوالمواضع» و«المغرب فی‌ذکر بلاد افریقیة و بلاد المغرب» متوفای سال٤۸۷ هجری .

(روضات‌الجنات ص٤۳۱)

واوغیراز ابوعبید بکری عبدالله‌بن‌عبدالعزیز اندلسی است که در شهر مرسیه تولد یافته و در فنون مختلف پزشکی مخصوصاً گیاه شناسی توانا بود و کتابی در انواع گیاههای اندلس نگاشته وپیش ازسدهٔ هفتم هجرت درقید حیات‌بوده است .

(ریحانة‌الادب ج۱ ص۱۷۰)

ص۱۳۹ س۷: بنی‌مرین.

بنی‌مرین (زِناته) ازسال ۵۹۱ تا ۸۷۵ هجری (۱۱۹۵ - ۱۴۷۰ م) در مراکش

حکومت کرده‌اند، ودرسال ۸۷۵ یکی ازقبائل بنی مرین بنام «بنی وطاس» آنان را از میان برداشتند، وخود در سال ۹۵۷ (۱۵۵۰ م) بدست شرفای مراکش ازمیان رفتند

(رك طبقات سلاطین اسلام ص۴۹ - ۵۱ ، معجم‌الانساب ص۱۲۲-۱۲۳)

ص۱۴۲ س۵ : شنترین.

بفتح شین وسکون نون وفتح تا و کسر را : شهری است دراندلس وبدین شهر منسوب است :

ابومحمد عبدالله بن محمد بن صارهٔ بکری شَنتَرینی ، وی شاعری مشهور و توانا ودرعین حال پیوسته در زندگی دوچار محرومیّت بود و در سال ۵۱۷ در شهر «المریّه» در گذشت.

نام جدش را «صاره» ونیز«ساره» می گویند .

(وفیات‌الاعیان ج۲ ص۲۷۹ ، رقم۳۱۹)

ص۱۴۲ س۲۰ : بیاسه.

بَیّاسه ، بفتح با وتشدید یا ، وفتح سین : شهری است بزرگ دراندلس‌ازناحیهٔ جیان، وبدین‌شهر منسوب است :

ابوالحجاج‌یوسف‌بن محمدبن‌ابراهیم انصاری **بَیّاسی** یکی ازادبا ودانشمندان بنام اندلس که «حماسهٔ» ابوتمّام ، و« دیوان » ابوالطیب متنّبی، و«سقط‌الزّند» دیوان ابوالعلاء معرّی واشعاری جزاین ازشعرای جاهلیت واسلام راحفظ داشت ، و چون از اندلس به شهرتونس آمد ، برای امیر ابوزکریا یحیی بن ابی محمد عبدالواحدبن ابی‌حفص عمرفرمانروای‌افریقا، کتابی‌بنام «الاعلام ، بالحروب‌الواقعة فی‌صدرالاسلام» دردو جلد تألیف نمود و آن را از کشته شدن عمر بن خطاب آغاز کرد و به خروج ولیدبن طریف خارجی برهارون رشید بانجام رسانید

بیاسی در ذی‌القعدهٔ سال ۶۵۳ درشهرتونس در گذشت ،

(وفیات‌الاعیان ج۶ ص۲۳۶-۲۴۱ . رقم۸۲۲)

ونیز:امین‌الدین‌ابوزکریایحیی‌بن‌اسماعیل‌اندلسی **بیاسی** طبیب‌معروف‌سدهٔ‌ششم

هجرت که چندی پزشك ملك ناصر صلاح‌الدین یوسف بن ایوب بود و سپس مستعفی شد ودر دمشق اقامت گزید وهمانجا در گذشت.

(ریحانة‌الادب ج۱ ص۱۸٦)

ص۱۴۴ س۲۲: محمد بن معن.

معتصم: ابویحیی محمدبن‌معن‌بن محمدبن‌احمدبن صُمادح تجیبی‌فرمانروای المریه، و بَجایه، و صُمادحیّهٔ اندلس.

جدش محمدبن احمدبن صمادح درایام هشام بن حکم فرمانروای شهر وشقه وتوابع آن بود، وچون عموزاده‌اش منذربن یحیی تجیبی بجنك وی برخاست ومحمد رایارای مقاومت نماند، شهر وشقه رابوی گذاشت و گریخت.

فرزندش: معن، پدرمعتصم، دامادعبدالعزیزبن ابی عامرفرمانروای بلنسیه بود وچون غلام پدرش، زهیر حاکم المریه کشته شد، عبدالعزیز بدانجا حمله برد و بر آن نیزحکومت یافت، ابوالجیش مجاهدبن عبدالله عامری(۱) امیر دانیه (۴۰۸ - ۴۳۲) برعبدالعزیز رشك برد وهنگامی که وی درالمریه بود، برقلمرو حکومت او حمله برد. عبدالعزیز داماد و وزیر خود معن‌بن صمادح پدر معتصم را بجای خود گذاشت وبرای دفع فتنه‌بیرون رفت. معن باوی خیانت کردوخود باستقلال‌حکومت «المریه» رابدست گرفت (۴۳۳) و چون مرد، پسرش معتصم بحکومت رسید و نام خلافت برخویش نهاد، اومردی بخشنده وبا گذشت وبزرگوار بود وجمعی ازشعرای اندلس ملازم ومدّاح وی بودند وخود نیزشاعری توانا بود، معتصم، یوسف‌بن‌تاشفین را بمعتمد عبادی بدبین وعلیه وی تحریك کرد وخود نیز گرفتار اوشد ودرسال ۴۸۴ درالمریه بیمار و گرفتار جان سپرد.

صمادح: بضم اول. بجایه: بفتح اول. صمادحیه: منسوب است‌به صمادح.

ص۱۴۷ س۱: ملثمین.

اینان ازقبیلهٔ حمیربن سبأبودند ودربیابانهای جنوبی افریقا زندگی‌میکردند

۱- ابوالحسن مجاهدبن یوسف‌بن علي‌عامری.

وچون دهان بند (پنام) می‌زدند و روهای خود را باز نمی کردند «ملثّمین» نامیده شدند و این کار در میان ایشان سنت شد و خلف از سلف پیروی میکرد، وجهتش را آن گفته‌اند که اشراف «حمیریان» برای دفع شدت گرما و سرما دهان بند می‌زدند و سپس در میان تودهٔ آنان هم معمول گردید، وبقولی دیگر: جهتش آن بود که جمعی از دشمنان مراقب بودند و در نبودنشان بخانه‌های ایشان حمله می‌بردند وشبیخون می‌زدند و مال وزن وفرزندشان را می‌بردند، پس بدستور یکی از بزرگان خود، زنان را بهیئت مردان بجائی فرستادند وخود بهیئت زنان درخانه‌ها ماندند وچون دشمن حمله‌ورشد بر آنها تاختند وهمه را ازدم تیغ گذرانیدند واز آن پس، بزدن دهان‌بند تبرک می‌جستند و آن را رها نکردند.

بقولی دیگر: سبب آن بود که طائفه‌ای از لَمتونه بر دشمنی غارت بردند و از آنسو، دشمن‌هم برخانه‌های ایشان که جزپیران و کودکان وزنان، کسی در آن نمانده بود، حمله برد وچون پیران کهنسال از رسیدن دشمن خبریافتند، زنان را فرمودند تاجامهٔ مردان بپوشند و دهان‌بند بزنند چنانکه شناخته نشوند وسلاح بپوشند، زنان چنان کردند و پیران و کودکان پیشاپیش آنها بصف ایستادند و زنان مسلح بهیئت مردان پیرامون خیمه‌ها را گرفتندوچون دشمن نزدیک‌شد، چنان پنداشت که‌مردانی کارزار راآماده‌اند و گفتند: این مردان برای حفظ زنان وفرزندان خود تاپای جان ایستادگی خواهند کرد وهمان بهتر که‌ربودن‌چارپایان قناعت کنیم، اماهمچنانکه به‌فراهم‌ساختن چارپایان‌ازبیابان‌سر گرم بودند، مردان طائفه ازراه رسیدندوبسیاری اذدشمنان را کشتند، وازآن تاریخ «دهان بند» را شعار خویش ساختند و شب و روز همچنان دهان بسته بودند که پیروجوان ازیکدیگر بازشناخته نمیشد، درهمین‌معنی گفته‌اند:

قوم لهم درك العلامن حمير	و ان انتموا صُنهاجة فهم‌هم
لما حووا احراز كل فضيلةٍ	غلب‌الحياء عليهم فتلثّموا

(وفیات ج٦ ص۱۲۸-۱۳۰)

ص۱۴۷ س۲۰ : سجلماسه .

درسال ۴۵۳ ، ابوبکربن عمرصنهاجی، سجلماسه رامحاصره کرد وپس ازجنگی سخت آن را گرفت وسپس یوسف بن تاشفین برآن مسلط گردید .

ص۱۴۸ س۱۳ : متوکل.

عجب آنکه امیرسپاه مرابطین ، پس از گرفتن رُوطه از بنی هود، وشرق اندلس ازبنی‌طاهر، والمریه ازبنی صمادح ، برهمین متوکل که در دعوت مرابطین باندلس پیشقدم‌بود ، دربطلیوس حمله‌برد ودر پایان کار، خود ودوفرزندش رادستگیر کرد و گردن زد و کود کانش را بمراکش بردند ، آنگاه دیگر پادشاهان اندلس تسلیم شدند وسیربن ابی‌بکر بیوسف‌بن تاشفین نوشت که جزمعتمدبن عباد پادشاهی نمانده است که تسلیم نشود ، دربارهٔ وی چه باید کرد؟ و دستور یافت که اگر تسلیم نشد باوی بجنگد وپایان‌کار معتمد بزندان اغمات کشید .

(وفیات ج٦ ص۱۲۲)

ص۱۵۲ س۵: معتمد دراغمات.

ابوبکر دانی را دربارهٔ زندانی شدن معتمد ، قصیده‌ای است مشهور که درآن میگوید :

لکل شیءٍ من الاشیاء میقاتُ ... وللمنی من منایاهن غایاتُ

والدهرفی‌صبغةالحرباءِمنغمسٌ ... الوان حالاته فیهاً استحالاتُ

ونحن من‌لعب‌الشطرنج فی‌یده ... وربما قُمرت بالبیدق الشاةُ

اُنفض‌یدیك‌من‌الدنیاوسا کنها ... فالارض‌قداقفرت‌والناس‌قدماتوا

و قل لعالمها الارضی‌ّقدسترت ... سریرةالعالم العلوی اغماتُ

وی را در مدح بنی‌عباد و گرفتاری ایشان ، اشعار بسیار و قصیده های طولانی است که آنهارا بنام «نظم‌السلوك فی‌وعظ‌الملوك» گرد آورده است .

روزعیدی‌دختران‌معتمد که‌ازبیچارگی وناداری برای‌مردم‌ریسندگی‌میکردند واجرت می گرفتند وحتی یکی از ایشان برای خانهٔ رئیس پلیس پدرش ریسندگی

می کرد ، در زندان اغمات ازپدر دیدن کردند وچون معتمد ، دختران بیچارهٔ ژنده پوش خویش رادید ، چنین گفت :

فیما مضی کنتَ بالاعیادمسروراً — فسائك العید فی اغمات مأسوراً
تری بناتك فیالاطمار جائعة — یَغزلن للناس لایملکن قطمیراً
یطأن فیالطّین والاقدام حافیة — کانّها لم تطأ مسکاً و کافوراً

روزی ابوبکردانی، بنوهٔ معتمد که پسری زیبا بود ودردولت عبادی «فخرالدوله» لقب داشت واکنون زرگری می کرد ، نگریست که برای روشن شدن زغال در کورهٔ زرگر می‌دمید ، وهمانجا قصیده‌ای گفت که در آن می گوید :

شکاتنا فیك یا «فخرالعلا» عظمت — والرّزء یعظم فیمن قدره عظما
طُوّقتَ من نائبات الدهرمخنقةً — ضاقت علیك و کم طوّقتنا النّعما
و عاد طوقك فی دکان قارعةٍ — من بعدما کنت فیقصرحکی «ارماً»
صرفت فی آلة الصُّوّاغ انملة — لم تدرالاالندی والسیف والقلماَ
یدٌ عهدتك للتّقبیل تبسطها — فتستقل الثّریا ان تکون فماَ
یـا صائغا کانت العلیا تصاغ له — حَلیا وکان علیه الحَلی منتظماَ
للنفخ فیالصور هول ماحکاه سوی — انـی رأیتك فیه تنفخ الفَحماَ

(وفیات ج٤ ص۱۲۲-۱۲۹)

ص۱۵۲ س۸: ابن‌عبدون.

ابومحمد عبدالمجیدبن عبدون فهری یابری متوفای سال ۵۲۰ از وزرای دولت بنی‌الافطس ، مردی‌ادیب وشاعر ودانشمندبود،ومتوکل افطسی‌وی رابوزارت‌بر گزید ودر سال ٤۸۷ که متوکل کشته شد ، زنده بود وقصیدهٔ رائیّه مشهور خود را درمرثیهٔ وی گفته است :

ازاین قصیده است :

الـدهر یفجع بعدالعین بـالاثرِ — فماالبکاء علی الاشباح والصّورِ
انهاك انهاك لاآلوك معذرةً — عن نومةٍ بین ناب اللیث والظفرِ

فلایغرّنك من دنیاك نومتها   فما صناعة عینیها سوی السّهَرِ

برقصیدهٔ وی که ازقصائد برجستهٔ ادبی است ، چندین شرح نوشته‌اند ،ازجمله:

۱ـ شرح ابومروان عبدالملك بن عبدالله بن بدرون حضرمی اشبیلی سبتی از ادبای قرن٦ ، که درقاهره ولیدن چاپ‌شده ، بنام « کمامة‌الزّهر ، وفریدة‌الدهر » .

۲ـ شرح عمادالدین حلبی : ابن اثیراسماعیل‌بن محمدبن سعدبن‌احمدبن‌اثیر شافعی متوفای سال٦۹٦ ، ابن اثیرذیلی هم برقصیده‌اش افزوده است .

۳ـ شرح جمال‌الدین : ابوالفرج عبدالرحمن‌بن علی‌بن محمد جوزی متوفای سال٥۹۷ ، که نسبش باشانزده واسطه به«قاسم‌بن‌محمدبن‌ابی‌بکر» میرسد ، و او را به «فُرضة‌الجوزبغداد» نسبت می‌دهند .

ص۱٥۳س٤:یوسف‌بن تاشفین.

یوسف‌درسال ٤٦٥ ،مزرعهٔ مردم کوهستان نَفّیس‌راخرید وآنجا شهرمرا کش رابنا نهاد، وسال پیش(٤٦٤) برشهر فاس حمله برد و آن را گرفت وکارش بالا گرفت وبرمغرب دور ونزدیك تسلط یافت واندلس رانیز زیردست آورد و مردی دورانديش وسیاستمدار بود و دانشمندان را گرامی می‌داشت و بسیار با ایشان مشورت‌میکرد . وی نخستین کس بود که «امیرالمسلمین» لقب یافت ، وپنجاه سال سلطنت کرد،وروز دوشنبه سوم محرم‌الحرام سال ٥۰۰ درنود سالگی در گذشت .

ص۱٥۳س٦:علی‌بن‌یوسف.

وی مردی بردباروبا وقار وشایسته‌کارودادگر بود ، ودر مقابل حق‌ودانشمندان فروتنی داشت و۳۷ سال با کمال قدرت سلطنت کرد .

گویند : کشته شدن ابونصر فتح‌بن محمدبن عبیدالله‌بن خاقان بن عبدالله‌قیسی اشبیلی نویسندهٔ کتاب «قلائدالعقیان» برای ابواسحاق ابراهیم بن یوسف بن تاشفین ، درسال ٥۲۹ باشارهٔ امیرالمسلمین علی‌بن یوسف‌بن تاشفین بوده است .

(وفیات ج۳ ص۱۹٤ ، ج٦ ص۱۲۳)

ص۱۵۳ س۹: تاشفین بن علی .

ابن خلکان می‌نویسد : چون عبدالمؤمن بن علی آهنك بلاد مغرب کرد تا آن را از دست علی بن یوسف بن تاشفین درآورد ، علی بن یوسف ، فرزند خود تاشفین را باسپاهی بدفع وی فرستاد ودر این گیرو دار بود که علی بن یوسف بدرود زندگی گفت و فرزندش اسحاق بن علی را بنیابت برادرش تاشفین پیش داشتند ، تا آنکه کار عبدالمؤمن بالا گرفت وتاشفین بن علی بزوال دولت مرابطین یقین کرد وبشهر وَهران که در کنار دریا بود منتقل شد تا اگر مغلوب گردد ، مانند بنی امیه که ازشام باندلس گریختند ، اوهم باندلس گریزد ، و شبی در حال گریز ازمرابطین که براودست یافته بودند ، اسبش ازپرتگاهی درافتاد ومرکب ومرکوب هردو هلاك شدند .

عبدالمؤمن بوهران آمد واز آنجا آهنگ تلمسان کرد وسپس فاس رامحاصره کرد و گرفت (۵۴۰) ودر سال ۵۴۱ آهنك مراکش نمود وپس ازیازده‌ماه محاصره ، بر آن مسلّط شد واسحاق بن علی بن یوسف را که هنوز بالغ نشده وجانشین پدر بود ، باصرار نزدیگان خود کشت ودولت بنی‌تاشفین منقرض گردید (۵۴۲) .

ص۱۵۵س۱۸ : محمد بن ... مردنیش بلنسی.

ابن خلکان گوید : چون کار ابو یعقوب یوسف ، بالا گرفت و پادشاهی وی روبراه شد، درسال ۵۶۶ باصدهزار سوار ازمردم مغرب زمین وموحدین روی بجزیرهٔ اندلس نهاد و در اشبیلیه فرود آمد ، پس امیر ابوعبدالله محمد بن سعد معروف به «ابن مردنیش» (بفتح میم ودال ، و کسرنون) از وی بیمناك شد و از این غصه سخت بیمار شد ومرد ، وبقولی مادرش اورا مسموم کرد و کشت . وی درسال ۵۱۸ درقلعه‌ای ازتوابع طرطوشه بنام «بنشکله» (بضم باونون وکاف ، وفتح لام) تولد یافت و در ۲۹ رجب سال۵۶۷ دراشبیلیه در گذشت ، وپس ازمرك وی ، فرزندان و بقولی برادرانش نزد امیریوسف بن عبدالمؤمن که دراشبیلیه بود آمدند وهمهٔ بلاد شرق اندلس رابوی تسلیم کردند ، امیریوسف بآنان نیکی کردوخواهرشان رابزنی گرفت .

(وفیات‌الاعیان ج۶ ص۱۳۱)

ص۱۵۸ س۱ : ابوابراهیم اسحق بن‌محمد بن غانیه.

ابن خلکان گوید : ابوابراهیم اسحاق‌بن حَمُّو ـ بفتح حا ، و پس از آن میم مشدد‌مضموم ، وسپس واو ـ بن علی‌معروف به «ابن‌غانیة«صنهاجی»فرمانروای میورقه ومنورقه ویابسه که سه‌جزیره‌است‌نزدیك‌بهم‌دردریای باختری ، درسال ۵۸۰در گذشت، وچهار پسر بجای گذاشت :

۱ـ ابوعبدالله محمد که پس ازمرگ‌پدرش ، دراندلس‌نزد موحدین رفت وشهر دانیه رابوی دادند وبا اونیکی فراوان کردند .

۲ و۳ـ ابـوالحسن علی ، و ابو زکریا یحیی که بافریقا رفتند و جنگها و تبهکاریهای عجیب کردند که میان مردم مشهور است ، پس علی مرد و تاریخ مرگ اورا نمی‌دانم ، جزآنکه در سال ۹۱ (۵) زنـده بوده است ' اما یحیی مدتی طولانـی همچنان ماند وحافظ زکی الدین‌عبدالعظیم منذری 'وی را در کتاب «وفیات» نام‌برده ومی گوید که : درشعبان‌سال ۵۸۰ ازمیورقه بیرون رفت وبرسرزمینهائی بسیار تسلط یافت وبمردانگی ودلیری مشهور بود ، وی دراواخر شوال سال۶۳۳ دربیابان ناحیهٔ تلمسان در گذشت ، وبرادر کوچکتر از همه : ابو محمد عبدالله پادشاه میورقه تا سال ۵۹۹ باقی ماند تاآنکه ناصر محمدبن یعقوب (۵۹۵ـ۶۱۱) سپاهی از راه دریا برسر وی فرستاد و خود بجنگ ایشان بیرون آمد و در گیرو دارجنگ از اسب خویش درافتاد واورا کشتند وسرش‌رابمراکش بردند وپیکرش را بربارهٔ آویختند ومیورقه راگرفتند وتا سال۶۲۷ که فرنگیان برآن مسلط شدند در دست ایشان بود .

(وفیات الاعیانج۶ص۱۷-۱۸)

ص۱۶۰ س۷: ابن‌تومرت.

وی در روز عاشورای سال۴۸۵ تولد یافت ، ودر سال ۵۱٤ دعوت خویش‌راآغاز کرد ، ودر سال۵۲٤ در گذشت ، وچند روزی پیش از مرك خود ، اصحاب خویش را فرا خواند وچون نزد وی فراهم شدند ، ایستاد وخطبه‌ای ایراد کرد و عبدالمؤمن را بامارت موحّدین بر گزید وهمانجا باوی بیعت نمودند ودر بارهٔ آنان دعا کرد .

صاحب کتاب «المغرب فی اخبار اهل المغرب» دربارهٔ وی گفته است :

آثاره تنبیك عن اخباره　　　حتی کأنّك بالعیان تراهُ

ابن تومرت خود ، شعر می‌سرود ، وبسیار میشد که این شعررا انشاد میکرد

تجرّد مـن الدنیا فانك انما　　　خرجت الی الدنیاوانت مجرّدُ

ونیز باین شعر متنبی تمثل می‌جست :

اذا غامرت فی شرف مروم　　　فلا تقنع بمادون النجّومِ

فطعم الموت فـی امر حقیرٍ　　　کطعم الموت فی امرٍ عظیمِ

(رك وفیات الاعیان ج٤ ص١٤٤-١٤٥ ، جمهرة خطب العرب ج٣ ص١٨٥-١٨٧)

ص١٦٠ س١٠ : شاشی.

ابوبکر محمدبن علی بن اسماعیل قفّال شاشی ، فقیه شافعی ، محدث ، اصولی لغوی وشاعر ،متوفای سال٣٣٦ (یا ٣٦٥ یا ٣٦٦) درشاش که شهری است در ماورای رودخانهٔ سیجون .

(وفیات ج٣ ص٣٣٨ ، رقم٥٤٧)

ص١٦٤ س١٠: ابوالحسن اشعری .

ابوالحسن علی بن اسماعیل بن ابی بشر اسحاق بن سالم بن اسماعیل بن عبدالله بن موسی بن بلال بن ابی بُرْدة عامر بن ابی‌موسی الاشعری، متوفای حدود سال ٣٢٤ .

«اشعری» درنسبت به « اَشعَر: نبت بن ادد بن زید بن یَشجُب بن عَریب بن کهلان» گفته می‌شود ، و«نبت»رابدین جهت «اشعر» گفته‌اند که درحال تولد، موی بر تن داشت .

(تاریخ یعقوبی ج١ ص١٦٣ ، وفیات الاعیان ج٢ ص٤٤٦ ، رقم٤٠٢)

ص١٦٥ س١٤ : بجایه ، باجه ،قسنطینیه.

بجایه : شهری است در اندلس، وشهری درساحل دریا، میان افریقا ومغرب زمین

(وفیات ج٤ ص ١٣٦ ، مراصدالاطلاع)

باجه : شهری است درافریقا معروف به «باجةالقمح» و نیز «باجةالزّیت» در - افریقا است . وهم باجه شهری است دراندلس .

(مراصدالاطلاع)

قسنطینیه : شهری است و قلعه‌ای که آن را « قسنطینیةالهواء » گویند ، و از قیروان به « مَجّانه» که بُسربن ارطاة آن رافتح کرد و «قلعهٔ بسر» نامیده میشود ، وسپس بشهر «یُنْجُس» واز آنجا به «قسنطینیه» وآنگاه بشهر « مِیلَه» می‌روند .

باین قسنطینیه منسوب است:

علی بن ابی‌القاسم محمد ، ابوالحسن تمیمی مغربی قسنطینی متکلم اشعری صاحب کتاب «تنزیه‌الاله و کشف فضائح‌المشبهةالحشویه» متوفای سال ۵۱۹ در دمشق

ص۱۶۸ : س۱۷: ابویعقوب یوسف.

ابو یعقوب مردی دانشمند و فقیه بود و دینار های یوسفی مغرب زمین بوی منسوب است .

(وفیات ج۶ ص ۱۳۰ رقم۸۱۶)

ص۱۷۱ س۸: ابویوسف یعقوب.

درپایان‌کار ابویوسف ، روایات مختلف است :

برخی گفته‌اند که در آخر عمر ازپادشاهی گذشت وآنچه را بدست داشت رها کرد و گمنام وناشناس بمشرق‌زمین رفت وهمچنان می گشت تادر گذشت ، برخی‌هم می گویند که درمراکش بدرود زندگی گفت ، بقول دیگر مرگ وی درشهر «سلا» بوده است .

(وفیات‌الاعیان ج۶ ص۹ رقم۸۰۰)

ص۱۷۱ س۱۳ : هنتانی.

بنون ، وبرخی بتاضبط کرده و گفته‌اند که هنوز بقیّه‌ای از « آل هنتانی » در تونس موجود است.

ص۱۷۳ س۲: ده کتاب معروف حدیث.

می‌توان گفت که اکنون، ده کتاب معروف حدیث، عبارت است از صحاح ستۀ اهل سنّت، یعنی: صحیح بخاری، صحیح مسلم، سنن ابوداود، سنن ترمذی، سنن نسأی. وسنن ابن ماجۀ قزوینی:

ابوعبدالله محمد بن یزیدبن ماجۀ ربَعی قزوینی متوفای سال ۲۷۳

و کتب اربعۀ شیعه، یعنی:

۱ـ کافی، تألیف ثقة‌الاسلام: ابوجعفر محمدبن یعقوب کلینی (بضم کاف و فتح لام) متوفای سال ۳۲۹.

۲ـ فقیه من لایحضره‌الفقیه، تألیف صدوق: ابوجعفر محمدبن علی‌بن حسین‌بن موسی‌بن بابویه قمی متوفای سال ۳۸۱.

۳ـ تهذیب‌الاحکام

۴ـ استبصار، تألیف شیخ‌الطائفه: محمدبن حسن طوسی متوفای سال ۴۶۰

ص۱۷۶ س۲۴: صلاح‌الدین ایوبی.

ابوالمظفر (الملك‌الناصر ـ صلاح‌الدین) یوسف بن ایوب بن شاذی، از مردم «دُوِین» آذربایجان، از کردهای «روادیّه» که بطنی است از «هَذبانیّه»

پدر وی در ده «اَجدانَقان» تولد یافت، وشاذی، او وبرادرش شیر کوه را از آنجا ببغداد برده وسپس در تکریت منزل گرفتند وشاذی آنجا بمرد.

نسب شاذی رابرخی به «قیس بن عیلان» رسانیده، وی راعدنانی دانسته‌اند.

صلاح‌الدین درسال ۵۳۲ درتکریت تولد یافت... و در سال ۵۶٤ (۱۱٦۹ م) حکومت مصر بدست وی افتاد، ودرمحرم سال ۵٦۷ (۱۱۷۱) دولت ایوبی مصر بدست وی تشکیل یافت وپس ازفتح «تل حطّین» درتاریخ ۲٤ ربیع‌الثانی ۵۸۳ (۱۱۸۷ م) دولت علوی بیت‌المقدس را ازمیان برداشت ودر ظرف سه‌ماه بر اورشلیم دست یافت. وی درسال ۵۸۹ (۱۱۹۳ م) در گذشت.

وی سرسلسلۀ ایوبیان مصر، دمشق، حلب، الجزیره (میّافارقین و سِنجار)،

حماة ، حمص ، عربستان ، یمن ، بعلبك ، کَرَك ، حصن کیفا (وآمد) ، آمد ، بانیاس وَسبیبـه ، و بُصری است .

ایوبیان مصر، وایوبیان حمص، وایوبیان کرك، وایوبیان حماة را ممالیك بحری ، وایوبیان دمشق، وایوبیان حلب، وایوبیان الجزیره را مغول، وایوبیان یمن ، وایوبیان عربستان را امرای رسولی یمن ، و ایوبیان بانیاس و سبیبه را بیبرس (ازممالیك) برانداختند .

(رك وفیات الاعیان ج٦ ص١٣٩-٢١١، طبقات سلاطین اسلام ص٦٤-٦٩، معجم الانساب ص١٥٠-١٥٥)

مورخ معروف : ابوالفداء عمادالدین اسماعیل بن علی بن محمود متوفای سال ۷۳۲ ، نویسندهٔ کتاب «المختصر فی اخبار البشر» ازپادشاهان ایّوبی حماة ، و آخرین پادشاه این سلسله فرزند وی محمدبن اسماعیل است .

ص۱۷۹ س۱: ابده.

ابده (بضم همزه و تشدید با) شهری است دراندلس ازناحیهٔ جیان که عبدالرحمن ابن حکم آن راساخت وپسرش محمد بنای آن راتجدید کرد .

باین شهر منسوب است:

ابوجعفر احمدبن حسین بن خلف بن رِبّی (بکسر بـا وتشدید نون) یعمری (بفتح یا ومیم) اُبّدی، که ازاشعار اواست :

صدّنی عن حلاوة التشییع	اجتنابی مرارة التودیع
لم یقم انس ذابوحشة هذا	فرأیت الصواب ترك الجمیع

(وفیات ج٦ ص١٣٢)

ص۱۸۷ س۳۰ : سعد بن عباده.

وی نقیب «بنی ساعده» واز بزرگان واشراف انصار بود وبا ابوبکروعمربیعت نکرد وبشام رفت ودرحوران اقامت گزید ، تادرسال ١٤ (یا١١ ، یا١٥) باتیرناشناسی ازپا درآمد وجنّ رابکشتن وی متهم کردند واین دوشعر برسرزبانها افتاد :

نحن قتلنا سید الخزرج سعد بن عباده

فـرمیناه بسهمین فلـم نخط فـؤاده

وی از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم روایت کند که آن حضرت فرمود:

«مامن رجل تعلم القرآن ثم نسیه الالقی الله وهوا جذم ، وما من امیر علی عشرة الااتی یوم القیامة مغلولا حتی یطلقه العدل» .

(اسدالغابه)

ص۱۸۷ س۲۱: انصاری.

در نسبت به «انصار» یعنی دوقبیلۀ اوس و خزرج گفته میشود .

اوس و خزرج دو برادر بودند از عرب قحطانی جنوبی ، پسران حارثة بن ثعلبة بن غسّان ، یا حارثة بن ثعلبة بن عمرو بن مزیقیاء بن عامر ماء السماء . حسان بن ثابت گوید:

ونحن بنو الغوث بن نبت بن مالک بن زید بن کهلان و اهل المفاخر

غسان : مازن بن ازد بن غوث بن نبت بن مالک بن زید بن کهلان است که در نسبت باو «غسانی» گویند .

(تاریخ یعقوبی ج۱ ص۱٦٤ ، وفیات الاعیان ج۵ ص۱۱۸)

نام مادر اوس و خزرج « قیله» بود.

ص۱۸۸ س۱۷: قسطیلیه .

قسطیلیه (بفتح قاف ، و کسر طا و لام ، وفتح یا): شهری است در اندلس.

قسطلّه (بفتح قاف وطا، وتشدید لام): شهری است در اندلس .

قشتاله: ناحیه‌ای است وسیع در اندلس که مرکزش طلیطله است.

(مراصدالاطلاع)

به «قسطله» منسوب است :

ابوعمرو احمد بن محمد بن درّاج قسطلّی ، منشی ابن ابی عامر ، که شاعری توانا بود. ازشهرهای «قسطیلیه» است: توزر، الحمّه، و نفطه .

(معجم البلدان)

ص۱۹۰س۲۱ : الغنی.

ابن‌خلدون درسال ۷۶۳هجری نزد «غنی» آمد وبسیار میشد که بسفارت از - طرف وی نزد پادشاه اسپانیائی اشبیلیه مـی‌رفت ، اما پس ازسه سال که بـدین حال گذشت ، ازبیم سعایت دشمنان رهسپار بجایه شد وازآنجا بمغرب رفت وسپس‌درزمان «**ظاهر : برقوق**» ازممالیك برجی (۱۳۸۲ـ۱۳۸۹ م) در مصر، قاضی مالکیان شد ، واخیراً ازاین شغل هم کناره گیری کرد و بکار تدریس وتألیف پرداخت تا در سال ۸۰٦ درقاهره در گذشت

پایـان

IQBAL LIBRARY
The University of Kashmir
Acc. No. [redacted]
Author [redacted]
Title [redacted]

فهرست نام اشخاص

ث

ج

گ

ک

ل

ن

و

ه

ی

فهرست قبائل و مذاهب و سلسله‌های حکومت اسلامی

ت

ث

فهرست نام جاها

پ

ب

ه

ی

فهرست نام کتابها

۱- این کتاب چنانکه در کشف الظنون تصریح شده از ابن جوزی است و درمتن کتاب ص ۲۷۵ باعتماد بر نویسنده‌ای اشتباه روی داده است.

فهرست منابع ومآخذ

آثارالوزراء (دانشگاه تهران ۱۳۳۷) سیف‌الدین حاجی بن نظام عقیلی قرن نهم هجری

الاستیعاب فی‌اسماء الاصحاب (ذیل اصابه) ابن عبدالبر (یوسف بـن عبدالله اندلسی ف۴۶۳)

اسدالغابة فی معرفة الصحابه (چاپ گراوری تهران) ابن اثیر (علی‌بن ابی الکرم جزری ف۶۳۰)

الاصابة فی‌تمییزالصحابه(مصر۱۳۵۸هـ - ۱۹۳۹م) ابن حجر(ابوالفضل احمدبن علی عسقلانی ف۸۵۲)

اطلس تاریخ اسلامی (تهران - ابن سینا) هاری و. هازارد (ترجمهٔ محمود عرفان)

الامامة والسیاسه (مصر۱۳۵۶هـ - ۱۹۳۷م) ابن قتیبه (عبدالله‌بن مسلم ف۲۷۶)

انوارالتنزیل (تفسیر- مصر ۱۳۳۰ هـ) بیضاوی (قاضی ناصرالدین عبدالله بن عمربن محمد شیرازی ف ۷۹۱)

برهان (تفسیر- تهران ، چاپ دوم ۱۳۷۵-۱۳۳۴) بحرینی (سید هاشم‌بن سید سلیمان ف حدود ۱۱۰۷)

البلدان (نجف ، مطبعهٔ حیدری) یعقوبی (احمدبن ابی‌یعقوب ف پ ۳۰۰)

تاریخ اسپانیا(۱)

تاریخ‌الامةالعربیه (۱)

۱- با اینکه ازاین دو کتاب هم بی‌واسطه استفاده و نقل کرده‌ام ، متأسفانه درموقع تنظیم‌فهرست منابع و مآخذ ، مشخصات آن دورا دریادداشتهای مربوطه نیافتم .

تاریخ‌الأمم والملوك (= تاریخ طبری . قاهره ۱۳۵۸ـ۱۹۳۹) طبری (محمد بن جریر ف ۳۱۰)

تاریخ الاندلس ج ۱ (منذ سقوط الدولة الامویة الی مقدم المرابطین ـ طبع قاهره۱۳۵۹ه۱۹٤۰م) یوسف‌اشباخ آلمانی

تاریخ الاندلس ج۲ (فی‌عهدالمرابطین و الموحدین = تاریخ اندلس در عهد مرابطین و موحدین ـ طبع قاهره ۱۳۶۰ه ۱۹٤۱ م) یوسف اشباخ آلمانی

تاریخ‌التمدن الاسلامی (طبع جدید مصر ۱۹۵۸) جرجی زیدان ف ۱۹۱٤م (و ترجمهٔ فارسی‌آن)

تاریخ عرب (تهران ـ زوار) فلیپ حتی (ترجمهٔ محمد سعیدی)

تاریخ‌الخلفا (مصر ۱۳۷۱ـ۱۹۵۲) سیوطی(عبدالرحمن‌بن‌ابی‌بکر ف ۹۱۰)

تاریخ رم (چاپ دوم۱۳۳۲) البرماله وژول ایزاك (ترجمهٔ زیرك زاده)

تاریخ عرب و اسلام سید امیرعلی (مؤلف کتاب روح‌الاسلام ف۱۹۲۸) .

(از دو ترجمهٔ فارسی و عربی نقل و اقتباس شده است)

تاریخ علوم عقلی درتمدن اسلامی (دانشگاه تهران ۱۳۲۹ ـ ۱۳۳۱) دکتر ذبیح‌الله صفا

تاریخ قرون وسطی (چاپ دوم ۱۳۳۵) آلبرماله وژول ایزاك ترجمهٔ هژیر)

تاریخ قضات‌الاندلس (طبع قاهره ۱۹٤۸) شیخ ابوالحسن بن عبدالله بن حسن نباهی مالقی اندلسی

تاریخ یعقوبی (نجف۱۳۵۸ هجری) یعقوبی

تأسیس‌الشیعة الکرام لعلوم‌الاسلام (عراق ۱۳۷۰ـ۱۹۵۱) علامهٔ صدر (سید حسن ف۱۳۵٤)

تقریب‌التهذیب (طبع هند۱۲۵۶) ابن حجر

تمدن اسلام وعرب (چاپ چهارم ۱۳۳٤) گوستاولوبون (ترجمهٔ فخرداعی)

جمهرة خطب العرب (مصر ١٣٥٢هـ - ١٩٣٣م) — احمد زکی صفوت

الذريعة الی تصانيف الشيعه (چاپ اول) — شيخ آقا بزرك تهرانی

رحلة الاندلس (چاپ اول ١٩٢٧) — محمد لبيب بتنونی

روضات الجنات (چاپ دوم تهران) خوانساری (سيد محمد باقر بن حاج ميرزا زين العابدين ف ١٣١٣)

ريحانة الادب (چاپ اول تهران) — مدرس تبريزی

سيرة رسول الله (مصر ١٣٥٦ - ١٩٣٧) ابن هشام (عبدالملك بن هشام ف ٢١٨)

شرح نهج البلاغه (مصر) — ابن ابی الحديد (عبدالحميد بن محمد ف ٦٥٥)

صفة جزيرة الاندلس (منتخبة من كتاب روض المعطار فی خبر الاقطار لابی عبدالله محمد بن عبدالله بن عبدالمنعم حميری جمعه سنة ٨٦٦ هجری) ناشر: لوی پروونسال

طبقات سلاطين اسلام (تهران ١٣١٢ هجری شمسی) استانلی لين پول (ترجمهٔ عباس اقبال)

العبر و ديوان المبتده والخبر (= تاريخ ابن خلدون - طبع بولاق سال ١٢٨٤) ابن خلدون (عبدالرحمن بن محمد اشبيلی ف ٨٠٨)

العقد الفريد (مصر ١٣٦٧هـ - ١٩٤٨م) ابن عبدربه (احمد بن محمد بن عبدربه ف ٣٢٨)

فتوح العرب و كنوز الادب (بمبئی ١٣٢٩هـ - ١٩١١م) عبدالرحيم خان بن مرحوم محمد نبی خان شيرازی)

الفهرست (مصر ١٣٤٨هـ) — ابن نديم (ابوالفرج محمد بن اسحاق ف ٣٨٥)

قاموس (مطبعهٔ حاج ابراهيم تبريزی) فيروزآبادی (ابوطاهر محمد بن يعقوب ف حدود ٨١٧)

قضات الاندلس (= تاريخ قضات الاندلس)

الکامل فی التاریخ (مصر، مطبعهٔ منیریه) ابن اثیر
الکنی والالقاب (صیدا ۱۳۵۸ هجری) قمی (حاج شیخ عباس ف ۱۳۵۹)
لغت نامه (چاپ اول - تهران) دهخدا (علی اکبر)
مجلة اللغة العربية (دمشق) شمارهٔ ٤ از سال ۳۶
مراصد الاطلاع (مصر ۱۳۷۳ - ۱۹۵٤) صفی الدین (عبدالمؤمن بن عبدالحق بغدادی ف ۷۳۹)
المرقبة العليا فی من يستحق القضاء والفتيا (= تاريخ قضات الاندلس)
مروج الذهب (مصر ۱۳۶۷ھ - ۱۹٤۸م) مسعودی (علی بن الحسین ف ۳٤۶)
معارف (مصر ۱۳۵۳ھ - ۱۹۳٤م) ابن قتیبه (عبدالله بن مسلم ف ۲۷۶)
المعجب فی تلخیص اخبار المغرب (مصر ۱۳۶۸ھ - ۱۹٤۹م) مراکشی (عبدالواحد ق ۶-۷)
معجم الانساب (مصر ۱۹۵۱) زامباور (ترجمهٔ دکتور زکی محمد حسن بک، وحسن احمد محمود)
معجم البلدان حموی (یاقوت بن عبدالله بغدادی ف ۶۲۶)
المغرب فی حلی المغرب (بخش سوم - مصر ۱۹۵۳ - ۱۹۵۵م) ۶ نفر از اهل اندلس ابومحمد حجازی، عبدالملک بن سعید، احمد بن عبدالملک، محمد بن عبدالملک، موسی بن محمد، علی بن موسی
مقاتل الطالبیین (قاهره ۱۳۶۸ھ - ۱۹٤۹م) ابوالفرج (علی بن حسین اصفهانی ف ۳۵۶)
منتهی الارب (چاپ افست ۱۳۷۷ھ) صفی پوری (عبدالرحیم بن عبدالکریم)
معجم لاعلام المشرق والمغرب (ضمیمهٔ المنجد) فردینان توتل
المنجد لویس معلوف
نامهٔ دانشوران (قم - چاپ دوم) جمعی از فضلای دورهٔ قاجار

نفح الطیب (مصر ۱۳۶۷ھ - ۱۹۴۹م) مقری (احمد بن محمد تلسمانی ف ۱۰۴۱ھ)
نهایة الارب (بغداد ۱۳۷۸ھ ۱۹۵۸م) قلقشندی (ابو العباس احمد بن علی بن احمد ف ۸۲۱)
نهج البلاغه (منتخب از خطب و کتب و حکم امیر المؤمنین) سید رضی (ابو الحسن محمد بن حسین ف ۴۰۶)
وشی الطرّس فی حلی جزیرة الاندلس (= المغرب فی حلی المغرب ، بخش سوم)
وفیات الاعیان (مصر ۱۳۶۷-۱۹۴۸) ابن خلکان (احمد بن محمد اربلی ف ۶۳۳)

فهرست مطالب

الف

تاریخ اندلس از قرن دوم تانهم هجری

۱-۲۰۰

تفصیل مطلب (تا خلافت امویان)

۳-۳۹

۲

خلافت امویان دراندلس

۱۰۸-۴۰

عبدالرحمان معاویه ۴۰ - ۵۱

سرانجام یوسف فهری ٤٤ خروج هشام بن عذرهٔ فهری ٤٤ دعوت علاء بن مغیث بنام منصور٤٥ خروج و کشته شدن سعید یحصبی٤٥ خروج عبدالله بن خراشهٔ اسدی درجیان ٤٦ خروج شقنای بربری ٤٦ طغیان اشبیلیه٤٨ کشته شدن شقنا ٤٩ دعوت عبدالرحمان‌بن حبیب بنام عباسیان ٤٩

هشام بن عبدالرحمان ۵۱ - ۵۵

خروج برادران هشام ٥٢خروج مطروح‌بن سلیمان٥٢ حوادث دیگر ٥٢-٥٥

حکم بن هشام ۵۵ - ۶۲

جلوس حکم ٥٥ خروج عموهای حکم٥٥ خروج بهلول ٥٦ خروج عبیدة بن حمید٥٦ استیلای فرنگیان برتطیله٥٧ شورش مردم قرطبه ٥٨ شورش اهالی طلیطله ٥٨خروج اصبغ‌بن عبدالله‌واهل مارده٥٩خروج حزم‌بن وهب٦٠ یاغی‌شدن‌عمروس٦١ شورش شدیدمردم قرطبه٦٢

عبدالرحمان بن‌حکم ۶۳ - ۷۰

اختلاف‌مضریان‌وقحطانیان٦٣ قحطی‌اندلس٦٤ساختمان مسجد جامع جیان٦٤ یاغی تاکرنا ٦٤ شورش مردم مارده ٦٥ شورش باجه ٦٥ فتنهٔ هاشم یاغی ٦٦ شورش طلیطله٦٧ حملهٔ رودریك برمدینهٔ سالم٦٨ یاغی شدن موسی‌بن موسی ٦٨ فتح میورقه ومنورقه٦٩ شورش مسیحیان قرطبه٦٩ مشاهیر دربار عبدالرحمان٧٠ .

محمدبن عبدالرحمن ۷۱ - ۷۲

سرکوبی طلیطله٧١ ظهور نورماندها و سرکوبی آنان ٧٢ شورش مارده ٧٢

عبدالرحمان بن محمد ۷۵ - ۸۸

حکم بن عبدالرحمن ۸۸ - ۹۴

هشام بن حکم ۹۵ - ۹۹

۳

دولت بنی حمود در قرطبه

۱۰۲ - ۱۰۷

۴

ملوك الطوائف در اندلس

۱۱۱ - ۲۰۰

ملوك الطوائف در دورهٔ اول

۱۱۱-۱۵۳

ملوك‌الطوائف در دورهٔ دوم

۱۸۳ - ۱۵۴

ملوك‌الطوائف در دورهٔ سوم

۲۰۳ - ۱۸۴

ب

تعلیقات

۲۸۳ - ۲۰۴

ج

فهرستها

غلطنامه

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۵	۱۸	پدر	برادر
۱۱	۱۰	باسهاه	باسپاه
۱۵	۱۹	نمود	نموده
۲۲	۳	عبدالله	عبدالرحمن
٤٦	۱۵	خروج بن	خروج
۵۷	۳	Tudia	Tudela
۵۹	٦	گذاشتند	گذشتند
٦۸	۱	عبدالله	عبیدالله
٦۸	۳	Medinaoeli	Medinaceli
۷۷	۲۱،۲۲	ذرع	ذراع
۸۱	۲۵	ینبلونه	بنبلونه
۸۵	۲	»	»
۹٤	٦	اندلس	اندلسی
۹۸	۱۰	ابوبکر بن	ابوبکر
۱۰۲	۱۰	عبیدالله	عبیدالله بن
۱۰۳	۱۷	منذر	منذرو
۱۰٤	۱۷	Nalaga	Malaga
۱۱۵	۵	درسال	درسال ٤۰۵
۱۱۹	۱۳	یحیی	بن یحیی
۱۲۲	۱۷	ابوالید	ابوالولید
۱٦٦	۱۲	۵۸۸	۵۵۸
۱٦۸	۱	عمرو	عمر

صفحه	سطر	غلط	صحیح
١٦٩	٢٤	٥٢٣	٥٣٣
١٨٢	١٣	شُلمنکه	شَلمنکه
١٧٥	٢١	ابویعقوب	ابوالقاسم
١٨٤	٨	بناصر	به‌عادل
١٩١	١٥	سعد	سعید
٢١١	١٨	الو	ابو
٢١٧	١	حسینی	حسنی‌رسی
٢٢٣	١٠	ابوداد	ابوداود
٢٢٤	٢٣	شهر	شرح
٢٣٢	٤	ممدوح	وممدوح
٢٣٣	١٩	دو دولت	دولت
٢٤٣	١٢	ابوبکر بن	ابوبکر
٢٤٩	٥	ابومحمد بن	ابومحمد
٢٧٨	١٢	سیجون	سیحون

K UNIVERSITY LIB.
K. DIVISION
Acc No 74589
Date 8.12.1970

IQBAL LIBRARY
The University of Kashmir
Acc. No. [redacted]
Author [redacted]
Title [redacted]